طیبات سعدی

2927

۸

طیبات شیخ سعدي علیه الرحمه

بسم الله الرحمن الرحیم

۱

Metre: منسرح مثمن مطوی منحور [— | — ∪ ∪ — | ∪ — ∪ — | — ∪ — | — ∪ ∪ —]

اول دفتر بنام ایزد دانا ۱ صانع[1] پروردگار و حیّ توانا
اکبر و اعظم خدای عالم و آدم ۲ صورت خوب آفرید و سیرت زیبا
از در بخشندگي و بنده نوازي ۳ مرغ هوا را نصیب[2] و ماهي دریا
قسمت خود میخورند منعم و درویش ۴ روزي خود میبرند پشه و عنقا[3]
حاجت موری بعلم غیب بداند ۵ در بن چاهی بزیر صخرهٔ صمّا[4]
جانور از نطفه میکند شکر از نی ۶ برگ تر از چوب خشک[5] چشمه ز خارا
شربت نوش آفرید از مگس[6] نحل ۷ نخل تناور کند ز دانهٔ خرما
از همگان بی نیاز و بر همه مشفق ۸ از همه عالم نهان و بر همه پیدا
پرتو نور سرادقات جلالش[7] ۹ از عظمت ما ورای فکرت دانا
خود نه زبان در دهان عارف مدهوش ۱۰ حمد و ثنا میکند که موی بر اعضا
هرکه نداند سپاس نعمت امروز ۱۱ حیف خورد بر نصیب رحمت فردا[8]

---

1 All texts, except C, insert و after صانع and حیّ.
2 B and all texts omit و after نصیب.
3 This line is omitted in S.
4 After line 5, I(b) inserts this verse:—
صانع بیچون خدای عز وجل * آنکه ز خاک آفرید آدم و حوا
5 I(b), S, P, insert و after خشک.
6 I(a) ; شکر, for مگس.
7 I(a), S, and all texts ; جمالش, for جلالش.
8 This line is omitted in S.

بار خدایا مهیمنی و مدبّر ۱۲ وز همه عیبی منزّهي[9] و مبرّا

ما نتوانیم حق حمد تو گفتن ۱۳ با همه کرّوبیان عالم بالا

سعدي ازآنجاکه فهم اوست سخن گفت ۱۴ ورنه کمالات وهم[10] کی رسد آنجا

۲

Metre: منسرحِ مثمّنِ مطوی منحور [— | — ⏑ ⏑ — | ⏑ — ⏑ — | — ⏑ ⏑ —]

ماه فرو ماند از جمال محمد ۱ سرو نروید باعتدال محمد

قدر[1] فلک را کمال و منزلتی نیست ۲ در نظر قدر باکمال محمد

وعدهٔ دیدار هر کسی بقیامت ۳ لیلة اسری[2] شب وصال محمد[3]

آدم و نوح و خلیل و موسی و عیسی ۴ آمده مجموع در ظلال محمد

عرصهٔ دنیا مجال همّت او نیست ۵ روز قیامت نگر[4] مجال محمد

آنهمه[5] پیرایه بسته جنّت فردوس ۶ بوکه قبولش کند بلال محمد

شمس و قمر در زمین حشر نباشد ۷ نور نباشد مگر جمال محمد[6]

همچو زمین خواهد آسمان که[7] بیفتد ۸ تا بدهد بوسه بر نعال محمد

شاید اگر آفتاب و ماه نتابند[8] ۹ پیش دو ابروی چون هلال محمد

---

[9] I(a), P, R; مقدّسي, for منزّهي.

[10] I(a); کمال, for کمالات: E, L, D, Y; فهم, for وهم: S, R, Z, B, Y(a), and (b); کمال تو, for کمالات.

[1] I (b); چرخ, for قدر.

[2] I (a), I (b), and all texts; لیلة الاسری, for لیلةِ اسری.

[3] This line is omitted in I (a).

[4] I (a), and most texts; مگر, for نگر.

[5] I (a), I (b), P, B, and all texts but Z, insert و before آنهمه. This line is omitted in B.

[6] This line is omitted in S, R, and all texts.

[7] R; آفتاب که افتد, for آسمان که بیفتد.

[8] B; بکاهند, for نتابند.

چشم مرا تا بخواب دید جمالش ۱۰ خواب نمي گیرد از[9] خیال محمد

سعدي اگر عاشقي كني و جواني ۱۱ عشق محمد بس است[10] و آل محمد

۳

Metre:
[– ◡ – ا ◡ – – ◡ ا ◡ – ◡ – ا ◡ – –] مضارعِ مثمّنِ اخربِ مکفوفِ محذوف

آفرین بین که حسن بپوشید ماه را

۱ و آن دام زلف و دانهٔ خال سیاه را

من سرو را قبا نشنیدم کمر[1] که بست

۲ بر فرق آفتاب ندیدم کلاه را

گر صورتی چنین بقیامت در آورند

۳ عاشق[2] هزار عذر بگوید گناه را

یوسف شنیده ام[3] که بچاهی اسیر بود[4]

۴ این یوسفی است بر زنخ آورده چاه را

با دوستان خویش نگه[6] میکند چنانکه

۵ سلطان نظر کند بتکبر سپاه را

در هر قدم که مینهد آنسرو راستین

۶ حیف است اگر بدیده نروبند راه را

---

[9] I (b), and all texts but Z; نگیرد مگر, for نمي گیرد از.

[10] I (a); خوش است, for بسست.

[1] I (a), I (b), R, S, P; دگر, for کمر.

[2] I (a); فاسق, for عاشق.

[3] I (a) and (b), P, T; شنیدهٔ, for شنیده ام.

[4] I (b), B; شد, for بود; R, S, P, T, Z; ماند, for بود.

[6] R; نظر بناز, for خویش نگه.—This line is omitted in P.

ای نور[6] دیده پای که بر خاک مینهی
۷ آخر نه بر دو دیدهٔ من به که راه را[7]

من صبر بیش ازین نتوانم ز روی او
۸ چند احتمال کوه توان بود کاه را[8]

ای خفته کآه سینه بیدار[9] نشنوی
۹ عیبش مکن که درد دلی باشد آه را

سعدی حدیث مستی و رندی و[10] عاشقی
۱۰ دیگر[11] مکن که عیب بود خانقاه را

دفتر ز شعر گفته بشوی و دگر مگوی
۱۱ الّا دعای دولت سلجوق شاه را

یا رب دوام عمر دهش تا بقهر و لطف
۱۲ بدخواه را جزا دهد و نیکخواه را

و اندر گلوی دشمن دولت کند چو سیخ
۱۳ فراش او طناب در بارگاه را[12]

۴

Metre: رجزِ مثمّنِ سالم [— ᴗ — — | — ᴗ — — | — ᴗ — — | — ᴗ — —]

امشب سبکتر میزنند این طبل بی هنگام را
۱ یا وقت بیداری غلط بود است مرغ بام را

---

[6] S, P, B, I (b) ; هردو, for نور.
[7] I (a) omits this line, and substitutes verse 13 for it.
[8] In R this hemistich runs thus, چند احتمال کوه بود برگ کاه را.
[9] I (a) ; بیمار, for بیدار.
[10] I (b), S, P, B, R, and all texts ; فریاد, for رندی و.
[11] S ; چندین, for دیگر.
[12] This line does not occur in I (b), and most texts.

یک لحظه بود آن یا شبی کز عمر ما تاراج شد[1]
۲ ما همچنان لب بر لبی نا بر گرفته[2] کام را

هم تازه رویم هم خجل هم شادمان هم تنگدل
۳ کز عهدهٔ بیرون آمدن نتوانم این انعام[3] را

گر پای بر فرقم نهي تشریف قربم[4] میدهي
۴ جز[5] سر نمیدانم نهادن عذر[6] این اقدام را

چون بخت نیک انجام را با ما بکلي صلح شد[7]
۵ بگذار تا جان میدهد بدگوی بدفرجام[8] را

سعدي علم شد در جهان صوفي و عامی گو بدان
۶ تا بت پرستي میکند[9] وانکه چنین اصنام را

۵

Metre : سریع مسدّس مطويّ مکسوف [— ᴗ — | — ᴗ ᴗ — | — ᴗ ᴗ —]

ای نفس خرم باد صبا ۱ از بر یار آمدهٔ مرحبا
قافلهٔ شب چه شنیدي ز صبح ۲ مرغ سلیمان چه خبر از سبا
بر سر خشمست هنوز آن حریف ۳ یا سخنی میرود اندر صفا[1]

---

[1] B ; رفت, for شد.
[2] I(a), P, R, and all texts except Y (a) ; بر نا گرفته, for نا بر گرفته.
[3] I(b), B, S, Z ; پیغام, for انعام.
[4] I(b) ; عزّت, for قربم.
[5] B ; چون, for جز.
[6] I(b), B, S, P, Z ; نهاد از عذر, for نهادن عذر.
[7] I ; کرد, for شد.
[8] I(a) ; بی, for بد.
[9] I(b), T ; ما - - میکنم, for تا - - میکند : B, P, R ; میکنیم, for میکند S, T, C, omit و before آنکه.
[1] I, I(b), B, R ; رضا, for صفا.

از در صلح آمدهٔ یا خلاف ۴ با قدم خوف روم[2] یا رجا
بار دگر گر بسر کوی دوست ۵ بگذری ای پیک[3] نسیم صبا
گو رمقی بیش نماند از ضعیف[4] ۶ چند کند[5] صورت بیجان بقا
لیکن اگر دور[6] وصالی بود ۷ صلح فراموش کند ماجرا
تا بگریبان نرسد دست[7] مرگ[8] ۸ دست ز دامن نکنیمت رها
دوست نباشد بحقیقت که او ۹ دوست فراموش کند در بلا
خستگی اندر طلبش راحت است[9] ۱۰ درد کشیدن بامید دوا
سر نتوانم که بر آرم چو چنگ ۱۱ ور چو دفم پوست بدرّد قفا
هر سحر از عشق دمی[10] میزنم ۱۲ روز دگر می شنوم بر ملا
قصّهٔ دردم همه عالم گرفت ۱۳ در تو[11] نگیرد سخن آشنا
گر برسد نالهٔ سعدی بکوه ۱۴ کوه[12] بنالد بزبان[13] صدا[14]

۶

Metre: [— ‿‿ | — ‿ — ‿ | — — ‿ ‿ | — ‿ — ‿] مجتثّ مثمّن مخبون محذوف

اگر تو فارغی از حال دوستان یارا
۱ فراغت از تو میسّر نمی شود مارا

---

[2] R; یا قدم از خوف زنی, for با قدم خوف روم.
[3] C; دوست, for پیک. This line is omitted in B.
[4] I(a); فلان, for ضعیف.
[5] B, S, P, Z; بود, for کند.—In S, I(b), R, B, the following verse is inserted between lines 6 and 7:—

این همه دلداری و پیمان و عهد * هیچ نکردی که نکردی وفا

[6] I; روز, for دور.
[7] I; نرسیدست, for نرسد دست.
[8] I(a); موت, for مرگ.
[9] I(a), I (b), P, S; اندر طلبت واجبست, for اندر طلبش راحت است.
[10] R; تو دم, for دمی.
[11] I(a), I(b), B, R, S, P; که, for تو.
[12] S; او, for کوه.
[13] I, S, E, L, Y, D, insert و after بزبان.
[14] In R this hemistich runs as follows:—از جگر سنگ بر آید صدا.

ترا در آینه دیدن جمال طلعت خویش

٢ بیان کند که چه بود است ناشکیبا را

بیا که وقت بهار است تا من و تو بهم

٣ بدیگران نگذاریم[1] باغ و صحرا را

بجای سرو بلند ایستاده بر لب جوی

٤ چرا نظر نکنی یار سرو بالا را

شمایلی که در اوصاف حسن[2] ترکیبش

٥ مجال نطق نباشد[3] زبان گویا را

که گفت بر[4] رخ زیبا نظر خطا باشد

٦ خطا بود که نه بینند روی زیبا را

بدوستی که اگر زهر باشد از دستت

٧ چنان بذوق[5] و ارادت خورم که حلوا را

کسی ملامت وامق کند بنادانی

٨ عزیز[6] من که ندید است روی عذرا را

گرفتم آتش پنهان[7] خبر نمیداری[8]

٩ نگاه می نکنی آب چشم پیدا را

نگفتمت که بیغما رود دلت سعدی

١٠ چو دل بعشق دهی دلبران یغما را

---

1 I(b); بگذاریم, for نگذاریم.
2 I(a) S, and all texts, insert و after حسن.
3 I, I(a); نماند, for نباشد.
4 I(b), R, S, P, Z; در, for بر.
5 All MSS. but I, and all texts have صدق for ذوق.
6 B, C, S, P, Z; حبیب, for عزیز.
7 I(a), R, S, Z; دل را, for پنهان.
8 I(b); دل نه می بینی, for خبر نمیداری.

هنـــوز با همه دردم امیـــد درمانست
١١ که آخري بود آخر شبـــــان یلدا را [9]

٧

Metre: رملِ مثمّنِ مخبون [— — ᴗ — | ᴗ ᴗ — — | ᴗ ᴗ — — | — — ᴗ́ ⏓]

پیش ما رسم شکستـــن نبود عهد [1] وفا را
١ الله الله تو فراموش مکن صحبت [2] ما را

قیمـــت عشـــق نداند قدم صدق ندارد
٢ سست عهدي که تحمل نکند بار جفـا را

گر مخيّر بکنندم بقیامت که چه خواهي
٣ دوست ما را و همه نعمت فردوس شما را

گر سرم میرود از عهد تو سر باز نه پیچـم
٤ تا بگویند پس از من که بسـر برد وفا را

خنک آن رنج که [3] یارم بعیادت بســر آید
٥ دردمندان بچنین درد نخواهنـد دوا را [4]

باور از مات نباشد [5] تو در آئینه نظـر [6] کن
٦ تـا بداني که چه بود است گرفتـــار بلا را

---

[9] This line is omitted in I(a), L, Y, T, C, D, E.
[1] All texts, and all MSS. except P, insert و after عهد.
[2] I(b); جانب, for صحبت.
[3] C; گر, for که.
[4] In R this hemistich is written thus:—
دردمندان چنین درد ندانند دوا را. In I(a) this line is omitted.
[5] T; نباید, for نباشد.
[6] I(a), B, S, Z; نگه, for نظر.

از سر زلف عروسان چمن دست بدارد
٧ بسر زلف تو گر دست رسد باد صبا را
سر انگشت تحيّر بگزد عقل بدندان
٨ چون تامّل کند آن صورت انگشت نما را
آرزو ميکشدم [7] شمع صفت پيش وجودت
٩ که سراپای بسوزند من بی سر و پا را
چشم کوته نظران بر ورق روی نگارين
١٠ خط همي بيند و عارف قلم [8] صنع خدا را
همه را ديده برويت نگران است و ليکن
١١ خود پرستان ز حقيقت نشناسند هوا را [9]
مهرباني ز من آموز و گرم عمر نماند
١٢ بسر [10] تربت سعدي بطلب مهرگيا را
هيچ هشيار ملامت نکند مستي ما را
١٣ قُل لصاحٍ [11] ترک الناس من الوجد سکاری

٨

Metre: رجزِ مثمّنِ سالم [— — ᴗ — | — — ᴗ — | — — ᴗ — | — — ᴗ —]

برخيز تا يکسو نهيم اين دلق ازرق فام را
١ برباد قلّاشي [1] دهيم اين شرک [2] تقوی نام را

---

[7] I(b), B, S, P, T ; ميکندم, for ميکشدم.
[8] B, T, Y(b) ; رقم, for قلم.
[9] In C, Y(b), T, this hemistich is written thus:— خود پرستان بحقيقت نشناسند صفا را. B has حق پرستان بحقيقت نپرستند هوا را.
[10] I(a) ; از سر, for بسر.
[11] S ; قد اصاح, for قل بصاح ; I(a), R, P, and all texts ; بصاح for لصاح.
[1] I ; درويشي, for قلّاشي.
[2] P, S ; زهد, for شرک.

هر ساعت از نو قبلهٔ با بت پرستي میرود
۲ توحید بر من [3] عرضه کن تا بشکنم [4] اصنام را

می با جوانان خوردنم خاطر [5] تمنّا مي‌کند
۳ تا کودکان در پی فتند این پیر درد آشام را

از مایهٔ بیچارگي قطمیر مردم مي شود
۴ ما خولیای مهتري سگ میکند بلعام را

زین تنگنای خلوتم خاطر بصحرا مي کشد [6]
۵ کز بوستان خوش میدهد باد سحر پیغام را [7]

غافل مباش ار عاقلي دریاب اگر صاحبدلی
۶ باشد [8] که نتوان یافتن دیگر چنین ایّام را

جائی که سرو بوستان با پای چوبین میچمد
۷ ما نیز در رقص آوریم آن سرو سیم اندام را

دلبندم آن پیمان گسل منظور چشم آرام دل
۸ نی نی دلارامش مگو [9] کز دل ببرد آرام را

دنیا و دین وصبر و هوش [10] از من برفت اندر غمش
۹ جائی که سلطان خیمه زد غوغا نماند [11] عام را

---

[3] I(a), I(b), P, B, Y(b) ; ما, for من.
[4] I(a) ; ما بشکنیم, for تا بشکنم : T, Y(b) ; بشکنیم, for بشکنم.
[5] B, R, P, I ; باری, for خاطر.
[6] S, I ; میرود, for مي‌کشد.
[7] This is the I reading : I (a) has the same but with صبا for سحر : in P, B, R, Y(a), Y(b), E, Z, D, this hemistich runs as follows :— کز دوستان باد سحر خوش میدهد پیغام را : S, I(b), T, C, L, have the same, but with بوستان for دوستان.
[8] I(b) ; شاید, for باشد.
[9] I, I(b), B, T, C ; مخوان, for مگو.
[10] I, I(b) ; عقل و صبر, for صبر و هوش : I(a), B ; عقل, for صبر : S, C ; عقل, for هوش.
[11] I ; براند, for نماند.

باران اشکم [12] میرود و ز ابرم آتش مي جهد[13]

١٠ با پختگان گوی این سخن سوزش[14] نباشد خام را

سعدي ملامت[15] نشنود ورجان دربن سر[16] میرود[17]

١١ صوفي گران جاني مکن[18] ساقي بیاور[19] جام را

٩

Metre : مجتثّ مثمّن مخبون محذوف [⏑ — ⏑ — | ⏑ ⏑ — — | ⏑ — ⏑ — | ⏑⏑ —]

تفـــاوتي نکنـــد قـــدر پـــادشـــاهي را

١ گـــر التفـــات کنـــد کمتـــرین گـــدائی را

بجان دوســت که دشمـــن بدین رضا ندهد

٢ که در بـــروی به بنـــدنـــد آشنـــائی را

مگـــر حلال نبـــاشد که بنـــدگان ملـــوک

٣ ز خیـــل خـــانه[1] بـــرانند بینـــوائی را

همـــه سلامـــت نفـــس آرزو کننـــد مردم[2]

٤ خلاف من که بجـــان میخـــرم بلائی را

---

[12] I(a) ; چشمم, for اشکم.
[13] P, I(a), B, and all texts ; از ابر آه آتش جهد, for و ز ابرم آتش مي جهد :
I(b), S ; ابر آتش مي جهد, for do.
[14] I(a); کاوش, for سوزش.
[15] Y(b), C ; نصیحت, for ملامت.
[16] Y(b), T ; ره, for سر.
[17] I(b), S, P ; میشود, for میرود.
[18] I ; ببر, for مکن.
[19] S, T, Y(b) ; بیار آن, for بیاور.
[1] P, B, Z, C, E, L, D, Y ; خویش, for خانه.
[2] I(b), P, T, C, E, L, D, Y ; مدام, for مردم.

حدیث عشق نداند کسیکه در همه عمر
۵ بسر نکوفته باشد در سرائی را

خیال در همه عالم برفت و باز آمد
۶ که از حضور تو خوشتر ندید جائی را

سری بصحبت[3] بیچارگان[4] فرو آور
۷ همین قدر که ببوسند[5] خاک پائی را

قبائی خوشتر ازین در بدن تواند بود
۸ بدن نیفتد ازین خوبتر قبائی را

اگر تو روی نپوشي بدین لطافت و حسن
۹ دگر نه بینی در پارس[6] پارسائی را

منه بجان تو بار فراق بر دل ریش[7]
۱۰ که پشهٔ نبرد سنگ آسیائی را

دگر بدست نیاید چو من[8] وفاداری
۱۱ که ترک می ندهد[9] عهد بیوفائی را

دعای سعدي اگر بشنوی زیان نکند[10]
۱۲ که یحتمل[11] که اجابت بود دعائی را

---

[3] I(b); بکلبهٔ, for بصحبت.
[4] S; آزادگان, for بیچارگان.
[5] I(a); ببوسیم, for ببوسند.
[6] L, Y, Z, D, E; شهر, for پارس.
[7] I; من, for ریش -.
[8] I(b), B, P, R, S, and all texts; چنین, for چو من.
[9] I(a), I(b); نکند, for ندهد.
[10] All texts and all MSS. except I; نکني, for نکند.
[11] I, R; محتمل, for یحتمل.

۱۰

Metre : رملِ مثمّنِ مخبونِ محذوف [⏓ ⏑ — — | ⏑ ⏑ — — | ⏑ ⏑ — — | ⏑⏑ —]

چکند بنده که گردن ننهد فرمان را
۱ چکند گوی که عاجز نشود[1] چوگان را

تیر کز شست نگارین[2] دلاویز آید
۲ عاشق[3] آنست که بر دیده نهد[4] پیکان را

دست من گیر که بیچارگی از حد بگذشت
۳ سر من دار که در پای تو ریزم جان را

کاشکی پرده بر افتادی ازان منظر حسن
۴ تا همه خلق به بینند نگارستان را

همه را دیده در اوصاف[5] تو حیران ماند
۵ تا دگر عیب نگویند[6] من حیران را

لیکن آن نقش که در روی تو من می بینم
۶ همه را دیده نباشد که به بینند آن را

چشم گریان[7] مرا حال بگفتم بطبیب
۷ گفت یکبار[8] ببوس آن دهن خندان را

---

[1] I(b) ; تن در ندهد, for عاجز نشود.
[2] All the texts, and all MSS., except I. have سرو بالای کمان ابرو اگر تیرزند.
[3] S, R ; عاقل, for عاشق.
[4] I(b), S ; کشد, for نهد.
[5] I(b), L, Y(a), Z, E, D ; باوصاف, for در اوصاف.
[6] I(a) ; نگیرند, for نگویند.
[7] I ; حیران, for گریان.
[8] I(a) ; یک روز, for یکبار.

گفتم اوخ [9] که درین درد بخواهم فرسود
۸ که [10] محال است که حاصل کنم این درمان را

پنجه با ساعد سیمین نه بعقل افگندم [11]
۹ غایت جهل بود مشت زدن سندان را

سعدي از سرزنش خلق نترسد هیهات
۱۰ غرقه در بحر [12] چه اندیشه کند طوفان را

سر بنه گر سر میدان ارادت داري
۱۱ نا گزیر است که گوئي بود این میدان [13] را

۱۱

Metre: رملِ مثمّنِ محذوف [— ⏑ — | — — ⏑ — | — — ⏑ — | — — ⏑ —]

دوست میدارم من این نالیدن دل سوز [1] را
۱ تا بهر نوعي که باشد بگذرانم روز را

شب همه شب انتظار صبح روئي میرود [2]
۲ کآن صباحت نیست این صبح [3] جهان افروز را

وه که گر من باز بینم چهر مهر افزاي دوست [4]
۳ تا قیامت شکر گویم طالع فیروز را

---

[9] I(b), R, B, T, C ; آیا, for آوخ.
[10] I(b) ; بس, for که.
[11] R ; افگندي, for افگندم.
[12] I ; نیل, for بحر.
[13] E, L, Y(a), Z, D ; چوگان, for میدان. The whole of this line is omitted in I.
[1] B, L, E ; جانسوز, for دلسوز.
[2] I (a) ; میکنم, for میرود.
[3] I (a) ; خورشید, for این صبح.
[4] I, S, R, C, Y(b) ; او, for دوست.

گو سرم از سنگ ملامت روی بگردانم[5] زنم

۴ جان سپر کردند مردان ناوک دلدوز را

کام جویان را ز ناکامی چشیدن[6] چاره نیست

۵ بر زمستان صبر باید طالب نوروز را

عاقلان[7] خوشه چین از سرّ لیلی غافل اند

۶ کین[8] کرامت نیست جز مجنون خرمن سوز را

دیگری را در کمند آور که ما خود بنده ایم

۷ ریسمان در پا نباشد مرغ[9] دست آموز را

دل ببرد ست آن نگار شوخ چشم از دست ما

۸ غم فزود و صبر شد وز دل نبرده سوز را[10]

عاشقان[11] دین و دنیا باز را[12] خاصیّتی است

۹ کآن نباشد زاهدان مال و جاه اندوز را[13]

سعدیا دی رفت و فردا همچنان موجود نیست

۱۰ درمیان این و آن فرصت شمار امروز را

---

[5] R ; روی بر تابم, for رو بگردانم : I ; روی بر پیچم, for do.

[6] T, Y(b) ; کشیدن, for چشیدن.

[7] P, B, and all texts but Y(b) ; عاشقان, for عاقلان.

[8] I(a), P, B, R, S, Z, L, D, E, C, Y ; این for کین. This line is omitted in B.

[9] I, I(a), I(b), S, T; بر پا حاجت نیست, for در پا نباشد مرغ : R ; چه حاجت, for نباشد.

[10] This line is only found in I.

[11] S ; عاقلان, for عاشقان.

[12] I(a) ; سوز را, for باز را .

[13] This line is omitted in B.

۱۴

Metre:
[‒ ◡ ‒ | ◡ ‒ ‒ ◡ | ◡ ‒ ◡ ‒ | ◡ ‒ ‒] مضارعِ مثمّنِ اخربِ مکفوفِ محذوف

رفتیم اگر ملول شدی از نشست ما
۱ فرمای[1] خدمتی که برآید ز دست ما

برخاستیم و نقش تو در جان[2] ما چنانکه
۲ هرجا که هست بیتو نباشد نشست ما

با چون خودی در افگن اگر پنجه میکنی
۳ ما خود شکسته ایم چه باید[3] شکست ما

جرمی نکرده ایم[4] که عقوبت کند[5] ولیک
۴ مردم بشرع می نکشد[6] ترک مست ما

شکر خدای بود که آن بت وفا نکرد
۵ باشد که توبهٔ بکند بت پرست ما

سعدی نگفتمت که بدرخت بلند[7] او
۶ مشکل توان رسید ببالای پست ما

---

[1] I(a); کاری و, for فرمای.
[2] I(a), I(b), S, R, B, T, C; نفس, for جان.
In Z this hemistich is written thus:—
برخاستیم و نقش تو در پیش ما نشست .
[3] All texts and all MSS. except I; باشد, for باید.
[4] All texts and all MSS. except S; ام, for ایم.
[5] R; کنی, for کند: I; برم, for کند.
[6] Z; می کشد, for می نکشد: I; بکشد, for نکشد: S; بکشد این, for می نکشد ترک: D, L; می کشد این ترک, for می نکشد ترک.
[7] In all MSS. except I, R, and all texts, this hemistich is written thus:— سعدی نگفتمت که بسرو بلند دوست.

١٣

Metre : منسرح مثمّن مطوي منحور [— | — ᴗ ᴗ — | ᴗ — ᴗ — | ᴗ — | — ᴗ ᴗ —]

روی تو خوش مینمـاید آینـهٔ ما ١ کآینه پاکیزه است و روی تو زیبـا
چون می روشن در آبگینـهٔ صافي ٢ خوی جمیل از جمال روی تو پیدا
هرکه دمی با تو بود یا قدمی رفت ٣ از تو نبـاشد بهیـچ حال[1] شکیبـا
صید بیابان سر از کمنـد به[2] پیچد ٤ ما همه پیچیده در کمند تو عمـدا
طایر مسکین که مهر[3] بست بجائی ٥ گر بکشنـدش نمیـرود بـدگر جـا
غیـرتم اید شکایت از تو بهـر کس ٦ درد احبّـا نمـي بـرم بـاطبّـا
برخی جانت شوم[4] که شمع افق را ٧ پیـش بمیـرد چـراغـدان ثـریّـا
گر تو شکر خنده آستین نفشاني[5] ٨ هر مگسـی طوطي شوند شکـرخا
لعبت شیرین اگر ترش ننشینـد[6] ٩ مدّعیـانش طمع کننـد بحلـوا
مرد تماشای باغ حسن تو سعدي است ١٠ دست[7] فـرومـایگان بـرند بیغمـا

١٤

Metre : رجز مثمّن سالم [— ᴗ — — | — ᴗ — — | — ᴗ — — | — ᴗ — —]

ز انـدازه بیـرون تشنـه ام سـاقي بیـار آن آبـرا
١ اول مـرا سیـراب کـن و[1] آنگـــه بـده اصحـاب را

---

1 All MSS. except I, and all texts ; روی, for حال.
2 S, I ; نه, for به.
3 I(b) ; دل به, for مهر.
4 I(a), I(b), B, S, R ; جانسوزمت, for جانت شوم.
5 I, R, Y(b) ; بفشاني, for نفشاني.
6 I ; بنشیند, for ننشیند.
7 I(b) ; میوه, for دست.
1 B, R, S, and all texts but C, omit و before آنگه.

من نیز چشم از خواب خوش برمي نکردم پیش ازین
۲ روز فراق دوستان شب خوش بگفتم[2] خواب را

هر پارسا را کآن صنم در پیش خاطر[3] بگذرد
۳ چشمش با برو[4] افگند باطل کند محراب را

من صید وحشي نیستم در بند جان خویشتن
۴ گروی کمان زه میکند[5] استاده ام پرتاب[6] را

مقدار یار همنفس چون من نداند هیچکس
۵ ماهي که بر خشک اوفتد قیمت بداند آب را

وقتی در آبی تا میان[7] دستی و پائی میزدم
۶ اکنون همان پنداشتم دریای[8] بی پایاب را

امروز حالا[9] غرقه ام تا بر کناری اوفتم
۷ آنگاه حکایت گویمت درد دل غرقاب را[10]

گر بیوفائي کردمی یرغو بقا آن[11] بردمی
۸ کآن کافر اعدا میکشد وین سنگدل احباب را

---

[2] I; نکردم, for بگفتم.
[3] I; مسجد, for خاطر.
[4] I(a) S, T, Y(b); بر ابرو, for بابرو.
[5] I(a), I(b), S, R, B, and all texts, read بتیرم میزند, for کمان زه مي کند.
[6] I(a); نشابر, for پرتابرا.
[7] All texts but T and Y(b); همچنان, for تا میان.
[8] I(a); غرقاب, for دریای.
[9] I(a), I(b), R, Z, L, E, Y, D; حالی, for حالا.
[10] In L, Y, Z, E, D, this hemistich is written thus:—
و آنگه حکایت میکنم تا زنده ام غرقابرا:
I(b), S, R, B, T, C, have the same, but substitute گر for تا.
[11] I(b); بدیوان, for بقا آن.

فرياد ميدارد رقيب از دست[12] مشتاقان او
۹ آواز مطرب در سرا[13] زحمت بود بوّاب را
سعدي چو جورش ميبري نزديک او ديگر مرو[14]
۱۰ اي بي بصر من ميروم او ميکشد قلّاب را

۱۵

Metre : [— ∪∪ | — ∪ — ∪ | — — ∪ ∪ | — ∪ — ∪] مجتثّ مثمّن مخبون مقطوع

شب فراق نخواهم دواج[1] ديبا را
۱ که شب دراز بود خوابگاه تنها را
ز دست رفتن ديوانه عاقلان دانند
۲ که احتمال نماند است ناشکيبا را
گرش به بيني و دست از ترنج بشناسي
۳ روا بود که ملامت کني زليخا را
چنين جوان که توئي برقعي فرو آويز
۴ و گرنه دل برود[2] پير پاي برجا را
تو آن درخت گلي کاعتدال قامت تو
۵ ببرد قيمت[3] سرو بلند بالا را
دگر بهرچه تو گوئي مخالفت نکنم
۶ که بيتو عيش ميسّر نمي شود ما را

---

12 I(a), S, B, C ; پيش, for دست.
13 R and all texts but Y(b) ; حرم, for سرا.
14 All texts but C and T ; مشو, for مرو.
1 I inserts و after دواج.
2 T, Y(b) ; ببري, for برود.
3 I(a), I(b) ; رونق, for قيمت.

دو چشم باز نهاده نشسته ام همه شب[4]
٧ چو فرقدین و نگه میکنم ثریّا را

شبی و شمعی و جمعی چه خوش بود تا روز
٨ نظر بروی تو کوري چشم اعدا را

من از تو پیش که نالم که در شریعت عشق
٩ معاف دوست بدارند قتل عمدا را

تو همچنان دل شهري[5] بغمزهٔ ببري
١٠ که بندگان بنی سعد خوان یغما را

درین روش که توئي بر هزار چون سعدي
١١ جفا و جور توانی ولی مکن یارا

١٦

Metre : هزجِ مثمّنِ اخرب [— — ᴗ | ᴗ — — — | — — ᴗ | ᴗ — — —]

وقتی دل سودائي[1] میرفت به بستانها
١ بی خویشتنم کردي بوئی گل و ریحانها[2]

گه نعره زدي بلبل گه جامه دریدي گل
٢ با[3] یاد تو افتادم وز[4] یاد برفت آنها

---

[4] I; شب و روز, for همه شب.

[5] I(b), T, C, Y(b); خلقی, for شهري.

[1] I(a), I(b), S; شیدائي, for سودائي.

[2] This is the I, R, reading: I(a), I(b), B, S, and all texts but C, and Y(b), read this hemistich thus:—عیش و طرب آوردي بر لاله و ریحانها.

[3] I(a), S, R, B, and all texts; G, for با.

[4] I(b), R, and all texts but T; از, for وز.

ای مِهر تو در دلها وی مُهر تو بر لبها
۳ ای[5] شور تو در سرها وی سرّ تو در جانها

تا عهد تو در بستم عهد همه بشکستم
۴ بعد از تو روا باشد نقض همه پیمانها

تا خار غم عشقت آویخته در دامن
۵ کوته نظری باشد رفتن بگلستانها

آنرا که چنین دردی از پای در اندازد
۶ باید که فرو شوید دست از همه درمانها

گر در طلبت رنجی ما را برسد شاید
۷ چون عشق حرم باشد سهل است بیابانها

هر تیر که در کیش است گو[6] بر دل ریش آید
۸ ما نیز یکی باشیم از جملهٔ قربانها

هر کو نظری دارد[7] با یار کمان ابرو
۹ باید که سپر باشد پیش همه پیکانها

گویند مگو[8] سعدی چندین سخن[9] عشقش
۱۰ میگویم و بعد از من گویند بدورانها[10]

---

5 All MSS. but I(a), and all texts but Y(b); وی, for ای.
6 I(b); گر, for گو.
7 R; هرکش نظری باشد, for هر کو نظری دارد.
8 I; مکن, for مگو.
9 I(a), I(b), R, C, L add از after سخن.
10 I(b), S; بدستانها, for بدورانها.

۱۷

Metre: رجزِ مثمّنِ سالم [— — ᴗ — | — — ᴗ — | — — ᴗ — | — — ᴗ —]

وقت طرب خوش یافتم آن دلبر طنّاز را
۱ ساقي بيار آن جام مى مطرب بساز آن ساز را [1]

امشب که بزم عارفان از شمع رویت روشنست
۲ آهسته تا نبود خبر رندان شاهدباز را

دوش ای پسر می خوردهٔ چشمت گواهي میدهد
۳ باری حریفی جو که او مستور دارد راز را

روی خوش و آواز خوش دارند هر یک لذّتی
۴ بنگر[2] که لذّت چون بود محبوب خوش‌آواز را

چشمان مست[3] و ابروان جان را بناوک میزنند
۵ یا رب که داد است این کمان آن ترک تیرانداز را

شور غم عشقش چنین حیفست پنهان داشتن
۶ در گوش نی رمزی بگو تا بر کشد آواز را

شیراز پر غوغا شد است از فتنه چشم خوشت
۷ ترسم که آشوب خوشت برهم زند شیراز را[4]

من مرغکی پر بسته ام[5] ز آن در قفس بنشسته ام
۸ گر[6] زانکه بشکستی قفس بنمودمی پرواز را

---

[1] The whole of this ode is omitted in I(a), S, R, B, T, C. Y(a).
[2] I(b); داني, for بنگر.
[3] All MSS. except I(b) and all texts; ترک, for مست.
[4] Lines 6 and 7 are only found in I(b).
[5] I(b); مرغ پر بر بستة ام, for مرغکی پر بسته ام.
[6] I(b); ور, for گر.

سعدی تو مرغ زیرکی خوبت[7] بدام[8] آورده ام
۹ مشکل بدست آرد کسی مانند تو شهباز را

۱۸

Metre: [— ᴗ — — | — ᴗ — — | — ᴗ — — | — ᴗ —] رمل مثمّن مقصور

ای مسلمانان فغان زان نرگس جادو فریب
۱ کو بیکره برد از من صبر و آرام و شکیب[1]

رومیانه روی دارد زنگیانه زلف و خال
۲ و آن کمان ابروانش بین که دارد پر عتیب[2]

تا ندیدم قد روح افزای دلبندم نشد
۳ هوشم از تن صبرم از دل پای عقلم از رکیب[3]

از عجایبهای عالم سی و دو چیز عجیب
۴ جمع می بینم عیان در روی آنمه بی حجیب

ماه و پروین تیر و زهره شمس و قوس و کاج و عاج
۵ مورد و نرگس لعل و گل سبزی و می مکر[4] و فریب

بان و خطمی شمع و صندل شیر و قیر و نور و نار
۶ شهد و شکر مشک و عنبر دُرّ و لؤلؤ نار و سیب

---

[7] I(b); چو با این زیرکی چونت for تو مرغ زیرکی خوبت.
[8] I(a), B, S, R, Y, T, E, L; دست, for دام.
[1] In I(a), S, R, this ode is omitted.
[2] In I(b) this hemistich runs as follows:—
زان کمان حاجبان ابروی دارد پر عقیب:
B, T, C; the same, but with چون for زان.
[3] This line is only found in I(b).
[4] I(b), T, C, D; وصل, for مکر: Z; حیل, for do.

معجزات پنج پیغمبر برویش در پدید
۷ احمد و داود و عیسی خضر و داماد شعیب

ای صنم گر من بمیرم نا چشیده زان لبان
۸ داد گر از تو بخواهد داد من روز حسیب

سعدیا از روی تحقیق این سخن نشنیده
۹ هر نشیبی را فراز و هر فرازی را نشیب

۱۹

Metre :
[— ᵕ — | ᵕ — — ᵕ | ᵕ — ᵕ — | ᵕ — —] مضارعِ مثمّنِ اخربِ مکفوفِ مقصور

رفتی و صد هزار دلت [1] دست در رکیب
۱ ای جان اهل دل که تواند ز تو شکیب

گوئی [2] که احتمال کند مدّت [3] فراق
۲ آنرا که یکنفس [4] نبود طاقت عتیب

تا همچو آفتاب بر آئی دگر ز شوق
۳ ما جمله دیده بره و انگشت بر حسیب

از دست قاصدی که کتابت بمن رسد
۴ در پای قاصد افتم و بر سر نهم کتیب

چون دیگران ز دل نروی گر روی ز چشم
۵ کاندر میان جانی و از دیده در حجیب

[1] I(a), I(b), P, S, R, Z, E, D, L, Y ; دل و, for دلت.
[2] S ; گویا, for گوئی.
[3] I(a), S, B, T, C, Y(b) ; شدّت, for مدّت.
[4] I(a) ; یکزمان, for یکنفس : All texts except T, C, Y(b) ; یکدمش for یکنفس.

امید روز وصل دل خلق میدهد
۶ ورنه فراق خون بچکانیدی از نهیب

در بوستان سرای تو بعد از تو کی بود
۷ خندان انار و تازه به و سرخ روی سیب

این[5] عید متّفق نشود خلق را نشاط
۸ از بسکه بر رسیدنت آئین کنند و زیب

این طلعت خجسته که داري تو[6] غم مدار
۹ کاقبال یاورت بود اندر[7] فراز و شیب

همراه تست خاطر سعدي بحکم آنکه
۱۰ خلق خوشت چو گفتهٔ سعدیست دلفریب

تأیید و نصرت و ظفرت باد همعنان
۱۱ هر بامداد و شب که نهي پای در رکیب[8]

۲۰

Metre: رملِ مسدّسِ مقصور [— ᴗ — | — — ᴗ — | — — ᴗ —]

غافل اند از زندگي مستان خواب
۱ زندگاني چیست مستي از شراب

تا نه پنداري شرابی گفتمت
۲ خانه آبادان و عقل از وی خراب

[5] T, C, Y(b); بی, for این.
[6] I(b), R, S, B, T, C3; با تست, for داري تو.
[7] I(b); یاور تو بود در, for یاورت بود اندر.
[8] This line is omitted in B.

از شراب عشق[1] جانان مست شو
۳ کآنچه عقلت میبرد شرّ[2] است و آب

قرب خواهی گردن از طاعت مپیچ
۴ خواجگی[3] خواهی سر از خدمت[4] متاب

خفته در وادی و رفته کاروان
۵ تر سمت منزل نه بینی[5] جز بخواب

تا نپاشی تخم طاعت دخل عیش
۶ بر نگیری رنج بین و گنج یاب

چشمهٔ حیوان بتاریکی در است
۷ لؤلؤ اندر بحر و گنج اندر خراب

هر که دایم حلقهٔ بر در زند
۸ ناگهش[6] روزی بباشد فتح یاب

رفت باید تا بکام دل رسید[7]
۹ شب نشستن تا بر آید آفتاب

سعدیا گر مزد خواهی بیعمل
۱۰ تشنه خسپد کاروانی در سراب

---

[1] I(b), S, R, Y(b), T ; شوق, for عشق.

[2] I(b) ; شیر, for شرّ.

[3] I(b) ; خامگی, for خواجگی.

[4] S ; طاعت, for خدمت.

[5] I(a) ; ترسمش منزل نه بیند, for ترسمت منزل نه بینی.

[6] I(a) ; ناگهان, for ناگهش.

[7] S ; رسند, for رسید.

۲۱

Metre: هزجِ مسدّسِ اخربِ مقبوضِ مقصور [— — ᴗ | — ᴗ — ᴗ | ᴗ — —]

ما را همه شب نمیبرد خواب ۱ ای خفتهٔ روزگار دریاب

در بادیه تشنگان بمردند ۲ وز حلّه[1] بکوفه میرود[2] آب

ای سخت کمان سست پیمان ۳ این بود وفای عهد[3] اصحاب[4]

خار است بزیر پهلوانم ۴ بی روی تو خوابگاه سنجاب

ای دیدهٔ عاشقان برویت ۵ چون روی مجاوران بمحراب

من تن بقضای عشق دادم ۶ پیرانه سر آمدم بکتاب

زهر از کف دست نازنینان ۷ در حلق چنان رود که جُلّاب

دیوانهٔ کوی خوبرویان ۸ دورش نکند جفای بوّاب

سعدی نتوان بهیچ کشتن ۹ الّا بفراق روی احباب[5]

۲۲

Metre: رملِ مسدّسِ مقصور [— ᴗ — | — — ᴗ — | — ᴗ —]

ماه رویا روی خوب از من متاب ۱ بی خطا کشتن چه می بینی[1] صواب

دوش در خوابم در آغوش آمدی ۲ وین نپندارم که بینم جز بخواب

از درون سوز ناک و چشم تر[2] ۳ نیمهٔ در[3] آتشم نیمی در آب

---

1 B, E, Y(a), Y(b) ; دجله, for حلّه.
2 I, I(a), I(b), S, Z ; برند, for رود.
3 I(b), S, R, B ; وفا و عهد, for وفای عهد.
4 I(b), and all texts except Z ; احباب, for اصحاب.
5 I(b), R, and all texts except Z ; اصحاب, for احباب.

1 I(b) ; نمی بینم, for چه می بینی.
2 S, R ; نم, for تر.
3 T, Y(b) ; نیمی اندر, for نیمهٔ در.

ناوکش را جان درویشـــان هدف ۴ ناخنش را خون مسکینان خضاب

او سخن میگـــوید و دل میبـــرد ۵ او نمک میریزد و جانها [4] کبـــاب

هر که باز آید ز در پندارم اوست ۶ تشنهٔ مسکیـــن آب پنـــدارد سراب

حیف باشد بر چنـــان تن پیرهن ۷ ظلم باشد بر چنان صورت نقـــاب

خوی بدامان از بنـــاگوشش بگیر ۸ تا بگیـــرد جامه‌ات بوی گلاب

فتنه باشد شاهدي شمعی بدست ۹ سرگران از خواب و سرمست از شراب

بامدادان تا بشب رویت میـــوش ۱۰ تا بپـــوشـــانی جمـــال آفتـــاب

سعدیا گر در برش خواهي چو چنگ ۱۱ گوشمـــالت خورد باید چون رباب

۲۳

Metre : رملِ مثمّنِ مخبونِ مقصور [⏑ ⏑ — — | ⏑ ⏑ — — | ⏑ ⏑ — — | ⏑ ⏑ ⏓]

آن نه زلف است و بناگوش که روز است و شبست
۱ و آن نه بـــالای صنـــوبر که درخت رطبســـت

آن دهان نیســـت که در وهم [1] سخنـــدان [2] آید
۲ مگـــر اندر سخـــن آئي و بداند [3] که لبســـت

آتش روی تـــو زینگونه [4] که در خلـــق گـــرفت
۳ عجب از سوختگي نیست که خامی عجب است

آدمي نیســـت که عاشق نشـــود وقت [5] بهـــار
۴ هر درختی [6] که بنـــوروز نجنبـــد حطب است

---

[4] I, I(a), B, S, R ; مردم, for جانها : I(b), C, Y(b) ; دلها, for do.
[1] I(b), B, R, and all texts ; وصف, for وهم
[2] I(a) ; سخن گوی, for سخندان.
[3] All MSS. except I, and all texts ; بدانم, for بداند.
[4] S ; سان, for گونه.
[5] All texts except Z ; فصل, for وقت.
[6] I, B, R, S, and all texts but C ; گیاهی, for درختی.

جنبش سرو میپندار که از[7] باد صباست
۵ بلکه[8] از نالهٔ مرغان چمن در طرب است

خواهم اندر طلبت عمر بپایان آورد
۶ گرچه راهم نه باندازهٔ پای طلب است

همه کس را بتو این میل نباشد که مراست
۷ کآفتابی تو و کوتاه نظر مرغ شب است

هر قضائی[9] سببی دارد و من در غم دوست
۸ اجلم میکشد و درد فراقش[10] سبب است

سخن خویش به بیگانه نیارم گفتن[11]
۹ گله از دوست بدشمن نه طریق ادب است

لیکن این حال[12] محال است که پنهان ماند
۱۰ تو زره میدری و پردهٔ سعدی قصب است

۲۴

Metre: هزجِ مثمّنِ اخربِ مکفوفِ مقصور [— — ∪ | ∪ — — ∪ | ∪ — — ∪ | ∪ — —]

ای لعبت خندان لب لعلت که گزید است
۱ وز باغ لطافت گل روی تو که چید است[1]

---

[7] S, B, T, Y(b); سرو تو پنداری کز, for سرو میپندار که از.
[8] I(b), B, I, S, R, T, Z, D; نه که, for بلکه.
[9] I(a); بلائی, for قضائی.
[10] All MSS. but I(a), and S, and all texts; فراقم, for فراقش.
[11] I(a), I(b), B, S, R; نمي بارم گفت, for نیارم گفتن: T, C, Y(b): نمي باید گفت, for do.
[12] I(b); قصه, for حال.
[1] In I this hemistich is written thus:—
وی باغ لطافت به رویت که گزید ست

آنکس که بچیدست بمقصود رسید است
۲ و آنکو نگزیدست بسی غصّه کشید است [2]

نیکو تر از این میوه همه عمر که خورد است [3]
۳ شیرین تر از این خربزه هرگز که برید است

ای خضر حلالت نکنم چشمهٔ حیوان
۴ دانی که سکندر بچه محنت[4] طلبید است

این[5] خون کسی ریختهٔ یا[6] می سرخ[7] است
۵ یا توت سیاه است که بر جامه چکید است

با جمله در آمیزی و از ما بگریزی
۶ جرم از تو نباشد گنه از بخت رمید است

بسیار توقف نکند میوهٔ پربار
۷ چون عام بدانند که شیرین و رسید است

شکر است که دیوار بیکبار بیفتاد
۸ تا باز نگوئی که کس این باغ ندید است [8]

گل نیز در آن هفته دهن باز نمیکرد
۹ امروز نسیم سحرش[9] پرده درید است

---

[2] This line is only found in I(b), B, T, and C. The variants are unimportant.

[3] In I this hemistich is written thus: زیباتر ازین صید همه عمر که کردست. The whole line is omitted in I(a).

[4] I(b), C, Y(b); زحمت, for محنت.

[5] S; تو, for این: I, I(b), R, B; آن, for do.

[6] I inserts خود after یا.

[7] I(a), C; لعل, for سرخ: I(b), T; ناب, for do.

[8] In B, T, C, Y(b) the second hemistich runs as follows:— تا هیچکس این باغ نگوئی که ندید است. R; خلق نگویند, for باز نگوئی. In I, S, the whole line is omitted.

[9] S; سحری, for سحرش.

در دجله که مرغابی از اندیشه نرفتی
* ۱۰ کشتی زود اکنون که سر جسر برید است

رفت آنکه فقاع از تو گشائیم دگر بار
۱۱ مارا بس[10] ازین کوزه[11] که بیگانه مکید[12] است

گر میوهٔ این باغ بتاراج ببردند[13]
۱۲ صد جای[14] دگر میوهٔ شیرین و رسید[15] است[16]

سعدی در بستان هوائی دگری زن[17]
۱۳ وین کشت رها کن که درو گله چرید ست[18]

۳۵

Metre: [– – ᵕ | ᵕ – – ᵕ | ᵕ – – ᵕ | ᵕ – –] هزج مثمن اخرب مکفوف محذوف

ای دیدنت آسایش و خندیدنت آفت
۱ گوی از همه خوبان بربودی بلطافت

---

[10] I(a); بیزارم, for مارا بس.   [11] S; میوه, for کوزه.
[12] S, I; چشید, for مکید.
[13] In I(a) and S this hemistich is written thus:—
سعدی اگر این میوه بتاراج ببردند
R, and all texts, except T and C, have the same, but with اگرش, for اگر این.
[14] I(a); باغ, for جائی.
[15] B, R, Y(a), Z, D; برسید ست, for و رسید ست: I(a); چو حلوا برسید ست, for شیرین و رسید ست.
[16] I, T, C, omit line 12 and substitute line 13 for it. In I(b) line 12 runs as follows:—
گر میوه از این باغ بتاراج نبردند * در جائی دگر میوهٔ شیرین برسید ست
[17] In B the first hemistich is written thus:—
سعدی تو خیال در باغ دگری کن
[18] Line 13 is omitted in I(a), R, and all texts except T and C.

ای صورت زیبائی[1] خطائی بنگوئی
۲ وی قطرهٔ باران بهاری بنظافت

ای سرو خرامان گذری از در[2] رحمت
۳ وی ماه درخشان نظری از سر رافت

ای عقل نگفتم که تو در عشق نگنجی
۴ در دولت خاقان نتوان کرد خلافت[3]

گویند برو تا برود صحبت از دل
۵ ترسم هوسم بیش کند بعد مسافت[4]

با قدّ تو زیبا[5] نبود سرو بنسبت
۶ با روی تو نیکو[6] نبود مه باضافت[7]

صد سفرهٔ دشمن بنهد طالب مقصود
۷ باشد که یکی[8] دوست بیاید بضیافت

شمشیر ظرافت بود از دست عزیزان
۸ درویش نباید که برنجد ز ظرافت[9]

---

[1] I; دیبائی, for زیبائی.

[2] I(a), I(b), S, R, T, C; سر, for در.

[3] All texts, and all MSS., except I, read this line as follows:—
هر ملک وجودی که بشوخی بگرفتی * سلطان خیالت بنشاندی بخلافت
In B lines 2 and 4 are omitted.

[4] All MSS. except I, and all texts, read this line as follows:—
گویند بدوری بکن از یار صبوری * در مهر تفاوت نکند بعد مسافت

[5] B; رعنا, for زیبا.

[6] I(a), S, R; زیبا, for نیکو: I(b), T, C, Y(b); لایق, for نیکو.

[7] All MSS. except I, and all texts, insert the following verse after line 6:— آنرا که دلارام دهد وعدهٔ بکشتن * باید که ز مرگش نبود هیچ مخافت

[8] B, Y, E, D, C; تا بوکه شبی, for باشد که یکی: R, T, Z, L; the same, but with یکی, for شبی: I(b); تا چون تو, for باشد که

[9] All MSS. except I, and all texts, read this line as follows:—
ای دل هوس روئی دلاویز ظریفان * بگذار که روزی بکشندت بظرافت

سعدی چو گرفتار شدی تن بقضا ده
۹ دریا دُرّ و مرجان بود و هول [10] و مخافت [11]

۲۶

Metre: منسرح مثمّن مطوی منحور [– ب ب – | – ب – | – ب ب – | – ب –]

اینکه [1] تو داری قیامتست نه قامت
۱ وین نه تبسّم که معجز است و کرامت
هرکه تماشای روی چون قمرت [2] کرد
۲ سینه [3] سپر کرد پیش تیر ملامت
هر شب و روزی که بی‌تو میرود [4] از عمر
۳ هر نفسی میرود هزار ندامت
عمر نبود آنچه غافل از تو نشستم
۴ باقی عمر ایستاده ام بغرامت
سرو خرامان چو قدّ معتدلت نیست
۵ آن همه وصفش که میکنند بقامت
چشم مسافر که بر جمال تو افتد [6]
۶ عزم رحیلش بدل شود باقامت

---

10 P, B, and all texts ; خوف, for هول.
11 In I(b), T, C, Y(b), this line is omitted.
1 In I قَدّ is inserted between این and که.
2 I(a), I(b), S, R, Z ; سیرت, for قمرت.
3 I(a), I(b), I, S, R, T, Z ; روی, for سینه.
4 I(a) ; می برم, for میرود : I, Z ; می خورم, for do.
6 I(b), S, Z, Y(a) ; افتاد, for افتد.

اهل فریقین در تو خیره بمانند
۷ گر بروی در حساب‌گاه قیامت

این همه سختی و نامرادی[6] سعدی
۸ چون تو پسندی سعادتست و سلامت

۲۷

Metre: [– ∪ – | ∪ – – ∪ | ∪ – ∪ – | ∪ – –] مضارع مثمّن اخرب مکفوف مقصور

مجنون عشق را دگر امروز حالتست
۱ کاسلام دین لیلی و دیگر[1] ضلالتست

فرهاد را ازآن چه که شیرین ترش کند[2]
۲ کین[3] را شکیب نیست گر آنرا[4] ملالت ست

عذرا که نانوشته بخواند[5] حدیث عشق
۳ داند کز[6] آب دیدهٔ وامق رسالتست

مطرب همین طریق غزل گو[7] نگاه دار
۴ کین ره که برگرفت بجائی دلالتست

ای مدّعی که می گذری بر کنار آب
۵ ما را که غرقه ایم ندانی چه حالتست

---

[6] I; وبی, for نا.
[1] Y(b); باقی, for دیگر.
[2] L, Z; بود, for کند: Y(b); شود, for do.
[3] R, Z, L, C, Y(b); این, for کین.
[4] R; نخواند, for بخواند.
[5] R; اورا, for آنرا.
[6] R, Z, L, C, Y(b); که, for کز.
[7] C, Y(b); را, for گو.

زین در کجا رویم که ما را بخاک او
۶ و او را بخون ما که بریزد حوالتست[7]

گر سر قدم نمی کنمش پیش اهل دل
۷ سر بر نمی کنم که مقام خجالتست

جز یاد دوست هرچه کنی عمر ضایع است
۸ جز سرّ عشق هرچه بگوئی بطالتست

از هر جفاش[8] بوی وفائی همی دمد[9]
۹ در هر تعنّتیش[10] هزار استمالتست

ما را دگر معامله با هیچ کس نماند
۱۰ بیعی که بی حضور تو کردیم[11] اقالتست

سعدی بشوی لوح دل از نقش غیر او[12]
۱۱ علمی که ره بحق ننماید جهالتست

۲۸

Metre: هزجِ مسدّسِ اخربِ مقبوضِ مقصور [– – ᴗ | – ᴗ – ᴗ | ᴗ – –]

آن ماه دو هفته در نقاب است ۱ یا حوری دست در خضاب است

و آن وسمه بر ابروان دلبند[1] ۲ یا[2] قوس قزح بر آفتاب است

7 L, Y(b); مجالت, for حوالت.
8 R, Z, L, C, Y(b); جفات, for جفاش.
9 R, L; دهد, for دمد.
10 R, Z, L, C, Y(b); تعنّتیت, for تعنّتیش.
11 I; کردم, for کردیم.
12 I; دوست, for او.
1 B, T; دلکش, for دلبند: Y(b); بران کمان ابرو, for بر ابروان دلبند.
2 In all MSS. except I(a), and all texts but C; چون, for یا.

ای[3] شهرهٔ شهر و فتنهٔ خیل ۳ فی منظرک النهار و اللیل
هر کو نکند بصورتت میل ۴ در صورت آدمی دوابست[4]
گر چه تو امیر و ما اسیریم ۵ گرچه[5] تو بزرگ و ما حقیریم
ور چه[6] تو غنی و ما فقیریم ۶ دلداری دوستان ثوابست
سیلاب ز سر گذشت یارا ۷ ز اندازه بدر[7] مبر جفا را
باز آی که از[8] غم تو ما را ۸ چشمی و هزار چشمه[9] آبست
ای داروی دلپذیر در دم ۹ اقرار به بندگیت کردم
دانی که من از تو بر گردم ۱۰ چندانکه خطا[10] کنی صواب است
ای روی تو از بهشت بابی ۱۱ دل بر نمک لبت کبابی
گفتم زنم[11] بر آتش آبی ۱۲ این آتش دل نه[12] کار[13] آبست
ای سرو روان و کلبن نو ۱۳ مه پیکر[14] و آفتاب پرتو
بستان و بده بگو و بشنو ۱۴ شبهای چنین نه وقت خواب است
امشب شب خلوت است تا روز ۱۵ ای طالع سعد و بخت فیروز[15]
شمعی بمیان ما بر افروز ۱۶ یا شمع منه که ماهتاب است
این گرسنه گرگ بی ترحم ۱۷ خود سیر نمی شود ز مردم

---

[3] B; آن, for ای.
[4] In I lines 7 and 8 are transposed with verses 3 and 4.
[5] All MSS. except I and B, and all texts but Z and C; ورچه, for گرچه
[6] R, and all texts except C; گرچه, for ورچه.
[7] I(b), R, T, C, Y(b); برون, for بدر.
[8] I(a); در, for از.
[9] In all MSS. except I, and all texts; قطره, for چشمه.
[10] S, R, Z; جفا, for خطا.
[11] I(a), I(b), B, T; که زنم, for بزنم.
[12] I(a); چه, for نه.
[13] All texts and all MSS. except I; جائی, for کار.
[14] All texts and all MSS. except I; طلعت, for پیکر.
[15] This, and the following line, are only found in I.

ابنای زمان مثال گندم ۱۸ وین دور[16] فلک چو آسیاب است
ساقي قدحی قلندري وار ۱۹ در ده بمعاشران هشیار
دیوانه بحال خویش بگذار ۲۰ کاین مستي ما نه از شرابست[17]
بادست غرور زندگاني ۲۱ برفست لوامع جواني[18]
دریاب دمی که میتواني ۲۲ بشتاب که عمر در شتابست
سعدي تو نه[19] مرد وصل اوئي ۲۳ چند[20] لاف زني و قرب جوئي
ای تشنه بخیره چند پوئي ۲۴ کاین ره که تو میروي سرابست

۲۹

Metre: مضارع مثمّن اخرب مکفوف مقصور [— ᵕ — | ᵕ — — ᵕ | ᵕ — ᵕ — | ᵕ — —]

از هرچه میرود سخن دوست خوشتر است
۱ پیغام آشنا نفس روح پرور است
هرگز وجود حاضر[1] غایب شنیده
۲ من درمیان جمع و دلم جای دیگر است
شاهد چو[2] درمیان نبود شمع گو بمیر[3]
۳ ور هست اگر چراغ نباشد منوّر است

---

[16] I(b), R; چرخ, for دور.

[17] Lines 19 and 20 are omitted in S.

[18] This and the next line are only found in I, and take the place of the two following verses which succeed line 18 in all other MSS. and texts; تندي وجفا و زشت خوئی * چند آنکه همیکني نکوئی
فرمان برمت بهر چه گوئي * جان بر لب و گوش بر خطابست

[19] All texts but T and C; چه, for نه.

[20] All texts, and all MSS. except I; تا, for چند.

[1] In all MSS. except I, B, and in all texts, و is inserted after حاضر.

[2] All MSS. except I(a), and all texts; که, for چو.

[3] I(b), T, C, Y(b); مباش, for بمیر.

ابنـــای روزگار بصحـــرا رونـــد و بـــاغ
۴ صحـــرا و باغ زنده دلان کوی دلبـــر است

کاج آن بخشـــم رفتـــهٔ ما آشتـــي کنـــان
۵ باز آمدي که دیـدهٔ مشتـــاق[4] بر در است

جـانا دلم چو عـود بـر آتش بســوختي
۶ وین دم که میزنم ز غمت دود مجمـر است

شبها که بیتو ام شب گور است در خیـــال
۷ ور[5] بیتـــو بامداد کنم روز محشـــر است

گیســـوت عنبـــرینـــه و گردن تمـام عود
۸ معشوق خوبروی چه[6] محتـــاج[7] زیور است

سعدي خیـــال بیهوده بستي امیـــد وصل
۹ هجرت بکشت و وصل هنوزت مصوّر است

زنهـــار ازین امیـــد درازت که در[8] دل است
۱۰ هیهات ازین خیال محالت که در سر است

۳۰

Metre: هزجِ مثمّنِ اخرب [— — ∪ | ∪ — — — | — — ∪ | ∪ — — —]

ای کسوت زیبـــائی بر قامت چالاکت
۱ زیبـــا نتـــوانـد دید الّا نظـــر پـاکت

گر منـــزلتی دارم بـــر خـــاکدرت میـــرم
۲ باشد که گذر افتـــد[1] یکروز بر آن خاکت

---

[4] I(b) S, R, T; عشّاق, for مشتاق.
[5] I; چون, for ور.
[6] Y(a), L, E, D; چو, for چه.
[7] B, T, C; حاجت, for محتاج.
[8] B, E, T, D; بر, for در.
[1] All MSS. and all texts, except T, C, Y(b); باشد, for افتد.

دانم که سرم روزي در پای تو خواهد شد
۳ هم در تو گریزم پس دست من و فتراکت
ای چشم خرد حیران در منظر مطبوعت
۴ وی دست نظر[2] کوتاه از دامن ادراکت
گفتم که در آویزم[3] با مار سر زلفت
۵ بیچاره فرو ماندم پیش لب ضحّاکت
مه روی بپوشاند خورشید خجل گردد[4]
۶ گر پرتو روی افتد بر طارم افلاکت
گر زانکه ببخشائي فضلست بر اصحابت
۷ ور زانکه بسوزاني حکمست بر املاکت
خون همه گر ریزي از کس نبود بیمت
۸ جرم همه گر بخشي از کس نبود باکت
چندانکه جفا خواهي میکن که نمیگردد
۹ غم گرد دل سعدي با یاد طربناکت

۳۱

Metre : رملِ مثمنِ مخبونِ مقصور [—⏑⏑—|——⏑⏑|——⏑⏑|——⏑⏓]

اتفاقم بسر کوی کسی افتاد است
۱ که در آن کوی چو من کشته[1] بسی افتاد است

---

[2] I(a), I(b), B, and all texts except T, Y(b); هوس, for نظر.
[3] I, B, R, and all texts, نیاویزم, for در آویزم.
[4] I(a), I; ماند, for گردد.
[1] I(a), S, B, R: خرو بار, for چو من کشته: I(b), T, C; کوچه خرو بار, for کوئی چو من کشته: In I this hemistich runs as follows:—
که خرو بار دران کوئی بسی افتاد است

خبر ما برسانید بمرغان چمن
۲ که هم‌آواز شما در قفسی افتاد است

بدلارام بگو ای نفس باد سحر[2]
۳ کار ما همچو سحر[3] با[4] نفسی افتاد است

روی شیرین چتوان گفت برو خال سیاه[5]
۴ انگبین است که در وی مگسی افتاد است

همه[6] کس عزم[7] هوس باختن ما نکند
۵ مگر آنکس که بدام هوسی افتاد است

سعدیا حال پراگندهٔ گوی[8] آن داند
۶ که همه عمر بچوگان کسی افتاد است

۴۲

Metre: رملِ مثمنِ مقصور [— ᴗ — — | — ᴗ — — | — ᴗ — — | — ᴗ —]

این توئی یا سرو بستانی برفتار آمده است
۱ یا ملک در[1] صورت مردم[2] بگفتار[3] آمده است

آن پری کز خلق پنهان بود چندین روزگار
۲ باز می بینم که در عالم پدیدار آمده است

---

[2] I(a); صبا, for سحر. [3] I(a); صبا, for سحر. [4] S; در, for با.

[5] In all MSS. except I, and all texts, this hemistich runs as follows:— پائی‌بند تو تحمّل چکند گر نکند

[6] I(b), T, Y(b); هیچ, for همه.

[7] I(a); میل, for عزم: I, S, I(b); عیب, for do.

[8] I(b), B, S; او, for آن.

[1] R and all texts; بر, for در.

[2] R, T, C; آدم, for مردم. [3] E, D, Y, L; برفتار, for بگفتار.

عود میسوزند یا گل میدمد در بوستان
۳ دوستان یا کاروان مشک تاتار آمده است
ساربانا یک نظر بر[4] روی آن زیبا نگار
۴ گر بجانی میدهند اینک خریدار آمده است
تا مرا با نقش رویش آشنائي اوفتاد
۵ هرکه مي بینم بچشمم نقش دیوار آمده است
من دگر در خانه ننشینم اسیر و دردمند
۶ خاصه این ساعت[5] که گفتي[6] گل ببازار آمده است
گر تو انکار نظر در آفرینش میکني
۷ من همیگویم که چشم از بهر این کار آمده است[7]
وه که گر من باز بینم روی یار خویش را
۸ مردهٔ بیني که در دنیا[8] دگربار[9] آمده است
آنچه بر من میرود در بندت ای آرام جان
۹ با کسی گویم که در بندت[10] گرفتار آمده است
نی که مینالد همي در مجلس آزادگان
۱۰ ز آن همي نالد که بروی زخم بسیار آمده است
تا نه پنداري که بعد از چشم خواب[11] آلود تو
۱۱ تا بوقتي خوابم[12] اندر چشم بیدار آمده است
سعدیا گر همتي داري منال از جور یار
۱۲ تا جهان بود است جور یار بر یار آمده است

4 I(b), S, R, T, Z, C; در, for بر.
5 R.; موسم, for ساعت.
6 I(a); گوئي, for گفتي.
7 In I(a) this line is omitted.
8 I(a), and all texts; عالم, for دنیا.
9 I(b); بدیدار, for دگربار.
10 I, I(a), R; بندي, for بندت.
11 S; مست, for خواب.
13 I(a), S; خواب, for خوابم.

۳۳

Metre: هزجِ مسدّسِ اخربِ مقبوضِ مقصور [— — ∪ | — ∪ — ∪ | — — —]

این خطّ شریف از آن بنان است
۱ وین [1] نقل حدیث از آن دهان است

این بوی عبیر آشنائي
۲ از ساحت یار مهربان است

مهر از سر نامه بر گرفتم
۳ گوئی [2] که سر گلاب‌دان است

قاصد مگر آهوی ختن بود
۴ کش نافهٔ مشک درمیان است

این خود چه عبارت لطیف است
۵ وین خود [3] چه کنایت [4] و بیان است

معلوم شد این حدیث شیرین
۶ کز منطق آن [5] شکرفشان است

این خط بزمین نشاید انداخت
۷ کز جانب [6] ماه آسمان است

روزی برود روان سعدي
۸ کاین عمر [7] نه عمر جاودان است

---

[1] I; وآن, for وین. [2] I; گفتي, for گوئي. [3] B; خط, for خود.
[4] I(b), Z; کفایت, for کنایت. In I(a) and I و is omitted before بیان.
[5] All texts except C and T; او, for آن.
[6] All texts and all MSS. except I; خدمت, for جانب.
[7] All texts and all MSS. except I; عیش, for عمر.

خوشّ تن او که چون روانش
۹ از تن برود سخن روان است

۳۴

Metre: هزجِ مسدّسِ اخربِ مقبوضِ مقصور [— — ⏑ | — ⏑ — ⏑ | ⏑ — —]

این باد بهار بوستان است ۱ یا بوی وصال دوستان است
دل میبرد این خط نگارین ۲ گوئی خط روی[1] دلستان است
ای مرغ بدام گل[2] گرفتار ۳ باز آی که وقت آشیان است
شبها من و شمع مي گدازیم[3] ۴ این است که سوز من نهان است
گوشم همه روز از انتظارت ۵ بر راه و نظر بر آستان است
ور بانگ موذّنی بر آید ۶ گویم که درای کاروان است
با این همه دشمني که کردي ۷ باز آی که دوستي همان است
با قوّت بازوان عشقت ۸ سر پنجهٔ صبر ناتوان است
بیزاري دوستان دمساز ۹ تفریق میان جسم و جان است
نالیدن دردناک سعدي ۱۰ بر دعوي دوستي بیان[4] است
آتش به نی قلم در افتاد[5] ۱۱ وین دود که میرود دخان است

۳۵

(a) Metre: هزجِ مسدّسِ مقصور [— — ⏑ | — — — ⏑ | — — — ⏑]

چه رویست آنکه پیش کاروانست ۱ مگر شمعی بدست ساربانست

1 All texts except T, C; یار, for روی.
2 All MSS. and texts except L; دل, for گل.
3 I(a) and all texts except T and C; در گدازیم, for میگدازیم.
4 I(b), R, B, C, Y (b); نشان, for بیان.
5 All texts and all MSS. except B; انداخت, for افتاد.

سلیمانست گوئی در عماری ۲ که برباد صبا تختش روانست
جمال ماه پیکر بر بلندی ۳ بدان ماند که ماه آسمانست
بهشتی صورتی در جوف محمل ۴ چو برجی کافتابش درمیانست
خداوندان عقل این طرفه بینند ۵ که خورشیدی بزیرسایه بانست
چو نیلوفر در آب و ماه[1] در میغ ۶ پری رخ در نقاب پرنیانست
روی کار من برقع بر انداخت[2] ۷ بیک بار آنکه در برقع نهانست
شتر پیشی گرفت از من برفتار ۸ که بر من بیش ازو بار گرانست
زهی اندک وفای[3] سست پیمان ۹ که آن سنگین دل نا مهربانست
ترا گر دوستی با من همین بود ۱۰ وفای ما و عهد ما همانست[4]
وفا کردیم و با ما غدر کردی[5] ۱۱ برو سعدی که این پاداش آنست
ندانستی که در پایان پیری ۱۲ نه وقت پنجه کردن با جوانست

۳۶

Metre: هزجِ مثمّنِ اخربِ مکفوفِ مقصور [— — ∪ | ∪ — — ∪ | ∪ — — ∪ | ∪ — —]

افسوس بر آن دیده که روی تو ندید است
۱ یا دیده و بعد از تو بروئی نگرید است
گر مدّعیان نقش به بینند پری را
۲ دانند که دیوانه چرا جامه درید است

---

[1] I, C, Y(b); مهر, for ماه.
[2] I; وانداز, for انداخت: in R this line is omitted.
[3] R; وفا و, for وفای.
[4] In L, Z, C, Y(b) the following verse is inserted after line 10:—
بدار ای ساربان آخر زمانی * که عهد وصل را آخرزمانست
[5] R, C, Z, L, Y(b); کردند, for کردی.

این کیست که پیرامن خورشید جمالش

۳ از مشک سیه دایره برسیم کشید است

ای عاقل[1] اگر پای بسنگیست برآید

۴ فرهاد بدانی که چرا سنگ برید است

رحمت نکند بر دل دیوانهٔ[2] فرهاد

۵ آنکس که سخن گفتن شیرین نشنید است

از دست کمان مهرهٔ ابروی تو در شهر

۶ دل نیست که در بر چو کبوتر نطپید است

در وهم نیاید که چه مطبوع درختی

۷ پیداست که هرگز کس ازین میوه نچید است

سرّ قلم قدرت بیچون الهی

۸ در روی تو چون روی در آئینه پدید است

ما از تو بغیر از تو نداریم تمنّا

۹ حلوا بکسی ده که محبّت نچشید است

با این همه باران بلا بر سر سعدی

۱۰ نشگفت اگرش خانهٔ چشم[3] آب چکید است

۳۷

Metre : مضارعِ مثمّنِ اخربِ مکفوفِ مقصور [— — ـ ᵕ ـ ᵕ ـ ᵕ ـ ᵕ — — ᵕ ـ ᵕ —]

امشب براستی شب ما روز روشن است

۱ عید وصال دوست علی رغم دشمن است

---

[1] I(b) ; غافل, for عاقل.

[2] I ; بیچاره, for دیوانه.

[3] I(b), C, Y(b) T ; دل, for چشم.

باد [1] بهشت میگذرد یا نسیم باغ [2]
۲ یا نکهت دهان تو یا بوی لادن است

هرگز نباشد از تن و جانت عزیزتر
۳ چشمم که در سر است و روانم که در تن است

گردن نهم بخدمت و گوشت کنم [3] بقول
۴ تا خاطرم معلّق [4] آن گوش و گردن است

ای پادشاه سایه ز درویش وا مگیر [5]
۵ ناچار خوشه چین بود آنجا که خرمن است

دور از تو در جهان فراخم مجال نیست
۶ دنیا [6] بچشم تنگدلان [7] چشم سوزن است

عاشق گریختن نتواند که دست شوق
۷ هرجا که میرود متعلّق بدامن است

شیرین بدر نمیرود [8] از خانه بی رقیب
۸ داند شکر که دفع مگس باد بیزن است

جور رقیب و سرزنش اهل روزگار
۹ با من همان حکایت گاو [9] و دهل زن است

بازان شاه را حسد آید بدین شکار
۱۰ کآن شاهباز را دل سعدی نشیمن است

---

1 Y(b); بوی, for باد.
2 T; صبح, for باغ.
3 I(b); گوشم نهم, for گوشت کنم: T, C, Y (b); نهم, for کنم.
4 B, C, Y(b), T; مقیّد, for معلّق.
5 S, R, I; بر مگیر, for وا مگیر.
6 I; عالم, for دنیا.
7 S; سنگدلان, for تنگدلان.
8 I; شود, for رود.
9 In S and L و is omitted after گاو.

قلب رقیق چند بپوشد حدیث عشق

۱۱ هرچه آن بآبگینه بپوشی مبیّن است[10]

۳۸

Metre; [— ⏑ — ا ⏑ — — ⏑ ا ⏑ — ⏑ — ا ⏑ — —] مضارع مثمّن اخرب مکفوف مقصور

این بوی روح پرور از آن کوی دلبر است

۱ وین آب زندگانی از آن حوض[1] کوثر است

ای باد بوستان مگرت نافه درمیان

۲ وی مرغ آشنا مگرت نامه در پر[2] است

بوی بهشت میگذرد یا نسیم دوست

۳ یا کاروان صبح که گیتی منوّر است

این قاصد از کدام زمین است مشکبوی

۴ وین نامه در چه داشت که عنوان معطّر است

بر راه باد عود بر آتش نهاده اند

۵ یا خود در ان زمین که توئی خاک عنبر است

باز آ و حلقه بر در رندان[3] شوق زن

۶ کاحباب را[4] دو دیده چو مسمار بر در است

دانی که چون همیگذرانیم روزگار

۷ روزی که بیتو میگذرد[5] روز محشر است

---

[10] In S this line is omitted.

[1] I(a), I; جوی, for حوض.

[2] All MSS. and all texts except L; بر, for پر.

[3] L; زندان, for رندان.

[4] I(a), B, R, I, T; کاصحاب, for کاحباب.

[5] S; گذرانیم, for گذرد روز.

بازآ که در فراق تو چشم امیدوار
۸ چون گوش روزه دار بر الله اکبر است

گفتم[6] که عشق را بصبوری دوا کنم[7]
۹ هر روز عشق بیشتر و صبر کمتر است

صورت ز چشم غایب و اخلاق در نظر
۱۰ دیدار در حجاب و معانی برابر است[8]

در نامه نیز[9] چند بگنجد حدیث عشق[10]
۱۱ کوته کنم که قصّهٔ ما کار دفتر است

همچون درخت بادیه سعدی ز برق[11] شوق
۱۲ سوزان و میوهٔ سخنش همچنان تر است

آری خوش است وقت عزیزان[12] ببوی عود
۱۳ وز سوز غافل اند که در جان مجمر است

۳۹

Metre: رمل مثمّن مقصور [— ᴗ — — | — ᴗ — — | — ᴗ — — | — ᴗ —]

ایکه گفتی هیچ مشکل چون[1] فراق یار نیست
۱ گر امید وصل باشد همچنان دشوار نیست

---

[6] All MSS. except I, I(a), and all texts ; گفتیم, for گفتم که.
[7] All MSS. except I(a), and all texts ; کنیم, for کنم.
[8] This line is omitted in I(a).
[9] I(a) : درطی این صحیفه, for در نامه نیز چند ; B, S, Z ; می نگنجد بارا, for نیز چند بگنجد.
[10] I(b), C, Y(b) ; شوق, for عشق.
[11] I(b), B, I, S, R, Y(b), T, Z ; ببرق, for ز برق.
[12] I(a), I ; حریفان, for عزیزان.
[1] I(b) ; جز, for چون.

خلق را بیدار باید بود از آب چشم من

۲ وین عجب کان وقت میگریم که کس بیدار نیست

نوک مژگانم بسرخی بر بیاض روی زد

۳ قصّهٔ دل مینویسد حاجت گفتار نیست

بیدلان را عیب کردم لا جرم بیدل شدم

۴ آن گنه را این عقوبت همچنان بسیار نیست

ای نسیم صبح اگر باز اتّفاقی افتدت[2]

۵ آفرین خوانی[3] بر آنحضرت که ما را بار[4] نیست

بارها[5] روی از پریشانی[6] بدیوار آورم

۶ گر غم دل با کسی گویم[7] به از دیوار نیست

ما زبان اندر کشیدیم از حدیث خلق و روی

۷ گر حدیثی هست با یار است با اغیار نیست

قادري بر هرچه میخواهي بجز[8] آزار من

۸ زانکه گر شمشیر بر فرقم نهي آزار نیست

احتمال نیش کردن واجبست از بهر نوش

۹ حمل کوه بیستون از بهر[9] شیرین بار نیست

---

[2] All MSS. except I (a) and B, and all texts but T and C; اوفتد, for افتدت.

[3] I(b), S, T; گوئي, for خواني.

[4] S, T, E, Y, C; راه, for بار.

[5] I(a), B, S. R, Z, E, D, L; وقتها, for بارها.

[6] I(b) and C; پشیماني, for پریشاني.

[7] I, S, B, Z, E, Y (a), L, D; گوئي, for گویم.

[8] B, I, S, Z; مکن, for بجز; R; مگر, for do.

[9] All texts and all MSS. except B; بریاد, for از بهر.

سرو را مانی و لیکن سرو را رفتار نه[10]
١٠ ماه را مانی و لیکن ماه را گفتار نیست

گر دلم در عشق تو[11] دیوانه شد عیبش مکن[12]
١١ بدر بی نقصان و زر بی عیب و گل بیخار نیست[13]

اوحش الله از قد و بالای آن سرو سهی
١٢ زانکه مانندش بزیر گنبد دوار نیست

دوستان گویند سعدی خیمه در گلزار زن
١٣ من گلی را دوست میدارم که در گلزار نیست

۴٠

Metre: هزج مثمن اخرب مکفوف محذوف [— — ∪ | ∪ — — ∪ | ∪ — — ∪ | ∪ — —]

آنرا که میسّر نشود صبر و قناعت
١ باید که نه[1] بندد کمر خدمت و طاعت

چون دوست گرفتی چه غم از دشمن خونخوار
٢ گو طبل ملامت بزن و کوس شناعت

گر خود همه بیداد کند هیچ مگوئید
٣ تعذیب دلارام به از ذلّ شفاعت

از هرچه تو گوئی بقناعت بشکیبم
۴ امکان شکیب از تو محال است و قناعت

---

[10] S; گو, for نه.

[11] I(b); او, for تو.

[12] I(b), Z; عیبم, for عیبش.

[13] In I(a) this line is omitted. In 1 verses 10 to 12 are omitted.

[1] All texts and all MSS, except I(b); به, for نه.

گر نسخهٔ روی تو ببازار در آرند[2]
٥ نقّاش به بغد در دکّان صناعت[3]

دریاب دمی صحبت یاران[4] که دگربار
٦ چون رفت نیاید بکمند آن دم و ساعت

انصاف نباشد که من خستهٔ رنجور[5]
٧ پروانهٔ او باشم و او شمع جماعت

لیکن[6] چه توان کرد چو[7] قوّت نتوان کرد
٨ با گردش ایام ببازوی شجاعت

دل در هوست خون شد و جان در طلبت سوخت
٩ با این همه سعدی خجل از ننگ بضاعت

٤١

Metre : هزج مثمّن اخرب [— — ᴗ | ᴗ — — | ᴗ — — | ᴗ — —]

ایجان خردمندان گوی خم چوگانت
١ بیرون نرود گوئی کافتاد[1] بمیدانت

روز همه سر بر کرد از کوه[2] و شب ما را
٢ سر بر نکند خورشید الّا ز گریبانت

[2] I(a). B, I, R, T, C, Z, Y(b); بر, for در.
[3] The following verse is inserted after line 5 in all texts and all MSS. except I:—
جان برکف دست آمده تا روی تو بیند ✻ خود شرم همي آيدش از ننگ بضاعت
[4] B, I(b), I, S, R, C, Y(a); باري, for باران; دم, for دمی: Y(b) نیکان, for یاران.
[5] I; مجروح, for رنجور.
[6] R; گفتم, for لیکن.
[7] T, Y(b); که, for چو.
[1] All texts and all MSS. except I; کافتاده, for کافتاد.
[2] In I و is omitted before شب.

جان در تن مشتاقان از ذوق [3] برقص آید
۳ چون باد بجنباند شاخی ز گلستانت

هرچند نمي سوزد بر من دل سنگینت
۴ گوئي دل من سنگست در چاه زنخدانت

جان باختن آسان است اندر نظرت [4] لیکن
۵ این لاشه نمي بینم شایستهٔ قربانت

دیوار سرایت را نقّاش نمي باید
۶ تو زینت ایواني نه صورت ایوانت

با داغ تو رنجوري به کز نظرت دوري
۷ پیش قدمت مردن به زانکه بهجرانت [5]

ای بادیهٔ هجران [6] تا عشق حرم باشد
۸ عشّاق نیندیشند از خار مغیلانت

دیگر نتوانستم از فتنه حذر کردن
۹ زانگه که در افتادم با نرگس [7] فتّانت

شاید که درین دنیا مرگش نبود هرگز
۱۰ سعدي که چو جان دارد بل دوستر از جانت

بسیار چو ذو القرنین آفاق بگردید است
۱۱ این تشنه که میمیرد بر [8] چشمهٔ حیوانت

---

[3] B, C, Y(b) ; شوق, for ذوق.
[4] D ; طلعت, for نظرت.
[5] In all texts and MSS. except I, this hemistich is written thus :—
پیش نظرت مردن بهتر که بهجرانت.
[6] I, B, T, E, Y(a), Y(b), L, D ; گر, for تا.
[7] All texts and all MSS. except B ; قامت, for نرگس.
[8] I ; در, for بر.

۴۲

Metre: مضارع مثمّن اخرب مکفوف مقصور [– ᴗ – | ᴗ – – ᴗ | ᴗ – ᴗ – | ᴗ – –]

از جان برون نیامده جانانت آرزوست

۱ زنّار نابریده و ایمانت آرزوست

بر درگهی که نوبت ارني[1] همي زنند

۲ موری نهٔ و ملک سلیمانت آرزوست

موری نهٔ و خدمت موری نکردهٔ

۳ و آنگاه صفّ صفّه مردانت آرزوست[2]

فرعون‌وار لاف انا الحق همیزني

۴ و آنگاه قرب موسی عمرانت آرزوست

چون کودکان که دامن خود اسب میکنند[3]

۵ دامن سوار گشته و میدانت آرزوست

انصاف راه خود ز سر صدق دادهٔ

۶ بر درد نارسیده و درمانت آرزوست

امساک نفس میکني اش نام و هر نفس

۷ صد گونه از طعام تو بر خوانت آرزوست

بر خوان عنکبوت که بریان مگس بود

۸ شهپر جبرئیل مگس رانت آرزوست

---

[1] The reading هب‌لي, referring to Solomon's prayer, would seem more suitable here, but there is no authority for it.

[2] In I(b) this line is omitted.

[3] I(a), S, B, R, Z, E, D, L, Y(a); کرده اند, for میکنند.

هر روز از برای سگ نفس بو سعید ۹ یک کاسه شوربا و دو تا نانت آرزوست

سعدي درین جهان که توئي ذرّهوار باش ۱۰ گر دل بنزد حضرت سلطانت آرزوست*

٤٣

Metre : سریعِ مسدّسِ مطويِ مکسوف [— ‿ — | — ‿ ‿ — | — ‿ ‿ —]

بیتو حرامست بخلوت نشست ۱ حیف بود در بچنین روی بست

دامن دولت چو بدست اوفتاد ۲ گر بهلی باز نیاید بدست

هرکه بیفتاد بتیرت نخاست ۳ وانکه در آمد بکمندت نجست

ما بتو یکبار مقیّد شدیم ۴ مرغ بدام آمد و ماهي بشست

این چه نظر بود که خونم بریخت ۵ وین چه نمک بود که ریشم بخست

صبر قفا خورد براهی[1] گریخت ۶ عقل بلا دید[2] بکنجی نشست

بار مذلّت بتوانم[3] کشید ۷ عهد محبّت نتوانم شکست

وین رمقی[4] نیز که هست از وجود ۸ پیش وجودت نتوان گفت که[5] هست

---

* N.B.—In Y(b), B, T, C, lines 6 and 7, in Z line 7, and in I(b), line 9 are omitted.

The whole of the ode is omitted in I (a), R, and S.

[1] P, B, R, E, L, Y(a), D, Z ; درین کار, for قفا خورد (only in I) : I(b), S, C, T, Y(b) ; درین راه, for do.

[2] P, R, Z, E, D, L, Y(a) ; درین روز, for بلا دید (only in I) : B : درین راه, for do. : I(a), I(b), S, T, C, Y(b) ; درین وقت, for do.

N.B.—In I(a), line 5 (a) is joined to 6 (b), 5 (b) and 6 (a) being omitted.

[3] I, I(a), I(b), S, T, C, Y(b) ; نتوانم, for بتوانم.

[4] I(b) ; نفسی, for رمقی.

[5] In all texts and all MSS. except I, S ; که is omitted before هست.

هرگز اگر راه بمعنی برد ۹ سجدهٔ صورت نکند بت پرست [6]
مستی خمش نشود آرزو ۱۰ هرکه چو سعدی بود[7] از عشق مست [8]

۴۴۴

Metre: مجتثّ مثمّن مخبون مقصور [ـ ـ ‿ | ـ ‿ ـ ‿ | ‿ ‿ ـ ـ | ـ ‿ ـ ‿]

بسا[1] هلاک شود دوست در محبّت دوست
۱ که زندگانی او در هلاک بودن اوست[2]

مرا وفا و جفائی[3] تو پیش یکسان است
۲ که هرچه دوست پسندد بجای دوست نکوست

هر آنچه بر سر آزادگان رود زیباست
۳ علی الخصوص که از دست یار زیبا خوست

مرا و عشق تو گیتی بیک شکم زاد است
۴ دو روح در بدنی چون دو مغز در یکپوست

دلم ز دست[4] بدر برد سرو بالائی
۵ خلاف عادت آن سروها که بر لب جوست

بخواب دوش چنان دیدمی[5] که زلفینش
۶ گرفته بودم و دستم هنوز غالیه بوست

[6] This line is omitted in B.
[7] In all texts and in all MSS. except I(b); شود, for بود.
[8] N.B.—In R, the whole of this ode is omitted.
[1] All texts and all MSS. except I(b); بقا, for بسا.
[2] In I(b) this hemistich is written thus:—
که زندهٔ ابدست آدمی که کشتهٔ اوست.
[3] All texts except Y(b). transpose جفا and وفای.
[4] I(a), I(b), R, Z, E, L, D, Y(a); عشق, for دست.
[5] E, T, Y(a), L, D; آمدی, for دیدمی.

چو گوی در همه عالم بسر[6] بگردیدم
٧ ز دست عشقش و چوگان هنوز در پی گوست

ز دوست هرکه تو بینی مراد خود خواهد
٨ مراد خاطر سعدی مراد خاطر دوست[7]

جماعتی بهمین آب چشم بیرونی
٩ نگه[8] کنند و نه بینند کآتشم در[9] پوست[10]

٤٥

Metre: رملِ مثمّنِ مخبونِ مقصور [– ‿‿ – | – – ‿ ‿ | – – ‿ ‿ | – – ‿ ≚]

بجهان خرّم از آنم که جهان خرّم ازوست
١ عاشقم بر همه عالم که همه عالم ازوست

بغنیمت شمر ای دوست دم عیسی صبح
٢ تا[1] دل مرده مگر زنده کند کاین دم ازوست

نه فلک راست مسلّم نه ملک را حاصل
٣ آنچه در سرّ سویدای بنی آدم ازوست

بحلاوت بخورم زهر که شاهد ساقی است
٤ بارادت بکشم[2] درد که درمان هم ازوست

---

[6] I, I(a), S, R, Z ; بجان , for بسر.
[7] I, I(b) S, R, T, C, Y(b) ; اوست, for دوست.
[8] I(a), I(b), T, C, Y(b) ; نظر, for نگه.
[9] In all MSS. except I, I(b), and all texts but Y(a), توست, for پوست.
[10] In B this line is omitted.
N.B.—In T the following line is found at the end of the ode :—
دلم بخم زلفش چو گو در افتادة است * ندانم آن شب تار است یا که حلقهٔ موست

[1] I; که, for تا.
[2] I, R ; بدرم, for بکشم.

زخم خونینم اگــــر به نشــود به باشد
۵ خنک آن زخم که هر لحظه مرا مرهم ازوست

غم و شــادی بر عارف چه تفــاوت دارد[3]
۶ ساقیــا باده بده شادی آن کاین غم ازوست

پادشاهی و گــــدائی برما یکســـان است
۷ که برین در همه را پشت عبادت خم ازوست

سعــــدیا گر بکند سیــــل فنـــا خانهٔ عمر
۸ دل قوی دار که بنیاد بقا محکم ازوست[4]

۴۶

Metre : هزج مسدّس اخرب مقبوض مقصور [ـــ ـــ v ا ـــ v ـــ v ا v ـــ ـــ]

بوی گل و بانگ مرغ برخاست ۱ هنگام[1] نشاط و روز[2] صحر است
فــــرّاش خزان ورق بیفشـــاند ۲ نقّـــاش صبـــا چمن بیاراست
ما را سرباغ و بوستــــان نیست ۳ هرجا که توئی تفرّج آنجـــاست
گویند نظـــر بخوب رویان[3] ۴ نهی است نه این نظر که ما راست
در روی تو سرّ صنـــع بیچـــون ۵ چون آب[4] در آبگینه پیـــداست
چشـــم چپ خویشتـــن بر آرم ۶ تا روی[5] نه بینمت[6] بجز راست[7]

[3] S, R ; باشد, for دارد.
[4] In I(b), lines 7 and 8 are transposed.

[1] In all texts and all MSS. except I ; ایّام, for هنگام.
[2] I(b) ; وقت, for روز.
[3] All texts and all MSS. except I ; بروی خوبان, for بخوب رویان.
[4] All texts but T, Z ; روی, for آب.
[5] L ; دیده, for روی.
[6] All MSS. except I(b), and all texts but C ; بینمت, for بینمت.
[7] I(a) ; مگر, for بجز.

هر آدمئي که مهـــر مهرت[8] ٧ دروی نگرفت سنگ خاراست
روزی تر و خشک من[9] بسوزد ٨ آتش[10] که بزیر دیگ سوداست
نالیدن بیحســـاب[11] سعـــدی ٩ گویند خلاف رای[12] داناست
از ورطـــهٔ مـــا خبـــر نـــدارد ١٠ آســـوده که بر کنار دریاست

٤٧

Metre: هزجِ مثمن اخربِ مکفوفِ مقصور [— — ᴗ | ᴗ — — ᴗ | ᴗ — — ᴗ | ᴗ — —]

بر من که صبوحی زده ام خرقه حرامست
١ ای مجلسیـــان[1] راه خرابات کدامست

هر کس بجهان خرّمي پیش گرفتست[2]
٢ مـــا را غم آن[3] ماه پریچهره تمامست

برخیـــز که در سایهٔ سروی بنشینیـــم
٣ کآنجـــا که تو بنشیني بر سرو قیامست

دام دل صاحب نظرانت خم گیسوست
٤ و آن خال و بناگوش مگر دانه و دامست

با چون تو حریفی بچنین جا و چنین[4] وقت
٥ گر باده خورم خمر بهشتي نه حرامست

---

[8] I(b), C, S, Y(b); مهری, for مهرت.
[9] I(a), and all texts but C, Y(b); ما, for من.
[10] In R, S, and all texts but C, T, Y(b), ز is inserted before آتش.
[11] R; دردناک, for بیحساب.
[12] I; عقل, for رای.

[1] I(a), B, C, Y(b); مدّعیان, for مجلسیان.
[2] All MSS. except B, and all texts but T; گرفتند, for گرفت است.
[3] All MSS. but B, and all texts except T, C, Y(b); غمت ای, for غم آن.
[4] All MSS. but I(a), I(b), and all texts except E; جای دربنوقت, for جا و چنین وقت. In T, C, Y(b) this line is omitted.

با محتسب شهـــر بگوئیـد[5] که زنهـــار
٦ در مجلس ما سنگ میفداز که جامست

غیـــرت نگذارد که بگویم که مـــرا کشت
٧ تا خلق نداننذ که معشوق چه نامست[6]

دردا که به پختیـــم درین سوز نهـــانی
٨ و آنرا خبر از آتش ما نیست که خامست

سعدی مبـــر اندیشـــه که در کام نهنگان
٩ چون در نظر دوست نشینی همه کامست

۴۸

Metre : رمل مسدّس مقصور [— ᵕ — — | — ᵕ — — | — ᵕ —]

پای ســـرو بوستـــانی در گل است
۱ سرو ما را پای معنی در دل است

هرکه چشمش بر چنین روی اوفتـــاد
۲ طالعش میمون و فالش[1] مقبل است

نیـــک‌خواهانم نصیحـــت میکننـــد
۳ خشـــت بر دریا زدن بیحاصل است

ای بـــرادر مـــا بگـــرداب[2] انـــدریم
۴ و آنکه شنعت میزند[3] بر ساحل است

---

[5] R, S, L, D ; بگویند, for بگوئید.
[6] I(a), I(b), R, and all texts except Z ; کدامست, for چه نامست.
[1] I(b), T, Y(b) ; بختش, for فالش.
[2] I(a), I(b) ; بغرقاب, for بگرداب.
[3] T, Y(b) ; میکند, for میزند.

شــوق را بر صبـــر قوت غالبســت
٥ عقـــل را با عشق دعوی باطل است

نیســـت عاشق بغفلـــت میکننـــد
٦ و آنکه معشـــوقی ندارد غـافل است

دیده باشي تشنـــه مستعجـــل بآب[4]
٧ جان بجانان همچنـــان مستعجل است

بذل مال و جاه و ترک نام و ننـــگ
٨ در طریق عشـــق اول منـــزل است

گر بمیـــرد طالبـــی در بند دوست
٩ سهـــل باشد زندگاني مشکـــل است

عاشقی میگفت و خوش خوش میدرید[5]
١٠ جان بیاساید چو[6] جانان قاتل است

سعـــدیا نـــزدیـــک رای عـاشقـــان
١١ خلق مجنون اند و مجنون عاقل است

٤٩

Metre : رمل مثمّن مقصور [— ᴗ — — | — ᴗ — — | — ᴗ — — | — ᴗ —]

با خردمندي و خوبي پارسا و نیکخوست[1]
١ صورتی هرگز ندیدم کاین همه معنی دروست

---

[4] R, and all texts but T, Y(b) ; بر آب, for بآب. In P lines 1 to 7 are omitted.

[5] R and all texts ; مي‌گریست, for میدرید.

[6] I(a), I(b), P, S, B, R, Z, C ; که, for چو.

[1] In L, E, D, Y(a) the hemistiches of this line are transposed.

گر خيـــال ياري انديشند باري چون تو يار
٢ ور[2] هواي دوستي ورزند باري چون تو دوست
خاكپـــايش[3] بوسه خواهم داد آبم گو ببر
٣ آبروي[4] عاشقان[5] پيش معشوق[6] آبجوست
شاهدش ديدار و گفتن فتنه اش ابرو و چشم[7]
٤ نادرش بالا و[8] رفتن دلپذيرش طبع و خوست
تا بخود باز آيم آنگه وصف ديدارش كنم
٥ از كه ميپرسي درين ميدان كه سرگردان چو گوست[9]
عيـــب پيـــراهن دريدن ميكننـــدم دوستان
٦ بيوفا يارم كه پيـــراهن همي درّم نه پوست
خاك سبزا رنگ و باد گلفشان و آب خوش[10]
٧ ابر مـــرواريد بـــاران و هواي مشكبـــوست
تيـــر باران بر سر و صوفي گرفتـــار نظـــر
٨ مدّعي در گفتگوي و عاشق اندر جستجوست
هركرا گنج اختيار آمد تو دست از وي بدار[11]
٩ كآنچنان شوريده دل پايش بكنجي در فروست

---

[2] R; يا, for ور.
[3] B; كويش, for پايش.
[4] In E, L, Y(a), Z, D; كآبروي, for آبروي.
[5] I(a), I(b), P, S, R, Z, Y(a), E, L, D; مهربانان, for عاشقان.
[6] R; در خرابات, for پيش معشوق.
[7] Z, L, E, Y(a), D; بالا و زلف, for ابرو و چشم.
[8] I(a), B, P, R, Z, L, T, Y(a), E, D; آنراه, for بالا و.
[9] In I(b) this line is omitted.
[10] L, Y(a), Y(b), E; جوي, for خوش.
[11] B, T, Y(b); بشوئي, for بدار.

چشم اگر با دوست داري گوش با دشمن مکن
١٠ عاشقي و نيکنامي سعديا سنگ و سبوست [12]

٥٠

Metre : مجتثّ مثمّن مخبون [— — ◡ ◡ | — ◡ — ◡ | — — ◡ ◡ | — ◡ — ◡]

بيا که نوبت صلح است و روزگار [1] عنايت [2]
١ بشرط آنکه نگوئيم از آنچه رفت شکايت [3]

برين [4] يکی شده بودم که گرد عشق نگردم
٢ قضاى عشق در آمد [5] بدوخت چشم درايت

ملامت من مسکين [6] کسی کند که نداند
٣ که عشق تا بچه حدّ است و حسن تا بچه غايت

مرا بدست تو خوشتر هلاک جان گرامي
٤ هزار بار که رفتن بديگرى بحمايت

ز جهد [7] من چه گشايد تو ره بخويشتنم ده
٥ که چشم سعي ضعيفست بی چراغ هدايت [8]

---

[12] In I(a), R, P this line is omitted.

[1] All texts and all MSS. except I ; دوستي و, for روزگار.

[2] I(a) ; ارادت, for عنايت.

[3] All MSS. except I and R, and all texts but Y(b), ; حکايت, for شکايت.

[4] All texts and all MSS. except I, I(b), R ; بدين, for برين.

[5] All texts and all MSS. except I ; ترا بديدم و بازم, for قضاى عشق در آمد.

[6] All the texts have بيدل, for مسکين.

[7] All MSS. except I(a) and all texts ; حرص, for جهد : R ; دست . بندة چه آيد, for ز جهد من چه گشايد.

[8] In B this line is omitted.

جنایتی که بکردم [9] اگر درست بپرسی [10]

٦ فراق روی تو ما را [11] بس است حدّ جنایت

بهیچ روی نشاید خلاف رای تو کردن

٧ کجا برم گله از دست پادشاه ولایت

بهیچ صورتی اندر نباشد این همه معنی

٨ بهیچ سورتی اندر نباشد این همه آیت [12]

کمال حسن وجودت بوصف راست نیاید

٩ مگر هم [13] آئینه گوید چنانکه هست حکایت

مرا سخن بنهایت رسید و فکر [14] بپایان

١٠ هنوز وصف جمالت [15] نمیرسد بنهایت

فراق نامهٔ سعدی بهیچ گوش نیامد

١١ که دردی از سخنانش در او نکرد سرایت [16]

٥١

Metre: منسرح مثمّن مطوی مجدوع [— ⏑ ⏑ — | ⏑ — ⏑ — | ⏑ ⏑ — | —]

بخت جوان دارد آنکه با تو قرین است

١ پیر نگردد [1] که در بهشت برین است

---

9 I, I(a), C, Y(b) ; نکردم, for بکردم.
10 I, I(a), P, R ; بباشد, for بپرسي.
11 In all texts and all MSS. except I(a) ; چندین, for ما را.
12 In I(a) and I(b) this line is omitted.
13 I(b) ; که, for هم.
14 B, T, C, Y(b) ; عمر, for فکر.
15 I(a), P, R, Z, T, Y(b), E, L, D ; کمالت, for جمالت.
16 In I and B lines 10 and 11 are transposed.
1 I ; نباشد, for نگردد.

آئینه در پیش آفتاب نهاد است
۲ بر در آن خیمه یا شعاع جبین است[2]

دیگر از آن جانبم نماز نباشد
۳ گر تو اشارت کنی که قبله چنین است

گر همه عالم ز لوح فکر بشویند[3]
۴ عشق نخواهد شدن که نقش نگین است

گوشه گرفتم ز خلق و فایدهٔ نیست
۵ گوشهٔ چشمت بلای[4] گوشه نشین است

تا نه تصوّر کنی که بیتو صبورم
۶ گر نفسی میزنم ز باز پسین است

حسن[5] تو هرجا که طبل عشق فرو کوفت
۷ بانگ بر آمد که غارت دل و دین است

سیم و زرم گو مباش و دولت[6] و اسباب
۸ روی تو دارم[7] که ملک روی زمین است

عاشق صادق بزخم دوست نمیرد[8]
۹ زهر مذابم بده که ماء معین است

---

[2] In I(a) this line is omitted.
[3] Y(b); بشویم, for بشویند.
[4] I, S, R; برای, for بلای.
[5] I; مهر, for حسن.
[6] I(b), R, E, L, T, Y(a), Y(b), D; ملکت, for دولت: I; دنیا for do: In Z this hemistich runs as follows:—

گوزر و سیم مباش و نعمت و اسباب

[7] I(b), T, C, S, Y(b); خواهم, for دارم: B, I, R; بینم, for do.
[8] E, Y(a), Y(b), L, D; ننالد, for نمیرد.

سعدي ازين پس که راه پیش تو[9] دانست

۱۰ گر ره دیگر رود ضلال مبین است

۵۴

Metre: خفیف مسدّس مخبون محذوف [– ⏓ | – ⏑ – | – ⏑ | – – ⏑ ⏓]

بنده وار آمدم بزنهارت ۱ که ندارم سلاح پیکارت

متّفق میشوم که دل ندهم ۲ معتقد میشوم دگر بارت

مشتري را بهای روی تو نیست ۳ من بدین مفلسي خریدارت

غیرتم هست و اقتدارم[1] نیست ۴ که بپوشم ز چشم اغیارت

گرچه بیطاقتم چو مور ضعیف ۵ میکُشم نفس و میکَشم بارت

نه چنان در کمند پیچیدي ۶ که مخلّص شود گرفتارت

من هم اول که دیدمت گفتم ۷ حذر از چشم مست خونخوارت

دیده شاید که بیتو برنکنم[2] ۸ تا نه بینم[3] فراق دیدارت

تو ملولي و دوستان[4] مشتاق ۹ تو گریزان و ما طلبگارت

چشم سعدي بخواب بیند خواب ۱۰ که ببستي[5] بچشم سحّارت

تو بدین هر دو چشم[6] خواب آلود ۱۱ چه غم از چشمهای بیدارت[7]

---

[9] I(a), Z, Y(a), L, E, D ; بکوی, for پیش.

[1] R, Z, E, Y(a), Y(b), D ; و is omitted before اقتدارم.

[2] I(b), S, R, P ; نکند, for نکنم.

[3] I(b), B, R, P, S, C, Y(b) ; بیند, for بینم.

[4] R ; دیگران, for دوستان.

[5] I(a), T, C, Y(b) ; ببند, for بستي.

[6] I(a) ; چشمهای, for هر دو چشم.

[7] S ; بیمارت, for بیدارت.

٥٣

Metre: مضارع مثمن اخرب مكفوف مقصور [ـ ـ ا ـ ـ ـ ا ـ ـ ـ ا ـ ـ ـ ا ـ ـ]

تا دستها كمر نكني بر[1] ميان دوست
١ بوسي[2] بكام دل ندهي[3] بر دهان دوست

داني حيات كشتهٔ شمشير عشق چيست
٢ سيبي گزيدن از رخ چون بوستان دوست

بر[4] ماجراي خسرو و شيرين قلم كشيد
٣ شوري كه درميان من است و ميان دوست

خصمي كه تير كافرش اندر غزا نكشت
٤ خونش بريخت ابروي همچون كمان دوست[5]

دل رفت و ديده خون شد وجان[6] ضعيف ماند
٥ و آنهم براي آنكه كنم جان فشان دوست

روزي بپاي مركب تازي در افتمش[7]
٦ گر كبر و ناز باز نه پيچد عنان دوست

هيهات كام من كه بر آيد درين طلب
٧ باشد كه نام من برود برزبان دوست

[1] All MSS. except I(a) and all texts ; در, for بر.
[2] Y(a) ; بوسه, for بوسي.
[3] B, Z, E, L, D, Y(a) ; نزني, for ندهي : P ; نهي, for do.
[4] I, I(a), I(b), B, T, C, Y(b) ; در, for بر.
[5] In R lines 3 and 4 are omitted.
[6] I(b) ; جسم, for جان.
[7] B, Z, E, Y(a), L, D ; در اوفتم, for در افتمش.

چون جان سپردنیست بهر صورتی که هست

٨ در کوی عشق خوشتر و بر آستان دوست
با خویشتن همي برم این آرزو بخاک [8]

٩ وز خاک سر بر آرم و پرسم نشان دوست
فریاد مردمان [9] همه از دست دشمن است

١٠ فریاد سعدي از دل نا مهربان دوست

٥٤

Metre : رملِ مثمّنِ مشکول [— — ⏑ — | ⏑ — ⏑ ⏑ | — — ⏑ — | ⏑ — ⏑ ⏑]

تن آدمي شریف است بجان آدمیّت

١ نه همین لباس رعنا [1] ست نشان آدمیّت
اگر آدمي بچشمست و دهان و گوش و بیني

٢ چه میان نقش دیوار و میان آدمیّت
خور و خواب و خشم و شهوت سبعیست [2] و جهل و ظلمت

٣ حیوان خبر ندارد ز جهان [3] آدمیّت
بحقیقت آدمي باش و گرنه مرغ باشد [4]

٤ که همي [5] سخن بگوید بزبان آدمیّت

---

8 I, I(b), S, R, P, Z, C ; شوق تا بخاک, for آرزو بخاک.

9 I(b) ; دوستان, for مردمان.

1 Y(b) ; زیبا, for رعنا.

2 In all MSS. except I, and all texts ; شغبست, for سبعیست.

3 I(b), E, L, Z, Y(a), D ; نشان, for جهان.

4 E, L, Z, Y(a), D ; دانم, for باشد.

5 I(b), B, S, R, T, C, Y(b) ; همان, for همي.

مگر آدمي نبودي كه اسير ديو ماندي
۵ كه فرشته رہ ندارد بمكان آدميّت

اگر اين درنده خوئی ز طبيعتت بميرد
۶ همه عمر زنده باشي بروان آدميّت

طيران مرغ ديدي تو ز پای بند شهوت
۷ بدر آی تا ببينی طيران آدميّت [6]

بنصيحت آدمي شو نه بخويشتن كه سعدي
۸ هم از آدمي شنيد است بيان آدميّت

۵۵

Metre: مضارع مثمّن اخرب مكفوف مقصور [— — ∪ | — ∪ — ∪ | ∪ — — ∪ | — ∪ —]

چشمت خوش است و بر اثر خواب خوشتر است
۱ طعم دهانت از شكر ناب خوشتر است

زنهار از آن تبسّم شيرين كه ميكنی
۲ كز خندۀ شگوفۀ سيراب خوشتر است

شمعی به پيش روی تو گفتم كه بر كنم
۳ حاجت بشمع نيست كه مهتاب خوشتر است

دوش آرزوی خواب خوشم بود يكزمان [1]
۴ امشب نظر بروی تو از خواب خوشتر است

[6] In T and C the following line is inserted between 7 and 8 :—
رسد آدمي بجائی كه بجز خدا نبيند * بنگر كه تا چه حدّ است امكان آدميّت
[1] T, C ; دمی, for زمان.

در خوابگاه عاشق سر بر کنار دوست
۵ کیمخت خارپشت ز سنجاب خوشتر است

ز آن سوی بحر آتش اگر خوانیم بلطف
۶ رفتن بروی[2] آتشم از آب خوشتر است

ز آب روان و سبزه و صحرا و لاله زار
۷ با من مگو که چشم بر[3] احباب خوشتر است[4]

زهرم مده بدست رقیبان تندخوی[5]
۸ از دست خود بده که ز جلّاب خوشتر است

سعدي دگر بگوشهٔ وحدت[6] نمیرود
۹ خلوت خوش است و خدمت اصحاب[7] خوشتر است

هر باب ازین کتاب نگارین که بر کنی
۱۰ همچون بهشت گوئي از آن باب خوشتر است

۵۶

Metre: هزجِ مثمّنِ اخربِ مکفوفِ محذوف [— — ᴗ ا ᴗ — — ᴗ ا ᴗ — — ᴗ ا ᴗ — —]

جان و تنم ایدوست فدای تن و جانت
۱ موئی نفروشم بهمه ملک جهانت

---

[2] I, Z, E, L, D, Y(a), Y(b) ; بسوی, for بروی.
[3] B, S, R, P, I ; در, for بر.
[4] In I(a) line 7 is omitted.
[5] Z, E, L, Y(a), D ; زشتخوی, for تندخوی : P, S, I ; تنگخوی, for زشتخوی.
[6] I(a), B, E, L, Z, Y(a), D, C ; خلوت, for وحدت.
[7] I(a), I(b), Y(b) ; صحبت احباب, for خدمت اصحاب.

شیرین‌تر ازان لب نشنیدم که سخن گفت
۲ تو خود شکری یا عسل است آبدهانت

یکروز عنایت کن و تیری بمن انداز
۳ باشد که تفرج بکنم دست و کمانت[1]

گر راه بگردانی و گر روی بپوشی
۴ من مینگرم گوشهٔ چشم نگرانت

بر سرو نباشد رخ چون بدر[2] منیر
۵ با[3] ماه نباشد قد چون سرو روانت

آخر چه بلائی تو که در وصف نیائی
۶ بسیار بگفتیم و نکردیم بیانت

گر عیب کنند بی خبر از حسن[4] تو ما را
۷ معذور بدارند[5] چو به بینند[6] بعیانت

حیفست چنین روی نگارین که بپوشی
۸ سودی بمساکین رسد آخر چه زیانت

باز آی که در دیده بماند است خیالت
۹ بنشین که بخاطر بگرفتست[7] نشانت

بسیار نباشد دلی از دست بدادن
۱۰ از جان رمقی دارم و هم برخی جانت

---

[1] B, Z, L, Y(a), Y(b), D, E ; کنم آن تیر, for بکنم دست.
[2] I(a), B, P, S, R, E, L, Y(a), Z, D : ماه, for بدر.
[3] I(a), B, S, R, P, Z ; بر, for با.
[4] In all texts, and all MSS. except I ; هر کس که ملامت کند از عشق, for گر عیب کنند بی خبر از حسن.
[5] I, B, S, P, Z, C, Y(a), E, L, D ; دارد, for دارند.
[6] I, I(a), P, Z, C, Y(a), Y(b), E, L, D ; بینند, for بینند.
[7] I(b), and all texts ; بنشسته است, for بگرفتست.

دشنام کرم کردي و گفتي و شنیدم
۱۱ خرّم دل[8] سعدي که بر آید[9] بزبانت

۵۷

Metre : رملِ مسدّسِ مقصور [— ⏑ — | — — ⏑ — | — — ⏑ —]

جان ندارد هرکه جانانیش نیست
۱ تنگ عیش است آنکه بستانیش نیست
هرکه را صورت نه بندد سرّ عشق
۲ صورتی دارد ولی جانیش نیست
گر دلی داري بدلداری[1] سپار[2]
۳ ضایع آن کشور که سلطانیش نیست
چشم نابینا زمین و آسمان
۴ ز آن نمي‌بیند که انسانیش[3] نیست
کامران آن دل که محبوبیش هست
۵ نیک بخت آن سر که سامانیش نیست
عارفان درویش صاحب درد را
۶ پادشا خوانند اگر نانیش نیست
ماجرای عقل پرسیدم ز عشق
۷ گفت معزول است و فرمانیش نیست

---

[8] I(a), I (b), B, S, R, P, Z ; تن, for دل.
[9] All texts and all MSS. except I ; بر آمد, for بر آید.
[1] I(a), R, Z ; بدلبندي, for بدلداري.
[2] R, I(b), B, T, C, P, S, Y(b) ; بده, for سپار .
[3] L ; نورانیش, for انسانیش. In I(a), I(b), B, C, Y(b) lines 4 and 5 are transposed. In S line 4 is omitted.

درد عشق از تندرستي خوشتر[4] است
۸ گرچه غیر[5] از صبر درمانیش نیست

هرکه را با ماهروئی سر خوش است
۹ دولتی دارد که پایانیش نیست

خانه زندان است و تنهائي ملال[6]
۱۰ هرکه چون سعدي گلستانیش نیست

۵۸

Metre: مجتثّ مثمّن مخبون مقطوع [— — | — ⏑ — ⏑ | — — ⏑ ⏑ | — ⏑ — ⏑]

چو نیست راه برون آمدن ز میدانت
۱ ضرورتست چه گوی احتمال چوگانت

براستي که نخواهم بریدن[1] از تو امید
۲ بدوستي که نخواهم شکست پیمانت

اگر هلاک پسندي و گر بقا[2] بخشي
۳ بهر چه حکم کني نافذ است فرمانت

اگر تو عید همایون بعهد باز آئي
۴ بخیلم ار نکنم خویشتن بقربانت

---

[4] B, C ; بهتر, for خوشتر.
[5] I, S, R, Z ; پیش, for غیر. In P lines 8 (b) and 9 (a) are omitted, and 9 (b) goes with 8 (a).
[6] In all MSS. except I(b), and all texts ; ضلال, for ملال.
[1] T, Z, C, L ; برید, for بریدن.
[2] I(b) ; عطا, for بقا : T, Y(b) ; شفا, for do.

مه دو هفته ندارد فروغ چندانی
٥ که آفتاب که میتابد[3] از گریبانت

اگر نه سرو که طوبی در آمدی در باغ
٦ خجل شدی چو بدیدی قد خرامانت

نظر بروی تو صاحبدلی نیندازد
٧ که بیدلش نکند چشمهای فتّانت

غلام همت شنگولیان و رندانم
٨ نه زاهدان که نظر میکنند پنهانت

بیا اگر همه بد کردهٔ که نیکت باد
٩ دعای نیکوان از چشم بد نگهبانت

بخاک پات که گر سر فدا کند سعدی
١٠ مقصّراست هنوز از ادای احسانت

٥٩

Metre: مجتثِّ مثمّنِ مخبونِ مقصور [— ⏓ | — ⏑ — ⏑ | — — ⏑ ⏑ | — ⏑ — ⏑]

چنان بموی[1] تو آشفته ام ببوی تو مست
١ که نیستم خبر از هرچه در دو عالم هست

دگر بروی کسم دیده بر نمیباشد
٢ خلیل من[2] همه بتهای آذری بشکست

---

3 All texts have همي, for که مي.
1 I(a), I(b), I, R, Z, Y(b); بروی, for بموی.
2 I, I(a), I(b), B, S, P, R, T; ما, for من.

مجال خواب نمیباشدم ز دست خیال
۳ در سرای نشاید بر آشنایان بست
در قفس طلبد[3] هر کجا گرفتاریست
۴ من از کمند تو تا زنده ام نخواهم جست[4]
غلام همّت[5] آنم که پای بند یکی[6] است
۵ بجانبی متعلّق شد از هزار برست
مطیع رای تو ام گر دلم بخواهي سوخت
۶ اسیر حکم تو ام گر تنم بخواهي خست
نماز شام قیامت بهوش باز آید
۷ کسیکه خورده بود مي بیامداد[7] الست
نگاه من بتو و دیگران بخود مشغول
۸ معاشران ز می وعارفان ز ساقي مست
اگر تو سرو خرامان ز پای ننشینی
۹ چه فتنها که بخیزد میان اهل نشست
برادران و عزیزان[8] نصیحتم مکنید
۱۰ که اختیار من از دست رفت چو[9] تیر از شست
حذر کنید ز باران دیدهٔ سعدي
۱۱ که قطره سیل شود چون بیکدگر پیوست

[3] Z ; خلاص مي طلبد, for در قفس طلبد.
[4] R, P ; رست, for جست.
[5] I(a), P, I ; دولت, for همّت.
[6] I(b), S, R, T, Y(b) ; کسی, for یکی.
[7] R, I, I(b), T, Z, C ; زبامداد, for بیامداد.
[8] S, R, I ; بزرگان, for عزیزان.
[9] All MSS. except I and R, and all texts ; و, for چو : R ; شد, for رفت.

خوش است نـــام تو بردن ولی دریغ بود

۱۴ ازین[10] سخن که بخواهند برد دست بدست

۶۰

Metre : هزج مثمّن اخرب مکفوف مقصور [— — ∪ | ∪ — — ∪ | ∪ — — ∪ | ∪ — —]

چون عیش[1] گدایان بجهان سلطنتی نیست

۱ مجمـــوع‌تر از ملک رضا مملکتی نیست

گر منـــزلتی هست کسی را مگر ان را[2]

۲ کاندر نظـــر هیچ کسش منـــزلتی نیست

هرکس صفتـــی دارد و رنگی و نشانی[3]

۳ تو ترک صفت کن که ازین به صفتی نیست

پوشیـــده کســی بینـــي فردای قیامت

۴ کامروز برهنه است و برو عاریتی نیســـت

آنکس که درو معـــرفتی هست کدامست

۵ آنست که با هیچکسش معرفتی نیســـت[4]

سنگی و گیاهی که درو خاصیتی[5] هست

۶ از آدمي به[6] که درو منفعتـــی نیســـت

---

[10] I(b), B, S, I, P ; درین, for ازین.

[1] All texts and all MSS. except I ; ملک, for عیش.

[2] I(b), B, R, I ; آنست, for آن را.

[3] S, R ; طریقی, for نشانی.

[4] In I(a), B and C, lines 4 and 5 are transposed. In S line 5 is omitted.

[5] I(a) ; منفعتی, for خاصیتی.

[6] I(a), S, E, L, Y(a), T, Z, D ; به ز آدمي دان, for از آدمي به.

درویش تو در مصلحت خویش چه داني [7]
۷ خوشباش گرت نیست که بیمصلحتی نیست

آن دوست نباشد که شکایت کند از دوست [8]
۸ فریاد که برحال کسش [9] مرحمتی نیست

آن عاشق مجروح نداني [10] که چه گفته است
۹ هر [11] خون که دلآرام بریزد دیتی نیست [12]

راه ادب آنست که سعدي بتو اموخت
۱۰ گر گوش بداري به [13] ازین تربیتی نیست

۹۱

Metre : رمل مسدّس مقصور [—ᴗ——|—ᴗ——|—ᴗ—]

خوشتر از دوران عشق ایام نیست
۱ بامداد عاشقان را شام نیست

مطربان رفتند و صوفي در سماع
۲ عشق را آغاز هست انجام نیست

کام [1] هر جوینده را آخر است
۳ عارفان را [2] منتهای کام نیست

[7] B, I ; نداني, for چه داني.
[8] R ; یار, for دوست.
[9] I ; منش, for کسش.
[10] I ; ندیدي, for نداني.
[11] I ; بس, for هر.
[12] In I(a), I(b), B, S, R, T, C, 8(b) and 9(a) are omitted, and 9 (b) goes with 8 (a).
[13] I(b), R ; کني بهتر, for بداري به : B, T, C, Y(b) ; کني خوشتر, for do.
[1] I(a) ; کار, for کام.
[2] I(a), R, Z, Y(a), E, L, D, C ; عاشقان, for عارفان.

از هــزاران در یکــی گیــرد سمــاع

۴ زانکه هر کس محـرم پیغـام نیست

آشنـایان ره بـدین معنـی برنـد

۵ در سـرای خـاص بار عام نیسـت

تا نسـوزد بـر نیـاید بوی عـود

۶ پخته داند کاین سخن با خام نیست

هر کسـی را نام معشـوقی که هست

۷ میبـرد معشـوق ما را نام نیسـت [3]

سرو را با جملـه زیبـائی که هسـت

۸ پیـش اندام تو هیـچ اندام نیسـت

مستـی از من پرس و شور عاشقـی

۹ آن[4] کجـا داند که دردآشام نیسـت

باد صبح و خاک شیـراز آتشی است

۱۰ هرکرا دروی گرفت[5] آرام نیسـت

خواب بی هنـگامت از ره میبـرد

۱۱ ورنه بانگ صبـح بی هنگام نیسـت

سعدیا چون بت شکستی خود مباش

۱۲ خود پرستی کمتـر از اصنـام نیست [6]

---

[3] This line is omitted in I.

[4] T, C, Y(b) ; او, for آن.

[5] I(b) ; وصد, for گرفت.

[6] In I this hemistich runs as follows :— خود پرستیدن کم از اصنام نیست.

٦٢

Metre: مضارعِ مثمّنِ اخرب [— — ᴗ — | ᴗ — — | — ᴗ — | ᴗ — —]

خوش میروي بتنها تنها فدای جانت
١ مدهوش میگذاري یاران مهربانت

در آینه نگه[1] کن تا خویشتن[2] به بیني
٢ وز[3] حسن خود بماند انگشت در دهانت

قصد شکار داري یا اتّفاق بستان
٣ عزمی درست باید[4] تا[5] میکشد عنانت

ای گلبن خرامان با دوستان نگه[6] کن
٤ تا بگذرد نسیمی بر ما ز بوستانت[7]

رخت سرای عقلم تاراج شوق[8] کردي
٥ ای دزد آشکارا مي بینم از نهانت

هر دم کمند زلفت صیدی دگر بگیرد
٦ پیکان غمزه در دل ز ابروی چون کمانت

---

[1] B, and all texts but T; نظر, for نگه: I; طلب, for do.
[2] B, T, C; حسن خود, for خویشتن: Y(b); روی خود, for do.
[3] All texts and I(a), P, B; کز, for وز.
[4] I(a); میلي درست باشد, for عزمی درست باید: T and Y(b); داري, for باید.
[5] D, Z; یا, for تا.
[6] I(a); گذر, for نگه.
[7] In S, R, E, L, Y(a), Z, D, the following verse is inserted after line 4:—
مشغول عشق جانان گر عاشقی است صادق * در راه دوست میرد چون من بر آستانت
N.B.—The first hemistich occurs in ode 147, line 7.
[8] B; عشق, for شوق.

داني چرا نخفتم تو بادشاه حسنی[9]

۷ خفتن حرام باشد بر چشم پاسبانت

ما را نمي برارزد[10] باوصلت آشنائي

۸ مرغی نکوتر از من باید هم آشیانت

من آب زندگاني بعد از تو می نخواهم

۹ بگذار تا بمیرم بر خاک آستانت

من فتنهٔ زمانم و آن دوستان که داري

۱۰ بیشک نگاه دارند از فتنهٔ زمانت

سعدي چون دوست داري آزاد باش و فارغ[11]

۱۱ ور دشمني بباشد با[12] هرکه در جهانت

۹۳

Metre : هزجِ مسدّسِ اخربِ مقبوضِ مقصور [— — ᴗ | — ᴗ — ᴗ | ᴗ — —]

خوش میرود آن پسر که برخاست ۱ سرویست که میرود چنین راست

ابروش کمان[1] قتل عاشق ۲ گیسوش کمند عقل داناست

بالای چنین اگر در اسلام ۳ گویند که هست زیر[2] و بالاست

9 Z, L, E, Y(a), D ; ای بادشاه خوبان, for تو بادشاه حسني : I(a) has وقتی, for حسني.

10 I(b) ; برآید, for برارزد : L ; بر آرد, for do : I(a), B, S, P, R and all texts but L and Y(a) ; برازد, for do : I ; گدارد, for do.

11 I(a), I(b), B, Y(b) ; ایمن, for فارغ.

12 E, L, Y(a), Z, D ; ز, for با.

1 I ; صید, for کمان.

2 In I(a), I(b), S, R, I, و is omitted after زیر.

ای آتش خرمن عزیزان ۴ بنشین که هزار فتنه برخاست[3]

بی جرم بکش که بنده مملوک ۵ بی شرع ببر که خوان یغماست

دردت بکشم که درد داروست ۶ خارت بخورم که خار خرماست

انگشت نمای خلق گشتن[4] ۷ زشت است ولیک با تو زیباست

باید که سلامت تو باشد ۸ سهل است ملامتی که بر ماست

جان در قدم تو ریخت سعدی ۹ وین منزلت از خدای میخواست

خواهی که دگر حیات یابد[5] ۱۰ یکبار بگو که کشتهٔ ماست

۶۴

Metre: رملِ مثمّنِ مخبونِ مقطوعِ مسبّغ [– ⏓ | – – ⏑ ⏑ | – – ⏑ ⏑ | – – ⏑ ⏓]

خبرت هست که بی روی تو آرامم نیست
۱ طاقت بار فراق این همه[1] ایّامم نیست

خالی از ذکر[2] تو عضوی چه حکایت باشد
۲ سر موئی بغلط بر[3] همه اندامم نیست

میل آن دانهٔ خالم نظری بیش نبود
۳ چون بدیدم ره بیرون شدن از دامم نیست

شب بر آنم که مگر[4] روز نخواهد بودن
۴ بامدادت که[5] به بینم طمع شامم نیست

---

[3] C ; برپاست, for برخاست.

[4] All texts and all MSS. except I ; بودن, for گشتن.

[5] S, P ; باشد, for یابد.

[1] R ; و غم, for این همه. [2] S ; یاد, for ذکر.

[3] All texts and all MSS. but I ; در, for بر.

[4] I(b) ; دگر, for مگر. [5] T, Y(b) ; چو, for که.

چشم از آنروز که برکردم و رویت دیدم
۵ بهمین دیده سر دیدن اقوامم[6] نیست
گر همه شهر بجنگم بدر آیند و خلاف
۶ منکه در خلوت خاصم خبر از عامم نیست
نه بزرق آمده ام تا بملامت بروم
۷ بندگی ورزم[7] اگر عزّت و اکرامم نیست
بخدا و بسراپای تو کز دوستیست[8]
۸ خبر از دشمن و اندیشه[9] ز دشنامم نیست[10]
نازنینا مکن آن جور که کافر نکند
۹ ور جهودی بکند بهره ز[11] اسلامم نیست
دوستت[12] دارم اگر[13] لطف کنی ور[14] نکنی
۱۰ بدو چشم تو که چشم از تو بانعامم[15] نیست
سعدیا نامتناسب حیوانی باشد
۱۱ هرکه[16] گوید که دلم هست و دلارامم نیست

---

6 I(a), I(b) ; اقدامم, for اقوامم.
7 I(b), R, B, S, P, I, T, C, Y(b) ; لازم, for ورزم.
8 In T. C, Y(b), this hemistich runs thus :—
بسراپائی تو ای دوست که از دوستیت
9 In I ز is omitted after اندیشه.
10 In P line 8 is omitted.
11 I ; در, for ز.
12 All MSS. but B, and all texts except T ; دوست, for دوستت.
13 P, R, T, Z, Y(a), Y(b), E, L, D ; اگرم, for اگر : I(a) ; تو اگر, for do. : I(b) ; که اگر, for do.
14 E, Z, Y(a), L, D ; یا, for ور.
15 I ; بر, for به.
16 I(a), I(b) ; آنکه, for هرکه.

۶۵

Metre : خفیفِ مسدّسِ مخبونِ مقطوعِ مسبّغ [— ⏓ | — ⏑ — ⏑ | — — ⏑ ⏓]

دوشم آن سنگدل پریشان داشت ۱ یار دل برد و دست برجان داشت

دیده در مي‌فشاند در دامن ۲ گوئیا آستین مرجان داشت

درد هجران بناله به نشود[1] ۳ ور نه نالیدمی چه درمان داشت

مي نپنداشتم که روز شود ۴ تا بدیدم سحر که پایان داشت

در باغ بهشت بگشودست[2] ۵ باد گوئی کلید رضوان داشت

غنچه دیدم که از نسیم صبا ۶ همچو من دست در گریبان داشت

که نه تنها منم ربودهٔ عشق ۷ هر گلی بلبلی سحرخوان[3] داشت

رازم از پرده بر ملا افتاد ۸ چند شاید بصبر پنهان داشت

سعدیا ترک جان بباید گفت ۹ که بیکدل دو دوست نتوان داشت

۶۶

Metre : رملِ مثمّن مقصور [— ⏑ — | — — ⏑ — | — — ⏑ — | — ⏑ —]

دیده از دیدار خوبان بر گرفتن مشکل است

۱ هرکه ما را این نصیحت میکند بیحاصل است

یار زیبا گر هزارش وحشت از ما[4] بر دل است

۲ بامدادان روی او دیدن صباحي مقبل است

---

[1] In I this hemistich runs as follows :—اندرونم ز شوق مي‌سوزد.

[2] All MSS. but I(b), S. and all texts except Y(b) ; بگشودند, for بگشودست.

[3] All texts and all MSS. but I, I(a) ; غزلخوان for سحرخوان.

[4] P, I, S, Y(b) ; وی, for ما.

آنکه در چاه زنخدانش دل بیچارگان

٣ چون ملک محبوس در زندان چاه بابل است

پیش ازین من دعوي پرهیزگاري کردمی

۴ باز میگویم که هر دعوي که کردم باطل است

زهر نزدیک خردمندان اگرچه قاتل است

٥ چون ز دست دوست میگیري شفای عاجل است

من قدم بیرون نمي یارم نهاد از کوی دوست[2]

٦ دوستان معذور داریدم که پایم در گل است[3]

باش تا دیوانه خوانندم[4] همه فرزانگان

٧ ترک جان نتوان گرفتن تا تو گوئي[5] عاقل است

آنکه میگویند نظر بر منظر[6] خوبان مکن

٨ او همین[7] صورت همي[8] بیند ; معني غافل است

ساربان آهسته ران کآرام جان در محمل است

٩ اشترانرا[9] بار برپشت است و ما را بر دل است

گر بصد منزل فراق افتد میان ما و دوست

١٠ همچنانش درمیان جان شیرین منزل است

سعدیا سهل است با هر کس گرفتن دوستي

١١ لیک چون پیوند شد خود[10] بازکردن مشکل است

---

[2] R ; یار, for دوست.

[3] In P lines 6 to 11 are omitted.

[4] I, I(b), S, T, Z, C, Y(b) ; گویندم, for خوانندم.

[5] B ; بگوئي, for تو گوئي.

[6] I(b), B, S ; در, for بر ; I ; صورت, for منظر.

[7] All texts, and all MSS. except I and R ; خوداین, for همین.

[8] I(b) ; نمي, for همي.

[9] I, I(a), I(b), S, Z ; چارپایانرا, for اشترانرا.

[10] I and B ; خو, for خود.

۶۷

Metre : هزج مثمّن اخرب مکفوف مقصور [— — ب ا ب — — ب ا ب — — ب ا ب — —]

دیگر نشنیدیم چنین فتنه که برخاست

١ از خانـــه برون آمد و بازار بیاراست

در وهم نگنجد که چه دلبند و چه شیرین

٢ در وصف نیاید که چه مطبوع و چه زیبا ست

صبر و دل و دین میبرد[1] و طاقت و آرام

٣ از زخم پدید است که بازوش[2] تواناست

از بهر خدا روی[3] مپوش از زن و از مرد

۴ تا صنع خدا مینگرند از چپ و از راست

چشمی که ترا بیند و در[4] قدرت[5] بیچون

۵ مدهوش نماند نتوان گفت که بیناست

دنیـــا بچـــه کار آید و فردوس چه باشـــد

۶ از بار خدا به ز تو حاجت نتوان خواست

فریاد من از دست غمت عیب نباشد

٧ کاین درد نپندارم[6] ازان من تنها ست

با جـــور و جفـــای تو نسازیم چه سازیـــم

٨ چون زهره و یارا نبـــود چاره مـــدارا ست

---

[1] I ; رود, for برد.

[2] S ; با زور, for بازوش.

[3] I(b) ; زلف, for روی.

[4] R ; از, for در.

[5] I(b) ; حضرت, for قدرت.

[6] S ; ندانم که, for نپندارم.

از روی شما صبر نه صبر است که زهر است[7]

۹ وز دست شما زهر نه زهر است که حلوا ست

آن کام و دهان و لب و دندان[8] که تو داری

۱۰ عیش است ولی تا ز برای که مهیّا ست

گر خون من و جملهٔ عالم تو بریزی

۱۱ اقرار[9] بیاریم که جرم از طرف ما ست

تسلیم تو سعدی نتواند که نباشد

۱۲ گر سر بنهد ور ننهد دست تو بالا ست

۶۸

Metre : هزج مسدّس اخرب مقبوض مقصور [ـ ـ ᴗ ا ـ ᴗ ـ ᴗ ا ᴗ ـ ـ]

دیدار تو حلّ مشکلات است ۱ صبر از تو خلاف ممکنات است

دیباچهٔ صورت بدیعت[1] ۲ عنوان کمال حسن[2] ذات است

لبهای تو خضر اگر بدیدی ۳ گفتی لب چشمهٔ حیات است

بر کوزهٔ آب نه دهانت[3] ۴ بردار[4] که کوزهٔ نبات است

ترسم تو[5] بسحر غمزه یک روز ۵ دعوی بکنی[6] که معجزات است

زهر از قبل تو نوش داروست ۶ فحش از دهن تو طیّبات است

---

7 I ; موت, for زهر.

8 I(b) ; لب خندان, for لب و دندان.

9 R ; انصاف بداديم, for اقرار بياريم. *N.B.*—In P odes from 65 to 98 are omitted under Tayyibāt.

1 I ; لطيفت, for بديعت.

2 In B, Z, E, L, Y(a), Y(b) و is inserted after حسن.

3 In all texts and all MSS. but I ; دهانرا, for دهانت.

4 I(a), I(b), S, R, I, C, Y(b) ; باز آر, for بردار.

5 B, Z, E, Y(a), Y(b) ; که, for تو.

6 I(b), L ; نكني, for بكني.

عهد تو و توبهٔ من از عشق ٧ می بینم و هر دو بی ثبات است

چون روی[7] تو صورتی ندیدیم ٨ در شهر که مبطل صلوٰت است

آخر نگهی بسوی ما کن ٩ کاین دولت[8] حسن را زکوٰة است

چون تشنه بسوخت در بیابان ١٠ چه فایده گر جهان فرات است[9]

سعدی غم نیستی ندارد ١١ جان دادن عاشقان نجات است

٦٩

Metre: مجتثّ مثمّن مخبون مقطوع مسبّغ [⏑ — ⏑ — | ⏑ ⏑ — — | ⏑ — ⏑ — | ⏑⏑ —]

دلی که عاشق و صابر بود مگر سنگ است

١ ز عشق تا بصبوری هزار فرسنگ است

برادران طریقت[1] نصیحتم[2] مکنید

٢ که توبه در رهٔ عشق ابگینه و[3] سنگ است

دگر بخفیه نمیبایدیم شراب و سماع

٣ که نیکنامی در دین عاشقان ننگ است

چه تربیت شنوم یا چه مصلحت بینم

٤ مرا که چشم بساقی و گوش بر چنگ است

بیادگار کسی دامن نسیم صبا

٥ گرفته ایم و دریغا[4] که باد در چنگ است

---

[7] All texts and all MSS. but I; ما خود چو, for چون روی.

[8] I; نعمت, for دولت.

[9] In I(a) lines 9 and 10 are transposed.

[1] S; وعزیزان, for طریقت.

[2] I(b); ملامتم, for نصیحتم.

[3] S; بر, for و.

[4] All texts and all MSS. but I; چه حاصل, for دریغا.

بخشم رفتهٔ ما را که میبرد پیغام

۶ بیا که ما سپر انداختیم اگر جنگ است

بکش چنانکه تو داني [6] که بیمشاهده‌ات

۷ فراخنای جهان بر وجود ما تنگ است

ملامت از دل سعدي فرو نشوید عشق

۸ سیاهي از حبشي چون رود که خود رنگست

۷۰

Metre: رملِ مثمنِ مخبونِ محذوف [– ⏑⏑ | – – ⏑ ⏑ | – – ⏑ ⏑ | – – ⏑ ⏑]

دوستدارم که بپوشي رخ همچون قمرت

۱ تا چو خورشید نه بینند بهر بام و درت

جرم بیگانه نباشد که تو خود صورت خویش

۲ گر در آینه به بیني برود دل ز برت

جای خنده است سخن گفتن شیرین پیشت

۳ کآب حیوان[1] چو بخندي برود از شکرت

راه آه سحر از شوق نمیدارم داد

۴ تا مبادا[2] که بشوراند خواب سحرت

هیچ پیرایه زیادت نکند حسن ترا

۵ هیچ مشّاطه نیارآید ازین خوبترت

---

6 I; توانی, for تو داني.

1 I; شیرین, for حیوان.

2 I(a), I(b), S, Z; نیاید, for مبادا.

بارها گفته ام این روی بهرکس[3] منمای
۶ تا تامّل نکند دیدهٔ هر بی بصرت

باز گویم نه که این صورت و معنی که تراست
۷ نتواند که به بیند مگر اهل نظرت

راه صد دشمنم از بهر تو میباید داد
۸ تا یکی دوست به بینم که بگوید خبرت[4]

آنچنان سخت نیاید[5] سر من گر برود
۹ نازنینا که پریشانی مویی ز سرت

غم آن نیست که بر خاک نشیند سعدی
۱۰ زحمت خویش نمیخواهد بر رهگذرت

۷۱

Metre : رمل مثمن مخبون مقصور [– ◡ – – | ◡ ◡ – – | ◡ ◡ – – | ◡ ◡ –]

دل نماند است که گوی خم چوگان تو نیست
۱ خصم را پای گریز از سر میدان تو نیست

تا سر زلف پریشان تو در جمع آمد
۲ هیچ مجموع ندانم[1] که پریشان تو نیست

در تو حیرانم و اوصاف معانی که تراست
۳ و اندر آن کس که بصر دارد و حیران تو نیست

[3] Z, E, L, Y(a) ; بمردم, for بهرکس.
[4] In I(a) this line is omitted.
[5] I(a) ; نباشد, for نیاید.
[1] Y(b) ; ندیدم, for ندانم.

آن چه عیب است که در صورت زیبای[2] نوهست
۴ و آن چه سحر است که در غمزهٔ فتّان تو نیست
آب حیوان نتوان گفت که در عالم هست
۵ گر چنان است که در چاه زنخدان تو نیست
از خـدا آمدهٔ آیت رحمت بر خلـق
۶ و آن کدام ایت لطفست که در شان تو نیست
گر ترا هست شکیب از من و امـکان فراغ
۷ بوصالت که مرا طاقت هجران تو نیست
تو کجا نالي ازین خار که در پای من است
۸ یا چه غم داري ازین درد که بر[3] جان تو نیست
دردی از حسرت دیدار تو دارم که طبیب
۹ عاجز آمد که مرا چاره[4] و درمان تو نیست
آخر ای کعبـهٔ مقصـود کجا افتـادي
۱۰ که خود از هیـچ طرف حدّ بیابان تو نیست
گر براني چکنـد بنـده که فرمان نبـرد
۱۱ ور بخواني عجب از غایت احسان تو نیست[5]
سعـدیا شایـد اگر در طلـب یار عزیـز
۱۲ جان شیرین بدهي کان ریست آن تو نیست[6]

---

[2] I(a) ; مطبوم, for زیبای.
[3] I(b), B, R, T ; در, for بر.
[4] In all texts but Z, and all MSS. except I و is omitted after چاره.
[5] This line is omitted in I.
[6] This line is only found in I ; in all other MSS. and texts the following is substituted for it :—
سعدي از بند تو هرگز بدر آید هیهات * بلکه حیفست بر آن کس که بزندان تو نیست

۷۲

Metre: رملِ مسدّسِ مقصور [— ᴗ — — | — ᴗ — — | — ᴗ —]

درد عشق از تندرستي خوشتر است
۱ ملک[1] درويشي ز هستي خوشتر است

عقل بهتر مي نهند از کاينات
۲ عارفان گويند مستي خوشتر است

خودپرستي خيزد از دنيا و جاه
۳ نيستي از خود[2] پرستي خوشتر است

چون گران باران بسختي ميروند
۴ هم سبکباري و چستي خوشتر است

سعديا چون دولت و فرماندهي
۵ مي‌نماند زير[3] دستي خوشتر است

۷۳

Metre: رملِ مثمّنِ مخبونِ مقصور [⏓ ᴗ — — | ᴗ ᴗ — — | ᴗ ᴗ — — | ᴗ ᴗ —]

در من اين هست که صبرم ز نکورويان نيست
۱ از[1] گل و لاله گزير است و ز گلرويان[2] نيست

---

[1] C; بلکه, for ملک.

[2] All texts and all MSS. except I, I(a), R; و حق, for از خود.

[3] All texts and all MSS. except I; تنگ, for زير.

[1] All texts and all MSS. except I; وز, for از.

[2] I; گلبويان, for گلرويان.

دل گم کردهٔ در این شهر نه من میجویم
۲ هیچکس نیست که مطلوب مرا جویان نیست

آن پریزادهٔ مه پاره که منظور[3] من است
۳ کس ندانم که بجان در طلبش پویان نیست

ساربانا خبر دوست بیاور که مرا
۴ خبر از دشمن و اندیشه[4] ز بدگویان نیست

مرد باید که جفا بیند و منّت دارد
۵ نه بنالد که مرا طاقت بدخویان نیست

عیب سعدي مکن ای خواجه[5] اگر آدمئي
۶ کآدمي نیست که میلش بپریرویان[6] نیست

۷۴

Metre : رمل مثمّن مقصور [— ᴗ — — | — ᴗ — — | — ᴗ — — | — ᴗ —]

دوش دور از رویت ایجان[1] جانم از غم تاب داشت
۱ ابر چشمم بر رخ از سودای دل[2] سیلاب[3] داشت

از تفکّر عقل مسکین پایمال عشق[4] شد
۲ با[5] پریشاني دل شوریدهٔ چشم[6] خوابداشت

---

[3] All texts and all MSS. but I ; دلبند, for منظور.

[4] In I and Y(b) ز is omitted after اندیشه.

[5] B, T, C, Y(b) ; دوست, for خواجه.

[6] I(a) ; نکورویان, for پریرویان.

[1] S ; روی تو جان, for رویت ایجان.

[2] I ; تو, for دل.

[3] I(b) ; خوناب, for سیلاب.

[4] In I this hemistich runs as follows :—بر تفکّر عقل مسکین پایگاه صبر دید

[5] I ; بر, for با.

[6] All MSS. except I, and all texts but T ; چشم, for چشم.

کوس غارت زد فـــراقت گرد شهـــرستـــان دل

۳ شحنـــهٔ عشقت سرای عمر[7] در طبطاب داشت

نقش نامت کرد[8] دل محـــراب[9] تسبیح وجود

۴ تا سحـــر تسبیح گویان روی در محـــراب داشت

دیده ام میجست گفتندم که[10] بینی روی دوست

۵ عاقبت معلوم کردم[11] کاندرون[12] سیمـــاب داشت

روزگارم عشـــق خوبـــان شهـــد فایق مینمـــود

۶ باز دانستـــم که شهـــد آلوده زهر ناب داشت[13]

سعدي این ره مشکل افتاد است در دریای عشق

۷ کاول[14] و آخر صبـــوري اندکی پایـــاب داشت

۷۵

Metre: خفیف مسدّس مخبون مقطوع مسبّغ [⏑ ⏑ ــ | ــ ⏑ ــ ⏑ | ــ ⏑ ــ ــ]

روز وصلـــم قرار دیـــدن نیســـت ۱ شب هجـــرانم آرمیدن نیست

طـــاقت ســـر بـــریدنم باشـــد ۲ وز حبیبـــم ســـر بریدن نیســـت

مطـــرب از دست من بجان آمد ۳ که مـــرا طاقت شنیـــدن نیست

---

[7] T, C, Y(b) ; عقل, for عمر. In I(a) this line is omitted.

[8] I, Y(b) ; گرده, for کرد.

[9] All texts and all MSS. except I, I(b) insert و after محراب.

[10] I(b), C, Y(b), T ; به, for که : I, S ; نه, for که; I(b), S, C, T, Y(b) ; و is inserted before گفتندم.

[11] All texts and all MSS. except I : خوش درفشان بود چشم, for عاقبت معلوم کردم.

[12] All MSS. and all texts except C, Y(b) ; کاندرو, for کاندرون.

[13] In all texts, and all MSS. except I, line 6 runs as follows :—
آسمان آغاز کارم سخت شیرین مینمود * کی گمان بردم که شهد آلوده زهر ناب داشت

[14] In all texts and all MSS. except I, I(a) ; اول, for کاول.

دست بیچاره چون بجان نرسید ۴ چاره جز پیرهن دریدن نیست
ما خود افتادگان مسکینیم ۵ حاجت دام گستریدن نیست
با خداوندگاری افتادیم ۶ کش سر بنده پروریدن نیست
دست در خون عاشقان[1] داری ۷ حاجت تیغ بر کشیدن نیست
گفتم ای بوستان روحانی ۸ دیدن میوه چون[2] چشیدن نیست
گفت سعدی خیال خیره مبند[3] ۹ سیب سیمین برای چیدن نیست

۷۶

Metre: | ـ ـ~ | ـ ⏑ ـ ⏑ | ـ ـ ⏑ ⏑ | ـ ⏑ ـ ⏑ | مجتثّ مثمّن مخبون مقطوع مسبّغ

ز من مپرس که در[1] دست او دلت چونست
۱ ازو بپرس که انگشتهاش در خون است
وگر[2] حدیث کنم تندرست را چه خبر
۲ که اندرون جراحت رسیدگان چون است
بحسن[3] طلعت لیلی نگاه می نکند
۳ فتاده در پی بیچارهٔ که مجنون است
خیال روی کسی در سر است هر کس را
۴ مرا خیال کسی کز خیال بیرون است

---

1 S ; دوستان, for عاشقان.
N.B.—In I lines from 4 to 7 are omitted.
2 All MSS. except R, and all texts but T, Y(a) ; گزیدن, for چشیدن
3 I(a) ; مهر, for مبند.

1 All texts and S ; از, for در.
2 B and all texts ; اگر, for وگر.
3 In I, S, T و is inserted after بحسن.

خجسته روز کسی کز درش تو باز آئي
۵ که بامداد بروی تو فال میمون است

چنین شمایل موزون و قدّ خوش که تراست
۶ بترک عشق[4] تو گفتن نه طبع موزون است

اگر کسی بملامت ز مهر[5] بگریزد
۷ مرا بهر چه تو گوئي ارادت افزون است

نه پادشاه منادي زدست[6] که می مخورید[7]
۸ بیا که چشم و دهان تو مست و میگون است

کنار سعدي از آنروز کز تو دور افتاد
۹ از آب دیده تو گوئي کنار[8] جیحون است

۷۷

Metre : منسرحِ مثمّنِ مطويِّ مخصور [— | — ◡ ◡ — | ◡ — ◡ — | — ◡ ◡ —]

سرو چمن پیش اعتدال تو پست است
۱ روی تو بازار آفتاب شکست است

شمع فلک با هزار مشعل انجم
۲ پیش وجودت[1] چراغ باز نشست است

[4] I(a) ; وصل, for عشق.
[5] All texts and I(a), I(b), B ; عشق بر گردد, for مهر بگریزد : S ; یاو بر گردد, for do.
N.B.—This line is omitted in R.
[6] I(a) ; کند, for زدست : I(b), T, L, E, Y(a), Y(b), D, C ; زده, for do. : R ; زند, for do.
[7] I(a), B, S, T, Z, Y(a), E, D ; نخورید, for مخورید.
[8] I(a), T, L, E, Y(a), Y(b), D ; که رود, for کنار.
[1] I(a), S ; وجودش, for وجودت : I(b) ; دو چشمت, for وجودت.

توبه کنـــد مـــردم از گنـــاه بشعبـــان
۳ در رمضان بین که[2] چشمهای تو مست است
با همـــه زور آوري و مردي و شيـــري[3]
۴ مرد ندانم که از کمنـــد تو جست است
این یکی از دوستان بتیغ تو کشته است
۵ و آن دگر از عاشقان بتیـــر تو خسته است
دیده بدل میبـــرد شکایت[4] منظـــور[5]
۶ دیده نداند که دل بمهـــر تو بسته است
دست طلب داشتـــن ز دامن معشوق
۷ پیش کسی گو کش اختیار بدست است
با چـــو تو روحانيِ تعلّـــق خـــاطـــر
۸ هرکه ندارد دد است[6] و نفس[7] پرست است
منکـــر سعـــدی که ذوق عشـــق ندارد
۹ نی شکرش در دهان تلخ کبست است

۷۸

Metre : مجتثّ مثمّن مخبون مقصور [∪ — ∪ — | ∪ ∪ — — | ∪ — ∪ — | ∪ — ~]

سفـــر دراز نبـــاشد بپـــای طالب دوست
۱ که زندهٔ ابد است آدمي که کشتهٔ اوست

---

[2] I(a), I(b), B, S, R, T, Z ; نیز, for بین که.
N.B.—In I(a) lines 2 and 3 are transposed.
[3] I(b) ; تندي, for شيري. *N.B.*—In I(a) line 4 is omitted.
[4] All texts and all MSS. but I(a) : حکایت, for شکایت.
[5] I(a), I(b), S, R, B, T, C, Y(b) ; مجنون, for منظور.
[6] I(a), I(b), B, S, R, Z, T, C ; دواب, for دد است : I(b), S, T. C. Z. omit و after ددست.
[7] T ; خویش, for نفس.

شراب خوردهٔ معنی چو[1] در سماع آید
۲ چه جای جامه که بر خویشتن بدرد پوست
هر آنکه با رخ منظور[2] ما نظر دارد
۳ بترک خویش بگوید که ترک[3] عربده جوست
حقیر تا نشماری تو آب چشم فقیر
۴ که قطره قطره باران چو باهم آید جوست
نمیرود که کمندش همی‌برد مشتاق
۵ چه جای پند نصیحت کنان بیهده گوست
چو درمیانهٔ خاک اوفتادهٔ بینی
۶ از او بپرس که چوگان از آن مپرس که گوست
چرا و چون نرسد بندگان مخلص را
۷ رواست گر همه بد میکنی بکن که نکوست
کدام سرو سهی راست با وجود تو قدر
۸ کدام غالیه را پیش خاکپای تو بوست
بسی بگفت خداوند عقل و نشنیدم
۹ که دل بغمزهٔ خوبان مده که سنگ و سبوست
هزار دشمن اگر بر سرند سعدی را
۱۰ بدوستی که نگوید بجز حکایت دوست
بآب دیدهٔ خونین نوشته صورت[4] حال
۱۱ نظر بصفحهٔ اوّل مکن که تو بر توست

---

1 S; کہ, for چو. 2 I(b); مطبوع, for منظور.

3 I, I(b), B, R, S, Z, E, L, D, Y(a); خصم, for ترک: T, C, Y(b) یار, for do.

4 I(a), I(b), S, R, T; قصه, for صورت.

۷۹

Metre : هزج مسدّس مقصور [‿ — — — | ‿ — — — | ‿ — —]

شراب از دست خوبان سلسبیل است
۱ وگر خود خون میخواران سبیل است[1]

نمیدانم رطب را چاشنی چیست
۲ همی بینم[2] که خرما بر نخیل است

سر انگشتان خاضب[3] دلفریبش
۳ نه در حنّا که در خون قتیل است

الا ای کاروان محمل مرانید[4]
۴ که ما را بند بر پای رحیل است

هر آن شب در[5] فراق روی لیلی
۵ که بر مجنون رود[6] لیلی[7] طویل است

کمندش میدواند پای مشتاق
۶ بیابان را نپرسد چند میل است

---

[1] In I(b) this hemistich runs as follows :— وگر خون میخورود آن هم سبیل است : B, L, Y ; دگر, for وگر.
[2] S, Z ; دانم, for بینم.
[3] I, T, Y(b) ; صاحب, for خاضب : I(a) and all texts but T, Y(b) ; نغزو, for do.
[4] S, R, I, T, Z, C ; برانید, for مرانید.
[5] I(a), B, S, R, E, L, Y(a), Y(b), Z, D ; کز, for در.
[6] B ; بمجنون بگذرد, for که بر مجنون رود.
[7] I(b) ; سالی, for لیلی.

نه وسمه است آن بدلبندي خضیب است
٧ نه سرمه است آن بجادوئی کحیل است [8]

چو مور افتان و خیزان رفت باید
٨ وگر خود ره بزیر پای پیل است

حبیب آنجا که دستی برفشاند
٩ محبّ از سر نیفشاند بخیل است

از ما گر طاعت آید[9] شرمساریم
١٠ از ایشان گر قبیح آید جمیل است

بدیل دوستان گیرند و یاران
١١ ولیکن شاهد ما بی بدیل است

سخن بیرون مگوی از عشق سعدي
١٢ سخن عشق است و دیگر[10] قال و قیل است

٨٠

Metre:
[‒ ◡◡ | ‒ ◡ ‒ ◡ | ‒ ◡ ◡ | ‒ ◡ ‒ ◡] مجتثّ مثمّن مخبون مقطوع مسبّغ

شب فراق که داند که تا سحر چند است
١ مگر کسیکه بزندان عشق[1] دربند است

بگفتم از غم دل[2] راه بوستان گیرم
٢ کدام سرو ببالای دوست مانند است

[8] In I(b) this hemistich runs thus :—

نه چشمست آن بجادوئی خطیل است

[9] In all texts and all MSS. except I ; اگرچه ما بطاعت, for زما گرطاعت آید.

[10] I(a), I(b) ; باقي, for دیگر.

[1] S ; شوق, for عشق.

[2] S, Z ; تو for دل.

پیام ما[3] که رساند بیار مهرگسل
۳ که بر شکستی و ما را هنوز پیوند است

قسم بجان تو خوردن[4] طریق عزت نیست
۴ بخاکپای تو کآن هم عظیم سوگند است

که با شکستن پیمان و برگرفتن[5] دل
۵ هنوز دیده بدیدارت آرزومند است

بیا که بر سر کویت بساط چهرهٔ ماست
۶ بجای خاک که در زیر پایت افگند است

خیال روی تو بیخ امید بنشاند است
۷ بلای عشق تو بنیاد صبر برکند است

عجبتر آنکه تو مجموع اگر قیاس کنی
۸ بزیر هرخم[6] موئی دلی پراگند است

اگر برهنه نباشی که شخص بنمائی
۹ گمان برند که پیراهنت گل آگند است

ز دست رفته نه تنها منم درین سودا
۱۰ چه دستها که ز دست تو بر خداوند است

فراق یار که پیش تو برگ کاهی نیست
۱۱ بیا و بر دل ما بین که کوه الوند است

ز ضعف طاقت آهم نماند و ترسم خلق
۱۲ گمان برند که سعدی ز دوست خورسند است

---

3 In all texts and all MSS. except I(b) : من, for ما.

4 I(a), R, C, E, L, Y(a), Y(b), D ; گفتن, for خوردن.

5 I(a), R ; برگسستن, for بر گرفتن.

6 R and all texts except T, Y(b) ; بن, for خم.

۸۱

Metre : رجزِ مثمّنِ مطویِ مخبون [— ◡ — ◡ | — ◡ ◡ — | — ◡ — ◡ | — ◡ ◡ —]

صبحدمی که بر کنم دیده بروشنائیت
۱ بر در بندگی[1] زنم حلقهٔ آشنائیت

سر بسریر سلطنت بنده فرو نیاورد
۲ گر بتوانگری رسد نوبتی از گدائیت

پرده اگر بر افگنی وه که چه فتنها بود
۳ چون پس پرده میرود این همه دلربائیت

گوشه چشم مرحمت بر صفّ عاشقان فگن
۴ تا شب رهروان شود روز بروشنائیت

سر ننهند بندگان بر خط پادشاه اگر
۵ سر ننهد[2] به بندگی بر خط پادشاهیت

خلق جزای هر عمل بر در کبریای تو
۶ عرضه همی دهند و ما قصّه بیوفائیت[3]

وقتی اگر برانیم بندی دوزخم مکن[4]
۷ کآتش آن فرو کشد گریه ام از جدائیت

راه تو نیست سعدیا کم زنی و مجرّدی
۸ تا بخیال در بود پیری و پارسائیت

---

[1] I(b), S, R, Z ; آسمان, for بندگی.
[2] All MSS. and all texts except L ; بنهد, for ننهد.
[3] In I(a) and T this line is omitted.
[4] All texts and all MSS. except I(a) ; بکن, for مکن.

۸۲

Metre : رمل مثمن مقصور — ᵕ — — | — ᵕ — — | — ᵕ — — | — ᵕ —

صبحدم خاکی بصحرا برد باد از کوی دوست

۱ بوستان در عنبرسارا گرفت از بوی دوست

دوست گر با ما بسازد دولتی باشد عظیم

۲ ور نسازد می بباید ساختن با خوی دوست

گر قبولم میکند مملوک خود می پرورد

۳ ور براند پنجه[1] نتوان کرد با بازوی دوست

هرکرا خاطر بروی دوست رغبت میکند

۴ بس پریشانی بباید بردنش چون موی دوست

دیگرانرا عید گر فرداست ما را ایندم است

۵ روزه داران ماه نو بینند[2] و ما ابروی دوست[3]

دشمنم را بد نمیخواهم که آن بد بخت را

۶ این عقوبت بس که بیند دوست همزانوی دوست

هرکسی بیخویشتن جولان عشقی میکند

۷ تا بچوگان که خواهد افتادن[4] گوی دوست

هرکسی را دل بصحرائی و باغی میرود

۸ هرکس از سوئی بدر[5] رفتند و عاشق[6] سوی دوست

[1] B, S, Y(a), E, L, D, C, Z, T ; زور, for پنجه.

[2] I(b) ; ماه میجویند, for ماه نو بینند.

[3] In I(a) the order of lines 4 and 5 and 7 and 8 is reversed.

[4] R, B, and all texts ; در خواهد فتادن, for خواهد اوفتادن.

[5] I(a) ; برون, for بدر.

[6] I(b) ; ما از, for عاشق : Z, E, Y(a), L, D ; عارف, for عاشق : T, C, Y(b) ; ما در کوی, for عاشق سوی.

کاج باري باغ و بستانرا که تحسین میکنند

۹ بلبلی بودي چو سعدي یا گلی چون روی[7] دوست

۸۳

Metre: رملِ مثمّن مخبونِ مقصور [— ⏑⏑ | — — ⏑ ⏑ | — — ⏑ ⏑ | — ⏑ ⏒]

صبح میخندد و من گریه کنم از غم دوست

۱ ای دم صبح چه داري خبر از مَقْدَم دوست

بر[1] خودم گریه همي آید و بر خنده تو

۲ تا تبسّم چه کني بی خبر از مَبْسَم دوست

ای نسیم سحر از من بدلارام بگوئي

۳ که کسی جز تو ندارم که بُوَد مَحْرَم دوست

گو[2] کم یار برای دل اغیار مگیر

۴ دشمن این نیک پسندد که تو گیري[3] کم دوست

تو که با جانب خُصمت بارادت نظر است

۵ به که ضائع نگذاري طرف[4] مُعْظَم دوست

من نه آنم که عدو[5] گفت تو خود داني نیک

۶ که ندارد دل دشمن خبر از عالم دوست

---

[7] B, T, Z, C, E, Y(a), Y(b), D ; بودي چو, for چون روی.

[1] I (b) ; من, for بر.

[2] ,, گر, for گو.

[3] ,, بگیرد, for تو گیري.

[4] ,, طمع, for طرف.

[5] ,, مرد, for عدو.

نی نی[6] ای باد مرو حال من خسته مگو
۷ تا[7] غباری نه نشیند بدل خرّم دوست
هر کسی را غم خویش است ولی سعدی را
۸ همه وقتی غم آن تا چه کند با غم دوست

۸۴

Metre: رمل مثمّن مخبون مقطوع مسبّغ [‒ ⏓ | ‒ ‒ ⏑ ⏑ | ‒ ‒ ⏑ ⏑ | ‒ ‒ ⏑ ⏓]

عشق ورزیدم و عقلم بعلامت برخاست
۱ کآنکه[1] عاشق شد ازو حکم[2] سلامت برخاست
هرکه با شاهد گلروی بخلوت بنشست
۲ نتواند ز سر کوی[3] ملامت برخاست
عشق[4] غالب شد و از گوشه نشینان صلاح
۳ نام مستوری و ناموس[5] و کرامت برخاست
گل صد برگ ندانم بچه رونق بشگفت
۴ یا صنوبر بکدامین قدّ و قامت[6] برخاست
در گلستانی کآن گلبن خندان بنشست
۵ سرو آزاد بیکپای غرامت برخاست

---

[6] I(b); از من, for نی نی.

[7] I(b); که, for تا.

N.B.—This ode is only found in I (Badāyi') and I(b) (Tayyibat).

[1] All MSS. except I, and all texts; هرکه, for کآنکه.

[2] I(a), R; راه, for حکم.

[3] I(a), I(b), B, S, R; راه, for کوی.

[4] I; وجد, for عشق.

[5] In I, I(a), I(b) و is omitted after ناموس.

[6] I(a); بالا, for قامت.

N.B.—In I(a) lines 4 and 5 and 6 and 7 are transposed.

In B, T, C, line 7 is omitted, and in I this line takes the place of verse 3.

دي زمـــانى بتكلّف بر سعـــدي بنشست
۶ فتنه بنشست و چو برخاست قيامت برخاست

كه شنيدي كه بر انگيخت سمنـــد غم عشق
۷ كه نه اندر عقبش گرد ندامت برخـــاست

۸۵

Metre : هزج مسدّس اخرب مقبوض مقصور [ــ ــ ᴗ | ــ ᴗ ــ ᴗ | ᴗ ــ ــ]

فـــرياد من از فـــراق يـــار است ۱ افغـــان[1] من از غم نـــگار است
بيـــروى چـــو ماه آن نـــگارين[2] ۲ رخسارهٔ من بخـــون نـــگار است
خـــون جگـــرم ز فـــرقت تـــو ۳ از ديده روانه[3] بر[4] كنـــار است
درد دل من ز حدّ گذشته است ۴ جانـــم ز فـــراق بيقـــرار است[5]
كس را ز غـــم من آگهي نيست ۵ آوخ كه جهان نه پايـــدار است
از دست زمـــانه در عـــذابـــم ۶ ز آن جان و دلم چنين[6] فگار است
سعدي چكني شكايت از دوست ۷ چون شادي و غم نه بر قرار است

۸۶ *

Metre : رمل مثمّن مقصور [ــ ᴗ ــ ــ | ــ ᴗ ــ ــ | ــ ᴗ ــ ــ | ــ ᴗ ــ]

كس بچشمم در نمي‌آيد كه گويم مثل اوست
۱ خود بچشم عاشقان صورت نبندد غير[1] دوست

---

[1] In all texts and all MSS. except I, و is added before افغان.
[2] I(a) ; پري روى, for نگارين. [3] I(a) ; هميشه, for روانه.
[4] In all MSS. except I, and all texts but T ; دو, for بر.
[5] In I this line is omitted.
[6] In all texts, and all MSS. except I, همي, for چنين.
* In the original odes 86 and 87 are marked as 88 and 89.
[1] I(b), B, S, R, T ; مثل, for غير.

هرکه با مستان نشیند ترک مستوري کند

۲ آبروی نیکنامان[2] در خرابات آبجوست

جز خداوندان معني را نگرداند[3] سماع

۳ اوّلت[4] مغزی بباید تا برون آئي[5] ز پوست

بنده ام گرتاج[6] خواهي برسرم نه یا تبر

۴ هرچه پیش عاشقان آید ز معشوقان نکوست

عقل وقتی خسروي میکرد در[7] ملک وجود

۵ باز چون فرهاد عاشق برلب شیرین اوست

عنبرین چوگان زلفش را گر[8] استقصا کني

۶ زیر هر موئی دلی بیني که سرگردان چو گوست

سعدیا چندانکه خواهي گفت وصف روی یار

۷ حسن گل بیش از قیاس[9] بلبل بسیارگوست

۸۷

Métre : رملِ مثمّنِ مخبونِ مقصور [⏓ ⏑ – – | ⏑ ⏑ – – | ⏑ ⏑ – – | ⏑ ⏑ – |

کیست آن لعبت خندان که پریوار برفت

۱ که قرار از[1] دل دیوانه بیکبار برفت

---

[2] Z, E, L, Y(a), D ; نیک نامي, for نیک نامان.

[3] I(a) ; نمي زیبد, for نگرداند : I(b), R, T, C ; نغلطاند, for do : B, S, E, Z, L, Y(a), Y(b), D ; نمیشاید, for do.

[4] All texts and all MSS. except I, S ; اوّلش, for اوّلت.

[5] All texts and all MSS. except S, R ; آید, for آئي.

[6] I(a), I(b), S, T, E, L, Y(a), Y(b), D ; تیغ, for تاج.

[7] All MSS. except I, R, and all texts but T ; بر, for در.

[8] I(a) ; چو, for گر.

[9] R ; زبان, for قیاس.

[1] In I(b) and R, از is omitted before دل.

باد بوی گل وصلش بگلستان آورد
۲ آب گلزار بشد رونق عطّار برفت

صورت یوسف نا دیده صفت میکردند
۳ چون بدیدند زبان همه[2] از کار برفت

بعد ازین عیب و ملامت نکنم مستانرا
۴ که مرا در حق این طایفه انکار برفت

در سرم بود که هرگز ندهم دل بخیال
۵ بسرت کز سر من آنهمه پندار برفت

آخر این مور میان بستهٔ افتان خیزان
۶ چه خطا[3] داشت که سر کوفته چون مار برفت

بخرابات چه حاجت که کسی[4] مست شود
۷ که بدیدار تو عقل از سرِ[5] هشیار برفت

بنماز آمده محراب دو ابروی تو دید
۸ دلش از دست ببردي[6] و بزنّار برفت

پیش تو مردن از آن به که پس از من گویند
۹ نه بصدق آمده بود آنکه بآزار[7] برفت

تو نه مرد گل بستان وصالی[8] سعدي
۱۰ که بپهلو نتواني بسر خار برفت

---

[2] I(a), I(b), B, S, R, I, Z ; سخن, for همه
[3] I(a) ; گنه, for خطا.
[4] I(a), I(b), S, R, I, T, Z, C ; یکی, for کسی.
[5] I, I(a), R, Z, E, Y(a), L, D, C ; تن, for سر : S ; دل, for do.
[6] All MSS. and texts except T, Y(b) ; ببردند, for ببردي.
[7] I(b), T, C ; بانکار, for بآزار.
[8] I(a), B, S ; امیدی, for وصالی.

۸۸

Metre: رملِ مثمّنِ مخبونِ مقصور | ‿ – ‿ – – | ‿ ‿ – – | ‿ ‿ – – | ‿ ‿ – ⏑

کس ندانم که درین شهر گرفتار تو نیست
۱ هیچ بازار چنین گرم که[1] بازار تو نیست
سرو زیبا و بزیبائی بالای تو نه
۲ شهد شیرین و بشیرینی گفتار تو نیست
خود که باشد که ترا بیند و عاشق نشود
۳ مگرش هیچ نباشد که خریدار تو نیست
کس ندید است ترا یکنظر اندر همه عمر
۴ که همه عمر دعاگوی هوادار[2] تو نیست
آدمی نیست مگر کالبد بیجان است
۵ آنکه گوید که مرا میل بدیدار تو نیست
ای که شمشیر جفا بر سر ما آختهٔ
۶ صلح کردیم که ما را سر پیکار تو نیست[3]
صبر[4] تلخست و لیکن چکنم گر نکنم
۷ چون گزیر از لب شیرین شکربار تو نیست
من سری دارم و در پای تو خواهم بازید[5]
۸ خجل از ننگ بضاعت که سزاوار تو نیست

---

[1] I(b), S, B, Z, E, Y(a), C, L, D; چو, for کہ.
[2] All texts and all MSS. except I. R; طلبگار, for هوادار.
[3] In I(a), I(b), B, S, Z this line is omitted.
[4] I; جور, for صبر.
[5] I(a); انداخت, for بازید.

بجمال تو که دیدار ز من باز مگیر
٩ که مرا طاقت نادیدن دیدار تو نیست [6]

سعدیا گر نتوانی که کم خود گیری
١٠ سر خود گیر که صاحب نظری کار تو نیست

٨٩

Metre: رملِ مثمّنِ مخبونِ مقطوعِ مسبّغ [–⏓ | – – ⏑ ⏑ | – – ⏑ ⏑ | – – ⏑ ⏓]

کیست آن کش سر پیوند تو در خاطر نیست
١ یا نظر با تو ندارد مگرش ناظر نیست

نه حلال است که دیدار تو بیند هر کس[1]
٢ که حرامست بر آنکش نظری طاهر نیست

هیچکس[2] را مگر این عشق[3] نباشد که مراست[4]
٣ کآنچه من مینگرم بر دگری ظاهر نیست

هر شبی روزی و هر روز زوالی دارد
٤ شب هجر[5] من و معشوق مرا آخر نیست

هر که با غمزهٔ خوبان سروکاری دارد
٥ سست مهر است که بر[6] داغ جفا صابر نیست

---

[6] In I this line is omitted.

[1] I(a), I(b), I ; همه, for هر.

[2] I ; همه, for هیچ.

[3] I ; ذوق, for عشق.

[4] I, I(b), C ; مرا, for مراست. *N.B.*—In I(a) line 3 is omitted.

[5] All texts and all MSS. except I(b) ; وصل, for هجر.

[6] I(b), S ; با, for بر. *N.B.*—In I(a) lines 4 and 5 are transposed.

سر مویم نظری کن که من اندر تن خویش
۶ یک سر موی ندارم[7] که ترا ذاکر نیست
همه دانند که سودا زدهٔ دلشده را
۷ چاره صبر است ولیکن چکند قادر نیست
هر که سر[8] پنجهٔ مخضوب تو بیند گوید
۸ گر بدین[9] دشنه[10] یکی[11] کشته شود نادر نیست
گفته بودم غم دل با تو بگویم روزی[12]
۹ بزبان چند بگویم که دلم حاضر نیست
گر من[13] از چشم همه خلق بیفتم سهل است
۱۰ تو میندار که مخذول ترا ناصر نیست
التفات از همه[14] عالم بتو دارد سعدی
۱۱ همّتی کآن بتو مصروف بود قاصر نیست

۹۰

Metre: مجتثّ مثمّن مخبون [ᴗ — ᴗ — | ᴗ ᴗ — — | ᴗ — ᴗ — | ᴗ ᴗ — —]

کهن شود همه کس را بروزگار ارادت
۱ مگر مرا که همان عشق[1] اوّل است و زیادت

---

7 I(a), I ; ندانم, for ندارم.
8 All texts and all MSS. except I, I(a), R ; آن, for سر.
9 All texts except T and all MSS. but I(b), R ; برین, for بدین.
10 This is the I reading. All other MSS. and all texts have دست.
11 All texts except Z ; کسی, for یکی.
12 All texts and all MSS. except I ; چندی, for روزی.
13 All texts and all MSS. except I ; اگر, for گر من.
14 In S از is omitted before همه.
1 I(b), B, and all texts ; مهر, for عشق.

گرم جواز نباشد ببارگاه[2] قبولت
۲ کجا روم که بمیرم[3] بر آستان عبادت
مرا بروز قیامت مگر حساب نباشد
۳ چو[4] هجر و وصل تو دیدم چه جای[5] موت و اعادت
شنیده ام[6] که نظر میکني بحال ضعیفان
۴ تبم گرفت و دلم خوش بانتظار عیادت
گرم بگوشهٔ چشمی شکسته وار به بیني
۵ فلک شوم ببزرگي[7] و مشتري بسعادت
بیایمت که به بینم کدام زهره و یارا
۶ روم که بیتو نشینم کدام صبر و جلادت
مرا هر آینه روزی قتیل[8] عشق به بیني
۷ گرفته دامن قاتل بهر دو دست ارادت
اگر جنازهٔ سعدي بکوی دوست در آرند[9]
۸ زهی حیات نکونام و مردنش[10] بشهادت

۹۱

Metre: مضارعِ مثمّنِ اخربِ مکفوفِ مقصور [— ◡ — | ◡ — — ◡ | ◡ — ◡ — | ◡ — —]

کارم چو زلف یار پریشان و درهم است
۱ پشتم بسان ابروی دلدار پرخم است

---

[2] S, R, I ; پیشگاه, for بارگاه. [3] I(a), B, I ; بمیرم, for بمیرم.
[4] B, S, R, Y(b), T, C ; که, for چو. [5] T, Y(b) ; بسم, for چه جای.
[6] All texts and all MSS. except I(a) ; شنیدمست, for شنیده ام.
[7] I(a) ; بلندي, for بزرگي. [8] I ; تمام کشته, for قتیل عشق.
[9] I(b) ; عشق بدارند, for دوست در آرند.
[10] I(b), T ; مردن, for مردنش : I ; رفتن, for do : all other texts and MSS. ; مردني, for do.

غم شربتی ز خون دلم نوش کرد و گفت

۲ این شادي کسی که درین دور خرّم است
تنها دل من است گرفتـــار در[1] غمان

۳ یا خود درین زمانه دل[2] شادمان کمست
زینسان که میدهد دل من داد هر غمی

۴ انصاف ملک عالم عشقش مسلّم است
داني خیال روی تو در چشم من چه گفت

۵ آیا کجاست آنکه همه روز همدم است
خواهي چو[3] روز روشن داني تو حال من

۶ از تیره شب بپرس که او نیز محرم است
ای کاشکی میان منستی و دلبـــرم

۷ پیوندی این چنین که میان من و غمست

۹۲

Metre: رملِ مثمّنِ مخبونِ مقطوعِ مسبّغ [— ⏓ | — — ⏑ ⏑ | — — ⏑ ⏑ | — — ⏑ ⏓]

مشنو ای دوست که غیر از تو مرا یاری هست

۱ یا شب و روز بجز فکر تو ام کاری هست
بکمند سر زلفت نه من افتادم و بس

۲ که بهر حلقهٔ موی[1] تو گرفتاری هست
گر بگویم که مرا با تـــو سروکاری نیست

۳ در و دیوار گواهي بدهـــد کاری هست

---

[1] I(b); این, for در.

[2] I(a); دلی, for دل.

[3] B, E, Y(a), D; که, for چو.

[1] In all texts and all MSS., but S and R: زلف, for موی.

هر که عیبم کند از عشق و ملامت گوید
۴ تا ندید است ترا بر منش انکاری هست

صبر بر جور رقیبت چکنم گر نکنم
۵ همه دانند که در صحبت گل خاری هست

نه من خام طمع عشق تو مي ورزم[2] و بس
۶ که چو من سوخته[3] در خیل[4] تو بسیاری هست

باد خاکی ز مقام تو بیاورد و ببرد
۷ آب هر طیب که در طبله[5] عطّاری هست

من چه در پای تو ریزم که پسند تو بود
۸ سر و جان را نتوان گفت که مقداری هست

من ازین دلق مرقّع بدر آیم روزی
۹ تا همه خلق بدانند که زنّاری هست

عشق سعدي نه حدیثی است که پنهان ماند
۱۰ داستانی است که در هر سر بازاری هست

۹۳

Metre : مجتثّ مثمّن مخبون مقطوع | ⏑ – ⏑ – | ⏑ ⏑ – – | ⏑ – ⏑ – | – ⏑⏑ –]

بیا بیا که مرا با تو ماجرای هست
۱ بگوی اگر گنهی رفت و گر خطای هست

---

[2] C, E, Y(a), Y(b), D; ورزیدم, for مي ورزم. In I(b), T, C, the following hemistich is substituted for 6 (a); همه را هست همین داغ محبّت که مراست.

[3] I(a); شیفته, for سوخته.

[4] I(b), Y(a); عشق, for خیل.

[5] I(a), B, S, Z; کلبه, for طبله.

روا بود که چنین بی حساب دل ببری
۲ مکن که مظلمهٔ خلق را جزائی هست

توانگران را عیبی نباشد ار وقتی
۳ نظر کنند که در کوی ما گدائی هست

بکام دشمن و[1] بیگانه رفت چندین روز
۴ ز دوستان نشنیدم که آشنائی هست

کسی نماند که بر درد من ببخشاید
۵ کسی نگفت که بیرون ازو[2] دوائی هست

هزار نوبت اگر خاطرم بشورانی
۶ ازین طرف که منم همچنان صفائی هست

بدود آتش ماخولیا دماغ بسوخت
۷ هنوز جهل مصوّر که کیمیائی هست

بکام دل نرسیدیم و جان بحلق رسید
۸ وگر بکام رسد همچنان رجائی هست

بجان دوست که در اعتقاد سعدی نیست
۹ که در جهان بجز از کوی دوست جائی هست

۹۴

Metre: هزج مسدّس محذوف [⏑ — — — | ⏑ — — — | ⏑ — —]

میندار از لب شیرین عبارت
۱ که کامی حاصل آید بیمرارت

[1] L and C omit و after دشمن.

[2] L; این, for او.

فراق افتد میان دوستداران
۲ زیان و سود باشد در تجارت

یکی را گر[1] به بینی کشتهٔ دوست
۳ بدیگر دوستانش ده بشارت

ندانم هیچکس در عهد حسنت
۴ که با دل باشد الّا بی بصارت

مرا آن گوشهٔ چشم دلاویز
۵ بکشتن میکند گوئی اشارت

گر آن حلوا بدست صوفی افتد
۶ خدا ترسی نباشد روز[2] غارت

عجب دارم درون عاشقان را[3]
۷ که پیراهن نمیسوزد[4] حرارت

جمال دوست چندان سایه انداخت
۸ که سعدی ناپدید است از حقارت

۹۵

Metre: رملِ مثمّنِ مشکول [⏑ ⏑ – ⏑ | ⏑ – ⏑ – – | ⏑ ⏑ – ⏑ | – ⏑ – –]

متناسبست[1] و موزون حرکات دلفریبت
۱ متوجّه است با ما سخنان بی حسیبت

---

[1] All texts and all MSS. except I, R; چون, for گر.
[2] I(b); وقت, for روز.
[3] I(a), B, S, R, Z; صوفیانرا, for عاشقانرا.
[4] I(a), S, R, B, and all texts but T; نسوزاند, for نمیسوزد.
[1] All texts and all MSS. except I(b); متناسبند, for متناسب است.

چه نميتوان صبوري ستمت کشم ضروري
٢ مگر آدمي نباشد که برنجد از عتيبت

اگرم تو خصم باشي نروم ز پيش تيرت
٣ و گرم تو سيل[2] باشي نگريزم از نشيبت[3]

بقياس در نگنجي و بوهم[4] در نيائي
٤ متحيّرم در اوصاف جمال و حسن و زيبت

اگرم بر آورد بخت بتخت پادشاهي[6]
٥ نه چنان که بنده باشم همه عمر[7] در رکيبت

عجب از کسي درين شهر که پارسا بماند
٦ مگر او نديده باشد رخ پارسا فريبت

تو برون خبر نداري که چه ميرود ز عشقت
٧ بدر آ وگرنه آتش بزنيم در حجيبت

تو درخت خوب[8] منظر همه ميوۀ و ليکن
٨ چکنم بدست کوته که نميرسد بسيبت

تو شبي در انتظاري ننشستۀ چه داني
٩ که چه شب گذشت بر منتظران ناشکيبت[9]

---

[2] I ; صيد, for سيل.
[3] I, Y(b) ; نهيبت, for نشيبت.
[4] All texts and all MSS. except I(b) ; بوصف, for بوهم.
[5] I(b), B ; جمال روي زيبت, for جمال و حسن و زيبت : S ; روي, for حسن.
[6] I(b) ; کامراني, for پادشاهي.
[7] I(b) ; روز, for عمر.
[8] D ; نيک, for خوب. *N.B.*—This line is omitted in I.
[9] In I(b), B, T, C this line is omitted.

تو خود ای شب جدائی چه شبی بدین درازی
١٠ بگذر که جان سعدی بگداخت[10] از نهیبت

٩٦

Metre: هزجِ مسدّسِ مقصور [ـ ـ ـ ب ا ـ ـ ـ ب ا ـ ـ ب]

مرا خود با تو سرّی[1] در میان هست
١ و گرنه روی خوب اندر[2] جهان هست

وجودی دارم از مهرت گدازان
٢ وجودم رفت و مهرت[3] همچنان هست

مبر ظن کز سرم سودای عشقت
٣ رود تا در[4] وجودم[5] استخوان هست

اگر پیشم نشینی دل نشانی
٤ و گر غایب شوی در دل نشان هست

بگفتن بر[6] نیاید شرح حسنت[7]
٥ و لیکن گفت خواهم تا زبان هست

ندانم قامتست آن یا قیامت
٦ که میگوید چنین سروی روان هست[8]

---

[10] I; بگدازی, for بگداخت.
[1] I, R, C, Y(b); چیزی, for سرّی.
[2] All texts and all MSS. except I; زیبا در, for خوب اندر.
[3] I(a), T, C, Y(b); مهم, for مهرت.
[4] All texts and all MSS. except I(b); بر, for در.
[5] I, B, S, R; زمینم, for وجودم.
[6] I(a), I(b), B, S, R, T, C, Y(b); راست, for بر.
[7] All texts and all MSS. except I; عشقت, for حسنت.
[8] In I(a) lines 6 and 5 are transposed.

توان گفتن به مه مانی ولی ماه
۷ نپندارم چنین شیرین دهان هست
بجز پیشت[9] نخواهم سر نهادن
۸ اگر بالش[10] نباشد آستان هست
برو سعدي که کوی وصل جانان
۹ نه بازاریست کآنجا قدر جان هست

۹۷

Metre: هزج مسدّس مقصور [— — ᴗ | — — — ᴗ | — — — ᴗ]

نشاید گفتن آنکس را دلی هست
۱ که ندهد برچنین صورت دل از دست
نه منظوری که با او میتوان گفت
۲ نه خصمی کز کمندش میتوان جست[1]
بدل گفتم ز چشمانش بپرهیز
۳ که هشیاران نیامیزند با مست
سر انگشتان مخضوبش نه بینی
۴ که دست صبر برپیچید و بشکست
نه آزاد از سرش[2] برمیتوان خاست
۵ نه با او میتوان آسوده بنشست

---

[9] I(b), T, C, L, Y(a), Y(b), E, D ; کویت, for پیشت.
[10] I(a), B, S, R, Z, E, L, Y(a), D : بالین, for بالش : I(b), B, and all texts ; وگر, for اگر.
[1] T, Y(b) ; رست, for جست.
[2] I(b) ; برش, for سرش.

اگر دودی رود بی آتشی نیست
۶ و گر خونی رود هم[3] کشته هست

خیالش در نظر چون آیدم خواب
۷ نشاید در بروی دوستان بست

نشاید خرمن بیچارگان سوخت
۸ نمیباید دل درماندگان[4] خست

بآخر دوستی نتوان بریدن
۹ باوّل خود نمیبایست پیوست

دلت از دست بیرون رفته سعدی[5]
۱۰ نیاید باز تیر رفته از شست

۹۸

Metre : خفیفِ مسدّسِ مخبونِ مقصور [⏓ ⏑ – – | ⏑ – ⏑ – | ⏓⏓ –]

نه خود اندر جهان نظیر تو نیست ۱ که قمر چون رخ منیر تو نیست
ندهم دل بقدّ و قامت سرو ۲ که چو بالای دلپذیر تو نیست
در همه شهر ای کمان ابرو ۳ کس ندانم که صید تیر تو نیست
دل مردم کسی دگر[1] نبرد ۴ که دلی نیست کآن اسیر تو نیست
گر بگیری نظیر من چکنم ۵ که مرا در جهان نظیر تو نیست

[3] I(b), B, R, T, C, Y(b) ; بباید, for رود هم.
[4] S ; درویش را, for درماندگان.
[5] In R this hemistich is written thus :— دل از دست تو بیرون برد سعدی.
[1] I(a), I(b) ; دگر کسی, for کسی دگر.

ظاهر آنست کآن[2] دل چو حديد ٦ در خور عذر[3] چون حرير تو نيست
همه عالم بعشقبازي رفت ٧ نام سعدي که[4] در ضمير تو نيست

٩٩

Metre : خفيفِ مسدّسِ مخبونِ مقطوعِ مسبّغ [⏑⏑ — — | ⏑ — ⏑ — | ⏑⏑ —]

هر که عشق[1] اندر و کمند انداخت ١ بمراد ويش[2] ببايد ساخت
هر که عاشق نبود[3] مرد نشد ٢ نقرهٔ صافى[4] نگشت تا نگداخت
هيچ مصلح بکوى عشق نرفت ٣ که نه دنيا و آخرت در باخت
آنچنانش[5] بذکر مشغولم ٤ که ندانم بخويشتن پرداخت
همچنان شکر عشق ميگويم ٥ که گرم دل بسوخت جان بنواخت
سعديا خوشتر از حديث تو نيست ٦ تحفهٔ روزگار[6] اهل شناخت
آفرين بر زبان شيرينت ٧ کاين همه شور در جهان انداخت

١٠٠

Metre : رملِ مثمّنِ مخبونِ مقصور [⏑⏑ — — | ⏑⏑ — — | ⏑⏑ — — | ⏑⏑ —]

هر کسى را نتوان گفت که صاحبنظر است ١ عشقبازي دگر و نفس‌پرستي دگر است

---

[2] I(a) ; ظاهر است اين که آن, for ظاهر آنست کآن.
[3] E, Y(a), L, D, T : لايق جسم, for در خور صدر : Z ; صدر, for جسم.
[4] T, Y(b) ; و, for که.
[1] I, I(a), S, B, R, Z ; خصم, for عشق.
[2] I(b) ; دلش, for ويش.
[3] All texts and all MSS. except I ; نگشت, for نبود.
[4] I(b) ; خالص, for صافى : I ; فايق, for do.
[5] I(a), S ; آنچنانت, for آنچنانش.
[6] All texts except T insert و before اهل.

نه هر آن چشم که بینند[1] سیاه است و سپید

۲ یا سیاهی[2] ز سپیدی بشناسد[3] بصر است

هر که در[4] آتش عشقش نبود طاقت[5] سوز

۳ گو بنزدیک مرو کآفت[6] پروانه پر است

گر من از دوست بنالم نفسم صادق نیست

۴ خبر از دوست ندارد که ز خود با خبر[7] است

آدمی صورت اگر دفع کند شهوت نفس

۵ آدمی خوی شود ورنه همان جانور است

شربت از دست دلآرام چه شیرین و چه تلخ

۶ بده ای دوست که مستسقی ازآن تشنه تر است

من خود از عشق لبت فهم سخن می نکنم

۷ هرچه زآن تلختر م گر[8] تو بگوئی شکر است

ور[9] بتیغم بزنی با تو مرا خصمی نیست

۸ خصم آنم که میان من و تیغت سپر است

من ازین بند نخواهم بدر آمد همه عمر

۹ بند پائی که بدست تو بود تاج سر است

دست سعدی بجفا نگسلد از دامن دوست

۱۰ ترک لؤلؤ نتوان گفت که دریا خطر است

---

1 B, T, Y(b) ; بینی, for بینند.

2 All texts and all MSS. except I ; و, for ز.

3 I ; نشناسد, for بشناسد.

4 I(a), I(b), S, R, C, Y(a), T, L, E, D ; از, for در.

5 In B, R, Y(a), Y(b), E, L, D, C, و is inserted after طاقت.

6 I(b), B, R, Z, Y(a), E, L, D ; کآتش, for کآفت.

7 I(b), C ; بیخبر, for با خبر.

8 I(a) ; چون, for گر

9 All texts and all MSS. but I ; گر, for ور.

۱۰

Metre : منسرحِ مثمّنِ مطویِ موکوف [ـ ـ ـ ـ ـ ـ ـ ـ ـ ـ ـ ـ ـ ـ]

هرکه دلآرام دید از دلش آرام رفت
۱ باز نیاید[1] خلاص هرکه درین دام رفت

یاد تو میرفت و ما عاشق و بیدل شدیم
۲ پرده بر انداختی کار بتمام رفت

مه ننماید بروز چیست که در خانه تافت
۳ سرو نروید ببام کیست که بربام رفت

مشعلهٔ برفروخت پرتو خورشید عشق
۴ خرمن خاصان بسوخت خانقه[2] عام رفت

عارف مجموع را در پس دیوار صبر
۵ طاقت بودن نماند[3] ننگ شد و نام رفت

گر بهمه عمر خویش با تو برآرم دمی
۶ حاصل عمر آن دمست باقی ایّام رفت

هرکه هوائی نپخت یا بفراقی نسوخت
۷ آخر عمر از جهان چون برود خام رفت[4]

ما قدم از سر کنیم در طلب دوستان[5]
۸ راه بجائی نبرد هرکه باقدام رفت

همّت سعدی بعشق میل نکردی و لیک
۹ پای فرو شد بکام عقل بناکام رفت

---

[1] B, R ; چشم ندارد, for باز نیاید.
[2] S : جایگه, for خانقه.
[3] I(b), B, Z ; صبرش نبود, for بودن نماند.
[4] In I(a) this line is omitted.
[5] R : دلستان, for دوستان.

۱۰۲

Metre:
[— ⏑ — | ⏑ — — ⏑ | ⏑ — ⏑ — | ⏑ — —] مضارعِ مثمّنِ اخربِ مکفوفِ مقصور

هر صبحدم نسیم گل از بوستان تست
۱ الحان بلبل از نفس دوستان تست

چون خضر دید آن لب جان[1] بخش دلفریب
۲ گفتا که آب[2] چشمهٔ حیوان دهان تست

یوسف ببندگیت کمر بسته بر میان
۳ بودش یقین که ملک ملاحت ازان تست

هرکه از نشان[3] چشمهٔ کوثر شنیده است
۴ داند نشانی از دهن بی نشان تست[4]

هر شاهدی که در نظر آمد بدلبری
۵ در دل نیافت راه که آنجا مکان تست

از[5] رشک آفتاب[6] جمالت بر آسمان
۶ هر ماه ماه[7] دیدم چون ابروان تست

این باد روح پرور از انفاس صبحدم
۷ گوئی مگر زطرّهٔ عنبر فشان تست

---

[1] Y(b); شیرین, for جان بخش.
[2] I(a); نوش, for آب: T, C; یقین که, for آب که.
[3] S; ز نشان, for از نشان.
[4] In I(a) this line is omitted.
[5] J(a); وز, for از.
[6] R, Z, C, E, L, Y(a), Y(b), D; آسمان, for آفتاب.
[7] I(a); پشت هلال, for هر ماه ماه.

صد پیرهن قبا کنم از خرّمی اگر
۸ بینم که دست من چو کمر بر[8] میان تست
گویند[9] میهمانی عشّاق میکنی
۹ سعدی ببوسهٔ ز لبت میهمان تست

۱۰۳

Metre: هزجِ مثمّنِ اخربِ مکفوفِ مقصور [— — ᵕ | ᵕ — — ᵕ | ᵕ — — ᵕ | ᵕ — —]

اینجا شکری هست که چندین مگسانند
۱ یا بو العجبی کاین همه صاحب هوسانند
بس در طلبت سعی نمودیم و نگفتی
۲ کاین هیچ کسان در طلب من[1] چه کسانند
ای قافله سالار چنین سخت[2] چه رانی
۳ آهسته که در کوه و کمر باز پسانند
صد مشعله افروخته گردد بچراغی
۴ آن نور تو داری و دگر مقتبسانند
من قلب و لسانم بوفاداری[3] صحبت[4]
۵ وینان همه قلبند که پیش تو لسانند

---

[8] I(a), C, Y(b); در, for بر.
[9] All texts and all MSS. except I(a): گفتند, for گویند.
[1] Z, E, Y(a), Y(b), L, D; ما, for من.
[2] B, and all texts but Z; گرم, for سخت.
[3] C; بهواداری, for بوفاداری.
[4] In I(a), P, S, R, B, Z, E, Y(a), Y(b), L, D, C, و is added before صحبت.

آنان که شب آرام نگیرند ز ذکرت[5]

۶ چون صبح پدید است که صاحب نفسانند

ویشان که بدیدار چنان[6] میل ندارند

۷ سوگند توان خورد که بی عقل[7] و خسانند

دانی چه جفا میرود از دست رقیبت

۸ حیف است که طوطی و زغن هم قفسانند

در طالع من نیست که نزدیک تو باشم

۹ میگویمت از دور دعا گر برسانند[8]

۱۰۴

Metre: متقارب مثمن سالم [‿ — — | ‿ — — | ‿ — — | ‿ — —]

بناز ای خداوند اقبال سرمد

۱ ببخت همایون و تخت ممهّد

مغیث[1] زمان ناصر اهل ایمان

۲ گزین خدا[2] یاور دین احمد

خداوند فرمان[3] ملک سلیمان

۳ شهنشاه عادل اتابک محمد

---

[5] All texts and all MSS. except I; فکرت, for ذکرت.

[6] I(a), S, R, Y(a), Y(b), E, T, Z, C; چنین, for چنان.

[7] In all texts and all MSS., except I, S, و is omitted after بی عقل.

[8] In I(a) this line is omitted.

[1] I(a); معین, for مغیث.

[2] R; احد, for خدا.

[3] In Z, E, Y(a), D, و is added after فرمان.

زسعد ابوبکر تا سعد زنگی

۴ پدر بر پدر نامور[4] جدّ بر جدّ
همه نامداران و گردن فرازان

۵ بزنجیر سبق الایادی مقیّد
سر بندگی بر زمینش نهاده

۶ همه نامداران[5] دریا و سرحد
خردمند شاها رعیت پناها

۷ که مخصوص بادی بتائید سرمد
یکی پند پیرانه بشنو ز سعدی

۸ که بختت جوان باد و جاهت ممجّد[6]
نبوده است تا بود دوران گیتی

۹ بابقای ابنای گیتی معوّد
مؤبّد نمیماند این ملک گیتی[7]

۱۰ نشاید برو تکیه برهیچ مسند
بانصاف ران دولت و زندگانی

۱۱ که نامت بگیتی بماند مخلّد

۱۰۵

Metre: هزجِ مسدّسِ اخربِ مقبوضِ مقصور [— — ᴗ | ᴗ — ᴗ — | ᴗ — —]

باد آمد و بوی عنبر آورد ۱ بادام شگوفه بر سر آورد

[4] I(a); خسرو, for نامور.

[5] R, T, C; خداوندگاران, for همه نامداران.

[6] B; دولت مؤید, for جاهت ممجّد.

[7] I(a), I(b), S, R, T, C; دنیا, for گیتی.

شاخ گل از اضطراب بلبل ۲ با آن همه خار سر بر آورد
تا پای مبارکش ببوسم ۳ قاصد که پیام دلبر آورد
ما نامه بوی سپرده بودیم ۴ او نافهٔ مشک اذفر آورد
هرگز نشنیده ام که بادی ۵ بوی گلی از تو[1] خوشتر آورد
کس مثل تو خوبروی فرزند ۶ نشنید که هیچ مادر آورد
شاید که کنند زنده در گور ۷ در عهد تو هرکه دختر آورد
بیچاره کسی که در فراقت ۸ روزی[2] بنماز دیگر آورد
سعدی دل روشنت صدفوار ۹ هر قطره که خورد گوهر آورد
شیرینی دختران طبعت ۱۰ شور از متمیّزان بر آورد

۱۰۶

Metre: رملِ مثمّنِ مخبونِ مقطوعِ مسبّغ [— ⏓ | — — ⏑ ⏑ | — — ⏑ ⏑ | — — ⏑ ⏓]

پیش رویت دگران صورت بر دیوارند
۱ نه چنین صورت و معنی[1] که تو داری دارند
تا گل روی تو دیدم همه گلها خار است
۲ تا ترا یار گرفتم[2] همه خلق[3] اغیارند
آنکه گویند بعمری شب قدری باشد*
۳ مگر آنست که با دوست بپایان آرند
دامن دولت جاوید و گریبان امید
۴ حیف باشد که بگیرند و دگر بگذارند

---

[1] R; از بوی تو بوی, for بوی گلی از تو.
[2] Y(b); روئی, for روزی.

[1] I(b); زیبا, for معنی.
[2] S; گزیدم, for گرفتم.
[3] I(a), B, T, C, L: یار, for خلق.
* I(a), I(b), S, R, P, D, L; بود ست, for باشد.

نه من از دست نگارین تو مجروحم و بس
۵ که بشمشیر غمت کشته چو من بسیارند

عجب از چشم تو دارم که شبانگه[5] تا روز
۶ خواب میگیرد و خلقی ز غمت بیدارند

بوالعجب واقعهٔ باشد و مشکل کاری[6]
۷ که نه پوشیده تواند اشت[7] نه گفتن یارند

یعلم الله[8] که خیالی ز تنم بیش نماند
۸ بلکه آن نیز خیالی است که می پندارند

تا به بستان ضمیرت گل معنی بشگفت
۹ بلبلان از تو فرومانده چو بوتیمارند

سعدي اندازه ندارد که چه شیرین سخني
۱۰ باغ طبعت همه مرغان شکر گفتارند[9]

۱۰۷

Metre: مضارعِ مثمّنِ اخربِ مکفوفِ مقصور [— — ∪ — ∪ — ∪ | ∪ — — ∪ | — ∪ —]

با دوست باش گو همه آفاق دشمنند
۱ کو مرهمست گر دگران نیش میزنند

ای صورتی که پیش تو خوبان روزگار
۲ همچون طلسم پای خجالت بدامنند

---

[5] I(a), I(b), B, S, R, P, Z ; شبانی, for شبانگه : I ; شبانش, for do.
[6] I ; دردی, for کاری.
[7] In I(b) and C, و is inserted after توان داشت.
[8] I(a), I(b), B, S, R, T, Z, C ; علم, for یعلم.
[9] In I(a), I(b), B, T, C, lines 9 and 10 are transposed.

یک بامداد اگر بخرامي ببوستان
۳ بیني که سرو را ز لب جوی برکنند

تلخ است پیش طائفهٔ جور خوبروی
۴ زین[1] معتقد شنو که شکر مي پراگنند

ای متّقي گر[2] اهل دلی دیدها بدوز
۵ کاینان[3] بدل ربودن مردم معیّنند[4]

یا برقعی بچشم تامّل فرو گذار
۶ یا دل بنه که پرده ز کارت برافگنند

جانم دریغ نیست و لیکن دل ضعیف
۷ صندوق سرّتست نخواهم[5] که بشکنند

حسن تو نادر است[6] در این عهد[7] و شعر من
۸ من چشم در[8] تو و دگران[9] گوش برمنند

گوئي جمال دوست[10] که بیند چنانکه[11] اوست
۹ الّا براه دیدهٔ سعدي نظر کنند

---

[1] All texts and all MSS. except I(a); از معتقد, for زین معتقد.

[2] S; که, for گر.

[3] I(b), R, P, Z; کایشان, for کاینان.

[4] In I this line is omitted.

[5] I(b), B, S, P, T, C, Y(b); مبادا, for نخواهم.

[6] In I, I(b), Z, E, Y(a), Y(b), L, D, و is omitted after است and inserted before شعر.

[7] All texts and all MSS. except I; وقت, for عهد.

[8] All texts and all MSS. but I; بر, for در.

[9] I; همه گان, for دگران.

[10] I(b), S, B, T, C; او, for دوست

[11] S; چنانچه, for چنانکه.

N.B.—In E, Z, Y(a), Y(b), L, D, this ode begins with the two following lines, which seem corrupt:—

خداوندان نعمت میتوانند که درویشان بیطاقت برانند
ولیکن دور گیتي را وفا نیست همان بهتر که قدر خود بدانند

۱۰۸

Metre: هزج مسدّس مقصور [ᴗ — — — | ᴗ — — — | ᴗ — —]

بیفگن خیمه تا محمل برانند ۱ که همراهان آن عالم[1] روانند
زن و فرزند و خویش و یار[2] و پیوند ۲ برادر خواندگان کاروانند
نباید بستن اندر صحبتی دل ۳ که بی ایشان بمانی گر نمانند[3]
ز[4] اوّل خاک بود است آدمیزاد ۴ بآخر چون بیندیشی همانند
پس آن بهتر که اوّل[5] و آخر خویش ۵ بیندیشند و قدر خود بدانند
زمین چندی بخورد از خلق و چندی ۶ هنوز از کبر سر بر آسمانند
یکی بر تربتی فریاد میخواند[6] ۷ که اینان پادشاهان جهانند
بگفتم تختهٔ بر کن ز گوری ۸ ببین تا[7] پادشه یا پاسبانند
بگفتا[8] تخته بر کندن چه حاجت ۹ که[9] میدانم که مشتی استخوانند
نصیحت داروی تلخست و باید ۱۰ که چون جلاب در حلقت چکانند
چنین سقمونیای شکر آلود ۱۱ ز داروخانهٔ سعدی ستانند

۱۰۹

Metre: مجتثّ مثمّن مخبون مقطوع مسبّغ [ᴗ — ᴗ — | ᴗ ᴗ — — | ᴗ — ᴗ — | ᴗ ᴗ —]

توانگران که بجنب سرای درویشند
۱ ضرورتست که وقتی[1] ازو بیندیشند

---

1 S, E, Z, Y(a), Y(b), L, D ; منزل, for عالم.
2 T, C ; یار و قوم, for خویش و یار : B ; قوم, for یار.
3 I(a), I(b), B, S, R, I, T, L ; یا بمانند, for گر نمانند.
4 I(b), B, S, R ; نه, for ز.
5 In S, P, and all texts و is omitted after اوّل.
6 T, Y(b) ; میکرد, for میخواند.
7 I(b), B ; یا, for تا.
8 S ; بگفتم, for بگفتا.
9 R ; همي, for که مي.
1 I(a) : هرچند, for وقتی : I(b), B, S, R, P, I, T ; هروقت, for do.

تو[2] ای توانگر حسن از غنای درویشان

٢ خبر نداري اگر خسته اند و[3] گر ریشند

ترا چه غم که یکی در[4] غمت بجان آید

٣ که دوستان تو چندان که[5] میکشي بیشند

مرا بعلّت بیگانگی ز خویش مران

۴ که دوستان وفادار بهتر از خویشند

غلام همّت رندان[6] پاکبازانم

٥ که از محبّت با دوست دشمن خویشند

هر آینه لب شیرین جواب تلخ دهد

٦ چنانکه صاحب نوشند ضارب[7] نیشند

تو عاشقان مسلّم ندیدهٔ سعدي

٧ که تیغ بر سر و سر بندهوار در پیشند

نه چون مننند و تو مسکین حریص[8] کوته دست

٨ که ترک هر دوجهان گفته اند و درویشند

---

[2] I(a); توئي, for تو ای.

[3] I. I(b), B, P, R, E, L, D, C, T, Z; و is omitted after خستة اند.
N.B.—In T, the following line is inserted between verses 2 and 3:—

ترا چه غم که یکي دشمن است و دیگر دوست
که دشمنان تو چون دوستان وفا کیش اند

[4] P, E, T, Y(a); از, for در.

[5] S; هرچند, for چندانکه.

[6] In I(a), I (b), B, I, R, P, T, Y(b) و is inserted after رندان.

[7] In Z و is inserted before ضارب.

[8] In I(a), I(b), R, C و is inserted after حریص.

١١٠

Metre: [‒ ‿‿ | ‒ ‿ ‒ ‿ | ‒ ‒ ‿ ‿ | ‒ ‿ ‒ ‿] مجتثّ مثمّن مخبون مقطوع مسبّغ

درخت غنچه بر آورد و بلبلان مستنـــد
١ جهان جوان شد و یاران بعیش بنشستند

حریف مجلس[1] ما خود همیشه دل میبرد
٢ علی الخصوص که پیرایهٔ بدو بستنـــد

کسان که در رمضان چنگ و نی[2] شکستندی
٣ نسیم گل چو شنیدند[3] توبه بشکستنـــد

بســاط سبزه لکد کوب شد بپای نشـــاط
٤ ز بسکه عارف و عامی برقص بر جستنـد

دو دوست قدر شناسند عهد[4] صحبت را
٥ که مدّتی ببـــریدند و باز پیـوستنـــد

برون نمیـــرود از خانقـــه یکی هشیـــار
٦ که پیش شحنه بگوید که صوفیان مستند

یکی درخت گل اندر میان خانهٔ[5] ماست
٧ که سروهای چمـــن پیش قامتش پستند

اگرجهان همه دشمن شود بدولت دوست
٨ خبر ندارم از ایشان[6] که درجهان هستند

---

1 I; خلوة, for مجلس.

2 I(a), S, I; می, for نی.

3 I(a), I(b), I, B, C; بشنیدند, for چو شنیدند.

4 I(a), قدر, for عهد: I(b), Z, S; اهل, for do.: B, T, C. Y(b): روز for do.

5 I; محل, for خانه.

6 I; اینان, for ایشان.

مثال راكب درياست حال كشتهٔ عشق[7]
٩ كه ترك يار بگفتند و خويشتن رستند[8]
بسرو گفت كسى[9] ميوهٔ نمي آري
١٠ جوابداد كه آزادگان تهي دستند
براه عقل برفتند سعديا بسيار
١١ كه ره بمنزل[10] ديوانگان ندانستند

١١١

Metre: رملِ مثمّنِ مخبونِ مقصور [— ⏑⏑ | — — ⏑ ⏑ | — — ⏑ ⏑ | — — ⏑ ⏓]

دُني آنقدر ندارد كه بر او رشك برند
١ يا وجود و عدمش را غم بيهوده خورند
نظر آنانكه نكردند بدين[1] مشتى[2] خاك
٢ الحق انصاف توان داد[3] كه صاحب نظرند
عارفان هرچه بقائى و ثباتى نكند
٣ گر همه ملك جهانست[4] بهيچش نخرند
تا تطاول نه پسندي و تكبّر نكني
٤ كه خدا را چو تو در ملك بسى جانورند

---

[7] I, R; حال كشتهٔ عشق, for عيش درويشان.
[8] In T this line is omitted.
[9] I(a), S; چرا, for كسى: I(b), B, P, T, Z, Y(a), E, L, D; يكى, for do.
[10] R, I; عالم, for منزل.
[1] I(a); درين, for بدين.
[2] In I(a), I(b), P, R, B, Z, E, L, Y(a), Y(b) و is inserted before خاك.
[3] I(b); كرد, for داد.
[4] I(a); وجود ست, for جهانست.

این سرائیست که البتّه خلل خواهد یافت [5]

۵ خنک آنقوم که در بند سرای دگرند [6]

دوستی با که شنیدی که بسر برد جهان

۶ حق عیانست ولی طایفهٔ بی بصرند

ای که بر[7] پشت[8] زمینی همه وقت آن تو نیست

۷ دیگران در شکم مادر و پشت پدرند

گوسفندی برد این گرگ دغا از گلّه[9]

۸ گوسفندان دگر خیره در او مینگرند [10]

آنکه پای از سر نخوت ننهادی بر خاک

۹ عاقبت خاک شد و خلق برو میگذرند

کاشکی قیمت انفاس بدانندی خلق

۱۰ تا دمی چند که ماند است [11] غنیمت شمرند

گل بیخار میسّر نشود در بستان

۱۱ گل بیخار جهان مردم نیکو سیرند

سعدیا مرد[12] نکونام نمیرد هرگز

۱۲ مرده آنست که نامش بنکوئی نبرند

---

5 I(a), I(b), B, P; کوه, for یافت.

6 In S this line is omitted.

7 All texts and all MSS. except, I(a), B; در, for بر.

8 I(a); روی, for پشت.

9 I(a), I(b), S, T, C, Y(b); مزوّر هر روز, for دغا از گلّه.

10 *N.B.*—In P lines 7 and 8 are omitted.

11 R; باقیست, for ماند است.

12 I(a), R; نفس, for مرد.

۱۱۲

Metre: [ـ ـ ب ـ ب ـ ب ب ـ ـ ب ـ ب ـ ب ـ ـ] مجتثّ مثمّنِ مخبونِ مقطوعِ مسبّغ

روندگان طریق[1] از بلا نپرهیزند
۱ گرفتگان ارادت بجور نگریزند

امیدواران دست طلب ز دامن دوست
۲ اگر فروگسلانند در که آویزند[2]

مگر تو روی بپوشی وگر نه ممکن نیست
۳ که اهل معرفت از تو نظر بپرهیزند

بگیر جامهٔ صوفی بیار جام شراب
۴ که نیکنامی و مستی بهم نیامیزند

رضای دوست بدست آر و دیگران بگذار
۵ هزار فتنه چه غم باشد ار برانگیزند

مرا که با تو چو مقصود آشتی افتاد
۶ رواست گر همه عالم بجنگ برخیزند

اگر هلاکت سعدی[3] بتیغ فرقت تست
۷ حلال باشد خونی که دوستان[4] ریزند

طریق ما سر عجز است و آستان رضا
۸ که از تو صبر نباشد گر از[5] تو بستیزند

---

[1] I; نه شرط عشق بود کز, for روندگان طریق از.
[2] In I(b), S, P, this line is omitted.
[3] I; جانم, for سعدی.
[4] All texts and all MSS. except I(b), S; عاشقان, for دوستان.
[5] I, I(b), S, P, Z; با, for از.

١١٣

Metre: منسرح مثمّن مطوی موکوف [ـــ ◡ ـــ | ـــ ◡ ◡ ـــ ◡ ـــ | ـــ ◡ ◡ ـــ]

روز بر آمد بلند ای پسر هوشمند

١ گرم بود آفتاب خیمه برویش ببند

طفل گیا شیر خورد شاخ جوان گو ببال

٢ ابر بهاری گریست طرف چمن گو بخند

تا بتماشای باغ میل چرا می کند

٣ هرکه بخیلش در است قامت سرو بلند

عقل روا می نداشت گفتن اسرار دل[1]

٤ قوّت بازوی عشق بیخ صبوری بکند

دل که بیابان گرفت[2] چشم ندارد براه

٥ هرکه[3] صراحی[4] کشید گوش ندارد به پند

کشتهٔ شمشیر عشق حال نگوید[5] که چون

٦ تشنهٔ دیدار دوست راه نپرسد که چند

هرکه پسند آمدش چون تو گلی در نظر[6]

٧ بس که بخواهد شنید سرزنش نا پسند

---

1 All texts and all MSS. except I; عشق, for دل.

2 Y(b); برفت, for گرفت.

3 I(b); سرکه, for هرکه.

4 Y(b); صبوحی, for صراحی.

5 I(a); نداند, for نگوید: I; نپرسد for do.

6 In all texts and all MSS. except I, I(a): یکی در کنار, for گلی در نظر.

در نظر دشمنان نوش نباشد هنی
۸ وز قبل دوستان نیش نباشد[7] گزند

آنکه سرش در کمند جان بدهانش رسید
۹ مي نکند التفات آنکه[8] بدستش کمند

سعدي اگر عاقلي[9] عشق طریق تو نیست
۱۰ با کف و بازوی یار[10] پنجه نشاید فگند

۱۱۴

Metre : رملِ مثمّنِ مخبونِ مقطوعِ مسبّغ [— ⏑⏑ | — — ⏑ ⏑ | — — ⏑ ⏑ | — — ⏑ ⏓]

شاید این طلعت میمون که بفالش دارند
۱ در دل اندیشه و در دیده خیالش دارند

نه در آفاق چنین روی دگر نتوان دید
۲ مگر آئینه که در پیش جمالش دارند

عجب از دام غمش[1] گر بجهد مرغ دلی
۳ این همه میل که با دانهٔ خالش دارند

نازنینی که سر اندر قدمش باید[2] باخت
۴ نه حریفی که توقّع بوصالش دارند

غالب آنست که مرغی چو[3] بدامی افتاد
۵ تا بجائی فرود بی پر و بالش دارند

[7] I(b); نباشد, for نیاید. [8] I(a); این که, for آنکه.
[9] I(a), B, S, R, P, T, C; عاشقي, for عاقلي.
[10] I(a); زورآوران, for و بازوی یار.
[1] I: دلش, for غمش.
[2] B, T, C, Y(b); بتوان, for باید.
[3] All texts and all MSS. except I, I(a), I(b), S, P, R; که, for چو.

عشق لیلی نه باندازهٔ هر مجنونی است
۶ مگر آنانکه سرناز و دلالش دارند

دوستی با تو حرامست که چشمان خوشت
۷ خون عشّاق بریزند و حلالش دارند

خرّما دور[4] وصالی و خوشا درد دلی
۸ که بمعشوق توان گفت و مجالش دارند

حال سعدی تو ندانی که ترا دردی نیست
۹ دردمندان خبر از صورت حالش دارند[5]

۱۱۵

Metre: هزج مثمّن اخرب مکفوف مقصور [——◡|◡——◡|◡——◡|◡——]

شوخی مکن ای دوست که صاحبنظرانند
۱ بیگانه و خویش از پس و پیشت نگرانند

کس نیست که پنهان نظری با تو ندارد
۲ من نیز بر آنم که همه خلق[1] برانند

هل نظر آنند که چشمی بارادت
۳ با روی تو دارند و دگر بی بصرانند

قومی[2] غم دین دارد و قومی غم دنیا
۴ بعد از غم رویت غم بیهوده[3] خورانند

[4] T, C; روز, for دور.

[5] In T, the following line is found after verse 9 :—
غم بیهودهٔ دنیا مخور و پند بگیر * از پریشانی آنان که ملالش دارند

[1] I(b), R; شهر, for خلق.

[2] I; هرکس, for قومی.

ساقي بده آن کوزهٔ خمخانه[3] بدرويش
٥ کآنها که بمردند[4] گل کوزه‌گرانند

چشمي که جمال تو نديد است چه ديد است
٦ افسوس بر آنان که بغفلت گذرانند

تا راى کجا داري و پروري که داري
٧ کز هر طرفت طايفهٔ منتظرانند

آنان[5] که بديدار تو در رقص نيايند[6]
٨ چون مي گذري در عقبت[7] جامه درانند

سعدي بجفا ترک محبّت نتوان کرد[8]
٩ بر در بنشينيم گر از خانه برانند

١١٦

Metre: منسرح مثمّن مطوي مجدوع [— | — ᴗ ᴗ — | ᴗ — | ᴗ — ᴗ́ | — ᴗ ᴗ —]

مطرب مجلس بساز[1] زمزمهٔ عود ١ خادم ايوان[2] بسوز مجمرهٔ عود
قرعهٔ همّت[3] برآمد آيت رحمت ٢ يار[4] در آمد ز در بطالع مسعود

[3] S, E, Y(a), Y(b), D, L, T, Z; ميخانه, for خمخانه.
[4] I(a); برفتند, for بمردند.
[5] I, I(a), I(b), S, P, R; اينان, for آنان.
[6] I(a); خرامند, for نيايند.
[7] In all texts and all MSS. except I; ميروي اندر طلبت, for ميگذري در عقبت.
[8] P, J, T, Y(b); گفت, for کرد.

[1] I; بسپار, for بساز.
[2] C; محفل, for ايوان.
[3] C; زديم, for همّت.
[4] R, Z, C, L; دوست, for يار.

دوست بدنیا و آخرت نتوان داد ۳ صحبت یوسف به از دراهم معدود [5]

وه که از[6] جور و تقدیم چه خوش آمد ۴ چون حرکات ایاز بر[7] دل محمـــود

روز گلفشان[8] و نوبهار چو[9] خسبي ۵ خیز که تا[10] بر کنیم دامن مقصود

باغ مزیّن چـــو بـــارگاه سلیمان ۶ مرغ سحر بر کشیده[11] نغمهٔ داؤد

راوي روشن دل از عبارت سعـــدي ۷ ریخته در بزم شاه لولوئی منضود[12]

خسرو ملـــک عجم اتابک اعظم ۸ سعـــد ابو نصر سعد زنگي مودود

۱۱۷

Metre: رملِ مثمّنِ مخبونِ مقصور [— ⏑⏑ | — — ⏑ ⏑ | — — ⏑ ⏑ | — — ⏑ ⏓]

شرف مرد[1] بجود است و کرامت بسجود

۱ هرکه این هردو ندارد عدمش به ز[2] وجود

ای که در نعمت و نازی بجهان غرّه مباش

۲ که محال است درین مرحله امکان خلود

وی که در شدّت فقـــری و پریشـــانيِ حال

۳ صبر کن کاین دو سه روزی بسر آمد معدود

---

5 In Z, C, L lines 2 and 3 are transposed.

6 In I و is omitted after از.

7 C, L; در, for بر.

8 Z, C, L; گلستان, for گلفشان.

9 This is the I reading. All other texts and MSS. have چه.

10 I, R; مگر, for تا که.

11 I; گرفته, for کشیده.

12 In I verses 7 (b) and 8 (a) are omitted and 7 (a) is joined with 8 (b).

1 I(a), I(b), S, R; نفس, for مرد.

2 I, I(a), I(b), S, R, P, C; که, for ز.

خاک راهی که برو میگذری ساکن[3] باش
۴ که عیون است و جفون است و خدود است و قدود

این همان چشمهٔ خورشید جهان افروز است
۵ که همی تافت بر آرامگهٔ عاد و ثمود

خاک مصر طرب انگیز[4] نه بینی که همان
۶ خاک مصر است ولی بر سر فرعون و جنود

دنیی آن قدر ندارد که برو رشک برند
۷ ای برادر که نه محسود بماند نه حسود

دست حاجت چو[5] بری پیش[6] خداوندی بر
۸ که کریمست و رحیمست و غفورست و ودود

از ثری تا بثریا بعبودیت او
۹ همه در ذکر و مناجات و قیامند و قعود

کرمش نامتناهی نعمش بی پایان
۱۰ هیچ خواهنده ازین در نرود بیمقصود

قیمت خود بمناهی و ملاهی مشکن
۱۱ گرت ایمان درستست بروز موعود[7]

پند سعدی که کلید در گنج سعد است
۱۲ نتواند که بجای آورد الّا مسعود

---

[3] I(a); حاضر, for ساکن.
[4] R; افروز, for انگیز.
[5] I, I(a); که, for چو.
[6] R; نزد, for پیش.
[7] In P this line is omitted.

۱۱۸

Metre: رملِ مثمّنِ مقصور [— ᵕ — — | — ᵕ — — | — ᵕ — — | — ᵕ —]

طرفه میدارند یاران صبر من بر داغ[1] و درد
۱ داغ و دردی کز تو باشد[2] خوشتر[3] است از باغ ورد

دوستانت را که داغ مهربانی دل[4] بسوخت
۲ گر بدوزخ بگذرانی آتشی بینند سرد

حاکمی گر عدل خواهی کرد با ما یا ستم
۳ بنده ایم از صلح خواهی جست[5] با ما یا نبرد

عقل را با عشق خوبان طاقت[6] سر پنجه نیست
۴ با قضای آسمانی بر نیاید جهد مرد

عافیت میبایدت چشم از نکورویان بدوز
۵ عشق میورزی بساط نیکنامی در نورد

زهرهٔ مردان نداری چون زنان در خانه باش
۶ ور بمیدان میروی از تیر باران بر نگرد[7]

حمل رعنائی مکن بر[8] گریهٔ صاحب سماع
۷ اهل دل دانی[9] که تا زخمی نخورد آهی نکرد

---

1 In Y(a) و is omitted after داغ.
2 Z; دارم, for باشد.
3 I(a) and all texts; بهتر, for خوشتر.
4 S; جان, for دل.
5 All texts and all MSS. except I; کرد, for جست.
6 I(a), R; قوّت, for طاقت.
7 In P this line is omitted.
8 T; بی صبری مکن از, for رعنائی مکن بر.
9 I, B, S, P, C; داند, for دانی: I; آشنا, for اهل دل.

هیچکس را بر من از یاران مجلس دل نسوخت
۸ شمع می بینم که اشکش میرود بر روی درد
با شکایتها که دارم از زمستان فراق
۹ گر بهار وصل[10] باشد لیس بعد الورد برد
هرکه را دردی چو سعدی میگدازد گو منال
۱۰ چون دلارامش طبیبی میکند داروست درد

۱۱۹

Metre: مقصور رملِ مثمّنِ [ـ ᴗ ـ ـ | ـ ᴗ ـ ـ | ـ ᴗ ـ ـ | ـ ᴗ ـ]

عیب جویانم[1] حکایت پیش جانان گفته اند
۱ من خود این پیدا همیگویم که پنهان گفته اند
پیش ازین گفتند کز عشقت[2] پریشان است حال
۲ گر بگفتندی که مجموعم پریشان گفته اند[3]
پردهٔ در عیبم نپوشیدند و دامن بر گناه
۳ جرم درویشی چه باشد تا بسلطان گفته اند
تا چه[4] مرغم کم حکایت پیش عنقا کرده اند
۴ یا چه[4] مورم کم سخن پیش سلیمان گفته اند
دشمنی کردند با من لیکن از روی قیاس
۵ دوستی باشد که دردم پیش درمان گفته اند

---

[10] I(a), I(b), S, R, T, C, L, Y(b); باز, for وصل.

[1] T, Y(b); گویانم, for جویانم.

[2] I(b), Z, E, L, D, Y(a), Y (b); عشقم پریشان بود, for عشقت پریشانست.

[3] In I(a), lines 2 and 3 are transposed.

[4] L, Y(a); چو, for چه in both couplets.

ذکر سودای زلیخا پیش یوسف کرده اند

۶ حال سرگردانی آدم برضوان گفته اند

داغ پنهانم نمی بینند و مهر سر بمهر

۷ آنچه براجزای ظاهر دیده اند آن گفته اند

ور نگفتندی چه حاجت کآب چشم و رنگ روی

۸ ماجرای عشقم از سر تا بپایان گفته اند

پیش ازین گفتند سعدی دوست میدارد ترا

۹ پیش از آنت دوست میدارم که ایشان گفته اند

عاشقان دارند کار و عارفان دانند[5] حال

۱۰ این سخن در دل فرود آید که از جان گفته اند[6]

۱۴۰

Metre : رمل مثمّن مقصور [– ◡ – – | – ◡ – – | – ◡ – – | – ◡ –]

گلبنان پیرایه برخود کرده اند

۱ بلبلان را در سماع آورده اند

ساقیان لاابالی در طواف[1]

۲ هوش میخواران مجلس برده اند

جرعهٔ خوردیم و کار از دست رفت

۳ تا چه بیهوشی که[2] در می کرده اند

---

[5] In all texts and all MSS. except S, B, دارند, for دانند.

[6] In I(a), T, C, this line is omitted.

[1] I ; سماع, for طواف.

[2] All MSS. and all texts, except C, T : بیهوشانه, for بیهوشی که.

ما بیک شربت [3] چنین بیخود شدیم
۴ دیگران چندین قدح چون خورده اند
آتش اندر پختگان افتـــاد و سوخت
۵ خام طبعان همچنـــان افســرده اند
خیمه بیـــرون بــر که فرّاشـــان باد [4]
۶ فرش دیبـــا بر [5] چمـــن گسترده اند
زندگاني چیست مردن پیش دوست
۷ کاین گــروه زنـدگان دل مــــرده انــد
تا جهان بود است جمّـاشان [6] گل
۸ از سلحـــــداران خـــار آزرده انـــد
عاشقـــان را کشته مي بینند [7] خلق
۹ بشنــو از سعــدي که جان پرورده اند

۱۲۱

Metre : متقارِبِ مثمّنِ مقصور [— ᴗ | — — ᴗ | — — ᴗ | — — ᴗ]

نشـــاید که خوبان بصحـــرا روند ۱ همه کس شناسند و هرجا روند
حلال است رفتن بصحرا و لیک ۲ نه انصـــاف باشد که بیما روند
نباید دل از دست مردم ربود ۳ چو خواهند جائی که تنها روند
که بپسنـــدد از باغبـــانان گل ۴ که از بانگ بلبـــل بســودا روند

[3] Z, E, L, D, Y(a), Y(b) ; جرعه, for شربت.
[4] I(a) ; باغ, for باد.
[5] All texts and all MSS. but I ; در, for بر.
[6] T, Y(b) ; فراشان, for جماشان.
[7] B ; پندارند for, می بینند.

بر آرند فریاد عشق از خطا ۵ گر این شوخ چشمان بیغما روند
همه سروها را بباید خمید[2] ۶ که در پای آن سرو بالا روند
بسا هوشمندان که در کوی عشق ۷ چو من عاقل[3] آیند و شیدا روند
بسازیم بر آسمان سلّمی ۸ اگر شاهدان بر ثریّا روند
نه سعدي درین گل فرو رفت و بس ۹ که آنان که بر روی دریا روند

١٢٢

Metre: [ـ ـ | ـ ‿ ـ ‿ | ـ ـ ‿ ‿ | ـ ‿ ـ ‿] مجتثّ مثمّن مخبون مقطوع مسبّغ

نه هرچه جانورند آدمیتی دارند
۱ بس آدمي که در آفاق[1] نقش دیوارند
سیاه سیم زراندود چون ببوته برند
۲ خلاف آن بدر آید که خلق پندارند
کسان بچشم تو بی‌قیمت اند و کوته قدر
۳ که پیش اهل بصیرت بزرگ[2] مقدارند
زبان حال، که داند که خامشان لحد
۴ بصد هزار زبان در حدیث و گفتارند[3]
که زینهار بنخوت مناز بر سر خاک
۵ برو که همچو تو در زیر خاک بسیارند

---

1 I(a); چو, for گر.
2 I, I(a), C. L; چمید, for خمید.
3 I; غافل, for عاقل.
1 I; این ملک, for آفاق.
2 I(a); بلند, for بزرگ.
3 In all texts, and all MSS. except I, this line runs as follows:—
برادران لحد را زبان گفتن نیست * تو گوش دار که با جملگي بگفتارند

وفا[4] نمي كند اين پنجروزهٔ نوبت[5] ملك
۶ که بگذرند و بابنای دهر بگذارند[6]

بخواب لذّت و شهوت گذاشتند حیات
۷ کنون که زیر زمین خفته اند بیدارند

که التفات کند عذر که این زمان گویند
۸ کجا بخوشه رسد تخم که این نفس کارند

هزار جان گرامي فدای اهل نظر
۹ که مال و منصب دنیا بهیچ بشمارند

طمع مدار[7] ز دنیا سر هوا و هوس
۱۰ نه پر شود مگرش خاک بر سر انبارند

دعای بد نکنم بر بدان که مسکینان
۱۱ بدست خوی بد خویشتن گرفتارند

بجان زنده‌دلان سعدیا که ملک وجود
۱۲ نیرزد آنکه وجودی ز خود بیازارند

۱۲۳

Metre : رملِ مسدّسِ محذوف [— ᴗ — — | — ᴗ — — | — ᴗ —]

آفتاب از کوه سر بر میزند ۱ ماهروی انگشت بر در میزند
آن کمان ابرو که تیر غمزه‌اش ۲ هر زمانی صید دیگر میزند

[4] All MSS. and all texts, but Y(b) ; کرا, for وفا.
[5] T, Y(a) ; دولت, for نوبت.
[6] Line 6 is omitted in I.
N.B.—Lines 7, 8, 9 are only found in I.
[7] S, R, P, I, Y(b) ; مبند, for مدار.

دست و ساعد میکشد درویش را ۳ تا نه پنداری که خنجر میزند
یاسمین بوئی[1] که سرو قامتش ۴ طعنه بر بالای[2] عرعر میزند
روی و چشمی دارم اندر مهر او[3] ۵ کاین گهر میریزد و[4] آن زر میزند[5]
انگبین رویان نترسند از مگس ۶ نوش میگیرند و نشتر میزند
در بروی دوست بستن شرط نیست ۷ ور[6] ببندی سر بدر بر میزنند
سعدیا زین پس[7] قلم پولاد دار[8] ۸ کاین سخن آتش به نی در[9] میزند

۱۲۴

Metre: رمل مثمّن مخبون مقطوع [‿ ‿ — ‿ ‿ | — — ‿ ‿ | — — ‿ | — —]

آن شکرخنده که پرنوش دهانی دارد ۱ نه دل من که دل خلق جهانی دارد
بتماشای درخت چمنش حاجت نیست ۲ هرکه در خانه چو تو[1] سرو روانی دارد

---

1 All texts and all MSS. except I; روئی, for بوئی.
2 I; لاله, for بالای.
3 In I, the first hemistich is written thus:—

چشم و روئی دارم اندر عشق او

4 In all texts and all MSS. except I, و is omitted before آن.
5 In I(b), the following verse is added after line 5:—
عشق را پیشانئی باید چو میخ * تا چبینش سر بر سر میزند
6 I; ار, for ور.
7 I(a), I(b), B, S, R, P; دیگر, for زین پس.
8 All texts and all MSS. except I, کن, for دار.
9 All texts, and I, B; بر, for در.
1 S, P; چنین, for چو تو.

کافران از بت بیجان چه تمتّع[2] دارید[3]
۳ باری آن بت بپرستید که جانی دارد

ابرویش بکمان ماند و قد راست[4] چو[5] تیر
۴ کس ندانم[6] که چنین تیر و کمانی دارد

علّت[7] آن است که وقتی سخنی میگوید
۵ ورنه معلوم نبودی[8] که دهانی دارد

حجّت آنست که[9] گه گه کمری می بندد
۶ ورنه مفهوم نگشتی که میانی دارد

گر تو خواهي که یکی را سخن تلخ بگوئي
۷ تلخ نبود که از آن درج بیانی دارد[10]

ای که گفتي مرو اندرپی خونخوارهٔ خویش
۸ با کسی گوی که در دست عنانی دارد

عشق داغیست که تا مرگ نیاید فرود
۹ هرکه بر چهرهٔ ازین داغ نشانی دارد

سعدیا کشتي ازین ورطه[11] بدر نتوان برد
۱۰ که نه بحریست محبّت[12] که کرانی دارد

---

[2] I(b); توقّع, for تمتّع.
[3] I, I(a), I(b), P, Z; دارند, for دارید.
[4] L; قد است, for قد راست.
[5] I, S, P; به, for چو.
[6] All texts and all MSS. except I, I(a); ندیدم, for ندانم.
[7] I(a); علّت, for حجّت, and vice versa.
[8] All texts and all MSS. except I; نگشتی, for نبودی.
[9] I(b), B, R, S, E, Y(a), L, D; وقتی, for گه گه: P, Z; روزی, for do.
[10] This line is only found in I.
[11] All texts and all MSS. except I(a); موج, for ورطه.
[12] I(b); مودّت, for محبّت.

۱۲۵

Metre: رجزِ مثمّنِ سالم [— — ᵕ — | — — ᵕ — | — — ᵕ — | — — ᵕ —]

آن کیست کاندر رفتنش صبر از دل ما میبرد
۱ ترک از خراسان آمدست[1] از پارس یغما میبرد

شیراز مشکین میکند چون[2] ناف آهوی ختن
۲ گر باد نوروز از سرش بوئی[3] بصحرا میبرد

برطاس[4] گر در بر کشم[5] یکلحظه[6] بی اندام او
۳ چون خارپشتم[7] گوئیا سوزن[8] در[9] اعضا میبرد

من پاس دارم تا بروز امشب بجای پاسبان
۴ کآن چشم خواب آلوده خواب از دیدهٔ من میبرد

بسیار میگفتم که دل با کس نه پیوندم ولی
۵ دیدار خوبان اختیار از دست دانا میبرد

دل برد و تن در داده ام[10] ور میکشد استاده ام
۶ کآخر ندانم[11] بیش ازین یا مي کشد یا میبرد

---

1 B, S, and all texts; آمده, for آمدست.
2 I(a); از, for چون.
3 I(b); موئی, for بوئی.
4 B and all texts; سنجاب, for برطاس.
5 S, P, B, and all texts; در بر میکنم, for گر در بر کشم: I, I(a) I(b); در بر میکشم, for do.: R; خود, for بر.
6 I(a); هر, for یک.
7 C; پشتی, for پشتم.
8 R; نیشی, for سوزن.
9 I; بر, for در.
10 I(a); دل برغمش بنهاده ام, for دل برد و تن در داده ام: B, R, and all texts; دین, for تن.
11 All MSS. and all texts, except Y(a): کافر نداند, for کآخر ندانم.

چون حلقه در گوشم کند هر روز لطفش وعدهٔ
۷ دیگر چو شب نزدیک شد چون زلف درپا میبرد
حاجت بترکی نیستش. تا در کمند آرد دلی
۸ من خود برغبت در کمند افتاده ام تا میبرد
هر کو نصیحت میکند در روزگار حسن او
۹ دیوانگان عشق را دیگر بسودا میبرد
وصفش نیارد[12] کرد کس دریای شیرین است و بس
۱۰ سعدي که شوخي میکند گوهر بدریا میبرد

۱۲۶

Metre: رمل مثمّن محذوف [— ⏑ — — | — ⏑ — — | — ⏑ — — | — ⏑ —]

انکه نقش دیگرش جائی مصوّر مي شود
۱ نقش او در چشم ما هر روز خوشتر مي شود
عشق داني چیست سلطاني که هرجا خیمه زد
۲ بی خلاف[1] آن مملکت بر وی مقرّر مي شود
دیگران را تلخ مي آید شراب جور[2] عشق
۳ ما ز دست دوست میگیریم و شکر مي شود
دل ز جان. بر گیر و در بر گیر یار مهربان
۴ گر بدین مقدارت این دولت میسّر مي شود
هرگزم در سر نبود اندیشهٔ[3] سودا ولیک
۵ پیل اگر در بند مي اوفتد مسخّر مي شود

---

[12] P, I; ندانند, for نیارد.
[2] I(a); دور, for جور.
[1] Z, L, D; گمان, for خلاف.
[3] S, P: این پیشهٔ, for اندیشهٔ.

عیشها دارم درین آتش که بینی دمبدم

٦ کاندرونم گرچه میسوزد معطّر می شود

تا نه پنداری که با دیگر کسم خاطر خوش است

٧ ظاهرم با جمع و خاطر جای دیگر می شود

غیرتم گوید نگویم با حریفان راز خویش

٨ باز می بینم که در آفاق دفتر می شود

آب شوق از چشم سعدی میرود بر دست خط[4]

٩ لاجرم چون شعر می آید[5] سخن تر می شود

قول مطبوع از درون سوزناک آید که عود

١٠ چون همی[6] سوزد جهان از وی معطّر می شود[7]

١٢٧

Metre: مجتثِ مثمّنِ مخبون [ᴗ — ᴗ — | ᴗ ᴗ — — | ᴗ — ᴗ — | ᴗ ᴗ — —]

امیدوار چنانم که کار بسته بر آید

١ وصال چون بسر آمد فراق هم بسر آید

من از تو سیر نگردم وگر ترش کنی[1] ابرو

٢ جواب تلخ ز شیرین مقابل شکر آید

برغم دشمنم ای دوست سایهٔ بسر افکن[2]

٣ که موش کور نخواهد که آفتاب بر آید

---

[4] All MSS. and all texts but L omit و before خط.

[5] C, T; می گوید, for می آید.

[6] I(b); که می, for همی.

[7] In I(a), this line is omitted.

[1] I(a); نشینی, for کنی ابرو.

[2] I(a); I(b), S, R, P, T, Z, C, L; آور, for افکن: B, E, D, Y(a), Y(b); انداز, for do.

گلم ز دست بدر برد[3] روزگار مخالف
۴ امید هست که خارم ز پای هم بدر آید

گرم حیات نماند بماند این غم و حسرت
۵ وگر بمیرد[4] بلبل درخت گل ببر آید

ز بسکه در نظر آمد[5] خیال روی تو ما را
۶ چنان شدم که خیالم بجهد در نظر آید

هزار قرعه بنامت زدیم و باز نگشتی
۷ ندانم آیهٔ رحمت بطالع که بر[6] آید

ضرورت است که روزی بکوه رفته ز دستت
۸ چنان بگرید سعدی که آب[7] تا[8] کمر آید

۱۴۸

Metre: رملِ مثمّنِ مخبونِ مقطوع [⏓ ⏑ – – | ⏑ ⏑ – – | ⏑ ⏑ – – | ⏓ –]

اگر آن عهد شکن بر[1] سر میثاق آید
۱ جان رفته است که در[2] قالب مشتاق آید

همه شبهای جهان روز کند طلعت او
۲ گر[3] چو صبحش نظری بر همه آفاق آید

---

[3] I ; رفت, for برد.
[4] I(a), R, I, T, Z, Y(b) ; نمیرد, for بمیرد : B, S, P, E, D, Y(a), L ; نماند, for بمیرد.
[5] All texts and all MSS. but S ; آید, for آمد.
[6] R, B, P, and all texts but T ; در, for بر.
[7] T ; اشک, for آب : C ; سیل, for do.
[8] I(a), I(b), P ; در, for تا : B, Z, I ; بر, for do.
[1] I(a), I(b), S, R, I ; با, for بر : P ; در, for do.
[2] I(a), I(b), B, S, R, I, P, T, Z, C ; با, for در.
[3] I(b), B, S ; که, for گر.

هر غمی را فرجی هست ولی مي[4] ترسم
۳ پیش از آنم بکشد زهر که تریاق آید
بندگی هیچ نکردیم و طمع میداریم
۴ که خداوندی از آن حضرت و اخلاق آید
گر همه صورت خوبان جهان جمع کنند
۵ روی زیبای تو دیباچهٔ[5] اوراق آید
دیگری گر همه احسان کند از من بخل است
۶ ور تو مطبوع بود گر همه احراق آید[6]
سرو از آن پای[7] گرفتست بیکجای مقیم
۷ که اگر با تو رود شرمش از آن ساق آید
پیش تو گر باد صبا میوزدم[8] بر دل ریش
۸ همچنان است که آتش که به حرّاق[9] آید
گر فراقت نکشد[10] جان بوصالت بدهم
۹ تو گرو بردی اگر جفت و اگر طاق آید
سعدیا هر که ندارد سر جان‌افشانی
۱۰ مرد آن نیست که در حلقهٔ عشّاق آید

---

4 All texts and all MSS. except I(a); و لیکن, for ولی مي.
5 I(a), E, Y(a), Y(b), D, Z; سر دفتر, for دیباچهٔ
6 In I(a), this line is omitted.
7 S; جای, for پای.
8 I(a), I(b), S, I; زندم, for وزدم.
9 P, and all texts but C; بحرّاق, for بحرّاق: I. P. S. and all texts but C. omit که before بحرّاق.
10 I, I(b), R, Z; بکشد, for نکشد.

۱۲۹

Metre: [— ⏓⏓ | — — ⏑ ⏑ | — — ⏑ ⏑ | — — ⏑ ⏓] رملِ مثمّنِ مخبونِ مقطوع

اینک از جنت فردوس یکی می آید
۱ اختری میگذرد یا ملکی می آید

هر شکرپاره که در میرسد از عالم غیب
۲ بر دل ریش عزیزان نمکی می آید

تا مگر یافته گردد نفسی صحبت[1] دوست[2]
۳ نفسی میرود از عمر و یکی می آید

سعدیا لشکر سلطان غمش ملک وجود
۴ هم بگیرد که دمادم یزکی می آید

۱۳۰

Metre: [— — ⏑ | ⏑ — — ⏑ | ⏑ — — ⏑ | ⏑ — —] هزج مثمّنِ اخربِ مکفوفِ محذوفِ

آن سرو که گویند ببالای تو ماند
۱ هرگز قدمی پیش تو رفتن نتواند

دنبال تو رفتن[1] گنه از جانب ما نیست
۲ با غمزه بگو تا دل مردم نستاند

---

[1] All texts and all MSS. except I; خدمت, for صحبت.
[2] I(b), B, S, R, P, T, C; او, for دوست.
N.B.—In B, R, T, C, E, Y(a), Y(b), L, D, the following verse follows line 3:—

شک درین نیست که سودای تو در جان من است
گر رقیب از سخنش بوی شکی می آید

The whole of the ode is omitted in I(a).

[1] All texts, and all MSS. except S; بودن, for رفتن.

زنهار که چون میگذري بر سر مجروح

٣ از وی خبری پرس[2] که چون میگذراند

بخت این نکند با من بیچاره[3] که یکروز

٤ همخانهٔ[4] من باشي و همسایه ندانند[5]

هرکو سر پیوند تو دارد بحقیقت

٥ دست از همه چیز و همه کس در کسلاند

امروز چه داني تو که[6] در آتش و آبم

٦ چون خاک شوم باد بگوشت برساند

آنان که بدانند پریشاني مشتاق[7]

٧ گویند[8] که نالیدن بلبل بچه ماند

هر ساعتی آن فتنهٔ نو خواسته از جای

٨ بر خیزد و خلقی بتحیّر بنشاند

گل را همه بر دست گرفتند و ربودند[9]

٩ بلبل نتوانست که فریاد نخواند[10]

در حسرت آنم که سرو مال بیکبار

١٠ در دامنش افشانم و دامن نفشاند

سعدي تو درین بند[11] بمیري و ندانند

١١ فریاد بکن تا[12] بکشد یا برهاند

[2] I(b), B, S, R; وزوی خبوت نیست, for از وی خبری پرس.
[3] All texts and all MSS. but I, B; سر گشته, for بیچاره.
[4] I; همخوابهٔ, for همخانهٔ.
[5] In I(a) this line is omitted.
[6] T, C, Y(b); که چه, for تو که.
[7] All the texts; عشّاق, for مشتاق.
[8] B, and all texts; دانند, for گویند.
[9] P; ببردند, for ربودند.
[10] In I(a) this line is omitted.
[11] I(b); دوه, for بند.
[12] I(b), S, R, P, T, Z, L; یا, for تا.

۱۳۱

Metre : رجزِ مثمّن سالم [— ᴗ — — | — ᴗ — — | — ᴗ — — | — ᴗ — —]

ای ساربان آهسته ران[1] کآرام جانم میرود
۱ و آن دل که با خود داشتم با دلستانم میرود

من مانده‌ام مهجور ازو بیچاره[2] و رنجور ازو[3]
۲ گوئی که نیشی دور ازو در استخوانم میرود

گفتم بنیرنگ و فسون پنهان کنم ریش[4] درون
۳ پنهان نمیماند که خون بر[5] آستانم میرود

برگشت[6] یار سرکشم بگذاشت عیش نا خوشم
۴ چون مجمری پر[7] آتشم کز سر دخانم میرود

با آن[8] همه بیداد او[9] آن[8] عهد بی بنیاد او[9]
۵ در سینه دارم یاد[10] او یا[11] بر زبانم میرود

محمل بدار ای ساربان تندی[12] مکن با کاروان
۶ کز عشق آن سرو روان گوئی روانم میرود

---

1 I(b), S, P, C ; رو, for ران.

2 P ; دل خسته, for بیچاره.

3 In I(a) this hemistich runs as follows:—من مانده ام رنجور ازو دور مانده و مهجور ازو.

4 R, T, Z, E, L, D ; راز, for ریش.

5 I(a) ; از, for بر : B ; در, for do.

6 I(b), B, R, and all texts ; بگذشت, for بر گشت.

7 I(a), I(b), B, S ; دو, for پر.

8 All texts and all MSS. except I, R ; این, for آن.

9 I(a), I(b), R, B ; ازو, for او.

10 S ; مهر, for یاد.

11 B, T, Z, C, L ; تا, for یا

12 I(a), I(b), B, R ; سودا, for تندی : S, P ; سختی, for do.

گفتم بگریم تا ابل چون خر فروماند[15] بگل
۷ وین نیز نتوانم که دل با کاروانم میرود
باز آی و بر چشمم نشین ای دلستان[14] نازنین
۸ کاشوب و فریاد از زمین بر[15] آسمانم میرود
شب تا سحر می[16] نغنوم و اندرز کس می نشنوم
۹ این ره بقاصد میروم کز کف عنانم میرود
صبر از وصال یار من برگشتن از دلدار من
۱۰ گرچه نباشد کار من هم کار از آنم میرود
در رفتن جان از بدن گویند هر نوعی سخن
۱۱ من خود بچشم خویشتن دیدم که جانم میرود
سعدی فغان از دست ما لایق نبود ای بیوفا
۱۲ طاقت نمی آرم[17] جفا کار از فغانم میرود

۱۳۲

Metre: هزج مثمّن اخرب مکفوف محذوف [— — ∪ | ∪ — — ∪ | ∪ — — ∪ | ∪ — —]

آن به که نظر باشد و گفتار نباشد
۱ تا مدّعی اندر پس دیوار نباشد
ای دوست بر آور دری از خلق برویم
۲ تا هیچ کسم واقف اسرار نباشد

15 I, B; فرو ماندم, for فرو ماند.
14 I(a), R; دلربای, for دلستان: I(b), S. P. B, and all texts: دلفریب, for do.
15 I(b), C, P; تا, for بر.
16 All texts and all MSS. except I, B: گه, for مي.
17 I, S, R; دارم, for آرم.

مي خواهم و معشوق و زماني و مكاني[1]

٣ كو باشد و من باشم و اغيار نباشد

پندم مده اي يار[2] كه ديوانهٔ سرمست

٤ هرگز بسخن عاقل و هشيار نباشد

با صاحب شمشير مبادت سروكاري

٥ الّا بسر خويشتنت كار نباشد

سهل است بخون من اگر دست بر آري

٦ جان دادن در پاي تو دشوار نباشد

ماهت نتوان گفت بدين صورت و گفتار[3]

٧ مه را لب و دندان شكربار نباشد

و آنسرو كه گويند ببالاي تو ماند

٨ هرگز بچنين قامت و رفتار نباشد

ما توبه شكستيم كه در مذهب عشّاق

٩ صوفي نپسندند كه خمّار نباشد

هر پاي كه در خانه فرو رفت بگنجي

١٠ ديگر همه عمرش سر بازار نباشد

عطّار كه در عين گلابست عجب نيست

١١ گر وقت بهارش سر گلزار نباشد

---

[1] All texts and all MSS. except I(a); زميني و زماني, for زماني و مكاني.

[2] I(a), P, R, T; دوست, for يار.

[3] T, C, Y(b); صورت شيرين, for صورت و گفتار.

مردم همه دانند که در نامهٔ سعدی

۱۴ مشکی است که در طبله[a] عطّار نباشد

۱۳۳

Metre: [– ‿ ‿ – | ‿ – ‿ – | ‿ ‿ – – | ‿ – ‿ –] مجتثّ مثمّن مخبون مقطوع مسبّغ

اگر خدای نباشد ز بندهٔ خوشنود

۱ شفاعت همه پیغمبران ندارد سود

قضای کن فیکون است حکم بار خدای

۲ بدین سخن سخنی در نمیتوان افزود

نه زنگ عاریتی[1] بود بر[2] دل فرعون

۳ که صیقل ید بیضا سیاهیش نزدود

بخواند و راه ندادش کجا رود بدبخت

۴ ببست دیدهٔ مسکین و دیدنش فرمود[3]

---

[a] I(a), I(b), B, S, P, T, Z; کلبه, for طبله.
N.B.—In I lines 2 and 3 are omitted. In I, I(a), I(b), B, P, the following line is inserted after line 13:—

جان در سرکار تو کند سعدی وغم نیست * کان یار نباشد که وفادار نباشد

In all texts and all MSS. but I, the following verse is inserted after line 1:—

آن بر سر گنج است که چون نقطهٔ کنجی * بنشیند و سرگشته چو پرکار نباشد

[1] I(b); عافیتی, for عاریتی.
[2] All texts and all MSS. except I, I(a); در, for بر.
[3] In I(a), this line is placed at the end of the ode.

نصيب دوزخ اگر طلق بر خود اندايد[4]
٥ چنان در و جهد آتش که چوب نفط آلود[5]

قلم بطالع ميمون[6] و بخت بد رفته است
٦ اگر تو خشم کني اى پسر وگر خوشنود

گنه نبود و عبادت نبود بر سر خلق
٧ نبشته بود که اين مقبل است وآن مردود[7]

مقدّر[8] است که از هرکسي چه فعل آيد
٨ درخت مقل نه خرما دهد نه شفتالود

بسعي ماشطه اصلاح زشت نتوان کرد
٩ چنانکه شاهدي از روى خوب نتوان سود

سياه زنگـــي هرگز شود سفيـد بآب
١٠ سپيد رومي هرگز شود سياه بدود[9]

سعادتي که نباشد طمـع مکـن سعدي
١١ که چون نگاشته باشند مشکل است درود

قلـم بآمدني رفت اگر رضا بقضا[10]
١٢ دهي وگر ندهي بودني بخواهد بود

---

[4] I(b); اندازد, for اندايد.
[5] I(b); اندود, for آلود.
[6] I(a); مسعود, for ميمون.
[7] All MSS. and E, Z, Y(a), D, L: ناجى and ماخوذ, for مقبل and مردود.
[8] I(a); معيّن, for مقدّر.
[9] In I(a) this line is omitted.
[10] S; بخدا, for بقضا.

۱۳۴

Metre: مکسوف مطوی مثمن منسرح [‒ ⏑ ⏑ ‒ | ‒ ⏑ ‒ ⏑ | ‒ ⏑ ⏑ ‒ | ‒]

آنکه مرا آرزوست دیر میسر شود
۱ واینچه[1] مرا در سراست عمر درین سر شود

تا[2] تو نیائی بفضل رفتن ما باطل است
۲ ور بمثل پای ما[3] در طلبت سر شود[4]

برق جمالی[5] بجست خرمن عقلم[6] بسوخت
۳ زآن همه آتش نگفت[7] دود دلی بر شود

ای نظر آفتاب هیچ زیان داردت
۴ گر در و دیوار ما[8] از تو منور شود

گر نگهی[9] دوست وار بر[10] طرف ما کنی
۵ حقه همان کیمیاست وین مس ما زر شود

هوش خردمند را عشق بتاراج برد
۶ من نشنیدم که باز صید کبوتر شود

---

1. All texts and I(a), I(b), B, R; آنچه, for اینچه.
2. B, C, Y(b); چون, for تا.
3. I; سعی, for ما.
4. In B, T, C, Y(b), this hemistich runs as follows:—در طلبت پای ما گر بمثل پر شود
5. I(a), R; بهائی, for جمالی.
6. I(b), S, P, B, R, and all texts; عقلی, for عقلم: I: خلقی, for do.
7. T, C, P; بگفت, for نگفت.
8. Z, S; جان, for ما.
9. C; نظری, for نگهی.
10. S, P; در, for بر.

گر تو چنین خوبروی بار دگر بگذری
۷ سنّت پرهیزگار دین قلندر شود

هرکه بگل در بماند تاش[11] نگیرند دست
۸ هرچه کند جهد بیش پای فروتر شود

چون متصوّر شود[12] در[13] دل ما نقش دوست
۹ همچو بتش بشکنم هرچه مصوّر شود

پرتو خورشید عشق بر همه افتد ولیک
۱۰ سنگ بیکنوع نیست تا همه گوهر شود

هرکه بگوش قبول دفتر سعدی شنید
۱۱ دفتر وعظش[14] بگوش همچو دف تر شود

۱۳۵

Metre: مجتثّ مثمّن مخبون مقطوع [‿ — ‿ — | ‿ ‿ — — | ‿ — ‿ — | ‿‿ —]

بحسن دلبر ما هیچ در نمیباید
۱ جز این دقیقه که با دوستان نمی پاید

حلاوتیست لب لعل آبدارش را
۲ که در حدیث نیاید چو در حدیث آید

زچشم غمزده خون میرود بحسرت آن
۳ که او بگوشهٔ چشم التفات فرماید

---

[11] All texts and all MSS. except I, I(a) ; G, for تاش.
[12] I(b), I ; نبود, for شود : P; بود, for do.
[13] I(a) ; بر, for در.
[14] I(a) ; پندش, for وعظش.

بیـــا که دمبدمت یاد میرود هر چند
۴ که یاد آب بجـــز تشنگي نیفـــزاید
امیـــدوار تو جمعی که روی بنمـــائی
۵ اگرچه فتنه نشـــاید که روی بنمـــاید
نخست خونم اگر میریزي بقتـــل بریز
۶ که گـــر نـــریزي از دیـــده ام بیـــالاید
بانتظار تو آبی که میـــرود از چشـــم
۷ بآب چشـــم نماند که چشمـــه میزاید
کنند هر کسی[1] از حضرتت تمنّـــائی
۸ خلاف همّت من کز تو ام تو میباید[2]
شکر بدست ترش روی خادمم مفرست
۹ وگر بدست خودم زهر میدهي شاید
تو همچو کعبه عزیز اوفتـــاده در اصل
۱۰ که هر که وصل تو خواهد جهان به پیماید[3]
من آن قیـــاس نکردم که زور بازوی عشق
۱۱ عنان عقل ز دست حکیـــم برباید
نگفتمت که بترکان نظر[4] مکن سعدي
۱۲ چو ترک ترک نگفتی تحمّلت باید

---

[1] I(a), P, B, R, and all texts but Z ; هریکی, for هرکسی.
[2] In P this line is omitted.
[3] In I(a), this line is omitted.
[4] I(b), S, R, P, B, T, C, Y(b) ; نگه, for نظر.

۱۳۶

Metre: رملِ مثمّنِ مخبون [ـ ـ ∪ ـ | ∪ ∪ ـ ـ | ∪ ∪ ـ ـ | ∪ ∪ ⏓]

بخت باز آید از آن در که یکی چون تو در آید
۱ روی میمون تو دیدن در دولت بگشاید

صبر بسیار بباید پدر پیر فلک را
۲ تا دگر مادر گیتی چو تو فرزند بزاید

این لطافت که تو داري همه دلها بفریبي
۳ وین ظرافت[1] که تو داري همه غمها بزداید

رشکم از پیرهن آید که در آغوش[2] تو خسبد
۴ زهرم[3] از غالیه آید که بر[4] اندام تو ساید

نی شکر با همه شیریني اگر لب بگشائي
۵ پیش نطق[5] شکریفت سر[6] انگشت بخاید

گر مرا هیچ نباشد نه بدنیا نه بعقبا
۶ چون تو دارم همه دارم وگرم هیچ نباید

دل بسختي بنهادم پس از آن دل بتو دادم
۷ هرکه از دوست تحمّل نکند عهد[7] نپاید

---

1 I(b), E, L, Y(a), D, L; ملاحت, for ظرافت: B, S, R, P, T, C, Y(b); لیاقت, for do.
2 I(b); اندام, for آغوش.
3 I(b); حیفم, for زهرم.
4 S, B, and all texts; در, for بر.
5 Y(a), Y(b), T; لعل, for نطق.
6 I(a), I(b), B, R, P, C, T; چون, for سر.
7 I(a); مهر, for عهد. In C and T this line is omitted.

بهمه کس بنموده خم ابرو که تو داری

۸ ماه نو هرکه ببیند بهمه کس بنماید

گر حلال است که خون همه عالم تو بریزی

۹ آنکه روی از همه عالم[8] بتو آورد نشاید

چشم عاشق نتوان دوخت که معشوق نبیند

۱۰ پای بلبل نتوان بست که بر گل نسراید

سعدیا دیدن خوبان نه حرام است ولیکن

۱۱ نظری گر بربائی[9] دلت از کف برباید

۱۳۷

Metre: مضارع مثمّن اخرب [— — ∪ — | — — | — ∪ — | ∪ ∸ —]

با کاروان مصری چندین شکر نباشد

۱ در لعبستان چینی زین خوبتر نباشد

این دلبری و شوخی[1] از سرو و گل نیاید

۲ وین شاهدی و شنگی[2] در[3] ماه و خور نباشد

گفتم بشیر مردی چشم از نظر بدوزم

۳ با[4] تیر[4] چشم خوبان تقوی سپر نباشد

---

8 Y(a); مردم, for عالم.
9 P, and all texts; بغمائی, for بربائی.
1 I(b), S, P, B, C, T, Y(b); خوبي, for شوخي.
2 All texts and all MSS. except I(a), R; خوبي, for شنگي.
3 I(a), Z, E, Y(a), Y(b), D, L; با, for در.
4 I(b), S, P, R, C, T, Z, E, Y(a), L, D; پیش, for تیر: P, Y(a), E, T, Z, L, D, C; خود, for با.

ما را نظر بخیر است در روی خوبرویان[5]
۴ هرکو[6] بشرّ کند میل آن[7] خود بشر نباشد

هر آدمي که بیني از سرّ عشق خالي
۵ در پایهٔ جمـــاد است او جانور نباشد

الّا گذر نبـاشد پیش تو اهل دل را
۶ ورنه بهیـــچ تدبیـــر از تو گذر نباشد

هوشم نماند با کس اندیشه ام توني بس
۷ جائی که حیرت آمد سمع و بصر نباشد

بر عندلیب عاشق گر بشکني قفس را
۸ از ذوق انـدرونش پـــروای در نباشد

تو مست خواب نوشین[8] تا بامداد و بر من[9]
۹ شبها رود که گویم هرگز سحـــر نباشد

دل میبرد بدعوي فریاد[10] شوق سعدي
۱۰ الّا بهیمـــهٔ را کـز دل خـبـــر نباشد

تا آتشي نبـاشد در هیـزمی[11] نگیـرد
۱۱ طامات مدّعي را چنـــدین اثر نباشد

---

[5] All texts and all MSS. but I(a): از حسن ماهرویان, for در روی خوب رویان.

[6] I(a); وافکو, for هرکو.

[7] I(a), B, S, R, P, Z, C; او, for آن.

[8] I(b), S, T, C; دوشین, for نوشین.

[9] I(b), S, Z, E, Y(a), Y(b), L, D; ما را, for بر من.

[10] In all texts and all MSS. except I(a) و is inserted after فریاد.

[11] I(b), B, P; در مغز من, for در هیزمی.

۱۳۸

Metre : رمل مسدّس محذوف | — ᴗ — — | — ᴗ — — | — ᴗ —

بلبل بیدل نوائی میزند ۱ باد پیمائي هوائی میزند
کس نمي بینم ز بیرون سرای ۲ و اندرونم مرحبائی میزند
آتشی دارم که میسوزد وجود ۳ چون برو باد صبائی میزند
گرچه دریا را نمي بینم کنار ۴ غرقه حالي[1] دست و پائی میزند
شاهدی[2] بر بام باشد[3] تا یکی ۵ سر بدیوار سرائی میزند
آشنایان را جراحت مرهم است ۶ زانکه شمشیر آشنائی میزند
حیف باشد دست او در خون من ۷ پادشاهی با گدائی میزند
بنده ام گر بی گناهی میکشد ۸ راضیم گر بی خطائی میزند
شکر نعمت میکنم گر خلعتی ۹ میفرستد[4] یا قفائی میزند
نا پسندیده است پیش اهل رای[5] ۱۰ هر که بعد[6] از عشق رائی میزند
محتسب گو چنگ میخواران بسوز ۱۱ مطرب ما خوش نوائی[7] میزند
دود از آتش میرود خون از قتیل ۱۲ سعدي این دم هم زجائی میزند

---

[1] I(a), I(b), B, R, I, S, C ; حالا, for حالي.

[2] All texts and all MSS. except I; فتنه, for شاهدی.

[3] T, C ; شدخور, for باشد.

[4] B ; میرساند, for میفرستد.

[5] T, C, Y(b) ; دل, for رای.

[6] I(a), I(b), S, R, P ; پیش, for بعد : B, T, C ; غیر, for do.

[7] I(b), B, C, Y(b) ; خوب نائی, for خوش نوائی : S, R, P ; خوب, for خوش.

N.B.—In I(a), the following line is found at the end of the ode :—

عقل و دین و دانشم تاراج کرد ٭ دلبر این دل دلربائي مي زند

١٣٩

Metre:
[ـ ـ ـ | ـ ـ ـ | ـ ـ ـ | ـ ـ ـ] مضارعِ مثمّن اخربِ مكفوفِ محذوف

بخت این کند که رای تو با ما یکی شود
١ تا بشنود حسود و برو ناوکی شود
خونم بریز و بر سر خاکم گذار کن
٢ کآن رنج و سختي ام همه پیش اندکی شود
آنرا مسلّم است تماشای نو بهار
٣ کز عشق بوستان گل و خارش یکی شود
ای مفلس آنچه در سرتست از هوائی[1] گنج
٤ پایت ضرورتست که در مهلکی شود
سعدي درین کمند بدیوانگي فتاد
٥ گر دیگرش خلاص بود زیرکی شود

١٤٠

Metre:
[ـ ـ ـ | ـ ـ ـ | ـ ـ ـ | ـ ـ ـ] مضارعِ مثمّنِ اخربِ مكفوفِ محذوف

بسیار سالها بسر خاک ما رود
١ کاین آب چشمه آید و باد صبا رود
این پنجروزه مهلت ایام آدمي
٢ بر خاک دیگران بتکبّر چرا رود

[1] I. Z. E. Y(a). Y(b), L, D; خیال, for هوائی.

ای دوست بر جنازهٔ دشمن چو بگذری
۳ شادی مکن که بر[1] تو همین ماجرا رود

دامن کشان که میرود[2] امروز بر زمین
۴ فردا غبار کالبدش[3] بر هوا رود

خاکت در استخوان رود ای نفس شوخ چشم
۵ مانند سرمه‌دان که دران توتیا رود

دنیا حریف سفله و معشوق بیوفاست
۶ چون میرود هرآینه بگذار تا رود[4]

این است حال تن که تو بینی[5] بزیر خاک
۷ تا جان نازنین که بر آید کجا رود

بر سایبان حسن عمل اعتماد نیست
۸ سعدی مگر بسایهٔ لطف خدا رود

یا رب مگیر بندهٔ مسکین و دستگیر
۹ کز تو کرم فزاید و از[6] ما خطا رود

۱۴۱

Metre: هزج مسدّس اخرب مقبوض محذوف [— — ⏑ | — ⏑ — ⏑ | ⏑ — —]

از[1] حال منت خبر نباشد ۱ در کار منت نظر نباشد

[1] I(a), I(b), I, R; با, for بر.
[2] All texts and all MSS. but I; میروی, for میرود.
[3] P, R, B, T, C, E, Y(a), Y(b), L, D; کالبدش, for کالبدت.
[4] In S, this line is omitted: in I(a), B, it is transposed with verse 7.
[5] I(b), P, S, B, R, Z, C, E, L, Y(a), Y(b), D; شنیدی, for تو بینی.
[6] I, I(a), I(b), B, S, P, T, C, Y(b); بر, for از.
[1] I, I(a), I(b); تا, for از.

تا قوّت صبر بود کردم[2] ۲ دیگر چکنم[3] اگر نباشد
آئین وفا و مهرباني ۳ در شهر شما مگر نباشد
گویند نظر چرا نبستي ۴ تا مشغله و خطر نباشد
ای خواجه برو که جهد انسان ۵ با تیر قضا سپر نباشد
این شور که در سراست مارا ۶ وقتی برود که سر نباشد
بیچاره کجا رود گرفتار ۷ کز کوی تو ره بدر نباشد
چون روی تو دلفریب و دلبند ۸ در روی زمین دگر[4] نباشد
در پارس چنین نمک ندیدم ۹ در مصر چنین شکر نباشد
گر حکم کني بجان سعدي ۱۰ جان از تو عزیزتر نباشد

۱۴۲

Metre : هزجِ مسدّسِ محذوف [— — ᴗ | — — — ᴗ | — — — ᴗ]

ترا نادیدن ما غم نباشد ۱ که در خیلت به از ما کم نباشد
من از دست تو در عالم نهم روی[1] ۲ ولیکن چون تو در عالم نباشد
عجب گر در چمن برپای خیزي[2] ۳ که سرو راست پیشت خم نباشد
مبادا در جهان دلتنگ روئي ۴ که رویت بیند و خرّم نباشد
من اوّل روز دانستم که این عهد ۵ که با من میکني محکم نباشد
که دانستم که هرگز سازگاري[5] ۶ پري را با بني آدم نباشد
مکن یارا دلم مجروح و بگذار[4] ۷ که هیچم در جهان مرهم نباشد

---

[2] All texts and all MSS. except I(b) ; کردیم, for کردم.
[3] I(a), B, C ; چکنیم, for چکنم.
[4] S, R, P, Z, L, Y(a) ; مگر, for دگر.
[1] I(a) ; سر, for روی.
[2] I, S, R, and all texts ; خیزد, for خیزي.
[5] B ; آشنائي, for سازگاري.
[4] I, P, C ; مگذار, for بگذار.

بیا تا جان شیرین بر تو ریزم ۸ که بخل و دوستی باهم نباشد
نخواهم بیتو یکدم زندگانی ۹ که طیب عیش بی همدم نباشد
نظر گویند سعدی با که داری ۱۰ که غم با یار بردن[5] غم نباشد
حدیث دوست با دشمن نگویم ۱۱ که هرگز مدّعی محرم نباشد

۱۴۳

Metre : رملِ مثمّنِ مشکول [— — ᴗ — | ᴗ — ᴗ ᴗ | — — ᴗ — | ᴗ — ᴗ ᴗ]

چه کسی که هیچکس را بتو بر گذر نباشد
۱ که نه در تو باز[1] ماند مگرش بصر[2] نباشد
نه طریق دوستانست و نه شرط مهربانی
۲ که ز دوستی بمیرم[3] و ترا خبر نباشد
مکن ارچه میتوانی که ز خدمتم برانی
۳ نزنند سائلی را که دری دگر نباشد[4]
برهت نشسته بودم که نظر کنی بحالم
۴ نکنی که چشم مستت[5] ز خمار بر نباشد
همه شب درین حدیثم که خنک تنی که دارد
۵ مژهٔ بخواب و بختی که بخواب در نباشد

---

5 I(a) ; گفتن, for بردن : Y(b) ; خوردن, for do.
1 I(a) ; خیره, for باز.
2 All texts and all MSS. except I(a), R ; نظر, for بصر.
3 I(a), S, R, C, Y(b) ; بمیرایم. for بمیرم : P, B, Y(a), T, Z, E, L, D بمیرند, for do.
4 In I(a), line 3 is omitted.
5 S, P, R, T, Z, L, E, D, Y(a), Y(b) ; منّت, for مستت.

چه خوش است مرغ وحشي که جفای کس نه بیند
۶ من و مرغ خانگـــي را بکشند و پر نبـــاشد
نه من آن گنـــاهکارم[6] که بتـــرسم از عقـــوبت
۷ نظـــری که سر نبـــازي ز سر نـظـــر نبـــاشد
قمري که دوست داري همه روز دل بر او[7] نه
۸ که شبیست خون بریزد که درو قمـــر نبـــاشد
چه وجـــود نقـــش دیوار و چـــه آدمي که با او
۹ سخنی ز عشـــق گویند و در او اثر نبـــاشد
شـــب و روز رفـــت[8] بایـــد قـــدم روندگان را
۱۰ چو بمـــاءمنی رسیـــدي دگرت[9] سفـــر نبـــاشد
ورقی کزان سعـــدي سخـنـــی بر او نویسي[10]
۱۱ ورق درخت طوبی است چگـــونه تر نبـــاشد

۱۴۴

Metre : خفیفِ مسدّسِ مخبونِ مقصور [— ⏕ | — ⏑ — ⏑ | — — ⏑ ⏓]

جان من جان من فدای تو باد ۱ هیچت از دوستان نیـــاید یاد
میـــروي و[1] التفات مي نکنـــي ۲ سرو هرگز چنیـــن نرفت آزاد

[6] All texts and all MSS. except I(a), I; این گناه دارم, for آن گناه گارم.

[7] I; آن, for او.

[8] I(b); شب و روز رفته, for شب و روز رفت.

[9] I(a), I(b), S, P, R, Z, E, Y(a), Y(b), L, D; رسیدند دگر, for رسیدی دگرت.

[10] I(b), S, P, B, R, Z, E, Y(a), Y(b), L, D, C; در, for بر: I(b), B, R, T; نوشتی, for نویسی.

[1] In all texts and all MSS. except I, I(a), I(b), و is omitted after میروي.

آفرین خدای بر پدری ۳ که تو پرورد و مادری که تو زاد

بخت نیکت بمنتهای امید ۴ برساناد و چشم بد مرساد

تا چه کرد آنکه نقش روی تو بست ۵ که در فتنه بر جهان بکشاد

من بگیرم عنان شه روزی ۶ گویم[2] از دست خوبرویان داد

خسروا گر تو داد من ندهي ۷ جان شیرین خود دهم برباد[3]

عقل با عشق بر نمي آید ۸ جور مزدور مي برد[4] استاد

گفته بودم که رخت بر بندم ۹ تا رَه بصره گیرم و بغداد[5]

دست از دامنم نمیدارد[6] ۱۰ خاک شیراز و آب رکناباد

آنکه هرگز بر آستانهٔ عشق ۱۱ پای ننهاده بود سر بنهاد

روی در[7] خاک رفت و سر نه عجب ۱۲ که رود هم درین هوس برباد

مرغ وحشي که میرمید از دام[8] ۱۳ با همه زیرکی بدام اوفتاد

همه از دست غیر ناله کنند[9] ۱۴ سعدي از دست خویشتن فریاد[10]

---

[2] S and all texts : زنم, for گویم.

[3] In I, I(a), I(b), P, B, this line is omitted. In all texts and all MSS., but I the following verse is added after line 7 :—

تو بدین چشم شوخ و پیشانی * دل من باز پس نخواهی داد

[4] I(a), I(b), S, R, P, T, C ; میکشد, for میبرد.

[5] In I this line is omitted.

[6] I(b), P ; دارند, for دارد.

[7] I(a), P, and all texts, except Z ; بر, for در.

[8] I(b), R, P, C ; قید, for دام.

[9] S, and all texts, except Z ; مي نالند, for ناله کنند.

[10] In I the following lines are inserted after verse 14 :—

روی گفتم که در جهان بنهم * کردم از بندگي آزاد

که نه بیرون پارس منزل نیست * شام و روم است و بصرهٔ و بغداد

In T, C, the following version of the last verse is found after line 10 :—

نه که بیرون پارس منزل نیست * مصر و شام است و بصرهٔ و بغداد

۱۶۵

Metre: هزجِ مثمّنِ اخربِ مکفوفِ محذوف [— — ∪ | ∪ — — ∪ | ∪ — — ∪ | ∪ — —]

جنگ از طرفِ دوست دل آزار نباشد
۱ یاری که تحمّل نکند یار نباشد

اگر بانگ بر آید که سری در قدمی رفت
۲ بسیار مگوئید که بسیار نباشد

آن بار که گردون نکشد یار سبکروح
۳ گر بر دل عاشق بنهد بار نباشد

تا رنج تحمّل نکني گنج نه یابي[1]
۴ تا شب نرود صبح پدیدار نباشد

آهنگ دراز شب و رنجوري مشتاق[2]
۵ با آن[3] نتوان گفت که بیدار نباشد

ز دیدهٔ من پرس که خواب شب مستي
۶ چون خاستن و خفتن بیمار نباشد

گر دست بشمشیر بري عشق[4] همان است
۷ کآنجا که ارادت بود انکار نباشد

مرغان قفس را المی باشد و شوقی
۸ کآنمرغ نداند که گرفتار نباشد

---

[1] E, Z, Y(a), Y(b), D, L, and all MSS. except I; بيني, for يابي. In I(b), this line is omitted.

[2] T, Y(b); عشّاق, for مشتاق.

[3] I, C, T; او, for آن.

[4] T, C, Y(b); مهر, for عشق.

دل آینهٔ صورت چین[5] است و لیکن
٩ شرطست که بر آینه زنگار نباشد

آنرا که بصارت نبود یوسف مصری[6]
١٠ جائی بفروشد که خریدار نباشد[7]

سعدی حیوان را که سر از خواب گران شد
١١ در بند نسیم خوش اسحار نباشد

١٤٦

Metre: مجتثّ مثمّن مخبون مقطوع [‿ – ‿ – | ‿ ‿ – – | ‿ – ‿ – | ‿‿ –]

حدیث عشق بطومار در نمی گنجد
١ بیان شوق بگفتار در نمی گنجد

سماع انس که دیوانگان از آن[1] مستند
٢ بسمع مردم هشیار در نمی گنجد

میسّرت نشود عاشقی و مستوری
٣ ورع بخانهٔ خمّار در نمی گنجد

چنان فراخ نشسته است یار در دل تنگ
٤ که پیش زحمت اغیار در نمی گنجد

---

5 I(a), R, T: عجب, for چین: I(b); نقش تو بت نیست, for صورت چین است.
In I the hemistich is written thus:—در صورت زیبا چقوان گفت و لیکن.
6 I(b), B, R, S, P, and all texts except Z: صدیق, for مصری.
7 In I this line is omitted.
1 B and all texts but T; او, for آن.

ترا چنانکه توئی من صفت ندانم[2] کرد
۵ که عرض جامه ببازار در نمی گنجد

دگر بصورت هیچ آفریده دل ندهم[3]
۶ که با تو صورت دیوار در نمی گنجد

خبر که میبرد[4] امشب رقیب مسکین را
۷ که سگ بزاویهٔ غار در نمی گنجد

چو گل ببار بود هم نشین خار بود
۸ چو در کنار بود خار در نمی گنجد

چنان ارادت و شوق است درمیان دو دوست
۹ که سعی دشمن خونخوار در نمی گنجد

بچشم دل نظرت میکنم که دیدهٔ سر
۱۰ ز برق شعلهٔ دیدار در نمی گنجد

ز دوستان که ترا هست جای سعدی نیست
۱۱ گدا میان خریدار در نمی گنجد

۱۴۷

Metre : مضارع مثمّن اخرب [— — ᴗ | ᴗ — ᴗ — — | — — ᴗ — | ᴗ — —]

دیدار یار غایب دانی چه ذوق دارد
۱ ابری که در بیابان[1] بر تشنهٔ ببارد

---

[2] E, Y(a), Y(b), L, D ; نخواهم, for ندانم : T, C ; نیارم, for do.
[3] I(a), R, P ; نهم, for دهم.
[4] I ; دهد, for برد.
[1] I(a), T ; بهاران, for بیابان.

ای بوی آشنائی دانستم از کجائی

۲ پیغام وصل جانان پیوند روح دارد

سودای عشق پختن عقلم نمی پسندد

۳ فرمان عقل بردن عشقم نمی گذارد

باشد که خود برحمت یاد آوري[2] تو مارا

۴ ورنه کدام قاصد پیغام ما ندارد[3]

هم عارفان عاشق دانند حال مسکین

۵ گر عارفی بنالد یا[4] عاشقی بزارد

باقی که بر نیاید روزی[5] بسنگ عشقی

۶ گوئیم جان ندارد تا دل نمي سپارد

مشغول عشق جانان گر عاشقی است صادق

۷ در روز تیر باران باید که سر نخارد

بیحاصل است مارا[6] اوقات زندگاني

۸ الّا دمی که یاري با همدمی بر آرد

زهرم چو نوشدارو[7] از دست یار شیرین

۹ بر دل خوش است وبی او[8] نوشم نمیگوارد[9]

داني چرا نشیند سعدي بکنج خلوت

۱۰ کز دست خوبرویان بیرون شدن نیارد

---

2 I(a), I(b), B, S, R, P, I, T, C; آورند, for آوري تو.
3 I(b); گذارد, for ندارد.
4 B, T, Y(b); ور, for یا.
5 I; وقتی, for روزی.
6 I; یارا, for مارا.
7 All texts and all MSS. but I(b); نوشداروست, for نوشدارو.
N.B.—In T and C line 11 is omitted.
8 H(b), P, S, R, B, Z, Y(a), Y(b), E, L, D; نیشم, for وبی او.
9 In T and C this line is omitted. The usual reading is نمیگذارد which is clearly corrupt.

۱۴۸

Metre : [⏑ ⏑ — — | ⏑ ⏑ — — | ⏑ ⏑ — — | — —] رملِ مثمّنِ مخبونِ مقطوع

دوش بیروی تو آتش بسرم بر میشد
۱ آبم از دیده همی‌رفت و زمین تر میشد[1]

تا بافسوس بپایان نرود عمر عزیز
۲ همه شب ذکر تو میرفت و مکرّر میشد

چون شب آمد[2] همه را دیده بیآرامد[3] و من
۳ گفتی[4] اندر بن مویم سر نشتر میشد

آن نه می بود که دور از نظرت میخوردم
۴ خون دل بود که از دیده بساغر میشد

از خیال تو بهر سو که نظر میکردم
۵ پیش چشمم در و دیوار مصوّر میشد

چشم مجنون چو بخفتی همه لیلی دیدی
۶ مدّعی بود اگرش خواب میسّر میشد

هوش می‌آمد و میرفت[5] نه دیدار ترا
۷ می بدیدم نه خیالت[6] ز برابر میشد

گاه چون عود بر آتش دل تنگم میسوخت
۸ گاه چون مجمره ام دود بسر بر میشد

---

[1] I ; آبم از دیده همی رفت و, for و آبی از دیده میامد که.

[2] I(b) ; آید, for آمد. [3] I(a) ; بیاساید, for بیآرامد.

[4] I, R, Z, E, Y(a), C, L, D ; گوئی, for گفتی.

[5] In I(b), P, I, و is inserted after میرفت.

[6] I, I(b), B, R, P, Z, Y(a), Y(b), E, L, D ; خیالم, for خیالت. In I(a), T, C, this line is omitted.

یارب[7] آن صبح کجا رفت که شبهای دگر
۹ نفسی میزد و آفاق منوّر میشد

سعدیا عقد ثریّا مگر امشب بگسیخت
۱۰ ورنه هر شب بگریبان فلک[8] بر میشد[9]

۱۴۹

Metre: هزج مثمّن اخرب — — ⏑ | — — ⏑ — | ⏑ — — | — — ⏑ — | ⏑ — — |

در پای تو افتادن شایسته دمی باشد
۱ ترک سر خود گفتن زیبا قدمی باشد

بسیار زبونیها بر خویش روا دارد
۲ درویش که بازارش با محتشمی باشد

زینسان که وجود تست ای صورت روحانی
۳ شاید که وجود ما پیشت عدمی باشد

گر جمله صنمها را صورت بتو مانستی
۴ شاید که مسلمان را قبله صنمی باشد

با آنکه اسیران را کشتی و خطا کردی
۵ بر کشته گذر کردن نوع کرمی باشد

رقص از سر ما بیرون امروز نخواهد شد
۶ کاین مطرب ما یکدم خاموش نمی باشد

---

7 I; گوی, for یارب.
8 All texts and all MSS. except I(a); افق, for فلک.
9 In I this line is omitted.

هرکو بهمه عمرش سودای گلی باشد[1]
۷ داند که چرا بلبل دیوانه همی باشد

کس از الم و دردت[2] واقف نشود سعدی
۸ الّا بکســـی کوئی کو را المـــی باشد

۱۵۰

Metre: رمل مثمّن مخبون محذوف [‿ ‿ — — | ‿ ‿ — — | ‿ ‿ — — | ‿ ‿ —]

در من این عیب قدیمست و بدر مي نرود
۱ که مرا بی می و معشوق بسر مي نرود

صبرم از دوست مفرمای و تعنّت بگذار
۲ کاین بلائیست که از طبع بشر مي نرود

مرغ مألوف که با خانه خدا[1] انس گرفت
۳ گر بسنگش بزني جای دگر مي نرود

عجب از دیدهٔ گریان منت مي آید
۴ عجب آنست کزو خون جگر مي نرود

من ازین باز نیایم که گرفتم در پیش
۵ اگرم میـــرود از پیش و گر مي نرود

خواستم تا نظری بنگـــرم و باز آیم
۶ گفت ازین کوچهٔ ما راه بدر مي نرود

---

[1] I(a), I(b), B, R, S, P, Z, E, Y(a), D, L: بودست, for باشد.

[2] All texts and all MSS. except I; برالم ریشت, for از الم و دردت.

[1] C; خود for خدا.

N.B.—In I(a), lines 3 and 4 are transposed.

جور معشوق چنان نیست که ابرام[2] رقیب
۷ گوئی ابریست که از پیش قمر می نرود
تا تو منظور پدید آمدی ای فتنهٔ دهر[3]
۸ هیچ دل نیست که دنبال نظر می نرود
زخم شمشیر غمت را بشکیبائی و عقل
۹ چند مرهم بنهادیم و اثر می نرود
ترک دنیا و تماشا و تنعّم گفتیم
۱۰ مهر مهریست که چون نقش حجر می نرود
موضعی[4] در همه آفاق ندانم امروز
۱۱ کز حدیث من و حسن تو خبر می نرود
ای که گفتی مرو اندر پی خوبان سعدی
۱۲ چند گوئی مگس از پیش شکر می نرود

۱۵۱

Metre: هزجِ مثمّنِ اخربِ مکفوفِ مقصور [— — ∪ | ∪ — — ∪ | ∪ — — ∪ | ∪ — —]

زانگه که برآن[1] صورت[2] خوبم نظر افتاد
۱ از صورت بی طاقتیم پرده بر افتاد
گفتم که بعقل از همه کاری بدر آیم[3]
۲ بیچاره فرو ماند چو عشقش بسر افتاد

---

[2] I(b), S, R, P, Z; الزام, for ابرام.

[3] I(a), I(b), R, P; شهر, for دهر.

[4] I; منزلی, for موضعی.

N.B.—In I lines 8, 9, 10 are omitted.

[1] All texts and all MSS. except I(a); بدان, for برآن.

[2] P; عارض, for صورت.

[3] All texts and all MSS. except I, S; آید, for آیم. In I this hemistich runs as follows:—گفتم که عقل ز همه کاری بدر آید

نيکم نظر افتاد بر آن منظر مطبوع
٣ کاوّل نظرم هرچه وجود از نظر افتاد

شمشير کشيده است نظر برسر مردم
٤ چون پاي بدارم که ز دستم سپر افتاد

در سوخته پنهان نتوان داشتن آتش
٥ ما هيچ نگفتيم و حکايت بدر افتاد

با هرکه خبر گفتم از اوصاف جميلش[4]
٦ مشتاق چنان شد که چو من بيخبر افتاد

هان تا لب شيرين نستاند دلت از دست
٧ کآنکه از غم او کوه گرفت از کمر افتاد

صاحبنظران اين[5] نفس گرم چو آتش
٨ دانند که درخرمن[6] من[7] بيشتر افتاد

سعدي نه حريف غم او بود و ليکن
٩ با رستم دستان بزند هرکه در افتاد

١٥٣

Metre: منسرح مثمّن مطويّ منحور [— | — ‿ ‿ — | ‿ — ‿ — | — ‿ ‿ ‿ —]

زنده شود هرکه پيش دوست بميرد
١ مرده دلست آنکه هيچ دوست نگيرد

---

[4] I(b), B, S, P, and all texts; جمالش, for جميلش.

[5] I(a), I(b), P, B, Z, E, C, Y(a), Y(b), L, D; زين, for اين.

[6] All texts and all MSS. except I, R; اندر تن, for در خرمن.

[7] R and all texts but C; ما, for من.

هرکه ز ذوقش درون سینه صفائیست[1]
۲ شمع دانش را ز شاهدی نگزیرد
طالب عشقی دلی چو موم بدست آر
۳ سنگ سیه صورت نگین نپذیرد[2]
صورت سنگین دلی کشندهٔ سعدیست
۴ هرکه بدین صورتش کشند نمیرد

۱۵۳

Metre : خفیفِ مسدّسِ مخبونِ مقطوع [– ⏑ ⏑ – – ⏑ – ⏑ – – ⏑ –]

شورش بلبلان سحر باشد ۱ خفته از صبح بیخبر باشد
تیر باران عشق خوبانرا ۲ دل بیچارگان سپر باشد
عاشقان کشتگان معشوقند ۳ هرکه زنده است پر خطر باشد[1]
همه عالم جمال طلعت اوست ۴ گو کسی را که[2] این نظر باشد
کس ندانم که دل بدو ندهد ۵ مگر آنکس که بی‌بصر باشد[3]
آدمي را که خارش[4] اندر پای ۶ نرود طرفه جانور باشد
گو ترش روی باش و تلخ سخن ۷ زهر شیرین لبان شکر باشد
عاقلان از بلا بپرهیزند ۸ مذهب عاشقان دگر باشد
پای رفتن نماند سعدي را ۹ مرغ عاشق بریده پر باشد

---

1 All texts and all MSS. except I, I(a) ; صفانیست, for صفائیست.
In B this hemistich runs thus :— هر که ز دردش درون دوست صفا نیست
2 This line is followed by the subjoined verse in B, R, and all texts :—
صد چو من خسته در فراق تو میراد * و آنکه ترا بیند و بدوست نگیرد

1 In P this line is omitted.
2 I, I(b), P ; تا, for گو
3 In S this line is omitted.
4 All texts and all MSS. except R ; خارکی در, for خارش اندر.

۱۵۴

Metre: هزج مثمّن اخرب مکفوف محذوف [— — ∪ | ∪ — — ∪ | ∪ — — ∪ | ∪ — —]

سرمست ز کاشانه بگلزار برآمد
۱ غلغل ز گل و لاله بیکبار برآمد

مرغان چمن نعره زنان دیدم و گریان
۲ زین[1] غنچه[2] که از طرف[3] سمن[4] زار برآمد

آب از گل رخسارهٔ او عکس پذیرفت[5]
۳ و آتش بسر غنچهٔ گلنار[6] برآمد

سجّاده نشینی که مرید غم او شد
۴ آوازه‌اش از خانهٔ خمّار برآمد

زاهد چو کرامات بت عارض او دید
۵ از خانه میان بسته بزنّار برآمد[7]

در[8] خاک[9] چو من بیدل و بی دیده نشاندش
۶ اندر نظر هرکه[10] پریوار برآمد

من مفلس از آن روز شدم کز حرم غیب
۷ دیبای[11] جمال تو ببازار برآمد

---

[1] I; گان, for زین: I(b), S, R, P; کین, for do.

[2] I(a); طرفه, for غنچه.

[3] I(a); سوئی, for طرف.

[4] All texts and all MSS. except I, I(a), R; چمن, for سمن.

[5] I; بدر رفت, for پذیرفت.

[6] B, S; گلزار, for گلنار.

[7] This line is omitted in I.

[8] B, S, and all texts; بر, for در.

[9] I(a); حال, for خاک.

[10] I(a); آنکه, for هرکه.

[11] I(b); دینار, for دیبای.

کام دلم آن بود که جان بر تو فشانم ۸ آن کام میسّر شد و این کار بر آمد[12]

سعدی چمن[13] آفروز بتاراج خزان داد[14] ۹ کز باغ دلش بوی گل یار بر آید

۱۵۵

Metre : رملِ مثمّنِ محذوف [— ⏑ — — | — ⏑ — — | — ⏑ — — | — ⏑ —]

سرو بالائی بصحرا میرود ۱ رفتنش بین تا چه زیبا میرود

تا کدامین باغ ازو خرّم شود[1] ۲ کو برامش کردن آنجا میرود

میرود بر[2] راه و در اجزای خاک ۳ مرده میگوید مسیحا میرود

اهل دل را گو نگهدارید چشم ۴ کآن پری پیکر بیغما میرود

هر کرا در شهر دید از مرد و زن ۵ دل ربود[3] اکنون بصحرا میرود

آفتاب و سرو غیرت میبرند ۶ کآفتاب سرو بالا میرود

باغ را چندان بساط افگنده اند ۷ کآدمی بر فرش دیبا میرود

عقل را با عشق زور[4] پنجه نیست ۸ کار مسکین از مدارا میرود

سعدیا دل در سرش کردی و رفت ۹ بلکه جانت نیز در پا میرود

اینچنین بیخود[5] نرفتی سنگدل ۱۰ گر بدانستی چه بر ما میرود[6]

---

12 In I(a), this verse is transposed with line 7.

13 I, P, R ; سمن, for چمن.

14 B ; رفت, for داد.

1 I(b), B, R, P, I, T, C ; خرّمترست, for خرّم شود.

2 I(b), P, I ; در, for بر.

3 I ; ببود, for ربود.

4 In I و is inserted after زور.

5 Z ; بیدل, for بیخود.

6 In I(b), P, T, C, line 10 is inserted between verses 3 and 4. In B this line is omitted.

۱۵۶

Metre: رملِ مثمّنِ مشکول [ـ ـ ب ـ ا ب ـ ب ب ا ـ ـ ب ـ ا ب ـ ب ب]

شب عاشقان بیدل[1] چه شبی دراز باشد
۱ تو بیا کز اوّل شب در صبح باز باشد

عجب است اگر توانم که سفر کنم ز پیشت[2]
۲ بکجا رود کبوتر که اسیر باز باشد

ز محبّتت نخواهم که نظر کنم برویت
۳ که محبّ صادق آنست که پاکباز باشد

بکرشمهٔ عنایت نظری[3] بسوی[4] ما کن
۴ که دعای دردمندان ز سر نیاز باشد

همه شب درین خیالم که حدیث وصل جانان[5]
۵ بکدام دوست گویم که محلّ راز باشد

چه نماز باشد آنرا که تو در خیال باشی
۶ تو صنم نمیگذاری که مرا نماز باشد[6]

---

[1] I; بیدوست, for بیدل.

[2] S, P, E, Y(a), T, Z, L, D; کویت, for پیشت: I, I(b), B, R, Y(b), C; دستت, for do.

[3] I(b), P, I; نگهی, for نظری.

[4] B, T, Z, C, Y(b); بحال, for بسوی.

[5] In all texts and all MSS. except I, this hemistich runs as follows:—
سخنی که نیست طاقت که ز خویشتن بپوشم.

[6] In I(a), this line is omitted.

N.B.—In all texts, and all MSS. except I, the following verse is found between lines 6 and 7:—

* ز چنین قیاس کردم چو تو دوست میگرفتم *
* که ثنا و حمد گوئیم و جفا و ناز باشد *

دگرش چو باز بینی غم دل مگوی سعدی
٧ که شب وصال کوتاه و سخن[7] دراز باشد
قدمی که بر گرفتی بوفائي[8] عهد یاران
٨ اگر از بلا بترسي قدم مجاز باشد

١٥٧

Metre: مضارع مثمّن اخرب مکفوف محذوف [ــ ــ ا ب ــ ب ــ ا ب ــ ب ــ ــ ا ب ــ ب ــ]

عیبی نباشد از تو که بر ما جفا رود
١ مجنون از آستانهٔ لیلی کجا رود
گر سر فدای پای[1] تو کردم دریغ نیست
٢ بسیار سر که در سر[2] مهر و وفا رود
ور من گدای کوی تو باشم[3] غریب نیست[4]
٣ قارون اگر بخیل تو آید گدا رود
مجروح تیر عشق اگرش تیغ در قفاست
٤ چون میرود ز پیش تو چشم از قفا رود
حیف آیدم که پای همي بر زمین نهي
٥ کاین پای لایق است که بر چشم ما رود
در هیچ موقفم[5] سر گفت و شنید نیست
٦ الّا در آن مقام که ذکر شما رود
ای هوشیار اگر بسر مست بگذري
٧ عیبش مکن که بر سر مردم قضا رود

---

7 S; فهش, for سخن.
8 All texts and all MSS. except I; بوفا و عهد, for بوفائي عهد.
1 R, P; جان, for پای.
2 I(b); پی, for سر.
3 B, and all texts but Z; گشتم, for باشم.
4 I(a); عجب مدار, for غریب نیست.
5 T, C; موضعم, for موقفم.

ما چون نشانه پای بگل در بمانده ايم

٨ خصم آن حريف نيست که تيرش خطا رود [6]

ای آشنای کوی محبّت صبور باش

٩ بيداد نيکوان همه بر آشنا رود

سعدي بدر نميکني از سر هوای گل

١٠ در پات لازمست که خار جفا رود

١٥٨

Metre: هزجِ مثمّنِ سالم [⏑ — — — | ⏑ — — — | ⏑ — — — | ⏑ — — —]

غلام آن سبکروحم که با من سر[1] گران دارد

١ جوابش تلخ[2] و پنداري شکر زير زبان دارد

مرا گر دوستي با او بدوزخ ميبرد شايد

٢ بنقد اندر بهشتست آنکه ياری دلستان[3] دارد

کسی را کاختاری هست و محبوبي و مشروبي

٣ مراد از بخت و حظّ از عمر و مقصود از جهان دارد

برون از خوردن و خفتن حياتی هست انسان را [4]

٤ بجانان زندگاني کن بهائم نيز[5] جان دارد

---

[6] In I(a), lines 8 and 9 are transposed.

[1] I(a), I(b), P, I; سر بر من, for با من سر.

[2] In S, I, Y(a) و is omitted after تلخ.

[3] All texts and all MSS. but I; مهربان, for دلستان.

[4] I(b), E, L, D, Y(a), Y(b); خيالی نيست مردم را, for حياتی هست انسان را.
S, P, Z; same but هست, for نيست.
R, Z; same but حياتی, for خيالی.
B, C, T; جهانی هست, for خيالی نيست.

[5] All texts and all MSS. except I, I (a): که وصل دوست, for بهائم نيز.

محبّت با کسی ورزم[6] کزو با خود نمی آیم
۵ چو بلبل کز نشاط دل فراغ از آشیان دارد

نه مردم گر بشمشیر جفا از دوست بر گردم[7]
۶ دهل را کاندرون باد است ز انگشتی فغان دارد

بتشویش قیامت در که یار از یار بگریزد[8]
۷ محب از خاک برخیزد محبّت همچنان دارد

خوش آمد باد نو روزی بصبح از باغ پیروزی
۸ ببوی دوستان ماند نه[9] بوی بوستان دارد

یکی سر بر[10] کنار یار و خواب صبح مستولی
۹ چه غم دارد ز مسکینی که سر بر آستان دارد

چوسعدی عشق پنهان دار و لذت جوی[11] وآسایش
۱۰ بتنها عیش[12] میراند که منظوری[13] نهان دارد

۱۵۹

Metre: مجتثّ مثمّن مخبون مقطوع [ـ ـ ـ | ـ ـ ـ ـ | ـ ـ ـ ـ | ـ ـ ـ ـ]

فراق را دلی از سنگ سخت تر باید
۱ مرا دلیست که با شوق بر نمی آید

[6] All texts and all MSS. but I; دارم, for ورزم.

[7] I, I(a), B, R; از جفای, for جفا از.
In all texts and all MSS. but I this hemistich runs thus :—
نه مردي گر بشمشیر از جفای دوست برگردي

[8] All texts and all MSS. except I; بر گردد, for بگریزد.

[9] I(b) and all texts except Z; ز for نه.

[10] I(b), P, Z, E, Y(a), Y(b), D, C; در, for بر.

[11] I; تنها باش و راحت بین, for عشق پنهان دار و لذت جوی.

[12] I(a), I; ملک, for عیش.

[13] I(a); محبوبي, for منظوري.

هنوز با همه بد عهديت دعا گويم
٢ بيا و گر همه دشنام ميدهي شايد

اگرچه هردو[1] جهانت بدل خريدارند
٣ منت بجان بخرم تا كسي نيفزايد

بكش چنانكه[2] تواني[3] كه بنده را نرسد
٤ خلاف آنچه[4] خداوندگار فرمايد

نه زنده را بتو ميل است و مهرباني و بس
٥ كه مرده را به نسيمت روان بياسايد

مپرس كشتهٔ شمشير عشق را چوني
٦ چنانكه هركه به بيند برو ببخشايد

پدر كه چون توجگر گوشه از خدا ميخواست[5]
٧ خبر نداشت كه ديگر چه فتنه ميزايد

توانگرا در رحمت بروي درويشان
٨ مبند ور تو به بندي خداي بگشايد

بخون سعدي اگر تشنهٔ حلالت باد
٩ تو ديرزي كه مرا عمر خود نمي بايد

١٦٠

Metre : هزج مسدّس محذوف [⏑ — — — | ⏑ — — — | ⏑ — —]

فلك را اين همه تمكين نباشد ١ فروغ مهر و مه چندين نباشد

---

[1] I, I(a), I(b), B, S, R, P ; هركه, for هر دو.
[2] I, I(a), I(b), B, and all texts ; چنانچه, for چنانكه.
[3] B ; تو داني, for تواني.
[4] I(a), Z ; آنكه, for آنچه.
[5] E, Y(a), L, D ; ميجست, for ميخواست.

صبا گر بگذرد بر خاک کویت[1] ۲ عجب گر دامنش مشکین نباشد

چو[2] مروارید تاج خسروانیست ۳ یکی[3] در خوشهٔ پروین نباشد

بقای ملک باد این خاندان را ۴ که تا باشد خلل در دین نباشد

هر آنکو سر بگرداند ز حکمت ۵ ازو[4] بیچاره‌تر مسکین نباشد

عدو را کو سزای[5] پای پیل است ۶ بزن تا بیدقش فرزین نباشد

چنین خسرو کجا باشد در آفاق ۷ و گر باشد چنین شیرین نباشد

خدایا[6] دشمنش جائی بمیراد ۸ که هیچش دوست[7] بر بالین نباشد

مرا گویند سعدی تا کی این غم ۹ کسی بی دوست چون غمگین نباشد[8]

۱۶۱

Metre: مجتثّ مثمّن مخبون مقطوع [ـ ـ | ـ ـ ـ | ـ ـ ـ | ـ ـ ـ | ـ]

که میرود بشفاعت که دوست[1] باز آرد

۱ که عیش[2] صحبت[3] بی او کدورتی دارد

کجا[4] مجال سخن باشدم[5] بحضرت دوست

۲ مگر نسیم صبا این[6] پیام بگذارد

---

1 Z, R, P; پایت, for کویت.
2 All texts and all MSS. except I(a); ز, for چو.
3 I(a); فلک را, for یکی در.
4 I(b), R, S, P, Z, E, Y(a), Y(b), L, D; از آن, for ازو.
5 I(a): تو بر دل, for سزای: B, S, P; کز تو بر دل, for کو سزای.
6 I(a), I(b), S, R, T, Z, C, Y(a), E, L, D; خدا را, for خدایا.
7 I(b), P; خلق, for دوست.
8 This line is only found in I(a).

1 B, S, R, C; یار, for دوست.
2 L; صفائی, for عیش.
3 All texts and all MSS. except I; خلوت, for صحبت.
4 P, I, I(b), R; کرا, for کجا.
5 I(a), S, P, I, Z; گفتنت, for باشدم:
I(b), R; گفتنست, for do.
6 I(a), I(b), S, R, P, I; کین, for این.

ستیزه بردن با دوستان همین مثل است[7]
۳ که تشنه چشمهٔ حیوان بگل بینداید

مرا که گفت[8] دل از یار مهربان بردار[9]
۴ باعتماد صبوری که شوق نگذارد[10]

حرام باد بر آنکس نشست با معشوق[11]
۵ که از سر همه بر خاستن نمی یارد

درست ناید از آن مدعی حکایت[12] عشق
۶ که در مواجهه تیغش زنند و سر خارد

بکام دشمنم ای دوست همچنین[13] مگذار
۷ کس این کند که دل دوستان بیازارد

بیا که در قدمت اوفتم و گر بکشی
۸ نمیرد آنکه بدست تو روح بسپارد[14]

حکایت شب هجران که باز داند گفت
۹ مگر کسیکه چو سعدی ستاره بشمارد

---

[7] All texts except C; با دوست این مثل دارد, for با دوستان همین مثلست.
[8] In I, B; که is inserted after گفت.
[9] B, T, C: برگیر, for بردار. In B this hemistich runs as follows:—
مرا که گفت که از مهر یار دل برگیر.
[10] In I(a) this line is omitted.
N.B.—In I the following line is inserted between verses 4 and 5:—
* که گفت هرچه نه بینی ز خاطرت برود *
* مرا تمام یقین شد که سهو پندارد *
[11] I(b), B, S, P, and all texts; و خاست بدوست, for با معشوق.
[12] R, I; حقیقت, for حکایت.
[13] I(b), E, Y(a), Y(b), L, D; این چنین, for همچنین.
[14] In I(a) lines 7 and 8 are transposed.

۱۶۳

Metre: مجتثّ مثمّن مخبون مقطوع [⏑ — ⏑ — | ⏑ ⏑ — — | ⏑ — ⏑ — | ⏑⏑ —]

که بر گذشت که بوی عبیــــر می آید
۱ که میـــرود که چنیـــن دلپذیر می آید

نشان یوسف گم گشتـــه[1] میدهد یعقوب
۲ مگـــر ز مصـــر بکنعـــان بشیـــر می آید

ز دست رفتـــم و بی دیدگان[2] نمیـــدانند
۳ که زخمهـــای نظـــر بر بصیـــر می آید

همـــی خرامد و عقلـــم بطبـــع میگوید
۴ نظـــر بدوز که آن بی نظیـــر می آید

جمـــال کعبـــه چنان میـــدواندم بنشـــاط
۵ که خارهای مغیـــلان حریر می آید

نه آنچنان بتو مشغولم ای بهشتـــی روی
۶ که یاد خویشتنـــم در ضمیـــر می آید[3]

ز دیدنت نتـــوانـــم که دیـــده بر دوزم
۷ وگر معاینـــه[4] بینـــم که تیـــر می آید

هزار جامهٔ معـــنـــی که من بپـــردازم[5]
۸ بقامتـــی که تو داری قصیـــر می آید

---

[1] I(b), R, P ; کرده for گشته. [2] I(a) ; بیگانگان for بی دیدگان.
[3] In I(a) this line is omitted.
[4] I(a), I(b), B, S, P, Z ; مقابله for معاینه.
[5] I(b), B, S, R, Z ; بر اندازم for بپردازم

بکشتن آمده بود آنکه مدّعي پنداشت
۹ که رحمتی مگرش بر اسیر مي آید

سد نالهٔ سعدی بهر که در آفاق
۱۰ هم آتشی زدهٔ تا نفیر مي آید

۱۶۳

Metre : مجتثِ مثمّنِ مخبونِ مقطوع [⏑ — ⏑ — | ⏑ ⏑ — — | ⏑ — ⏑ — | ⏓ —]

کسی بعیب من از خویشتن نپردازد
۱ که هرکه مینگرم با تو عشق میبازد

فرشتهٔ تو بدین روشنی نه آدمئی
۲ نه آدمیست که بر تو نظر نیندازد

چنین پسر که توئی راحت روان پدر
۳ سزد که مادر گیتي بروی تو[1] نازد

کمان خفتهٔ ابرو کشیده تا بن گوش
۴ چو اشکری[2] که بدنبال صید میتازد

کدام گل که بروی تو ماند اندر باغ
۵ کدام سرو که با قامتت سرافرازد

درخت میوهٔ مقصود از آن بلند تراست
۶ که دست قدرت کوتاه ما بدو[3] یازد

[1] All texts and all MSS. except I, R ; بتو پسر for بروی تو.
[2] All texts and all MSS. except I ; لشکري for اشکري.
[3] I, I(b) and all texts ; بدان for بدو.

نه آدمی که اگر آهنی بود شخصی

۷ در آفتاب جمالت[4] چو موم بگدازد[5]

مسلّمش نبود عشق یار آتش روی

۸ مگر کسیکه چو پروانه سوزد و سازد

مده بدست فراقم[6] پس از وصال چو چنگ

۹ که مطربش[7] بزند بعد از آن که بنوازد

خلاف عهد[8] تو هرگز نیاید از سعدی

۱۰ دلی که از تو بپرداخت با که پردازد

۱۶۴

Metre : مضارع مثمّن اخرب [— — ∪ | — ∪ — — | — — ∪ — | ∪ — —]

گر گویمت که سروی سرو اینچنین نباشد

۱ ور گویمت که ماهی مه بر زمین نباشد

گر در جهان بگردی و آفاق در نوردی

۲ صورت بدین شگرفی در کفر و دین نباشد

لعلست[1] یا لبانت قندست[2] یا دهانت

۳ تا در برت نگیرم نیکم یقین نباشد

---

[4] I(b), S, P, Z ; خیالت for جمالت.
[5] In I(a) this line is omitted.
[6] I ; رقیبم for فراقم. [7] I ; صاحبش for مطربش.
[8] All texts and all MSS. except I ; رای for عهد.
[1] All texts and all MSS. except I, S, P ; لعلی است for لعلست.
[2] All texts, and all MSS. except I, I(a), I(b) ; قندیست for قندست.

صورت کنند [3] زیبا بر پرنیان و دیبا
۴ لیکن در [4] ابروانش سحر مبین نباشد

زنبور [5] اگر میانش باشد بدین لطیفی
۵ حقّا که در دهانش این انگبین نباشد

گر هرکه در جهان را شاید که خون بریزي
۶ با یار مهربانت باید که کین نباشد

گر جان نازنینش در پای ریزي ای دل
۷ در کار نازنینان جان نازنین نباشد

ور زانکه دیگری را بر ما همي گزینند [6]
۸ گو برگزین که ما را جز او [7] گزین نباشد

عشقش حرام بادا بر یار سرو بالا
۹ تر دامني که جانش [8] در آستین نباشد

سعدي بهیچ معني چشم از تو برنگیرد
۱۰ اِلّا گرش براني علّت جز این نباشد

۱۶۵

Metre: رملِ مثمّنِ مخبونِ مقطوع [— ⏕ | — — ⏑ ⏑ | — — ⏑ ⏑ | — — ⏑ ⏒]

کاروان شکر از مصر بشیراز آید
۱ اگر آن یار سفر کردهٔ ما باز آید

---

[3] In I(a), I(b), B, S, P, and all texts but L و is inserted after کنند.
[4] I, I(a), B, S, R, Z ; بر for در.
[5] I ; سروی for زنبور.
[6] I(a), C ; گزیني for گزینند.
[7] All texts, and all MSS. except I, B ; تو for او.
[8] I ; بر for در.

گر تو باز آئی وگر[1] خون[2] منت در خورد است

۲ پیشت آیم[3] چو کبوتر که بر باز آید

نام و ننگ و دل و دین گر برود این مقدار

۳ چیست تا در نظر عاشق جانباز آید

من خود این سنگ بجان میطلبیدم همه عمر

۴ کاین قفس بشکند و مرغ بپرواز آید

اگر این داغ جگر سوز که بر جان من است

۵ بر دل کوه نهی سنگ بآواز آید

من همان روز که روی تو[4] بدیدم گفتم

۶ هیچ شک نیست که از روی چنین ناز آید

هرچه در صورت عقل آید و در وهم[5] و قیاس[6]

۷ آنکه محبوب من است از همه ممتاز آید

گر تو باز آئی و بر دیدهٔ سعدی بروی

۸ هیچ شک نیست که منظور باعزاز آید[7]

---

1 I(b), P, and all texts; اگر for وگر; I(a), S, R; که گر for do.
2 I(a), B, T; جان for خون.
3 I(a); آرم for آیم.
4 I(a), and all texts but T, L; این روی for روی تو.
5 B, R, T, C; فهم for وهم.
6 In S this hemistich runs as follows:—

هرچه در صورت وهم آید از روی قیاس

7 In I(a) this hemistich reads as follows:—

هم ازین نیست که محبوب باعزاز آید

۱۶۶

Metre : مجتثّ مثمّن مخبونِ مقطوع [⏑ — ⏑ — | ⏑ ⏑ — — | ⏑ — ⏑ — | ⏑ —]

کسی که روی تو دید است حال من داند
۱ که هرکه دل بتو پرداخت[1] صبر نتواند
مگر تو روی بپوشي وگرنه ممکن نیست
۲ که هرکه روی[2] تو بیند نظر بپوشاند
هر آفریده که[3] چشمش بر آن جمال افتاد
۳ دلت[4] ببخشد و بر جانت آفرین خواند
اگر بدست کند باغبان[5] چنین سروی
۴ چه جای چشمه که بر چشمهاش بنشاند
چه روزها بشب آورد جان منتظرم[6]
۵ ببوی آنکه شبی با تو روز گرداند
بجهد و حیله[7] شبی در فراق روز آرم[8]
۶ وگرنه بینمت آنروز هم بشب ماند
جفا و سلطنت میرسد ولی مپسند
۷ که گر سوار براند پیاده در ماند[9]

[1] B ; دادست for پرداخت.
[2] All texts and all MSS. except I ; آدمي که for هرکه روی.
[3] All texts and all MSS. except I ; آفریده که چشمش for آدمي که در چشمش.
[4] All texts and all MSS. except I, I(a), B, R ; دلش for دلت.
[5] S ; آدمي for باغبان.
[6] T, E, Y(a), Y(b), L, D ; جان و منتظر است for جان منتظرم.
[7] B, R ; به چند for بجهد و.
[8] I ; کنم for آرم.
[9] In I(a) line 7 is omitted.

بدست رحمتم از خاک آستان بردار[10]
۸ که گر بیفگنیم[11] کس بهیچ نستاند

چه حاجتست بشمشیر قتل عاشق را
۹ حدیث دوست بگویش که جان برافشاند

پیام اهل دل است این خبر[12] که سعدي داد[13]
۱۰ نه هرکه گوش[14] کند معني سخن داند

١٦٧

Metre: مجتثّ مثمّن مخبونِ محذوف [‿ — ‿ — | ‿ ‿ — — | ‿ — ‿ — | ‿‿ —]

کسی که روی تو بیند نگه[1] بکس نکند
۱ ز عشق سیر نگردد[2] ز عیش بس نکند

درین روش که توئي پیش هرکه باز آئي
۲ گرش بتیغ زني روی باز پس نکند

چنان بپای تو در مردن آرزومندم
۳ که زندگاني خویشم دگر[3] هوس نکند

بمدتی نفسی یاد دوستی نکني
۴ که یاد تو نتواند که یک نفس نکند

ندانمت که اجازت نوشت و فتوی داد
۵ که خون خلق بریزي مکن که کس نکند

---

[10] All texts and all MSS. except I; بر گیر for بردار.

[11] R; تو بفگنیم for بیفگنیم.

[12] C, T; سخن for خبر.

[13] B, T; راست for داد.

[14] I (a); فهم, for گوش.

[1] B, T, Y(b); نظر for نگه.

[2] C, I; نباشد for نگردد.

[3] All texts and all MSS. except I(a), چنان for دگر.

اگر نصیب نبخشی نظر دریغ مدار
۶ شکر فروش چنین ظلم[4] بر مگس نکند

بفال سعدی اگر شوق بوستان[5] داری
۷ که هیچ بلبل ازین ناله در قفس نکند

۱۶۸

Metre: رملِ مثمّنِ مخبونِ محذوف [⏓ ⏑ – – | ⏑ ⏑ – – | ⏑ ⏑ – – | ⏑⏑ –]

کیست آن فتنه که با تیر و کمان میگذرد
۱ و آن چه تیر است که از[1] جوشن جان میگذرد

آن نه شخصی است جهانی است پر از لطف و کمال[2]
۲ عمر ضایع مکن ای دل[3] که جهان میگذرد

آشکارا نپسندد دگر آن روی چو ماه
۳ گر بداند که چه بر خلق نهان[4] میگذرد[5]

آخر ای نادرهٔ دور زمان از سر لطف
۴ بر ما آی زمانی که زمان میگذرد

صورت[6] زیبای تو ای ماه دلارای[7] چنانکه
۵ صورت حال من از شرح و بیان میگذرد

---

[4] I(a); جور for ظلم.

[5] All texts, and all MSS. except I, I(a), R; عشق دوستان for شوق بوستان.

[1] I(b), S, R, P; در for از

[2] I(a); حسن و جمال for لطف و کمال.

[3] I(a), C; جان for دل.

[4] I(b), S, P, Z, E, Y(a), L, D; جهان for نهان.

[5] In I(a) this line is omitted.

[6] R, B, and all texts; روی for صورت.

[7] R; دلارام for دلارای.

تـــا دگر بـــاد صبـــائی بچمـــن باز آیـــد

۶ عمـــر می بینـــم و چـــون[8] برق یمان میگـــذرد

آتـشـــی در دل سعـــدی بمحبّـــت زدهٔ

۷ دود آنســـت کـــه وقتـــی بزبان میگـــذرد

۱۶۹

Metre : رملِ مثمّنِ مخبونِ محذوف [⏑̲ ⏑ – – | ⏑ ⏑ – – | ⏑ – – | ⏑⏑ –]

گفتمش سیـــر به بینـــم مگر از دل برود

۱ آنچنان جای گرفته است که مشکل برود

دلی از سنـــگ بباید بســـر راه وداع[1]

۲ تا تحمّـــل کنـــد آنروز که محمل برود

چشم[2] حسرت بسر انگشـــت[3] فرو میگیرم

۳ که اگـــر[4] راه دهم قافلـــه در[5] گل برود

ره ندیدم چو برفت از نـظرم صورت دوست

۴ همچو چشمی که چراغش ز مقـابل برود

---

[8] In I(a), I(b), S, R, E, Z, Y(a), Y(b), D, و is omitted before چون.

[1] S ; فراق for وداع.

[2] R, S, and all texts ; اشک for چشم.

[3] I(a), I(b), P, B ; اشک for انگشت.

[4] B, T, Y(b) ; گرش for اگر.

[5] I, I(b), S, R, Z ; بر for در.

موجم[6] این بار چنان کشتی طاقت بشکست

۵ که عجب دارم اگر تخته بساحل برود

سهل بود آنکه بشمشیر عتابم میگشت

۶ قتل صاحب نظر آنست که قاتل برود

نه عجب گر برود قافلهٔ[7] صبر و شکیب

۷ پیش هر چشم که آن شکل[8] و شمایل برود

کس ندانم که درین شهر گرفتار تو نیست

۸ مگر آن کس که بشهر آید و غافل برود

گر همه عمر نداده است کسی دل بخیال

۹ چون بیاید بسر راه[9] تو بیدل برود

روی بنمای که صبر از دل صوفی ببری

۱۰ پرده بردار که هوش از سر[10] عاقل برود

سعدی ار عشق نبازد چکند ملک وجود

۱۱ حیف باشد که همه عمر بباطل برود

قیمت وصل نداند مگر آزردهٔ هجر[11]

۱۲ مانده[12] آسوده بخسبد چو بمنزل برود[13]

---

[6] I, I(a), S, P ; موج ازین for موجم این.
[7] I, I(a), I(b), B, R, P ; قاعده for قافله.
[8] All texts and all MSS. except I(a) ; قد for شکل.
[9] T, Y(b) ; کوی for راه.
[10] I(b), B, P, S, T, Z, C ; تن for سر : R, I ; دل for do.
[11] I(a) ; عشق for هجر.
[12] I(a) ; خسته for مانده : I ; مرده for do.
[13] In B, T, C, this line is omitted.

۱۷۰

Metre: رملِ مثمّنِ مخبونِ محذوف [⏑ ⏑ — — | ⏑ ⏑ — — | ⏑ ⏑ — — | ⏑ ⏑ —]

کیست آن ماه منوّر که چنین میگذرد
۱ تشنه جان میدهد و ماء معین میگذرد

سرو اگر نیز تحرّک کند از جای بجای
۲ نتوان گفت که نیکو تر ازین میگذرد

حور عین میگذرد در[1] نظر سوختگان
۳ یا مه چارده یا لعبت چین میگذرد

کام ازو کس نگرفته است مگر باد بهار
۴ که بر آن زلف و بنا گوش و جبین میگذرد

مردم زیر زمین رفتن او پندارند
۵ کآفتابیست که بر چرخ برین[2] میگذرد

پای کو بر سر عاشق نه بر دیده نشین
۶ حیف باشد که چنین کس بزمین میگذرد

هرکه در شهر دلی دارد و دینی داند
۷ گو حذر کن که هلاک دل و دین میگذرد

از خیال آمدن و رفتنش اندر دل و چشم
۸ با گمان افتم اگر خود بیقین میگذرد[3]

---

[1] I ; بر for در

[2] B, T, C ; روی زمین for چرخ برین : I(b), R, P, S ; اوج for چرخ.

[3] In I(a) this line is omitted.

گر کند خشم[4] بما یا[5] نکند حکم او راست[6]
۹ پادشاهي است که بر مِلکِ یمین میگذرد
سعدیا گوشه نشیني کن و شاهد بازي
۱۰ شاهد آنست که بر گوشه نشین میگذرد[7]

|۷۱|

Metre : رملِ مثمّنِ مخبونِ مقطوع [–⏓⏓ | – – ∪ ∪ | – – ∪ ∪ | – – ∪ ⏓]

کی[1] برست این گل خندان و چنین زیبا شد
۱ یا کی[2] این غورهٔ نو رسته چنین[3] حلوا شد
دیگر آن مرغ کی از بیضه بر آمد که چنین
۲ بلبلی خوش سخن[4] و طوطي شکرخا شد
کی در آموخت چنین[5] لطف و بلاغت کامروز[6]
۳ مردم از عقل بدر بود چو[7] او گویا[8] شد

---

4 L; چشم for خشم.
5 I(a), Y(b); ور for یا.
6 I(b), P, T; و راست for او راست.
7 In S this line is omitted.
1 I(a), I(b), Y(a), L; چون for کی.
2 All texts and all MSS. except I; آخر for یا کی.
3 All texts and all MSS. except I; خواسته کی for رسته چنین.
4 All texts and all MSS. except I; بلبل خوش نفس for بلبلی خوش سخن.
5 All texts and all MSS. except I; که در آموختش این for کی در آموخت چنین.
6 All texts and all MSS. except I; کآنروز for کامروز.
7 All texts and all MSS. but I; که for چو.
8 I, Z; دانا for گویا.

شاخکی تازه بپرورد [9] صبا بر لب جوی
۴ چشم برهم نزد و [10] سرو سهي بالا شد

عقل را گفتم ازین پس بسلامت بنشین
۵ گفت خاموش که این فتنه دگر پیدا شد

عالم طفلي و جهلي و [11] جواني [12] بگذشت [13]
۶ کآدمي [14] طبع ملک خوی و پري سیما شد

پر نشد چون صدف از دانهٔ مرجان [15] دهنی
۷ که نه از حسرت آن [16] دیدهٔ ما دریا شد

سعدیا غنچهٔ سیراب نگنجد در پوست
۸ وقت خوش دید [17] بخندید و گل رعنا شد

۱۷۲

Metre : رملِ مثمّنِ مخبونِ مقطوع [⏓ ᴗ ـ ـ | ᴗ ᴗ ـ ـ | ᴗ ᴗ ـ ـ | ⏓ ـ]

مجلس ما دگر امروز به بستان ماند
۱ عیش خلوت بتماشای گلستان ماند

[9] All texts and all MSS. except I ; برآورد for بپرورد.
[10] All texts and all MSS. except I ; نزدی for نزد و.
[11] All texts and all MSS. but I ; خوئي for جهلي و.
[12] All MSS. and all texts but L ; حیواني for جواني. (The former reading breaks the metre.)
[13] S ; بگذاشت for بگذشت.
[14] All texts and all MSS. but I ; آدمی for کآدمی.
[15] L ; لولو for مرجان.
[16] In all texts and all MSS. except I ; او for آن.
[17] In Y(a) و is inserted after دید.
N.B.—In P. and R. this ode is omitted.

می حلال است کسی را که بود خانه بهشت
۲ خاصه از دست حریفی که برضوان ماند

خطّ سبز و لب لعلت بچه ماننده کنم[1]
۳ من بگویم[2] بلب چشمهٔ حیوان ماند

تا سر زلف پریشان تو محبوب من است[3]
۴ روزگارم بسر زلف پریشان ماند

چکند کشتهٔ عشقت که نگوید غم دل
۵ تو مپندار که خون ریزی و پنهان ماند

هرکه چون موم بخورشید رخت نرم نشد
۶ زینهار از دل سختش که بسندان ماند

نادر افتد که یکی[4] دل بوصالت[5] ندهد
۷ یا کسی در بلد کفر مسلمان ماند

تو که چون برق بخندی چه غمت باشد[6] از آنکه
۸ من چنان زار بگریم که بباران ماند

طعنه بر حیرت سعدی نه بانصاف زدی
۹ کس چنین روی نه بیند که نه حیران ماند

هرکه با صورت و بالای تو اش انسی[7] نیست
۱۰ حیوانیست که بالاش بانسان ماند

---

[1] All texts and all MSS. but I, R ; ماند گوئي for ماننده کنم.
[2] T, E, L, Y(a), Y(b), D, C ; برياحين و لب for من بگويم بلب.
[3] In I(a) this hemistich runs as follows :
تا سر زلف تو محبوب دل انس منست.
[4] R, B ; کسی for يکی.
[5] E, Y(a), Y(b), L, D ; بجمالت for بوصالت.
N.B.—In T, and C, this line is omitted.
[6] I, I(a), I(b), B, S, P, R ; دارد for باشد. [7] S, R ; میلی for انسی.

۱۷۳

Metre: متقاربِ مثمّنِ مقصور [— ᴗ | — — ᴗ | — — ᴗ | — — ᴗ]

مرا راحت از زندگی دوش بود ۱ که آن ماه رویم در آغوش بود
چنان مست دیدار و حیران عشق ۲ که دنیا و دینم فراموش بود
نگویم می لعل شیرین گوار ۳ که زهر از کف دست او نوش بود
ندانستم از غایت لطف و حسن ۴ که سیم و سمن یا بر و دوش بود
بدیدار و گفتار جان پرورش ۵ سراپای من دیده و گوش بود
نمیدانم آنشب که چون روز شد ۶ کسی باز داند که باهوش بود
مؤذّن غلط گفت[1] بانگ نماز ۷ مگر همچو من مست و مدهوش بود
بگفتیم[2] و دشمن بدانست و دوست ۸ نماند آن تحمل که سرپوش بود
بخوابش مگر دیدهٔ سعدیا ۹ زبان درکش امروز[3] کآن دوش بود
مبادا که گنجی بجوید[4] فقیر ۱۰ که نتواند از حرص خاموش بود

۱۷۴

Metre: مجتثِّ مثمّنِ مخبونِ مقطوع [— ⏓ | — ᴗ — ᴗ | — — ᴗ ᴗ | — ᴗ — ᴗ]

مرا چو آرزوی روی آن نگار آید
۱ چو بلبلم هوس نالهای زار آید
میان انجمن از لعل او چو آرم یاد
۲ مرا سرشک چو یاقوت در کنار آید

---

1 R, I; کرد for گفت.
2 P; نگفتیم for بگفتیم.
3 B; این روز for امروز.
4 I(a), I(b), S, T, Z, C, Y(b); به بیند for بجوید.

زرنگ لاله مرا روی دلبـــر آید یاد

۳ زشکل سبزه مرا یاد خطّ یار آیـــد

گلی بدست من افتد چو روی او[1] هیهات

۴ هزار سال دگر گر چنین بهـــار آیـــد

خسان[2] خـورند براز باغ وصل او و مرا

۵ ز گلستان جمالش نصیب خار آیـــد

طمـــع مدار وصالی که بیفـــراق بود

۶ هرآینـــه پس هر مستئی خمار آیـــد

مرا زمانه ز یاران بمنـــزلی انداخت

۷ که راضیـــم[3] بنسیمـــی کزان دیار آیـــد

فراق یار بیکبـــار بیـــخ صبـــر بکند

۸ بهـــار وصل ندانم که کی ببار آیـــد

دلا اگرچه که تلخ است بیخ صبر ولی[4]

۹ چو بر امید وصال است خوشگوار آیـــد

پس از تحمّل سختي امید وصل مرا ست

۱۰ که صبح از شب و تریاق هم ز مار آیـــد

ز چرخ عربده جو چون خدنگ تیر جفا[5]

۱۱ بجست در دل مردان هوشیـــار آیـــد

---

[1] I(a), P. C ; تو for او.

[2] R, T, Y(b) ; کسان for خسان.

[3] R ; قانعم for راضیم.

N.B.—In I(a) lines 7 and 8 are omitted.

[4] I(a), I(b), R ; داغ هجر ولیک for بیخ صبر ولی : P ; هجر یار ولیک for do.

[5] C ; جور و جفا for تیر جفا.

چو عمر خویش نفسی کر گذر کنی با[6] من
۱۲ مرا همان نفس از عمر در شمار آیــــد
بجز غلامی دلدار خویش سعدی را
۱۳ ز کار و بار جهان کر شهی است عار آیــــد

۱۷۵

Metre: [— — ᴗ — | ᴗ — — — | — ᴗ — | ᴗ — —] مضارع مثمّن اخرب

سرمست اگر در آئی[1] عالم بهم بر آیــــد
۱ خاک وجود ما را گرد از[2] عدم بـــر آیــــد
گر پرتوی ز رویت در کنج خاطـــر افتـــد
۲ خلوة نشیـــن جانرا[3] آه از حرم بـــر آیــــد
گلدستـــه امیـــدی بر دست عاشقـان نه
۳ تا ره روان غم[4] را خـــار از قدم بـــر آیــــد
گفتم[5] بکام روزی بـا تـــو دمـــی بـــر آرم
۴ آن کام بر نیامـــد ترســـم کـــه دم بر آیــــد
عاشق بکشتـــم ار چـه دانســـته بودم اول
۵ کز تخم عشق بازی[6] شـــاخ ندم بـــر آیــــد
گویند دوستانم سودا و نالـــه از چیست[7]
۶ سودا از عشـــق خیـــزد نالـــه ز غم بر آید

---

[6] I(a), I(b), R, P; بر for با.
N.B.—In S and B this ode is omitted.
[1] I; آید for آئی.
[2] Y(b) omits از before عدم.
[3] L; دل for جان.
[4] I; ره for غم.
[5] I, Z, L; گفتی for گفتم.
[6] R; نیکبختی for عشق بازی.
[7] R, Z, C, L, Y(b); تا کی for از چیست.

دل رفت وصبرو دانش ما مانده ایم وجانی
۷ گرغم غم تو باشد آن نیز هم بر آید

سعدي ز سوز[8] سینه هردم چنان بنالد
۸ کز عشق[9] سوزناکش دود ازقلم بر آید[10]

۱۷۶

Metre: هزجِ مثمّنِ سالم [⏑ — — — | ⏑ — — — | ⏑ — — — | ⏑ — — —]

نه چندان آرزومندم که وصفش در بیان[1] آید
۱ وگرصد نامه بنویسم حکایت بیش ازان آید

مرا تو جان شیرینی بتلخي رفته ازاعضا[2]
۲ الا ای جان بتن باز آ وگرنه تن بجان آید

ملامتها که بر من رفت و سختیها که پیش آمد
۳ گراز هر نوبتی[3] فصلی بگویم[4] داستان آید

چه پروای سخن گفتن بود مشتاق خدمت را
۴ حدیث آنگه کند بلبل که گل با بوستان آید

چه سود آب فرات آنگه که جان تشنه بیرون شد
۵ چو مجنون با کنار افتاد لیلی درمیان آید

---

[8] Z, L; شور for سوز: C, Y(b); دست جورت for سوز سینه.

[9] Z, L; سوز ناله for سوز ناکش: C, Y(b); سوز سینهٔ او for عشق سوز ناکش.

[10] In I this line is omitted.

N.B.—This ode is only included in the *Tayyebāt* in I; in the other MSS. and texts it comes under the *Badāyi'* or *Khawātīm*.

[1] T, Y(b); در شرح و بیان for وصفش در بیان.

[2] S; پیشم for اعضا.

[3] I(a), I(b), R and all texts; باقي for نوبتی.

[4] S; بخوانم for بگویم.

من ای[6] گل دوست میدارم ترا[6] کز بوی مشکینت[7]
٦ چنان مستم که گوئی بوی یار مهربان آید
نسیم صبح را گفتم تو[8] با او جانبی داری
٧ کز آن جانب که او باشد[9] صبا[10] عنبر فشان آید
گناه تست اگر وقتی بنالد ناشکیبائی
٨ ندانستی که چون آتش در اندازی[11] دخان آید
خطا گفتم بنادانی که چون[12] جوری[13] کند عذرا
٩ نمیباید که وامق را شکایت بر زبان آید
قلم خاصیتی دارد که سر تا سینه بشکافی
١٠ دگر بارش چو فرمائی[14] بفرق سر[15] دوان آید
زمین[16] باغ و بستانرا بعشق باد نوروزی
١١ بباید ساخت با جوری که از باد خزان آید
گرت خونابه گیرد دل ز دست دوستان سعدی
١٢ نه شرط دوستی باشد که از دل بر دهان[17] آید

---

[6] I(a), I(b), B, Z, Y(a), C, E, L, D; این for ای.
[6] I(a), I(b), R, Z, Y(a), E, L, D; چرا for ترا.
[7] I(a), S, P, R, T, Z, Y(a), Y(b), E, L, D; مشکینش for مشکینت.
[8] Y(a); که for تو.
[9] I(b), B, R, P; آید for باشد. [10] S; هوا for صبا.
N.B.—In I(a) lines 6 and 7 are transposed.
[11] B; بر افروزی for در اندازی. [12] B; گر for چون.
[13] I(a), I(b), B, S, P, Z; شوخی for جوری.
[14] Z, S, I; بفرمائی for چو فرمای.
[15] I(b); بسر پیشت for بفرق سر.
[16] In all texts and all MSS. but I و is inserted after زمین.
[17] All texts and all MSS. except I; زبان for دهان.

۱۷۷

Metre : رملِ مثمّنِ مشکول [⏑ ⏑ – ⏑ | – ⏑ – – | ⏑ ⏑ – ⏑ | – ⏑ – –]

نظـــر خدای بینـــان ز سر[1] هوا نباشد
۱ سفـــر نیــازمنـــدان ز ره[2] خطا نبــاشد

همه وقت عارفان را نظـــر است و دیگران را
۲ نظری معـــاف دارند و دوم[3] روا نبــاشد

بنسیم صبـــح باید که نبـــات زنده گردد
۳ که جماد و مردگان را خبر از صبـــا نبـــاشد

اگرت سعادتی هست که زنده دل بمیری
۴ بحیاتی اوفتـــادی که دگر فنـــا نبـــاشد

بکسی نگر که ظلمت بزداید از وجودت
۵ نه کسی نعوذ بالله که در او صفا نبـــاشد

تو خود از کدام شهری که ز دوستان نپرسی
۶ مگـــر اندران ولایت که توئی وفا نبـــاشد

اگر اهل معرفت را چو نی استخوان بسوزد
۷ چو دفش بهیچ سختی خبر از قفا نبـــاشد

اگرم تو خون بریزی بقیـــامتـــت نگیـــرم
۸ که میـــان دوستان این همه ماجرا نبـــاشد

به رفیق مهربان است حریف سست پیمان
۹ که بروز تیـــر باران سپـــر بـــلا نبـــاشد

---

[1] I; طلب for ز سر.
[2] I; قدم for ز ره: I(a), I(b), S, P, T, Z, C, Y(a), E, L, D; سر for ره T, C, Y(b); دگر for دوم.

تو در آینه نظر[4] کن که چه دلبری و لیکن
۱۰ چو تو خویشتن[5] به بیني نکهت[6] بما نباشد

دگری همین حکایت بکند که من و لیکن
۱۱ چو معاملت ندارد سخن آشنا نباشد

تو گمان مبر که سعدي بجفا[7] ملول گردد
۱۲ که گرش تو بی جنایت بکشي جفا نباشد

۱۷۸

Metre: مضارع مثمّن اخرب [— — ∪ — | ∪ — — | — — ∪ — | ∪ — —]

ذوق شراب آنست یک روز[1] اگر بباشد ۱ هر روز بامدادت ذوقی[2] دگر بباشد

بیخ مداومت را روزی[3] شجر بروید ۲ شاخ معاملت[4] را وقتی[5] ثمر بباشد

استاد کیمیا را بسیار سیم باید ۳ در خاک تیره کردن تا آنکه زر بباشد

بسیار صبر باید تا آن طبیب دل را ۴ در کوی دردمندان روزی گذر بباشد

عالم که عارفان را گوید نظر بدوزند[6] ۵ گر یار ما ببیند صاحب نظر بباشد

زیرا که بادشاهی چون بقعهٔ بگیرد ۶ بنیاد حکم[7] اوّل زیر و زبر بباشد

دیوانه را که گوئی بیدار[8] باش وعاقل ۷ بیمست[9] کز نصیحت دیوانه تر بباشد

---

[4] I(a), I(b), B, R, P; نگه for نظر.
[5] I; تو که خویشتن نه بیني for چو تو خویشتن به بیني.
[6] I(a), S, P, R, T, Y(a), E, L, D; نظرت for نکهت.
[7] I(b), R, Z, E, Y(a), Y(b), L, D; ز جفا for بجفا.

[1] R, Z, L, Y(b); وقتی for روزی.
[2] C; ذوق for ذوقی.
[3] C; وقتی for روزی.
[4] I; مطایبت for معاملت.
[5] C, Z, L, Y(b); روزی for وقتی.
[6] C, Z; بدوزید for بدوزند.
[7] Z; ملک for حکم.
[8] Z, L; هشیار for بیدار.
[9] Z, L; ترسم که از for بیمست کز.

بانگ سحر برآمد درویش را خبر شد ۸ رطل گرانش درده تا بی خبر بباشد[10]

ساقی بیار جامی مطرب بگوی قولی[11] ۹ لب بر[12] دهان نی نه تا نی شکر بباشد

امروز قول سعدي شیرین نمي نماید ۱۰ چون داستان شیرین فردا سمر بباشد

۱۷۹

Metre : رملِ مثمّنِ مخبونِ مقطوعِ مسبّغ [⏑ ⏑ – – | ⏑ ⏑ – – | ⏑ ⏑ – – | – ⏑̄ –]

نفسی وقت بهارم هوس صحرا بود

۱ با رفیقی[1] در که دایم نتوان تنها بود

خاک شیراز چو دیبای منقّش دیدم

۲ وآن همه صورت زیبا[2] که بر[3] آن دیبا بود

پارس در سایهٔ اقبال اتابک ایمن

۳ لیکن از نالهٔ مرغان چمن غوغا بود

شکرین پسته دهانی بتفرّج[4] بگذشت

۴ که چگویم نتوان گفت که چون[5] زیبا بود

یعلم[6] الله که شقایق نه بدان لطف و سمن

۵ نه بدان بوی و صنوبر[7] نه بدان بالا بود

---

10 This line is omitted in R, C, Z, L, Y(b).

11 R, C, Z, L, Y(b) ; چیزی for قولی.

12 R, C, Y(b) ; در for بر.

N.B.—This ode is included under *Tayyebat* only in I.

1 S, P, T, C, Y(b) ; حریفی for رفیقی. 2 I ; شاهد for زیبا.

3 I, R, and all texts but T ; در for بر : I(b), B, S, P ; بدان for بران.

4 All texts and all MSS. except I, I(a) ; تنعم for تفرج.

5 I(b), R, P ; چه for چون.

6 I(a), S, P, R, C, T, Z, Y(b) ; علم for یعلم.

7 Z, Y(a), E, L, D ; نه هم سرو for صنوبر نه : I(a) ; شمشاد for صنوبر.

فتنـــهٔ سامریش در نظـــر[8] شورانگیـــز
۶ نفس عیسویش در لب شکّـــرخـا بود

من در اندیشـــه که بت یا[9] مه نو یا ملک است
۷ یا[10] پري پیکر[11] مه روی[11] ملـک سیما بود[12]

دل سعـــدي و جهـــانی بدمی غارت کرد
۸ همچو نوروز که بر خوان ملـــک یغما بود

۱۸۰

Metre:
[– ‿ – ا ‿ – – ‿ ا ‿ – ‿ – ا ‿ – –] مضارعِ مثمّنِ اخربِ مکفوفِ محذوف

ناچـار هرکه صاحب روی نـــکــو بود
۱ هرجا که بگـذرد همـه چشمي بر او بود

ای گـل تو نیز خاطـر بلبـــل نگاهدار
۲ کآنجـــا که رنگ و بوی بـود گفتگو بود

نفس آرزو کنـد که تولب بر لبش نهي
۳ بعـــد از هزار سال که خاکش سبو بود

پاکیـــزه روی در همـــه شهری بود و لیک
۴ نه چون تو پاکدامن و پاکـیـــزه خو بود

---

8 All texts and all MSS. except I; دهن for نظر.
9 I(a); بقخانه چین for بت یا مه نو; S, Z, D, L; بقخانه for بت یا مه.
10 T, C, E, Y(a), Y(b); که for یا; S, I, I(a), I(b), P, R; بت for پري.
11 In C, E, Y(a), Y(b), D, the و is inserted in both places.
12 In I(a) this hemistich runs as follows:
یا بت مه وش گل روی سمن سیما بود.

1 I(a), S, P; در for بر.

ای گوی حسن برده ز خوبان روزگار
۵ مسکین کسی که در خم چوگان چوگو بود

موئی چنین دریغ نباشد گره زدن
۶ بگذار تا کنار و برت مشکبو بود

پندارم آنکه با تو ندارد تعلّقی
۷ نه آدمی که صورتی از سنگ و رو بود

من باز از تو بر نتوانم گرفت چشم
۸ گم کرده دل هر آئینه[3] در جستجو بود

برمی نیاید از دل تنگم نفس تمام[4]
۹ چون نالهٔ کسی که بچاهی فرو بود

سعدی سپاس دار و جفا بین و دم مزن
۱۰ کز دست نیکوان همه چیزی نکو بود

۱۸۱

Metre: هزجِ مسدّسِ محذوف [— — ᴗ | — — — ᴗ | — — — ᴗ]

نگفتم روزه بسیاری نپاید[1] ۱ ریاضت بگذرد اندده[2] سر آید
پس[3] دشواری آسانیست ناچار ۲ ولیکن آدمی را صبر باید

[2] In I(a) this line is omitted.
[3] I(b), S, and all texts ; در آینه for هر آئینه.
[4] I ; روان for تمام : T ; چنان for do.
[1] Y(a) ; باید for پاید.
[2] All texts and all MSS. but I ; سختی for اندده.
[3] All texts and all MSS. except I insert از after پس.

رخ از ما تا یکی پنهان کند عید ۳ هلال اینک[4] کابرو[5] مینماید

سرا بستان[6] درین موسم چه بندي ۴ درش[7] بگشای تا دل بر کشاید

غلامان[8] را بگو تا عود سوزند[9] ۵ کنیزک[10] را بگو تا مشک ساید

که پندارم نگار سرو بالا ۶ ازین در[11] تهنیت گویان در آید

سواران حلقه بربودند[12] و آنشوخ ۷ هنوز از حلقها[13] دل میرباید[14]

چو یار اندر حدیث آید بمجلس ۸ مغنّي را بگو تا کم سرآید

که شعر اندر چنین مجلس نگنجد ۹ بلی گر گفتهٔ سعدیست شاید

۱۸۲

Metre: هزج مسدّس محذوف | ـ ـ ـ ‿ | ـ ـ ـ ‿ | ـ ـ ‿ |

هر آن ناظر که منظوری ندارد ۱ چراغ دولتش نوری ندارد

چه کار اندر بهشت آن مدّعي را ۲ که میل امروز با حوری ندارد

چه ذوق از ذکر پیدا آید[1] او را ۳ که پنهان شوق مذکوری ندارد[2]

میان عارفان صاحب نظر نیست ۴ که خاطر پیش منظوری ندارد

---

4 All texts and all MSS. except I, I(a), R; این است for اینک.
5 I; بابرو for کابرو.
6 I(a); در بستان بدین for سرا بستان درین.
7 All texts and all MSS. except I; درم for درش.
8 I(a); غلامت for غلامان.
9 T; سوزد for سوزند.
10 I(a); کنیزت for کنیزک: all other MSS. and all texts کنیزان for do.
11 All texts and all MSS. except I; درین دم for ازین در.
12 I(b), B, P; بنمودند for بربودند.
13 Y(b); خلقها for حلقها.
14 S; مي کشاید for مي رباید.
1 I(b), T, C, S, P; باشد آنرا for آید او را.
2 In I(a) this line is omitted

اگر سیمرغی اندر دام زلفی ۵ بماند تاب عصفوری ندارد

طبیب ما یکی[3] نامهربان است ۶ که[4] گوئي هیچ رنجوری ندارد

ولیکن چون عسل[5] بشناخت سعدي ۷ فغان از دست زنبوری ندارد

۱۸۳

Metre: مضارع مثمّن اخرب مکفوف محذوف]— — ‿ | ‿ — ‿ — ‿ | ‿ — — ‿ | ‿ — ‿ —[

هر گه که بر من آن بت عیّار بگذرد
۱ صد کاروان ز[1] عالم اسرار بگذرد

مست شراب ناز[2] و جواني و شاهدي
۲ هر لحظه پیش مردم هشیار بگذرد

هرگه که بگذرد بکشد دوستان خویش
۳ وین دوست منتظر که دگر بار بگذرد[3]

گفتم بگوشهٔ بنشینم چو عاقلان
۴ دیوانه ام کند چو پریوار بگذرد

گفتم دری ز خلق به بندم بروی خویش
۵ دردیست در دلم که ز دیوار بگذرد

بازار حسن جملهٔ خوبان شکستهٔ
۶ رهٔ نیست کز تو هیچ خریدار بگذرد[4]

---

[3] B, Y(a), E, L, D ; ز بس for یکی.
[4] B, Y(a), Y(b), E, L, D ; تو for که.
[5] I(a) ; شهد for عسل.
[1] In I, I(b). ز is omitted before عالم.
[2] I(a), I(b), I, P, Z ; خواب for ناز و.
[3] In I(a) this line is omitted.
[4] In I(a) lines 5 and 6 are transposed. In I line 6 is omitted.

ترسم که مست و عاشق[5] و بیدل شود چو ما

۷ گر محتسب بخانهٔ خمّار بگذرد

غافل مشو که عمر گرانمایه ضایع است

۸ الّا دمیکه در نظر یار بگذرد

آسایش است رنج کشیدن ببوی آنکه

۹ روزی طبیب بر سر بیمار بگذرد[6]

سعدی بخویشتن نتوان رفت سوی دوست

۱۰ کانجا طریق نیست که اغیار[7] بگذرد

۱۸۴

Metre: رملِ مثمّنِ سالم [— ◡ — — | — ◡ — — | — ◡ — — | — ◡ — —]

هرکه چیزی دوست دارد جان و دل بروی گمارد

۱ هرکه محرابش تو باشي سر ز سجده[1] نیارد

روزی اندر خاکت[2] افتم ور ببادم میرود سر

۲ کآنکه در پای تو میرد[3] جان بشیرینی[4] سپارد[5]

من نه آن صورت پرستم کز تمنّای تو مستم

۳ هوش من داني که برد است آنکه صورت مینگارد

---

[5] R; غافل for عاشق.

[6] In I the following line is inserted after line 9:—

این محتسب که دشمن چنگست و خصم نای
یک روز بس که بر در خمّار بگذرد

[7] Y(b); عیار for اغیار.

[1] All texts and all MSS. except S; خلوت for سجده.

[2] All texts and all MSS. but I; پایت for خاکت.

[3] I, I(a), R, C, Y(a), E, L, D; افتد for میرد.

[4] R; شیرین می for بشیرینی.

[5] In I(a) this line is omitted.

عمر گویندم که ضایع میکنی با خوبرویان
۴ آنکه[6] منظوري ندارد عمر ضایع میکند دارد

هرکه میخواهد[7] درختی در سرابستان معنی
۵ بیخش اندر دل[8] نشاند تخمش اندر جان[9] کارد

عشق و مستوري نباشد پای کو در دامن آور
۶ کز گریبان ملامت سر بر آوردن نیارد

گر من از عهدت بگردم نا جوانمردم نه مردم
۷ عاشق صادق نباشد کز ملامت سر بخارد

باغ میخواهم که روزی سرو بالایت به بیند
۸ تا گلت در پا بریزد و ارغوان بر سر ببارد

این[10] چه رفتاراست وقامت وآن چه گفتار[11] وقیامت[12]
۹ چند خواهي گفت سعدي طیّبات آخر ندارد

۱۸۵

Metre: [ـ ـ ا ب ـ ب ـ ا ب ـ ـ ب ا ب ـ ب ـ ا ب ـ ـ] مضارع مثمّن اخرب مکفوف محذوف

امروز در فراق[1] تو دیگر بشام شد
۱ ای دیده پاس دار که خفتن[2] حرام شد[3]

---

[6] In I, R, P, Z, Y(a), Y(b), E, L, D, و is inserted before آنکه.
[7] I; ورزد for خواهد.
[8] S; جان for دل.
[9] I(b), S, P, and all texts; سینة for جان.
[10] All MSS. and all texts except T, C; آن for این.
[11] R and all texts but Z; بالا for گفتار
[12] In Z و is omitted before قیامت.
N.B.—In I(b) this ode is omitted.
[1] L, Y(b); دیگرم بفراق تو for درفراق تو دیگر.
[2] R, L; خواب for خفتن.
[3] In C, L, Y(b), this hemistich runs thus; درانتظار وصل توعمرم تمام شد.

بیش[4] احتمال سنگ جفا[5] خوردنم نماند[6]

٢ کز رقّت[7] اندرون ضعیفم چو جام شد[8]

افسوس خلق می شنوم در قفای خویش

٣ کین پخته[9] بین که در سر سودای خام شد

تنها نه من بدانهٔ خالت مقیّدم

۴ کین[10] دانه هرکه دید گرفتار دام شد

گفتم یکی[11] بگوشهٔ چشمش نگه کنم

٥ چشمم درو بماند و زیادت[12] مقام شد

ای دل نگفتمت که عنان نظر بتاب

٦ اکنونت افگند که ز دست لگام شد[13]

از من بعشق روی تو می زاید این سخن

٧ طوطی شکر شکست که شیرین کلام شد

آن مدّعی که دست ندادی ببند کس[14]

٨ این بار در کمند تو افتاد و رام شد

شرح غمت بوصف نخواهد شدن تمام

٩ جهدم بآخر آمد و دفتر تمام شد

---

[4] I, R, Z ; پیش for بیش.

[5] R ; جور و جفا بردنم for سنگ جفا خوردنم.

[6] I ; بماند for نماند.

[7] R ; ضعف for رقّت.

[8] In L this line runs as follows, verse 2 above being inserted after it ;
آمد نماز شام و نیاید نگار من * ای دیده پاس‌دار که خوابت حرام شد

[9] I ; تحفه for پخته.

[10] Z omits کە before این.

[11] Z, L ; دمی for یکی.

[12] C, L, Y(b) ; زیادم for زیادت.

[13] This line is omitted in R.

[14] C, Z, Y(b) ; ببندگی for ببند کس : R ; بدام زلف for do.

ابنـــای روزگار غـــلامان بـــزر خرند
۱۰ سعدي ترا بطـــوع[16] و ارادت غلام شد

۱۸۶

Metre : رملِ مثمّنِ مخبونِ مقصور [⏓ ⏑ — — | ⏑ ⏑ — — | ⏑ ⏑ — — | ⏑ ⏑ —]

هفتـــهٔ میرود از عمـــر و بده روز کشیـــد
۱ کز گلستـــان صفـــا[1] بوی وفائي ندمید[2]

آنکه برگشت و جفا کرد و بهیچم بفروخت
۲ بهمـــه عالمـش از من نتواننـــد خرید

هرچه زآن تلختر اندر حق من خواهد گفت[3]
۳ گو بگو زآن[4] لب شیرین که لطیفست و لذیذ[5]

گر من[6] از خار بتـــرسم نبـــرم دامن گل
۴ کام در کام نهنگســـت ببـــایـــد[7] طلبید

مرو ای دوست که ما بیتو نخواهیم نشست
۵ مبر ای یار که مـــا از تـــو نخواهیم برید

از تو با مصلحت خویش نمـــي پردازم
۶ که محال است که در[8] خود نگرد هرکه تو دید

---

16 R, C, L, Y(b) ; باختیار for بطوع.
N.B.—This ode is found under *Tayyebāt* in I only ; in other MSS. and texts it is included under *Badāqi'* or *Khawātīm*.

1 R, T, C, Y(b) ; جفا for صفا.

2 All texts and all MSS. except I, I(a), S ; نرسید for ندمید.

3 I ; همه عالم نبود for حق من خواهد گفت.

4 I. P ; از for زان.

5 *N.B.*—In I(a) this line is omitted.

6 All texts and all MSS. except I ; اگر for گر من.

7 In T و is inserted before بیاید.

8 I ; با for در.

آفرین گفتن[9] و دشنام شنیدن سهل است

۷ چه از آن به که مرا با تو بود[10] گفت و شنید

جهد بسیار بکردم که نگویم غم دل

۸ عاقبت جان بدهان آمد و طاقت نرسید

آخر ای مطرب ازین پردهٔ عشّاق نکرد

۹ چند گوئی که مرا پرده بچنگ تو درید

تشنگانت بلب[12] چشمهٔ حیوان مردند[13]

۱۰ چند چون ماهی بر خشک توانند طپید

شعر[14] سعدی بشنو ای که تو خود زیبائی

۱۱ خاصه آنوقت که در گوش کنی مروارید

۱۸۷

Metre : رملِ مسدّسِ محذوف [— ᴗ — — | — ᴗ — — | — ᴗ —]

هرکه بی او[1] زندگانی میکند ۱ گر نمی میرد گرانی میکند

من بر آن بودم که ندهم دل بکس ۲ سرو بالا دلستانی میکند

مهربانی مینمایم بر[2] قدش ۳ سنگدل نا مهربانی میکند

---

9 All texts and all MSS. except I, R; کردن for گفتن.

10 Z, E, Y(b), L, D; بود با تو مرا for مرا با تو بود.

11 In I(a) this line is omitted.

12 All texts and all MSS. except I; تشنگان لبت ای for تشنگانت بلب

13 S; میرند for مردند.

14 All texts and all MSS. except I(a), S; حرف for شعر.

N.B.—In I(b) this ode is omitted.

1 E, C, Y(a), L, Z, D; آن for او.

2 R, T, E, Y(a), Y(b), C, L, D; با for بر.

برف پیري مي نشیند بر سرم ۴ همچنان طبعم جواني میکند

ماجرای دل نمیگفتم[3] بخلق[4] ۵ آب چشمم ترجماني میکند

آهن افسرده میکوبد که جهد ۶ با قضای آسماني میکند[5]

عقل را با عشق زور پنجه نیست ۷ احتمال از ناتواني میکند

چشم سعدي در[6] امید روی یار ۸ چون دهانش دُرفشاني میکند

هم بود شوری درین سر بیخلاف ۹ کاین همه[7] شیرین زباني میکند

۱۸۸

Metre : رملِ مسدّسِ محذوف [– ⏑ – – | – ⏑ – – | – ⏑ –]

یار با ما بیوفائي میکند ۱ بی سبب[1] از ما جدائي میکند

شمع جانم را بکشت آن بیوفا ۲ جای دیگر روشنائي میکند

میکند با خویش خود[2] بیگانگي ۳ با غریبان آشنائي میکند

جو فروش است آن نگار سنگدل ۴ با من او گندم نمائي میکند

یار من اوباش و قلاش است و رند ۵ بر من او[3] خود پارسائي میکند

ای مسلمانان بفریادم رسید ۶ کان فلانی بیوفائي[4] میکند

---

[3] T, C ; گویم for گفتم.

[4] All texts and all MSS. but I ; بکس for بخلق.

[5] In I(a), and B lines 6 and 7 are transposed.

[6] All texts and all MSS. except I, R ; بر for در.

[7] I ; کین چندین for کاین همه.

N.B.—This ode is omitted in I(b).

[1] I(a), T, C, R ; گناه for سبب.

[2] All MSS. except I(a), and all texts but T ; خویشتن for خویش خود ; R ; یار for خویش.

[3] I(a) ; پیش یاران for بر من او خود.

[4] I(a) ; نا خدای for بی وفای.

کشتي عمرم شکست اندر[5] غمش ۷ وز[6] من مسکین جدائي میکند

آنچه بر من مي رود از جور و جفا[7] ۸ آفت دور سمائي میکند

سعدي شیرین سخن در راه عشق ۹ از لبش بوسي گدائي میکند

۱۸۹

Metre : رملِ مثمّنِ سالم [— ᴗ — — | — ᴗ — — | — ᴗ — — | — ᴗ — —]

هرکه شیریني فروشد مشتري بر وی بجوشد

۱ یا مگس را پر ببندد یا عسل را سر بپوشد

همچنان عاشق نباشد ور بود صادق نباشد

۲ هرکه درمان مي پذیرد یا نصیحت مینیوشد

گر مطیع خدمتت را کفر فرمائي بگوید

۳ ور[1] حریف مجلست را[2] زهر فرمائي بنوشد

شمع پیشت روشنائي نزد آتش مینماید

۴ گل بدستت خوبروئي پیش یوسف میفروشد

سود بازرگان دریا بیخطر ممکن نباشد

۵ هرکه مقصودش[3] تو باشي تا نفس دارد[4] بکوشد

---

[5] S, P, C, T ; از شکستست for شکست اندر.

[6] All texts and all MSS. except I(a) ; از for وز.

[7] In all texts and all MSS. except I(a), this hemistich runs as follows: آنچه با من مي کند اندر زمان.

N.B.—In I(b) this ode is omitted.

[1] S ; یا for ور.

[2] In I(a), S, P, Y(a), Y(b), E, L, D , را is omitted after مجلست.

[3] T, Y(b) ; منظورش for مقصودش.

[4] S ; باشد for دارد.

برگ چشمم مي نخوشد در زمستان فراقت

۶ وین عجب کاندر زمستان برگهای تر بخوشد

هرکه معشوقی[5] ندارد عمــر ضایع میگذارد

۷ همچنان نا پخته باشد هرچه بر[6] آتش نجوشد

تا غمـی پنهـــان نباشد رقّتی پیـــدا نگردد

۸ هم گلی دید است سعدي تا[7] چو بلبل میخروشد

۱۹۰

Metre: [— ⏑⏑ | — — ⏑ ⏑ | — — ⏑ ⏑ | — ⏑ ⏓] رملِ مثمّنِ مخبونِ محذوف

هرکه مجمــوع نبـــاشــد بتمـــاشا نرود

۱ یـار بـا یـار سفــر کـرده به تنهـــا نرود

باد آسایـش گیتـــي نزند[1] بر دل ریش

۲ صبــح صادق ندمـد تا شب یلـــدا نرود

بر دل آویختگان عرصهٔ عالم[2] تنـگ است

۳ کانکه[3] جائی بگـــل افتـاده[4] دگر جا نرود

هــرگز اندیشـــهٔ یار از دل دیوانه عشـــق

۴ بتمـــاشای گـل و لالـه[5] بصحـــرا نرود

---

[5] All texts and all MSS. except I; منظوری for معشوقی.
[6] I(a), B, T, E, Y(a), Y(b), L, D; هرکه در for هرچه بر.
[7] P, C, T, Y(b); کو for تا.
N.B.—In I(b) and R this ode is omitted.
[1] I(a), S, R, B, and all texts; بزند for نزند.
[2] E, T, Z, C, Y(a), Y(b); دنیا for عالم.
[3] R; هرکه for کانکه: T, C, Y(b); آنکه for do.
[4] I(a), B, S, P, T, C; افتد بدگر for افتاده دگر.
[5] I(a), P, S, R, B, Z; سبزه for لاله.

بسر[6] خار مغیلان بروم با تو چنان

۵ بارادت که کسی[7] بر سر دیبا نرود

با همه رفتن زیبای تذرو اندر باغ

۶ گو بشوخي برود پیش تو زیبا نرود[8]

گر تو ای[9] تخت سلیمان بسر ما زین دست

۷ رفت خواهي عجب از مورچه در پا نرود[10]

باغبانان بشب از زحمت بلبل چونند

۸ که در ایام گل از باغچه غوغا نرود

همه عالم سخنم رفت و بگوشت نرسید

۹ آری آنجا که تو باشي سخن ما[11] نرود

هرکه ما را به نصیحت ز تو مي پیچد روی

۱۰ گو بشمشیر که عاشق بمدارا نرود

ماه رخسار بپوشي تو بت یغمائي[12]

۱۱ تا دل خلقی ازین شهر بیغما نرود

گوهر قیمتي از کام نهنگان آرند[13]

۱۲ هرکه او را غم جانست بدریا نرود

سعدیا بار کش و یار فراموش مکن

۱۳ مهر وامق بجفا کردن عذرا نرود

---

6 S; بر سر for بسر.

7 B, S, R, P; یکی for کسی.

8 In I(a) this line is inserted at the end

9 B; با for ای.

10 In I(a) this line is omitted.

11 In P, B, T, Z, E, Y(a), Y(b), L, D, از is inserted before ما.

12 I, B, Z, E, Y(a), Y(b), D; رعنائي for یغمائي.

13 T; گیرند for آرند.

N.B.—In I(b) this ode is omitted.

۱۹۱

Metre : رملِ مثمّنِ مخبونِ محذوف [– ⏑ ⏑ – – | ⏑ ⏑ – – | ⏑ ⏑ – – | ⏓ ⏑ ⏑]

هرکه را باغچهٔ هست به بستان نرود
۱ هرکه مجموع نشسته است پریشان نرود

آنکه در دامنش آویخته باشد خاری
۲ دیگرش[1] گوشهٔ خاطر بگلستان نرود

سفر قبله دراز است و مجاور با دوست
۳ روی در قبلهٔ معنی به بیابان نرود[2]

گو بیارند کلید همه درهای بهشت
۴ جان عاشق بتماشاگه رضوان نرود

گر سرت مست کند بوی حقیقت روزی
۵ اندرونت بگل و لاله و ریحان نرود

هرکه دانست که منزلگه معشوق کجاست
۶ مدّعي باشد اگر بر سر پیکان نرود

صفت عاشق صادق بدرستي[3] آنست
۷ که گرش سر برود از سر پیمان نرود

بنصیحت گر دل شیفته میباید گفت
۸ برو ای خواجه که این درد بدرمان نرود[4]

---

[1] All texts and all MSS. except I; هرگزش for دیگرش.
[2] In I(a) this line is omitted.
[3] Z, Y(a), E, L, D; بحقیقت for بدرستي.
[4] In I(a) this line is omitted.

بسلامت فرود از دل ما صورت عشـــق

۹ نقش بر سنگ نبشته است بطوفان نرود [5]

عشق را عقل نمیخواست که بیند لیکن

۱۰ هیـــچ عیـــار نبـــاشد که بزندان نرود

سعدیا گر همه‌شب شرح غمش خواهي گفت

۱۱ شب بپـــایان رود و شرح بپـــایان نرود

۱۹۲

Metre : هزجِ مثمّنِ اخربِ مکفوفِ مقصور [— — ⏑ | ⏑ — — ⏑ | ⏑ — — ⏑ | ⏑ — —]

یا رب شب دوشین چه مبارک سحري بود

۱ کورا بسر کشتـــهٔ هجـــران گذري بود

آن دوست که با او [1] بارادت نظري هست

۲ با ما مگـــر او را بعنـــایت [2] نظري بود

من بعد شکایت [3] نکنم تلخي هجـــران

۳ کآن میوه که از صبر چشیدم [4] شکري بود

روئی [5] نتوان گفت که حسنش بچه [6] ماند

۴ گوئي که در آن نیمشب از روز [7] دري بود

---

[5] In I(a) this line is omitted.

N.B.—In I(b) this ode is omitted.

[1] I(a), S, P, C; ما را for با او.

[2] All texts and all MSS. except I(a); بارادت for بعنایت.

[3] All texts and all MSS. except I(a); حکایت for شکایت.

[4] All texts and all MSS. but I(a); بر آمد for چشیدم.

[5] T, C; مه را for روئی.

[6] C; بقو for بچه.

[7] S, P; حسن for روز.

گویم قمری بود کس از من نه پسندد
۵ باغی که بهر شاخ درختش قمری بود

آن دم که خبر بودم ازو تا تو نگوئی
۶ کز خویشتن و هرکه[8] جهانم خبری بود

در عالم وصفش بجهانی برسیدم
۷ کاندر نظرم هردو[9] جهان مختصری بود

من بودم و او نی قلم اندر سر من کش
۸ با او نتوان گفت وجود دگری[10] بود

با غمزهٔ خوبان که چو شمشیر کشید است
۹ در صبر بدیدیم[11] و نه محکم سپری بود

سعدی نتوانی که دگر دیده بدوزی
۱۰ کآن دل بربودند[12] که صبرش قدری بود

۱۹۳

Metre: خفیفِ مسدّسِ مخبونِ محذوف [– ⏑⏑ – | – ⏑ – ⏑ | – – ⏑ – ⏑ ⏑]

یار باید که هرچه یار کند ۱ بر مراد خود اختیار کند
زینهار از کسیکه از[1] غم دوست ۲ پیش بیگانه زینهار کند
بار یاران بکش که دامن[2] گل ۳ آن برد کاحتمال خار کند

---

[8] I(b), B, T, L, Y(a) D; هردو for هرکه. [9] I(a); هرکه for هردو.
[10] B; که ما را اثری for وجود دگری.
[11] This is the I(a), R, variant; B; که for و : C; ندیدیم که for بدیدیم نه : L omits و.
[12] C, Y(b); بربودست for بربودند.
N.B.—In I(b) this ode is omitted.
I(a), I, Y(b); در for از. [2] R; صحبت for دامن.

خانهٔ عشق در خرابات است ۴ نیکنامی درو چه کار کند

شهربند هوای نفس مباش ۵ سگ شهر استخوان شکار کند

هر شبی مست[3] شاهدی بودن ۶ روز هشیاریت خمار کند

قاضی شهر عاشقان باید ۷ که بیک شاهد اقتصار[4] کند

سیر سعدی سرای سلطان است ۸ نادر آنجا کسی گذار کند

۱۹۴

Metre: سریع مسدّس مطوی موقوف [— ᵕ — | — ᵕ ᵕ — | — ᵕ ᵕ —]

از همه باشد بحقیقت گزیر ۱ وز تو نباشد[1] که نداری نظیر

مشرب شیرین نبود بی رجام[2] ۲ دعوت منعم نبود بی فقیر

آن عرق است از بدنت یا گلاب ۳ آن نفس است از دهنت یا عبیر

بذل تو کردم تن و هوش و روان ۴ وقف تو کردم دل و چشم[3] و ضمیر

دل چه بود جان که بدو زنده ام ۵ گو بده ای دوست که گویم بگیر

راحت جان باشد از آن قبضه تیغ ۶ مرهم دل[4] باشد از آن جعبه تیر

درد نهانی بکه گویم که نیست ۷ با خبر از درد من الا خبیر

عیب کنندم که چه دیدی در او ۸ کور نداند[5] که چه بیند بصیر

چون نرود در پی صاحب کمند ۹ آهوی بیچاره بگردن اسیر

---

3 All texts and all MSS. but I(a); یار for مست.

4 I(a), B, S, R, P. I, L, Z, C; اختصار for اقتصار.

1 I(a), S, B, and all texts but Y(b); نشاید for نباشد.

2 I(b), C; زخام for رجام.

3 R; جسم for چشم.

4 C, I, L; جان for دل.

5 I(a); چه داند for نداند.

هرکه دل شيفتــــه دارد چــو من ۱۰ بس که بگويــد سخـــن دلپذيــــر
نالۀ سعدي بچه[6] داني خوش است ۱۱ بوی خوش آيد چو بسوزد عبيــــر

۱۹۵

Metre: مضارعِ مثمّنِ اخربِ مکفوفِ مقصور [— ∪ — | ∪ — — ∪ | ∪ — ∪ — | ∪ — —]

ای صبــر پايـــدار که پيمـــان شکســـت يار
۱ کارم ز دست رفت و نيـــامـــد بـــدست يار

برخاست آهم از دل[1] و در خون نشست چشم
۲ يا رب زمن چه خاست که بيمن نشست يار

رحمت نکــرد بر قد همچـــون کمـــان من[2]
۳ چون تيـــر ناگهـــان ز کنـــارم[3] بجست يار

عمـــری نهـــاده روئي تعبّـــد بر آستـــان
۴ گفتـــم مگـــر دری بکشـــايد ببســـت يار

دشمـــن هميـــن کند که تو کردي بدوستي
۵ في الجمله دوستست که با دشمن است يار[4]

در عشـــق يار نيست مرا سيـــم و زر دريـــغ
۶ ليک آب چشم و آتش دل[5] هردو هست يار

[6] I(a) and all texts but Z; زچه for بچه.

[1] I(a), I(b), B, P, T, C; آه و ناله for آهم از دل.

[2] In all texts and all MSS. except I this hemistich runs as follows:—

چون قامتم کمان صفت از غم خميده شد.

[3] All texts and all MSS. except I; کمانم for کنارم.

[4] Lines 4 and 5 are only found in I.

[5] R; درد دلم for آتش دل.

سعدي چو[6] بيوفائي يارت درست شد ۷ در دل شكن اميد كه پيمان شكست يار

۱۹۶

Metre : هزج مسدّسِ اخربِ مقبوضِ مقصور [— — ᴗ | — ᴗ — ᴗ | ᴗ — —]

آن كيست كه ميرود بنخچير ۱ پاي دل دوستان بزنجير

همشيرهٔ جادوان بابل ۲ همسايه لعبتان كشمير

اين است بهشت اگر شنيدي ۳ كز ديدن او جوان شود پير

از عشق كمان دست و بازوش ۴ افتاده خبر ندارد از تير

نقّاش كه[1] صورتش به بيند ۵ از دست بيفگند تصاوير

اي سخت جفاي سست پيمان[2] ۶ رفتي و چنين برفت تقدير

كوته نظران ملامت از عشق ۷ بيفايده مي كنند و تحذير

با جان مگر[3] از جسد برآيد ۸ خوني كه فرو شد است با شير

گر جان طلبد حبيب عشّاق[4] ۹ نه صبر روا بود نه تاخير

آنرا كه مراد دوست بايد ۱۰ گو ترك مراد خويشتن گير

سعدي چو اسير عشق ماندي ۱۱ تدبير تو چيست ترك تدبير

---

[6] All texts and all MSS. except I ; اكنون كه for سعدي چو.

N.B.—In all texts, and all MSS. except I, the following line is found after verse 6 :

سعدي به بندگيش كمر بستهٔ بسي
ليكن ز بندگي تو طرفي نه بست يار

[1] R ; چو for كه.

[2] I(a), I(b), S, R ; پيوند for پيمان.

[3] B, S ; من for مگر.

[4] I(b) ; عاشق for عشّاق.

۱۹۷

Metre: هزج مسدّس اخرب مقبوض مقصور [— — ∪ | — ∪ — ∪ | ∪ — —]

آمد که آنکه بوی گلزار ۱ منسوخ کند گلاب عطّار

خواب از سر خفتگان بدر برد ۲ بیداری بلبلان هشیار[1]

ما کلبهٔ زهد بر گرفتیم ۳ سجّاده که میبرد بخمّار

یک رنگ شویم تا نباشد[2] ۴ این خرقهٔ ستر پوش زنّار

برخیز که چشمهای مستت ۵ خفتست و هزار فتنه بیدار

وقتی صنمی دلی ربودی ۶ تو خلق ربودهٔ بیکبار

یا خاطر خویشتن بما ده ۷ یا خاطر ما ز دست بگذار[3]

نه راه شدن نه روی بودن ۸ معشوقه ملول و ما گرفتار[4]

هم زخم تو به چو میخورم زخم ۹ هم بار تو به چو می کشم بار

من پیش نهاده ام که در خون ۱۰ بر گردن و بر نگردم از یار[5]

گر دنیی و آخرت بیارند[6] ۱۱ کاین هر دو بگیر و دوست بگذار

---

[1] L; اشجار for هشیار: all texts but L, and all MSS. except I; اسحار for do.

[2] All texts and all MSS. but I; نماند for نباشد.

[3] All texts and all MSS. but I; مگذار for بگذار.

[4] *N.B.*—In I eight out of the eleven lines of Ode 205 are inserted in this ghazal after verse 8.

[5] In T and C the following verse is found after line 10:—

گفتی که بده تو یوسف خویش
اسباب جهان بیا و بردار

[6] I(a), I (b), P, R, T; بیاری for بیارند.

ما یوسف خود نمي فروشیم ١٢ تو سیم سیاه خود نگهدار[7]
گر مردی از تو بر نگردي ١٣ سعدي بجفا و جور بسیار[8]

١٩٨

Metre: هزجِ مسدّسِ اخربِ مقبوضِ مقصور [— — ∪ | — ∪ — ∪ | ∪ — —]

پروانه نمي شکیبد از دور ١ ور قصد کند بسوزدش نور
هر کس بتعلّقی[1] گرفتار ٢ صاحب نظران بعشق[2] منظور
آنروز که روز حشر باشد ٣ دیوان حساب و عرض منشور
یارب که تو در بهشت باشي ٤ تا کس نکند نگاه در حور
ما زنده بذکر دوست باشیم ٥ دیگر حیوان بنفخهٔ صور
ما مست شراب ناب عشقیم ٦ نه تشنهٔ سلسبیل و کافور
من دانم و دردمند بیدار[3] ٧ آهنگ شب دراز دیجور
آخر ز هلاک ما چه خیزد ٨ سیمرغ چه میکند بعصفور
بیم است شرار آه عشّاق[4] ٩ کاتش بزند حجاب مستور
نزدیک نمیشوي[5] بصورت ١٠ وز دیدهٔ دل نمیشوي[6] دور

[7] In T and C the following verse is found after line 12:—
در گوش بدار پند سعدي * دل بر کن ازین جهان غدّار

[8] B; زنهار for بسیار. In I(a), S, P, I, Z, this line is omitted.

[1] B; شخص بعلّتي for کس بتعلّقی.

[2] All texts and all MSS. but I; بروی for بعشق.

[3] I, P, B, T, Y(a), E, C, L, D; دیدار for بیدار.

[4] I(a), I(b), S, P, B, C; مشتاق for عشّاق.

[5] I(a); نمیشود for نمیشوي in both places.

از پیش تو راه رفتنم نیست ۱۱ گردن بکمند به که مهجور

سعدی چو مرادت انگبین است ۱۲ واجب بود[6] احتمال زنبور

۱۹۹

[‒ ⏔ | ‒ ‒ ⏑ ⏑ | ‒ ‒ ⏑ ⏑ | ‒ ‒ ⏑ ⏓] رملِ مثمّنِ مخبونِ مقصور :Metre

بفلک میرسد[1] از روی چو خورشید تو نور

۱ قل هو الله احد چشم بد از روی تو دور

آدمی چون تو در آفاق نشان نتوان داد

۲ بلکه در جنّت فردوس نباشد چو تو حور

حور فردا که چنین روی بهشتی بیند

۳ گرش انصاف بود معترف آید بقصور

شب ما روز نباشد[2] مگر آنگاه که تو

۴ از شبستان بدر آئی چو صباح از دیجور

زندگان را نه عجب گر بتو میلی[3] باشد

۵ مردگان باز نشینند بعشقت[4] ز قبور[5]

آن بهایم نتوان گفت که جانی دارد

۶ که ندارد نظری با چو تو زیبا منظور

سحر چشمان تو باطل نکند چشم آویز

۷ مست چندانکه بپوشند نباشد مستور

---

[6] I(a), I(b), S, R, P, I, T, C ; کند for بود.

[1] Y(b) ; میرود for میرسد.

[2] T ; نگردد for نباشد.

[3] R ; رغبت for میلی.

[4] I(b), S, B, R, T, C, Y(a), Y(b), E, L, D ; ز عشقت for بعشقت.

[5] I(a), I(b), B, R, T, C, Y(a), Y(b), E, L, D ; بقبور for ز قبور.

این حلاوت که تو داري نه عجب کز دستت

۸ عسلی پوشد[6] و زنار بـه بنـدد زنبور

آنچه در غیبتت[7] ای دوست بمن میگذرد

۹ نتوانم که حکایت کنم الا بحضور

منم امروز و تو انگشت نمای زن و مرد

۱۰ من بشیرین سخني تو بنکوئي[8] مشهور

سختم آید که بهر دیده ترا مینگرند[9]

۱۱ سعدیا غیرتت آید نه عجب سعد[10] غیور

۲۰۰

[— ◡ — — | — ◡ — — | — ◡ — — | — ◡ —] رمل مثمّن مقصور :Metre

تا بدین غایت که رفت از من نیامد هیچ کار

۱ راستي خواهي[1] ببازي صرف کردم روزگار

هیچ دست آویزم آن ساعت که ساعت در رسد

۲ نیست الا آنکه بخشایش کند پروردگار

بس ملامتها که خواهد برد[2] جان نازنین

۳ روز عرض از دست جور نفس نا پرهیزگار

---

6 I(b), S, R, P; دوزد for پوشد.

7 P, S, R; غیبت آن for غیبتت ای.

8 All texts and all MSS. but I; و تو بخوبي for تو بنکوئي.

9 I(b), S, R, P, T, C; بیفتد for نگرند.

10 In I, I(a), B, R, Z, Y(a), E, C, L, D, و is inserted after سعد.

1 I; باید for خواهي.

2 T, C, Y(b); دید for برد.

گاه میگویم چه بودي گر نبـــودي روز حشـــر

۴ تا نگشتنـــدی بدان در[3] روی نیـکان شرمسار

باز میگـــویم نشـــاید راه نومیـدي گرفت

۵ پیش انعامش چه باشد عفو چون من صد هزار

دوستـــانم توبه گـویند از گنـــه‌کاري بکن

۶ توبه تا من میکنـــم[4] هرگز نبـــاشد بـــر قرار

چشم تدبیـــرم نمي بیند طریق مصلحت[5]

۷ جرم بخشـــا یا بتوفیقـــم چراغی پیش دار

من که از شرم گنه سر بر نمیـــدارم[6] ز پیش

۸ ســـر بعلّییـــن بر آرم گر تو گوئي ســـر برآر

گرچه نا[7] فرماني از حد رفت و تقصیر[8] از حساب

۹ هرچه هستـــم همچنان هستـــم بعفو امیدوار

یا رب از سعـــدي چه کار آید پسند حضـــرتت

۱۰ یـــا توانـــائي بده یـــا نـــاتواني در گـــذار

۲۰۱

Metre: منسرح مثمّن مطوي موقوف [— ᴗ — | — ᴗ ᴗ — | — ᴗ — | — ᴗ ᴗ —]

خفتن عاشق یکیست بر سر دیبا و خار

۱ چون نتواند گرفت[1] دست در آغوش یار

---

[3] E, Y(a), Y(b), L, D ; از for در.
[4] I ; برم for کنم.
[5] All texts and all MSS. but I ; بتاریکي جهل for طریق مصلحت.
[6] I(a), I(b), B, S, T ; آرم for دارم.
[7] I, P, S, C ; بی for نا.
[8] I(a), I(b), S, R, C ; بیرون for تقصیر.
[1] T, C, Y(b) ; کشید for گرفت.

گردگری را شکیب[2] هست ز دیدار دوست

٢ من نتــوانم گــرفت بر سر آتش قرار

آتش آه[3] است و دود میرودش تا بسقف

٣ چشمهٔ چشم است و موج میزندش بر کنار

گرتو ز ما فارغي ما بتــو مستظهــریم

٤ ور تو ز ما بی نیــاز ما بتــو امیــدوار

ای که بیــاران غار مشتغلــي دوستکام

٥ غمزهٔ ما بر درست چون سگ اصحاب غار[4]

این همه بار احتمــال میکنم و میــروم

٦ اشتر مست از نشــاط گرم رود زیر بار

ما سپر انداختیــم گردن تسلیم پیش

٧ گر بکشــي حاکمي ور بدهي زینهــار

تیغ جفا گر زني ضرب تو آسایش است

٨ روی ترش گر کني تلخ تو شیرین گوار

سعدي اگر داغ عشق در تو[5] مؤثر شود

٩ فخــر بود بنــده را داغ خــداوندگار

٢٠٢

Metre: منسرح مثمّن مطوي موقوف [ـ ـ ـ | ـ ـ | ـ ـ ـ ـ | ـ ـ ـ]

دولت جان پرور است صحبت آموزگار

١ خلوت بی مدّعي سفرهٔ بی انتظــار

---

[2] I(a), B. P: قرار for شکیب.

[3] I(a); دل for آه.

[4] In all texts and all MSS but I, I(a), this hemistich runs as follows: من سگ اصحاب کهف بر در یاران غار.

[5] T, C, S; بر for در.

آخر عهد شبست اول صبح ای ندیم

۲ صبح دوم بایدت سر ز گریبان بر آر

دور نباشد که خلق روز تصوّر کنند

۳ گر بنمائي بشب طلعت خورشید وار

مشعلهٔ برفروز مشعلهٔ پیش گیر

۴ تا برود از سرت[1] زحمت خواب و خمار

خیز و غنیمت شمار جنبش باد ربیع

۵ نالهٔ موزون مرغ بوی خوش لاله زار

برگ درختان سبز پیش خداوند هوش[2]

۶ هر ورقی دفتریست معرفت کردگار

فصل[3] بهار است خیز تا بتماشا رویم

۷ تکیه بر ایّام نیست تا دگر آید بهار

وعده که گفتي شبی با تو بروز آورم

۸ شب بگذشت از حساب روز برفت از شمار

دور جواني گذشت موی سیه شد سپید

۹ برق یماني بجست گرد نماند از سوار

دفتر فکرت بشوی گفتهٔ سعدي بگوی

۱۰ دامن گوهر[4] بیار بر سر مجلس ببار

---

[1] This is the S reading: P, T; ببرند از سرت for ببرود از سرت: B, E, L, D, Y(a), Y(b), Z, C; ببرندت ز سر for do.

[2] I(b), T, C. E, Y(a), Y(b), D; در نظر هوشیار for پیش خداوند هوش.

[3] S, P, R, B, T, Z, C, L; روز for فصل.

[4] S; دولت for گوهر.

۲۰۳

Metre: منسرحِ مثمّنِ مطویِ موقوف [— ⏑ ⏑ — | — ⏑ — ⏑ | — ⏑ ⏑ — | — ⏑ —]

ره بخرابات برد عارف[1] پرهیزگار
۱ سفرهٔ یکروزه کرد نقد همه روزگار
توسمت ای نیکنام پای بر آید بسنگ
۲ شیشهٔ پنهان بیار تا بخوریم آشکار
گر بقیامت رویم بیخبر و بار عمل
۳ به که خجالت بریم چون بکشایند بار
کاین[2] همه ناموس و نام[3] چون درم ناسره
۴ روی طلا کرده بود[4] هیچ[5] نبودش عیار
روز قیامت که خلق طاعت و خیر آورند
۵ ما چه بضاعت بریم پیش کریم افتقار[6]
کار بتدبیر نیست بخت بزور آوری
۶ دولت و جاه آنسریست تاکه کند اختیار
بس که خرابات شد صومعهٔ صوف[7] پوش
۷ بس که کتبخانه گشت[8] مصطبهٔ درد خوار

---

1 S; زاهد for عارف.
2 All texts and all MSS. except I; کان for کاین.
3 I, P; بانگ for نام.
4 S, P, Z; دانست for بود.
5 R; چونکه for هیچ.
6 B; انکسار for افتقار; L; خداوندگار for کریم افتقار.
7 E, Y(a), L, D; خرقه for صوف.
8 I(b) and all texts; شد for گشت

مدّعي از گفتگوی دولت معني نیافت
۸ راه نبرد از ظلام ماه ندید از غبار

مطرب یاران[9] بگوی[10] این[11] غزل دلپذیر
۹ ساقي مجلس بیار آن قدح غمگسار

گر همه عالم بعیب در پی ما اوفتند
۱۰ هرکه دلش با یکی است غم نخورد از هزار

سعدي اگر فعل نیک از تو نیاید همي
۱۱ بد نبود نام نیک از عقبت[12] یادگار

آتش فکرت ز عشق[13] میجهد اندر وجود
۱۲ آب روانست ز طبع میرود اندر دیار[14]

۲۰۴

Metre: سریع مسدّس مطوي موقوف [— ᴗ — | — ᴗ ᴗ — | — ᴗ ᴗ —]

زنده کدامست بر هوشیار ۱ آنکه بمیرد بسر کوی یار
عاشق دیوانهٔ سرمست[1] را ۲ پند خردمند نیاید بکار
سر که بکشتن بنهي پیش دوست ۳ به که بگشتن[2] بنهي در دیار
ای که دلم بردي و جان سوختي ۴ در سر سودای تو شد روزگار

[9] I(a); خوش گو for یاران.
[10] R; بخوان for بگوی.
[11] All texts and all MSS. except I; آن for این.
[12] I(a), I(b), B, T; بر اثرت for از عقبت.
[13] All texts and all MSS. except I; عشقت ز فکر for فکرت ز عشق.
[14] In I(a) and T this line is omitted.
[1] I(b), R, P; درویش for سرمست.
[2] R, Z, Y(a), E, L, D; بغربت for بگشتن.

شربت زهر از تو دهي نيست تلخ ۵ کوه احد گر تو نهي نيست بار
بندي مهر تو نيابد[3] خلاص ۶ غرقهٔ عشق تو نه بيند کنار
درد نهاني دل تنگم بسوخت ۷ لاجرمم[4] عشق بود[5] آشکار
در دلم آرام تصور مکن ۸ ور[6] مژه ام خواب توقّع مدار
گر گله از ماست[7] شکايت بگوی ۹ ور گنه از تست غرامت بيار
بر سر پا عذر نباشد قبول ۱۰ تا نه نشيني نه نشيند غبار
دُرّ[8] چه محل دارد و دينار چيست ۱۱ مدّعيم گر نکنم جان نثار
سعدي اگر زخم خوري غم مخور ۱۲ فخر بود داغ خداوندگار[9].

۲۰۵

Metro : هزجِ مسدّسِ اخربِ مقبوضِ مقصور [— — ⏑ | — ⏑ — ⏑ | ⏑ — —]

شرط است جفا کشيدن از يار ۱ خمر است و خمار و گلبن و خار
من معتقدم که هر[1] چه گوئي ۲ شيرين بود از لب شکر بار
نزد[2] دگری نميتوان رفت ۳ از تو بتو آمدم بزنهار
عيبت نکنم اگر بخندي ۴ بر من چو بگريم از غمت زار

---

3 I(b); نه بيند for نيابد.
4 I; لاجرمش for لاجرمم.
5 I(a); تو شد for بود.
6 I(a), P, B, and all texts but L; در for ور.
7 In I(a) از is omitted before ماست.
8 All texts and all MSS but I; دل for در.
9 In all texts and all MSS. but I, this line is omitted, and in its place is substituted the following verse:—
چون تو دگر دوست نيايد بدست * ای که فدای تو سعدي خداوندگار
In T and C both lines are introduced with the variant من صد for سعدی in line 12.
1 I(a), I(b), P, Z, E, Y(a), Y(b), L, D; بهر for که هر.
2 All texts and all MSS. but I; پيش for نزد.

شک نیست که بوستان بخندد ۵ وقتـــی[3] که بگـــرید ابر آزار[4]

تو میـــروي و خبـــر نداري ۶ و اندر عقبت قلوب و ابصار

گر پیـــش تو نوبتی بمیـــرم ۷ هیچـــم نبود گزند و تیمـــار

جز حسرت آن که زنده گردم ۸ تا پیش بمیـــرمت دگر بار

گفتـــم که بگوشهٔ چو سنگی ۹ بنشینـــم و روی دل بدیوار

دانـــم که میسّـــرم نگـــردد ۱۰ تو سنـــگ در آوري بگفتـــار

سعدي نرود بسختي از پیش ۱۱ با قیـــد کجـــا رود گرفتـــار

۳۰۶

Metre : رملِ مثمّنِ مقصور [— ∪ — — | — ∪ — — | — ∪ — — | — ∪ —]

فتنه ام بر زلف و بالای تو ای بدر منیر
۱ قامتست آن یا قیامت عنبر است آن یا عبیر

گم شدم در راه سودا رهنمایا رهنمای
۲ صبرم[1] از پا اندر آمد دستگیرا دستگیر

گر ز پیش خود براني چون سگ از مسجد مرا
۳ سر ز حکمت بر نگیرم[2] چون مرید از حکم[3] پیر

---

[3] I(b), R, S, P, Z, E, Y(a), Y(b), L, D ; هرگه for وقتی.

[4] In I(a) this line is omitted.

N.B.—In R the following line is found at the end of the ode :—

نه رای شدن نه روی بودن * معشوقه ملول و ما گرفتـــار

In I lines 3, 4, 5, 7, 8, 9, 10 and 11 of this ode are inserted in ghazal 189 after verse 8, but in a different order, lines 1, 2 and 6 being omitted.

[1] I(a) ; طاقتم for صبرم.

[2] I(b), S, P, B, and all texts ; ندارم for نگیرم.

[3] B, S, P ; گفت for حکم : T, C ; پند for do.

ناوک فریاد من هر ساعت از مجرای دل
۴ بگذرد از چرخ اطلس[4] همچو سوزن از حریر
چون کنم کز دل شکیبایم ز دلبر نا شکیب
۵ چون کنم کز جان گزیر است و ز جانان نا گزیر
بیتو گر در جنّتم تا خوش شراب سلسبیل
۶ با تو گر در دوزخم خرّم هوای زمهریر
مرغ وصلت[5] گر بپرّد در هوای بخت من
۷ وه که آنساعت ز شادی چار پر گردم چو تیر
تا روانم هست نامت بر زبان دارم روان
۸ تا وجودم هست خواهم کند[6] نقشت در ضمیر
گر نبارد فضل باران عنایت بر سرم
۹ لابه بر گردون رسانم چون جهود اندر[7] فطیر[8]
بو العجب شوریده ام سهوم بلطفت[9] در گذار
۱۰ سهمگین افتاده ام جرمم برحمت[10] در پذیر
آه درد آلود سعدی گر ز گردون بگذرد
۱۱ در تو کافر دل[11] نگیرد ای مسلمانان نفیر

---

4 All texts and all MSS. but R; مقنم for اطلس.
5 S, P; بخت for وصلت.
6 All texts and all MSS. but I, R; خواهد بود for خواهم کند.
7 S; جهودان از for جهود اندر.
8 In I(a) this line is omitted.
9 I(a), I(b), B, S, P; رحمت for لطفت : R, and all texts; طاعت for do.
10 I(a), I(b), B, S, P, Z; طاعت for رحمت. In T, C, this line runs as follows:—
سهمگین افتاده ام جرمم بطاعت در نگر
بو العجب شوریده ام سهوم برحمت در پذیر
11 I(a); سنگین for کافر دل.

۲۰۷

Metre : رملِ مثمّنِ مخبونِ مقصور [‒ ⏑⏑ | ‒ ‒ ⏑ ⏑ | ‒ ‒ ⏑ ⏑ | ‒ ‒ ⏑ ⏓]

ما درین شهر غریبیم و درین ملک فقیر
۱ بکمند تو گرفتار و بدام تو اسیر

در آفاق کشادست و لیکن بستست
۲ از سر زلف تو بر پائی دل ما زنجیر

من نظر باز گرفتن نتوانم هرگز[1]
۳ از من ای خسرو شیرین[2] تو نظر باز مگیر

گرچه در خیل تو بسیار به از ما باشد
۴ ما ترا در همه عالم نشناسیم نظیر

در دلم بود که جان نشانم لیکن[3]
۵ باز در خاطر آید[4] که متاعیست حقیر

ین حدیث از سر درد است که من میگویم
۶ تا بر آتش نه نهي بوئی نیاید ز عبیر

گر بگویم که مرا حال پریشاني نیست
۷ رنگ رخساره خبر میدهد از سِرّ ضمیر[5]

من از آن هردو کمانخانهٔ ابروی تو چشم
۸ بر نگیرم اگرم دیده بدوزند به تیر

---

[1] L ; همه عمر for هرگز.
[2] L ; خوبان for شیرین.
[3] L ; روزی for لیکن.
[4] L ; آمد for آید.
[5] After line 7 the following verse is inserted in L :—
عشق پیرانهٔ سر از من عجبت مي آید * چه جوانی تو که از دست ببردي دل پیر

عجب از عقل کسانی که مرا پند دهند
۹ برو ای خواجه که عاشق نبود[6] پند پذیر

سعدیا پیکر مطبوع برای نظرست
۱۰ گر نه بیند چه بود فایدهٔ چشم بصیر

۲۰۸

Metre: مضارعِ مثمّنِ اخربِ مکفوفِ مقصور [— — ∪ ∪ — ∪ — ∪ ∪ — — ∪ — ∪ —]

یار آن بود که صبر کند بر جفای یار
۱ ترک رضای خویش کند در رضای یار

گر بر وجود عاشق صادق زنند[1] تیغ
۲ بیند گناه[2] خویش[3] و نه بیند خطای یار

یار از برای نفس گرفتن طریق نیست
۳ ما نفس خویشتن بکشیم از برای یار

یاران شنیده‌ام که بیابان گرفته‌اند
۴ بیطاقت از ملامت خلق و جفای یار

من ره نمیبرم مگر[4] آنجا که کوی دوست
۵ من سر نمي نهم مگر[4] آنجا که پای یار

گفتي هوای باغ در ایام گل خوش است
۶ ما را بدر نمیرود[5] از سر هوای یار

---

[6] Y(b) ; شود for بود.
[1] I(a), S, R, B, T, C, E, Y(a), Y(b), D ; نهند for زنند.
[2] All texts and all MSS. but I ; خطای for گناه.
[3] In I(b) and C و is omitted after خویش.
[4] R ; بجز for مگر in both places. [5] I(b) : نمیشود for نمیرود.

بستـــان بیمشاهدهٔ دیدن مجاهده است
٧ ور صد درخت گل بنشانی بجای یار
ای باد اگر بگلشـــن روحانیـــان روی[6]
٨ یار قـــدیم[7] را برســـانی دعای یار
ما را ز درد عشق تو با کس حدیث نیست
٩ هم پیـــش یار گفته شود ماجرای یار
هرکس میان جمعی و سعـــدی بگوشهٔ[8]
١٠ بیگانه باشد از همـــه خلق[9] آشنای یار[10]

٢٠٩

Metre: خفیف مسدّس مخبون مقطوع مسبّغ [⏓ ⏑ – – | ⏑ – ⏑ – | ⏓ –]

ای بخلـــق از جهانیـــان ممتاز ١ چشم خلقی بروی خوب تو باز
لازمست آنکه دارد این همه لطف[1] ٢ که تحمّـل کنندش این همه ناز
ای بعشـــق[2] درخت بالایـت ٣ مرغ جانـــم رسیـــده[3] در پرواز[4]
آن نه صاحب نظـــر بود که کنـد ۴ از چنـیـــن روی در بروی فراز
بخـــورم گرز دست تست نبید ۵ نکنم گر خـلاف تســـت نماز

---

6 I(a); رسي for روي.
7 R, T, Z, Y(a), E, L, D; عزیز for قدیم
8 I(a), I(b), I, B, Z, C; و گوشهٔ for بگوشهٔ.
9 B, T, C, Y(b); کس for خلق.
10 In I(a) the following line is found after line 10:—
جز درد دوستي مطلب در دیار عشق * هم در دیار ما که شناسد دوای یار
1 B; حسن for لطف.
2 I(b); بهشت for بعشق.
3 I, R; رمیده for رسیده: I(a); همیشه for رمیده.
4 In C this line is omitted.

گر بگریم چو شمع معذورم ۶ کس نگوید در آتشم مگداز

منْ نگفتم سخن در[5] آتش عشق ۷ تا[6] بگفت[7] آب دیدهٔ غمّاز

آب و آتش خلاف یک دگرند ۸ نشنیدیم صبر و عشق انباز

هرکه دیدار دوست میطلبد ۹ دوستي را حقیقت است و مجاز

آرزومند کعبه را شرط است ۱۰ که تحمّل کند نشیب و فراز

سعدیا زنده عاشقی باشد[8] ۱۱ که بمیرد[9] بر آستان نیاز

۲۱۰

Metre: مضارعِ مثمّنِ اخربِ مکفوفِ مقصور [– – ا ᴗ – ᴗ – ا ᴗ ا ᴗ – – ا ᴗ – ᴗ –]

۱ هنگام[1] نوبت سحر است ای ندیم خیز
پیوند روح میکند این باد مشکبیز

۲ عنبر بسای و عود بسوزان و گل بریز
مطرب[2] بخوان و شمع بر افروز[3] و می بیار[4]

۳ خوشتر بود عروس نکو روی بی جهیز
گر یار[5] دست میدهدت هیچ گو مباش

[5] I(a); از for در.
[6] I(a); که for تا.
[7] All texts and all MSS. but I(a); نگفت for بگفت.
[8] I(a) R; باشي for باشد.
[9] I(a), R, I, Z; بميري for بميرد.
[1] B. T; نزديک for هنگام.
[2] All texts and all MSS. except I; شاهد for مطرب.
[3] B. S; بيفروز for بر افروز.
[4] All texts and all MSS. except I; بنه for بيار.
[5] All texts and all MSS. but I; دوست for يار

امروز بایــد از گرمی میکنــد سحاب[6]
۴ فردا که تشنه مرده بـود آب گو مریز[7]

من در وفای عهد[8] چنان کنــد نیستم
۵ کـز دامن تــو دست بدارم بتیغ تیز

لیکن بدست خویشتنم کش که گفته اند
۶ از دوستان تحمــل و با دشمنان ستیز[9]

گر تیــغ میــزني سپر اینک وجود من
۷ عیّــار مدّعي کنــد از کشتن احتریز

فردا که ســر ز خاک بر آرم اگــر تــرا
۸ بیــنــم فراغتــم بود از روز رستخیز

تا خود کجــا رسد بقیــامت نماز من
۹ من روی در تو و همه[10] کس روی در حجیز[11]

سعدي بعشق[12] روی تو در پای بند ماند
۱۰ قیــدی نکــردهٔ که میسّر شــود گریز

---

[6] In B this hemistich runs as follows:—

امروز باید آب که گرمست آفتاب

[7] This is the R. reading: I; لاو گو بخیز: I(a); سیل for آب: I(b), P, B, C, T, Z, Y(a), Y(b), E, L, D; لای for do.: I(a), I(b), P, S, B, T, Z, E, Y(a), Y(b); مخیز for مریز.

[8] All MSS. but I(a), and all texts except C; وفا و عهد for وفای عهد.

[9] In I lines 5 and 7 are omitted, verse 6 being substituted for them. This verse is only found in I.

[10] I(a), I(b), T, E, Y(a), Y(b), L, D; همه را for همهٔ کس: R; دگوان for do.

[11] In I this line is omitted.

[12] All texts and all MSS. but I; بدام عشق for بعشق روی.

۲۱۱

Metre : خفیفِ مسدّسِ مخبونِ مقطوعِ مسبّغ [– ⏓ | – ⏑ – ⏑ | – – ⏑ ⏓]

ساقی سیم تن چه خسبی خیز ۱ آب شادی بر آتش غم ریز
بوسهٔ بر کنار ساغر نه[1] ۲ پس بگردان شراب شهد آمیز
کابر آذار و باد نوروزی ۳ در فشان می کنند و عنبر بیز
جهد[2] کردیم[3] تا نیالاید ۴ بخرابات دامن پرهیز
دست بالای عشق زور آورد ٥ معرفت را نماند جائی[4] ستیز
گفتم ای عقل زورمند چرا ۶ بر گرفتی ز راه عشق[5] گریز
گفت اگر گربه شیر نر گردد ۷ نکند با[6] پلنگ دندان تیز
شاهدان می کنند خانهٔ زهد ۸ مطربان میزنند راه حجیز
توبه را تلخ میکند در حلق ۹ یار شیرین دهان شور انگیز
سعدیا هر دمت که دست دهد ۱۰ در سر[7] زلف دلبران[8] آویز
دشمنان را بحال خود بگذار ۱۱ تا قیامت کنند و رستا خیز

۲۱۲

Metre : خفیفِ مسدّسِ مخبونِ مقصور [⏒ – | – ⏑ – ⏑ | – ⏒ –]

متقلب درون جامهٔ ناز ۱ چه خبر دارد از شبان دراز

---

[1] I(a), S, P, R, and all texts; ده for نه.
[2] R; عهد for جهد.
[3] I(a); کردم که تا for کردیم تا.
[4] R and all texts but C; روی for جائی.
[5] I(a), B, R, and all texts; عشق راه for راه عشق.
[6] R; بر for با.
[7] I(b), R, and all texts but C; بسر for در سر.
[8] I(b), S, P; دوستان for دلبران.

عاقل انجام عشق مي داند[1] ۲ زان[2] هم اول نميكند آغاز

جهد كردم كه دل بكس ندهم ۳ چون توان كرد با دو ديدهٔ باز

زينهار از بلاى تير نظر ۴ كه چو رفت از كمان نيايد باز[3]

مگر از شوخي تذروان بود ۵ كه فرو دوختند ديدهٔ باز

محتسب در قفاى رندان است ۶ غافل از صوفيان[4] شاهد باز

پارسائى كه خمر عشق چشيد ۷ خانه گو با معاشران پرداز

هركرا با گل آشنائي هست ۸ گو برو با جفاى خار بساز

سپرت مي ببايد افگندن ۹ اى كه دل ميدهي بتير انداز

هرچه آيد[5] ز دوستان كرم است ۱۰ گر اهانت كنند و گر اعزاز

دست مجنون و دامن ليلى ۱۱ سر[6] محمود و خاك پاى[7] اياز

هيچ بلبل[8] نداند[9] اين دستان ۱۲ هيچ مطرب[8] ندارد اين آواز

هر متاعى ز معدنى خيزد ۱۳ شكر از مصر و سعدي از شيراز

۲۱۳

Metre: هزجِ مسدّسِ مقصور [ᴗ — — — | ᴗ — — — | ᴗ — —]

مبارك ترشب و خرّم ترين روز ۱ باستقبالم آمد بخت پيروز

دهل زن گو دو نوبت زن بشارت ۲ كه دوشم قدر بود امروز نوروز

---

[1] All texts and all MSS. except I; بيند for داند.

[2] I(a), I(b), B, R, S, P, Y(a), Y(b), E, Z, L, D; تا for زان: T, C; هم از for زان هم

[3] In R this line is omitted.

[4] S; زاهدان for صوفيان.

[5] All texts and all MSS. except I; بيفي for آيد.

[6] I(b), P, R, Z; روى for سر.

[7] I(a); آستان for خاك پاى.

[8] In all texts and all MSS. except I(a), I(b), I, R, مطرب and بلبل, are transposed.

[9] C; نگويد for نداند.

مه است این[1] یا ملک یا آدمیزاد ۳ توئی یا آفتاب عالم افروز
ندانستی[2] که ضدّان در کمین اند ۴ نکو کردی علی رغم بد آموز
مرا با دوست ای دشمن وصال است ۵ ترا گر دل نخواهد دیده بر دوز
شبان دانم[3] که از درد[4] فراقت ۶ نیاسودم ز فریاد جهان سوز[5]
گر آن شبهای با وحشت نمیبود[6] ۷ نمیدانست سعدی قدر این روز

۲۱۴

Metre: مضارع مثمّن اخرب مکفوف مقصور [— ∪ — | ∪ — — ∪ | — ∪ — ∪ | — —]

امشب مگر بوقت نمیخواند این خروس
۱ عشاق بس نکرده هنوز از کنار و بوس
پستان یار در شکن زلف[1] تابدار
۲ چون گوی عاج در خم چوگان آبنوس
امشب[2] که چشم فتنه[3] بخوابست زینهار
۳ بیدار باش تا نرود عمر بر فسوس
تا نشنوی ز مسجد آدینه بانگ صبح
۴ یا از در سرای اتابک غریو کوس

1 All texts and all MSS. except S, P; آن for این.
2 I(a); بدانستم for ندانستی.
3 L; دانی for دانم.
4 I(b); دست for درد.
5 The following line, which is only found in the texts (except Z), succeeds verse 6: —
از آن تاریکی شبهای خلوت * فتاده در حدیث من چنین سوز
6 C, Y(b); نبودی for نمی بود.
1 I(a), B, S, R, Z, C; خم گیسوی for شکن زلف.
2 All texts but C, and all MSS. except I(a), B; یکشب for امشب.
3 I(a), R; دوست خفته for چشم فتنه.

لب از[4] لب چو چشم خروس ابلهی بود
٥ برداشتن بگفتن[5] بیهوده خروس

۲۱٥

Metre : مضارع مثمن مکفوف محذوف [— ‿ — | ‿ — — ‿ | ‿ — ‿ — | ‿ — —]

عمرت دراز باد که کوته کنی نفس
١ پیغمبرت شفیع همی آورم که بس

آخر ز دست کین همه فریاد و گفتگوی
٢ دردت نمی کند سر روئین چون جرس

خانه خدای گو در برج کبوتران
٣ بگشای یا بکش که بمردیم در قفس

من می روم که چون تو گرانجان درین سرای
٤ گر ساعتی دگر نروی بشکند هرس

گرچه شبست و مردم اوباش در کمین
٥ رندان ازین بتر بکند شحنه عسس

دیدار دوستان هوسم بود پیش ازین
٦ اکنون بشومی تو برفت از من آن هوس

گر بشنود کسی که تو پهلوی کعبهٔ
٧ حج نا گزارده شد ننشیند بر و مگس

[4] I(a) B, S, C; بر for از.
[5] All texts but C; بگفته for بگفتن.
N.B.—In I(b) and P this ode is omitted.

گرجنس خویشتن طلبي در جهان کسی
۸ در زیر آسمان نبود چون تو هیچ کس

سعدي نفس شمردن دانا بوقت نزع
۹ خوشتر که زندگاني با غیر هم نفس[1]

۲۱۶

Metre: رجز مثمّن سالم [— ⏑ — — | — ⏑ — — | — ⏑ — — | — ⏑ — —]

بوی بهار آمد بنال ای بلبل شیرین نفس
۱ ور پای بندي همچو من فریاد میکن[1] در[2] قفس

گیرند مردم دوستان نا مهربان و مهربان
۲ هر روز خاطر با یکی ما خود یکی داریم و بس

محمول پیش آهنگ را از[3] من بگو ای ساربان
۳ تو خواب میکن بر شتر تا بانگ بردارد[4] جرس

شیرین بضاعت بر مگس چندانکه تندي میکند
۴ او باد بیزن همچنان در[5] دست و مي آید[6] مگس

پند خردمندان چه سود اکنون که بندم سخت شد
۵ گر جستم این بار از قفس بیدار باشم زین سپس[7]

---

1 This ode is only found in I.

1 B ; بردار for میکن : I(a), I(b), P, S, R, C ; میخوان for do.

2 I(a), S, B, R ; از for در.

3 I(b), B, S, E, Y(a), Y(b), D ; با for از.

4 All MSS. and all texts but C ; مي دارد for بر دارد.

5 I(a), I(b), B, Z, Y(a), Y(b), E, L, D ; بر for در.

6 B, Z ; میپراند for مي آید.

7 In R this line is omitted.

گر دوست می آید برم یا تیغ دشمن بر سرم
۶ من با کسی افتاده‌ام کز وی نپردازم بکس

با هرکه بنشینم دمی باشد کزو غافل شوم
۷ چون صبح بیخورشیدم از دل برنمی آید نفس

من مفلسم در کاروان گو هرکه خواهد[8] قصد کن
۸ نگذاشت مطرب در برم چندانکه بستاند عسس

گر بند میخواهی بنه ور پند میخواهی بده
۹ دیوانه سر خواهد نهاد آنکه نهد از سر هوس

فریاد سعدی در جهان افگندی ای آرام جان
۱۰ چندش بفریاد آوری باری بفریادش برس

۲۱۷

Metre : رجزِ مثمّنِ مطویِ مخبون [— ᴗ — ᴗ | — ᴗ ᴗ — | — ᴗ — ᴗ | — ᴗ ᴗ —]

آنکه هلاک من همی[1] خواهد و من سلامتش
۱ هرچه کند ز شاهدی[2] کس نکند ملامتش

میوه نمیدهد بکس باغ تفرج است و بس
۲ جز بنظر نمیرسد سیب درخت[3] قامتش

داروی دل نمیکنم کانکه مریض عشق شد
۳ هیچ دوا نیاورد باز باستقامتش

---

[8] I(a), I(b), B, S, P ; خواهی for خواهد.
[1] T, C ; جان من for من همی.
[2] S, R, P, Z ; بشاهدی for ز شاهدی.
[3] S ; سرو بلند for سیب درخت.

هرکه فدا نمیکند دنیـــي و دین و مال و سر
۴ گو غم نیکوان[4] مخور تا نخوري ندامتـــش

جنگ نمي کنم اگر دست بتیـــغ مي برد
۵ بلکه بخون مطالبت هم نکنـــم قیامتـــش

کاج کـه در قیامتـــش بـــار دگـر بدیدمی
۶ کانچـه گناه او بود من بکشـــم غرامتـــش

هرکه هوا گرفت و رفـت[5] از پی آرزوی دل
۷ گوش مدار سعـــدیا بر خبـــر[6] سلامتـــش

۲۱۸

Metre: رملِ مثمّنِ مقصور [ـ ‿ ـ ـ | ـ ‿ ـ ـ | ـ ‿ ـ ـ | ـ ‿ ـ]

یـار[1] بیـــگانه نگیـــرد هـرکه دارد یـار[1] خویش
۱ ای که دستی چرب داري بیشتـــر[2] دیوار خویش

خدمتـــت را هرکه فرمائي کمـــر بنـــدد بطوع[3]
۲ لیکـــن آن خوشتـــر[4] که فرمائي بخدمتگار خویش

من هم اوّل روز گفتـــم جان فدای روی تست[5]
۳ شرط مردي نیســـت بر گردیدن از گفتـــار خویش

---

[4] S; شاهدان for نیکوان.
[5] S, P; هوای تن گرفت for هوا گرفت و رفت.
[6] In P از is inserted after خبر.
[1] R; بار for یار in both places.
[2] L, Z; پیشتر for بیشتر.
[3] L; شوق for طوع.
[4] R, Z, C, L, Y(b); بهتر for خوشتر.
[5] R, Z, Y(b); تو for تست.

درد عشق از هرکه مي پرسم جوابم مي دهد
۴ از که مي پرسي که من خود عاجزم در کار خویش

صبر چون پروانه باید کردنت بر[6] سوز[7] عشق
۵ اي که صحبت با یکی[8] داري نه در[9] مقدار خویش

یا چو دیدارم نمودي دل نبایستي شکست[10]
۶ یا نبایستي نمود اوّل مرا دیدار خویش

حد زیبائی ندارند این خداوندان حسن
۷ ای دریغا گر نخوردندی غم غمخوار خویش

عقل را پنداشتم در عشق تدبیری بود
۸ من نخواهم کرد دیگر تکیه بر پندار خویش

هرکه خواهد[11] در حق من هرچه خواهد گو بگو
۹ من نخواهم[12] داشت دست از دامن دلدار خویش[13]

روز رستا خیز کانجا کس نپردازد بکس
۱۰ من نپردازم بهیچ از گفت و گوی یار خویش

سعدیا در کوی عشق از پارسائي دم مزن
۱۱ هر متاعی را خریداریست[14] در بازار خویش

---

6 C, L, Y(b) ; در for بر.
7 R, C, Z ; داغ for سوز.
8 Z, L ; کسی for یکی.
9 R, C, Y(b) ; بر for در.
10 Z, L ; ربود for شکست.
11 I ; خواهي for خواهد.
12 L ; ما نمیداریم for من نخواهم داشت.
13 This line is omitted in R.
14 I ; خریدار ست for خریداریست.
N.B.—This Ode is included under *Tayyebāt* only in I(a).

۲۱۹

Metre: مضارع مثمّن اخرب مکفوف مقصور [— ∪ — | ∪ — — ∪ | ∪ — ∪ — | ∪ — —]

ای روبهک چرا ننشستی[1] بجای خویش
۱ با شیر پنجه کردی و دیدی سزای خویش

دشمن بدشمن آن نپسندد که بیخرد
۲ با نفس خود کند بمراد هوای خویش

از دست دیگران[2] چه شکایت کند کسی
۳ سیلی بدست خویش زند[3] برقفای خویش

دزد از جفای شحنه چه فریاد میکند[4]
۴ گو گردنت[5] نمیزند الا جفای خویش

خونت برای قالی سلطان بریختند
۵ ابله چرا نخسبی[6] بر بوریای خویش

گر هر دو دیده هیچ نه بیند باتفاق
۶ بهتر ز دیدهٔ که نه بیند خطای خویش

چاه است و راه و دیدهٔ بینا و آفتاب
۷ تا آدمي نگاه کند پیش پای خویش[7]

---

[1] I(b), B, R, P, L; ننشیني for ننشستي.
[2] All texts and all MSS. but I; دیگری for دیگران.
[3] I(a), S, P, T, C, Y(b); زده for زند.
[4] T; چو بیداد میکشد for چه فریاد مي کند: C, Y(b); بیداد for فریاد.
[5] All texts; گردنش for گردنت.
[6] I(a), I(b), S, R, B and all texts; نخفتي for نخسبي.
[7] In I(a) lines 6 and 7 are transposed.

چندین چراغ دارد ، بیراهه میرود
۸ بگذار تا بیفتد و ببیند سزای [8] خویش[9]

با دیگران بگوی که ظالم بچه فتاد
۹ تا چاه دیگران نکنند از برای خویش

گر گوش دل بگفتهٔ سعدی کند کسی
۱۰ اول رضای حق طلبد پس رضای خویش

۲۲۰

Metre: رملِ مثمّنِ محذوف [— ᴗ — | — — ᴗ — | — — ᴗ — | — — ᴗ —]

چون بر آمد ماهروی از مطلع پیراهنش
۱ چشم بد را گفتم الحمدی بدم[1] پیرامنش

تا چه خواهد کرد با من دور گیتی [2] زین دو کار
۲ دست او در گردنم یا خون من در گردنش

هرکه معلومش نمیگردد که زاهد را که کشت
۳ گو سر انگشتان شاهد بین و رنگ [3] ناخنش[4]

گر چمن گوید مرا همرنگ رویش لاله ایست
۴ از قفا باید بدر کردن زبان چون[5] سوسنش

---

[8] R, P ; بنشین بجای for ببیند سزای : I, I(b), C ; بنشین for ببیند.
[9] In I(a) this line is omitted.
[1] B, T, C, Y(b) ; بخوان for بدم.
[2] R ; گردون for گیتی.
[3] I(a) ; خون for رنگ.
[4] In I this line is omitted.
[5] In I چون is omitted after زبان.

ماه و پرویناش نیارم[6] گفت[7] و سرو[8] و آفتاب
٥ لطف جان در جسم دارد جسم در پیراهنش

آستین از دست[9] مسکینان گرفتم در کشد
٦ چون تواند رفت چندین دست دل در دامنش

من سبیل دوستان[10] کردم نصیب عرض[11] خویش
٧ دشمن آنکس در جهان دارم که دارد دشمنش

گر تنم موئی شود از دست جور روزگار
٨ بر من آسان تر بود کاسیب موئی بر تنش

تا چه رویست آنکه حیران مانده ام در وصف او
٩ صبحی از مشرق همي تابد یکی از روزنش

بعد ازین ای یار چون[12] تفصیل هشیاران کني[13]
١٠ گر دران[14] جا نام من بیني قلم برسر زنش

لایق سعدي نبود این خرقهٔ تقوی و زهد
١١ ساقیا جامی بده وین خرقه از تن[15] بر کنش

---

6 I(a) ; نخواهم for نیارم.
7 In all MSS. and all texts but L و is omitted after گفت.
8 T, C, Y(b) ; کان خورشید رخ for وسرو و آفتاب : I(a), B, R, Y(a). E, L, D ; شمع for سرو.
9 All texts and all MSS. but I ; چنگ for دست.
10 I(b), S, R, P, I, Z ; دشمنان for دوستان.
11 R, T, C ; عمر for عرض.
12 I, I(a), and all texts ; اگر for چون.
13 S, P, I, C, Y(b) ; کنند for کني.
14 R ; نام من گر درمیان for گر درآنجا نام من.
15 S, R, I, P ; سر for تن.

۲۲۱

Metre: هزجِ مسدّسِ مقصور [ـــ ـــ ـــ ᴗ | ـــ ـــ ـــ ᴗ | ـــ ـــ ᴗ]

خطا کردی بقول دشمنان گوش
۱ که عهد[1] دوستان کردی فراموش

که گفت آن روی شهر آرای بنمای
۲ چو بنمودی دگر بارش[2] فراپوش

دل سنگینت آگاهی ندارد
۳ که من چون[3] دیگ روئین میزنم جوش

نمی بینم خلاص از دست فکرت[4]
۴ مگر کافتاده باشم مست و مدهوش

بظاهر پند مردم می نیوشم
۵ نهانم عشق میگوید که مینوش

مگر ساقی که بستانم ز دستش
۶ مگو مطرب که بر قولش کنم[5] گوش

مرا جامی بده وین جامه بستان
۷ مرا نقلی بنه[6] وین خرقه بفروش

نشستم تا برون آئی خرامان
۸ تو بیرون آمدی من رفتم از هوش

---

[1] I(b), S, P; قول for عهد.
[2] T, C, E, Y(a), Y(b), Z, L, D; بارة for بارش.
[3] I(b), S, B, and all texts; همچون for من چون.
[4] R; مهرش for فکرت: I; فکرش for do.
[5] C, Y(b); نهم for کنم.
[6] All texts and all MSS. except I; بده for بنه.

تو در عالم نمی گنجی ز خوبی[7]
۹ من مسکین کجا گنجم[8] در آغوش
خردمندان نصیحت می کنندم
۱۰ که سعدی چون دهل بیهوده مخروش
لیکن تا بچوگان میزنندش
۱۱ دهل هرگز نخواهد گشت[9] خاموش

۳۲۲

Metro : مجتث مثمن مخبون محذوف [— ᵕᵕ | — ᵕ — ᵕ | — — ᵕ ᵕ | — ᵕ — ᵕ]

رها نمیکند ایام در کنار منش
۱ که داد خود بستانم ببوسه از دهنش
همان[1] کمند بگیرم که صید خاطر خلق
۲ بدان همی کند و در کشم بخویشتنش
ولیک دست نیارم زدن بران[2] سرزلف
۳ که مبلغی دل خلق است زیر هر شکنش
غلام قامت آن لعبتم[3] که بر قد او
۴ بریده اند ملاحت[4] چو جامه بر بدنش

7 I(b), B, S, R ; بخوبی for ز خوبی.
8 All texts and all MSS. but I ; مرا هرگز کجا گنجی for من مسکین کجا گنجم.
9 I(a), R, I, Z ; بود for گشت.
1 R; and all texts but T ; من آن for همان.
2 All texts and all MSS. but I, I(a) ; بدان for برآن.
3 I ; لعبت آن قامتم for قامت آن لعبتم.
4 All tezts and all MSS. but I ; لطافت for ملاحت.

ز رنگ و بوی تو ای سروقد سیم اندام
٥ برفت رونق نسرین باغ و نسترنش

یکی بحکم نظر پای در گلستان نه
٦ که پایمال کنی ارغوان و یاسمنش

خوشا تفرّج نو روز[5] خاصه در شیراز
٧ که بر کند دل مرد مسافر از وطنش

عزیز مصر چمن شد جمال یوسف گل
٨ صبا بشهر در آورد بوی پیرهنش

عجب مدار که از غیرت تو فصل[6] بهار
٩ بگرید ابر و بخندد شگوفه بر[7] چمنش

بدین روش که توئي گر بمرده برگذری
١٠ عجب نباشد اگر نعره آید[8] از کفنش

نماند فتنه در ایام شاه جز سعدی
١١ که بر جمال تو فتنه است و خلق بر سخنش

٢٢٣

Metre: هزج مسدّسِ اخربِ مقبوضِ مقصور [‒ ‒ ᴗ | ‒ ᴗ ‒ ᴗ | ᴗ ‒ ‒]

رفتی و نمیشوی[1] فراموش ١ می آئی و میروم من از هوش
سحریست کمان ابروانت ٢ پیوسته کشیده تا بنا گوش

[5] All texts and all MSS. but I insert و after نوروز.
[6] I(b), I, S, P, T, Z, C, D, L; وقت for فصل.
[7] I(a), I(b), S, T; در for بر.
[8] I(b), P, Y(a), E, L, D; خیزد for آید.
[1] I(a), S, P; روی for شوی.

پایت بگذار تا ببوسم ۳ چون دست نمیرسد در آغوش
جور از قبلت مقام عدل است ۴ نیش سخنت مقابل نوش
بیکار[2] بود که در بهاران ۵ گویند بعندلیب مخروش
دوش از غم دل که می نهفتم ۶ باد سحرش[3] ببرد سر پوش
آن سیل که دوش تا کمر بود ۷ امشب بگذشت خواهد از دوش
شهری متحدّثان حسنت ۸ الّا متحیّران خاموش
بنشین که هزار فتنه برخاست ۹ از حلقهٔ عارفان مدهوش
آتش که تو میکنی محال است ۱۰ کاین دیگ فرو نشیند از جوش
بلبل که بدست شاهد افتاد ۱۱ یاران چمن کند فراموش
ای خواجه برو بهرچه داري[4] ۱۲ یاري بخر و بهیچ مفروش
گر توبه دهد کسی ز عشقت ۱۳ از من بنیوش و پند منیوش
سعدي همه روز[5] وعظ[6] مردم ۱۴ میگوید و خود نمیکند گوش

۲۲۴

Metre : رملِ مثمّن مخبون [⊻ ⏑ — — | ⏑ ⏑ — — | ⏑ ⏑ — — | ⏑ ⏑ — —]

هرکه سودای تو دارد چه غم از هرکه[1] جهانش
۱ نگران تو چه اندیشه ز بیم[2] دگرانش

---

[2] R, and all texts but Z ; بیهوده for بیکار.
[3] I(b), S, P, B and all texts ; سحری for سحرش.
[4] R, P ; خواهي for داري.
[5] I, Z ; سال for روز.
[6] I(a), S, B, T, C, Y(a), Y(b), E, L, D ; پند for وعظ.
[1] C, L, Y(b) ; سود و زیانش for از هرکه جهانش.
[2] I ; و هم از for ز بیم.

آن پی مهر تو گیرد که نباشد[3] غم خویشش[4]
٢ و آن سر وصل تو دارد که نباشد[5] غم جانش

هر که از یار تحمّل نکند یار مگویش
٣ وآنکه در عشق ملامت نکشد[6] مرد مخوانش

چون دل از دست بدر شد[7] مثل کرهٔ توسن
۴ نتوان باز گرفتن بهمه شهر[8] عنانش

بجفای و قفای نرود عاشق صادق
۵ مژه برهم نزند گر[9] بزنی تیر و سنانش

خفته خاک لحد را که تو ناگه بسر آئی
٦ عجب ار باز نیاید بتن مرده روانش

شرم دارد چمن از قامت زیبای[10] بلندت
٧ که همه عمر[11] نبود ست چندین[12] سرو روانش

گفتم از ورطهٔ عشقت بصبوری بدر آیم
٨ باز میبینم و دریا نه پدیدست کرانش

عهد ما با تو نه عهدی که تغیّر بپذیرد
٩ بوستانیست که هرگز نزند[13] باد خزانش

چه گنه کردم و دیدي که تعلّق ببریدی
١٠ بنده بی جرم و خطای نه صوابست مرانش

---

[3] C, Z; نگیرد for نباشد.
[4] I, Z; خویش for خویشش.
[5] I, Z; ندارد for نباشد: L, Y(b); نگیرد for do.
[6] I; کند for کشد.
[7] C, Y(b); بدادي for بدر شد.
[8] C, Y(b); خلق for شهر.
[9] Z, L; ور for گر.
[10] C; بالاي for زیبای.
[11] Z, Y(b); وقت for عمر.
[12] C; چندین for چو تو
[13] I; برد for زند: L, Y(b); وزد for do.

نرسد نالهٔ سعدی بکسی در همه عالم[14]
۱۱ که نه تصدیق کند کز سر دردیست فغانش
گر فلاطون بحکیمی مرض[15] عشق بپوشد
۱۲ عاقبت پرده بر افتد ز سر راز نهانش

۲۲۵

Metre : هزج مسدّس مقصور [— — ⏑ | — — — ⏑ | — — — ⏑]

یکی از دست حسرت بر بنا گوش
۱ یکی[1] با آنکه میخواهد در آغوش
نداند دوش بر دوش حریفان[2]
۲ که تنها مانده چون خفت از غمش[3] دوش
نکو گویان نصیحت می کنندم
۳ ز من فریاد می آید که خاموش
ز بانگ رود و آوای سرودم
۴ دگر جای نصیحت نیست در گوش[4]
مرا گویند چشم از وی بپوشان
۵ ورا گو برقعی بر خویشتن پوش

[14] C ; آفاق for عالم. [15] C, Y(b) ; سخن for مرض.

N.B.—This Ode is included under *Tayyebāt* only in I and C. It is omitted in R.

[1] R ; آنکه for بآنکه : Y(b) ; را for با.

[2] R, L, Y(b) ; حبیبان for حریفان : رقیبان for do.

[3] I, L ; غمت for غمش : C, Y(b) ; غم for غمش.

[4] In R this line is omitted.

نشاني زان پري تا در خيالست
۶ نيايد[5] هرگز اين ديوانه با هوش
نمي شايد گرفتن چشمهٔ چشم
۷ كه درياى درون مي آورد جوش
بيا تا هرچه هست از دست محبوب
۸ بياشاميم اگر زهرست وگر نوش
مرا در خاك راه دوست بگذار
۹ برو گو دشمن اندر خون من كوش
نه يارى[6] سست پيمانست سعدي
۱۰ كه در سختي كند يارى فراموش

۲۲۶

Metro: مخفیفِ مسدّسِ مخبونِ مقطوع [⏑⏑ ـ ـ ⏑ ـ ‖ ـ ⏑ ـ ‖ ـ ⏑⏑ ـ]

زينهار از دهان خندانش ۱ و آتش لعل و آب دندانش
مگر آن دايه كاين صنم پرورد ۲ شهد بود است شير پستانش
باغبان گر به بيند اين رفتار ۳ سرو بيرون كند ز بستانش
ور چنين حور در بهشت آيد ۴ همه خادم[1] شوند غلمانش
چاهى اندر ره مسلمانان ۵ نيست الا چه زنخدانش
چند خواهم نشست[2] برلب[3] چاه ۶ متعطّش[4] بآب حيوانش

[5] I, L; نیامد for نیاید. [6] I, Z; یار for یاری.

N.B.—This Ode is included under *Tayyebāt* only in I, I(a).

[1] T, C; حوران for خادم.

[2] All texts and all MSS. but I(a); خواهي چون من برين for خواهم نشست بر.

[3] I(b), P, T, C; سر for لب.

[4] B, E, Y(a), Y(b); تشنه بودن for متعطّش.

شاید آن روی اگر سبیل کند ۷ بر[5] تماشا کنان حیرانش
ساربانا جمال[6] کعبه کجاست ۸ که بمردیم در بیابانش
بس که در خاک میطپد چون گوی ۹ از خم زلف همچو چوگانش
لاجرم عقل منهزم شد و صبر ۱۰ که نبودند مرد میدانش
ما دگر بی تو صبر نتوانیم ۱۱ که همین بود حد امکانش
نا گزیر است یار عاشق را ۱۲ که ملامت کنند یارانش
آنکه در بحر قلزم است غریق ۱۳ چه تفاوت کند ز بارانش
از ملامت چه غم خورد سعدی ۱۴ مرده از نیشتر مترسانش

۲۲۷

Metre : سریع مسدس مطوی موقوف [— ⏑ — | — ⏑ ⏑ — | — ⏑ ⏑ —]

گر کسی[1] از عشق برآرد خروش ۱ بر سر آتش نه غریب است جوش
پیرهنی گر بدرد ز اشتیاق ۲ دامن عفوش بگنه بر بپوش[2]
بوی گل آورد نسیم صبا ۳ بلبل بیدل نه نشیند خموش
مطرب اگر پرده ازین ره[3] زند ۴ باز نیابند حریفان بهوش
ساقی اگر باده ازین خم دهد ۵ خرقه صوفی ببرد میفروش
زهر بیاور که ز اجزای من ۶ بانگ بر آید بارادت که نوش
از تو نپرسند درازی شب ۷ آنکس داند که نخفته است دوش
حیف بود مردن بی عاشقی ۸ تا نفسی داری و نفسی[4] بکوش

[5] P, B, and all texts; به for بر.
[6] I(b), S, P, B, T, C, E, Y(a); نشان for جمال: R; محال for do.
N.B.—Verses 10 and 11 are only found in I and I(a).
[1] All texts and all MSS. but I, R; دلی for کسی.
[2] C; بکند پرده پوش for بگنه بر بپوش: T, Y(b); بکشد پرده پوش for do.
[3] I(b), B, S, P, T; دم for ره.
[4] I(b); چهدی for نفسی.

سر که نه در پائی[5] عزیزان بود[6] ۹ بار گراني[7] است کشیدن بدوش
سعدي اگر خاک شود همچنان ۱۰ ناله و[8] زاریدنش آید بگوش
هرکه دلی[9] دارد از انفاس او ۱۱ مي شنود تا بقیامت خروش

۲۲۸

Metre : مقطوع رملِ مثمّنِ مخبونِ [— ⏑̲ | — — ⏑ ⏑ | — — ⏑ ⏑ | — — ⏑ ⏑̲]

کس ندید است بشیرینـــي و لطــف و نازش
۱ کس نه بینـــد که نخواهد که به بینـــد بازش
مطرب ما ز سر[1] درد چه[2] خوش مینـــالد
۲ مرغ عاشـــق طـــرب انگیـــز بود آوازش
بارها در دلم آید[3] که بپـــوشم غم عـــشـــق[4]
۳ و[5] آبگینـــه نـــتـــواند که بپـــوشد رازش
مرغ پرّنده اگر در قفـــســـی پـــیـــر شود
۴ همچنـــان طبـــع فرامش نکنـــد پروازش
تا[6] چه کردیم دگر باره که شیـــرین لب دوست
۵ بسخـــن باز نمیبـــاشد و چشـــم از نازش

[5] B and all texts ; راه for پائی. [6] I(a), I(b), S ; رود for بود.
[7] I(a), S, Z, Y(a) ; گرانست for گراني است.
[8] In I(a), I(b), R, و is omitted after ناله.
[9] I(b), S, R, P, T, Z, C, L ; دمی for دلی.
[1] I(b), S, P, I ; مارا for ما ز سر.
[2] R, Z, E, L, Y(a), Y(b), D ; آمادهٔ دردیست که for ما ز سر درد چه.
[3] I(b) ; آمد for آید. [4] S ; دل for عشق.
[5] B, R, Y(a), Y(b), E, L, D, omit و before آبگینه.
[6] R ; ما for تا.
N.B.—In I(a) this ode is omitted.

من دعا گویم اگر تو همه دشنام دهي
۶ بنده خدمت بکند ور نکنند اعزازش

غرق دریای غمت را رمقی بیش نماند
۷ آخر اکنون که بکشتي بکنار اندازش

خون سعدي کم از آن است که دست آلائي
۸ ملخ آن قدر ندارد که بگیرد بازش

۲۲۹

Metre: مجتثّ مثمّن مخبونِ مقصور [ـ ـ | ـ ـ ـ | ـ ـ ـ | ـ ـ ـ | ـ ـ]

گناه کردن پنهان به از عبادت فاش
۱ اگر خدای پرستي هوا پرست مباش

بچشم عجب و تکبّر نگه مکن بر[1] خلق
۲ که دوستان خدا ممکن اند در اوباش

بدین[2] زمین که تو بیني[3] ملوک طبعانند
۳ که ملک روی زمین پیششان[4] نیرزد لاش

بچشم کوته اغیار در نمي گنجد
۴ مثال چشمهٔ خورشید و دیدهٔ خفاش

کرم کنند و ندارند[5] بر کسی منّت
۵ قفا خرند و نجویند با کسی پرخاش

---

[1] All texts and all MSS. but I(a); بخلق مکن for مکن بر خلق.
[2] I(a); بسر for بدین.
[3] I(b), P, T; هستي for بیني.
[4] R; نزد شان for پیششان.
[5] I(a), I(b), B, R, P, Z; بینند for دارند.

ز دیگدان لئیمان چو دود بگریزند
۶ نه دست کفچه کنند از برای کاسهٔ آش
دل از محبّت دنیا و آخرت خالي
۷ که ذکر دوست توان کرد یا حساب قماش
بنیک مردي در حضرت خدای قبول
۸ میان خلق برندی و لاابالی فاش
قدم زنند بزرگان دین و دم نزنند
۹ که از میان تهی بانگ میکند[6] خشخاش
کمال حظّ[7] خردمند نیکبخت[8] آن است
۱۰ که سر گران نکند بر قلندر و قلاش
مقام صالح و فاجر هنوز پیدا نیست
۱۱ نظر بحسن معاد است نی بحسن معاش
اگر ز مغز حقیقت بپوست خورسندی
۱۲ تو نیز جامهٔ ازرق بپوش و سر متراش
مراد اهل طریقت لباس ظاهر نیست
۱۳ کمر بخدمت سلطان ببند و صوفي باش
وز آنچه فیض خداوند بر تو میباشد
۱۴ تو نیز در قدم بندگان[9] حق میباش
چو دور دور تو باشد مراد خلق بده
۱۵ چو دست دست تو باشد درون کس مخراش

---

[6] S, R, Y(b); زند for کند.
[7] I(a), B, P, C, Y(b); بخت for حظ.
[8] I(b), P, S; نفس for بخت.
[9] R, and all texts but Y(b); دوستان for بندگان.

نه صورتیست مزخرف عبارت سعدي
۱۶ چنانکه بر در گرمابه میکشد[10] نقّاش
که برقعی است مرصّع بلعل و مروارید
۱۷ فرو گذاشته بر روی شاهد[11] جماش

۲۳۰

Metre: [— ⏓ | — — ⏑ ⏑ | — — ⏑ ⏑ | — — ⏑ ⏓] رمل مثمّن مخبون مقطوع مسبّغ

هر کسی را هوسی در سروکاری در پیش
۱ من بیکار[1] گرفتار هوای دل خویش
هرگز اندیشه نکردم که تو با من[2] باشي
۲ چون بدست آمدي[3] ای لقمهٔ[4] از حوصله بیش
آن توئي با من و غوغای رقیبان از پس
۳ وین منم با تو گرفته ره صحرا در پیش
همچنان داغ جدائي جگرم میسوزد
۴ مگرم[5] دست چو مرهم بنهي بر دل ریش
باور از بخت ندارم که تو مهمان مني
۵ خیمهٔ سلطنت[6] آنگاه فضای درویش[7]

---

[10] I(b), R, T; کند for کشد.
[11] I(b), S, P; شاهدي for شاهد.
[1] I(a), I(b), B, R, and all texts; بیچاره for بیکار.
[2] R; یارم for با من.
[3] I(b), P; آمده for آمدي.
[4] In S, P, ای is omitted before لقمه.
[5] I(b); بکرم for مگرم.
[6] I; جای سلطان بس for خیمهٔ سلطنت.
[7] In R this line is omitted.

زخم شمشیر غمت را ننهد[8] مرهم کس
٦ طشت زرّینم و پیوند نگیرم بسریش[9]
عاشقان را نتوان گفت که باز آی ز مهر[10]
٧ کافران را نتوان گفت که بر گرد[11] از کیش
منم امروز و تو و مطرب و ساقي و حسود
٨ خویشتن گو بدر حجره بیاویز چو خیش
من خود از کید عدو باک ندارم لیکن
٩ کژدم از خبث طبیعت بزند سنگ به نیش
تو بآرام دل خویش رسیدي سعدي
١٠ مي خور و غم مخور از شنعت بیگانه و خویش
ای که گفتي بهوا دل مده[12] و مهر مبند
١١ من چنینم تو برو مصلحت خویش اندیش

٢٣١

Metre: خفیفِ مسدّسِ مخبونِ مقطوع [– ⏓ | – ⏑ – ⏑ | – – ⏑ – ⏓]

هرکه نا مهربان بود یارش ١ لازمست[1] احتمال آزارش
هرچه زان[2] تلختر بخواهد گفت ٢ گو بگو زان[3] لب شکربارش

---

[8] I, L; نفهم for ننهد.
[9] In R this line is omitted.
[10] R, I; عشق for مهر.
[11] B, I, R; باز آئي for بر گرد.
[12] All texts and all MSS. but I; مده for مده.
[1] All texts and all MSS. but I; واجب for لازم.
In B, R, S, this hemistich reads as follows: گر دل نازنین نگهدارش.
[2] B, S, R, T; آن for زان.
[3] All texts and all MSS. except I(a); از for زن.

طاقت رفتنم نمی ماند ۳ چون نظر[4] میکنم برفتارش

کشتهٔ تیر[5] عشق زنده کند ۴ گر بسر بگذرد دگر بارش

از[6] سخن گفتنش چنان مستم ۵ که ندانم[7] جواب گفتارش[8]

عشق پوشیده بود و صبر نماند ۶ پرده برداشتم ز اسرارش

آه[9] گر می بخدمتش برسم ۷ خود چه خدمت کنم بمقدارش

بیم دیوانگی است مردم را ۸ ز آمد و رفتن پریوارش

کاج بیرون بیامدی[10] سلطان ۹ تا بدیدی[11] گدای[12] بازارش

سعدیا روی دوست نادیدن ۱۰ به که دیدن میان اغیارش

٢٣٢

Metre: خفیفِ مسدّسِ مخبونِ مقطوع [‿‿ — ‿ — | — ‿ — ‿ | — ‿‿]

هرکه نازک بود دل یارش ۱ گو دل نازنین نگهدارش

عاشق گل دروغ میگوید ۲ گر[1] تحمّل نمیکند خارش

نیک خواها در آتشم بگذار ۳ وین نصیحت مکن که بگذارش

گرچه بی طاقتم چو مور ضعیف ۴ می کشم نفس و می کشم بارش[2]

کاج با دل هزار جان بودی ۵ تا فدا کردمی بدیدارش

---

4 All texts and all MSS. but I; نگه for نظر.

5 I(a), B, S, R, T; بغد for تیر.

6 I; وز for از.

7 I(b), C, P; ندارم for ندانم.

8 In S this line is omitted.

9 All texts and all MSS. but I; وه که گر for آه گر.

10 I(b), I, C, L; نیامدی for بیامدی.

11 S, R, T, L; ندیدی for بدیدی.

12 I(b), P, B, S, L; میان for گدائی.

1 All texts and all MSS. except I; که for گر.

2 This line is only found in I.

عاشق صادق از ملامت دوست ۶ گر برنجد بدوست مشمارش
کس بآرام جان ما نرسد ۷ که نه اول بجان رسد کارش
خانهٔ یار سنگ دل این است ۸ هرکه سر میزند بدیوارش
خون ما خود محلّ آن دارد ۹ که بود پیش دوست[3] مقدارش
سعدیا گر بجان خطاب کند ۱۰ ترک جان گوی[4] و دل بدست آرش

۲۳۳

Metre: مضارعِ مثمّن اخربِ مکفوفِ محذوف [— ᴗ — | ᴗ — — ᴗ | — ᴗ — ᴗ | — —]

یاری بدست کن که بامید راحتش
۱ واجب بود که صبر کني بر جراحتش
ما را که ره دهد بسراپردهٔ وصال
۲ ای باد صبحدم خبری ده ز ساحتش[1]
باران چون ستاره ام از دیدگان[2] بریخت
۳ روئی که صبح خیره شود در[3] صباحتش
هرگه که گویم این دل ریشم درست شد
۴ بروی پراگند نمکی از ملاحتش
هرچه آن قبیح تر بکند یار دوست روی[4]
۵ داند که چشم دوست نه بیند قباحتش[5]

---

[3] T, Y(b); یار for دوست.
[4] I(a), I(b), S, P, B, T, C, Y(b); گیر for گوی.
[1] I(b), B, S, P, T, C, E, Y(a), Y(b); بر بساحتش for ده ز ساحتش.
[2] I(b), B, S, P, C; دیدها for دیدگان.
[3] I(a), B, Y(a), L, E, D; از for در.
[4] I(a), B, and all texts but Z; خوب for دوست.
[5] In I(a) this line is omitted.

بیچاره که صورت رویت[6] خیال بست

۶ بی دیدنت خیال نبست[7] استراحتش

با چشم نیم خواب تو خشم آیدم همي

۷ از چشمهای نرگس و چندان وقاحتش[8]

رفتار شاهد و لب خندان و روی خوب

۸ چون آدمي طمع نکند در سماحتش

سعدي که داد وصف[9] همه نیکوان بداد

۹ عاجز بماند در تو زبان فصاحتش

۲۳۴

Metre : مضارع مثمّن اخرب مکفوف مقصور [– ◡ – | ◡ – – ◡ | ◡ – ◡ – | ◡ – –]

برخیز تا تفرج بستان کنیم و باغ

۱ چون دست میدهد نفسی موجب[1] فراغ

کاین سیل متفق بکند روزی این درخت

۲ وین باد مختلف بکشد روزی اینچراغ

سبزه دمید و خشک شد و گل شگفت و ریخت[2]

۳ بلبل ضرورتست که نوبت دهد بزاغ

---

6 T, Y(b) ; خوبت for رویت.

7 I(b), R, S, P, T, Z, C, D, L ; نشد for نبست.

8 This is the reading of Z, L, R : E, T, Y(a), Y(b) ; قامتش for وقاحتش : I, I(a), I(b), B, S, P, C, D ; قاحتش for do. : all MSS. and all texts but Z, L ; خندان for چندان.

9 T, R, L ; حسن for وصف.

1 Z ; فرصت for موجب.

2 P ; رفت for ریخت

بس مالکان باغ که دوران روزگار
۴ کرد است خاکشان گل[3] دیوارهای باغ
فردا شنیدهٔ که بود داغ سیم و زر
۵ خود وقت مرگ مینهد این مرد ریگ داغ
بس روزگارها که برآید بکوه و دشت
۶ بعد از من و تو ابر بگرید بباغ و راغ
گر خاک مردهٔ باز کني روشنت شود
۷ کاین باد بار نامه[4] نه چیزیست در دماغ
سعدي بمال و منصب دنیا نظر مکن
۸ میراث بس[5] توانگر و مردار بس[5] کلاغ[6]
گر نشنوي نصیحت وگر بشنوي بصدق
۹ گفتیم و بر رسول نباشد بجز بلاغ

۲۲۵

Metre: هزج مسدّسِ اخربِ مقبوضِ مقصور [— — ◡ | — ◡ — ◡ | ◡ — —]

ساقي بده آن شراب گلرنگ ۱ مطرب بزن آن نوای برچنگ
کز زهد ندیده ام فتوحی ۲ تا کی زنم آبگینه برسنگ
خزن شد دل من ندید کامي ۳ آوخ[1] که برفت نام با ننگ
عشق آمد و عقل همچو بادي ۴ رفت از بر من هزار فرسنگ

---

[3] I(b); همه for گل.
[4] I; بیزنامه for بارنامه: B, T, Z, C, Y(b), L; بازنامه for do.
[5] Z, D, L; از for بس.
[6] In I(a), I(b), B, T, lines 7 and 8 are transposed.
[1] Z, E, Y(a) L, D; الّا for آوخ.

۵ ای زاهد خرقه پوش تا کی[2] با عاشق خسته دل کنی جنگ
۶ گرد دو جهان بگشت عاشق زاهد بنگر[3] نشسته دلتنگ
۷ من خرقه فگنده ام ز عشقت باشد که بوصل تو زنم چنگ
۸ سعدی همه روز عشق میباز تا در دو جهان شوی بیکرنگ

۲۳۶

Metre: [— ◡ — | ◡ — — ◡ | ◡ — ◡ — | ◡ — —] مضارع مثمّن اخرب مکفوف مقصور

۱ بیدل گمان مبر که نصیحت کند قبول
من گوش استماع ندارم لمن تقول[1]

۲ تا عقل داشتم نگرفتم طریق عشق
جائی دلم برفت که حیران شود عقول

۳ آخر نه دل بدل رود انصاف من بده
چون است من بوصل تو مشتاق و تو ملول

۴ یکدم نمیرود که نه در خاطری ولیک
بسیار فرق باشد از اندیشه تا وصول

۵ روزی سرت ببوسم[2] و در پایت اوفتم
پروانه را چه حاجت پروانهٔ دخول

۶ گنجشک بین که صحبت شاهینش آرزوست
بیچاره بر هلاک تن خویشتن عجول

---

[2] T; چند for کی.
[3] T, C; کنجی for بنگر.
N.B.—In I(a), I(b), B, S, R, P, this ode is omitted.
[1] I(b), B, C; یقول for تقول.
[2] R, and all texts but Z; ببخشم for ببوسم.

نفســـی[3] تزول عاقبـــة الامر فی الهـــوی
۷ یا منیتـــي و ذکرک فی القلـــب[4] لا یزول

ما را بجـــز تو در همــــه عالم عزیز نیســـت
۸ گر رد کنـــي بضـــاعت مُزجات ور قبـــول

ی پیـــک نامه[5] بر که خبـــر میبري بدوست
۹ یا لیـــت اگر بجـای تو من بودمی رسول

دوران دهـــر عاقبـــتـم سر[6] سپـــیـــد کرد
۱۰ و ز سر بدر نمیـــرودم همچنـــان[7] فـــضـــول

سعدي چو پای بنـــد شدي بار غم بکـــش[8]
۱۱ عیّـــار دست بسته نباشد مگـــر حمـــول

۲۳۷

Metre: هزج مثمّن سالم [⏑ — — — | ⏑ — — — | ⏑ — — — | ⏑ — — —]

گرم باز آمدي محبوب سیـم اندام سنگین دل
۱ گل از خارم بر آوردي و خار از پا و پا از گل[1]

ایا باد سحرگاهی کزین[2] شب روز میخواهي
۲ از آن خورشید خرگاهي بر افگن دامن محمل

---

[3] I(b), B, S; عقلی for نفسی.
[4] I(a), I(b), B, S, P, R, T, C; فی النفس for فی القلب.
[5] I, P; نامور for نامه بر.
[6] I(a), I(b); موئی سرم را for عاقبتم سر : I, C, T; تجربتم for عاقبتم.
[7] B, E, Y(a), Y(b); نمیرود اندیشه for نمیرودم همچنان.
[8] R, I; ببر for بکش.
[1] In I(a) the following line is inserted after verse 1:—
وصال رفته باز آید و لیکن صبر میباید * که هم روز مراد آید بعهد آن طالع مقبل
[2] R, L; گز for کز : R; امشب for اینشب.

گر او سر پنجـــه بکشاید که عاشق میکشم شاید

٣ هزارش صید پیش آید بخون خویش مستجل

گروهی همنشین من خلاف عقل و دین من

٤ گرفته آستین من که دست از دامنش بگسل

ملامت گوی عاشق را چگـــوید مردم دانا

٥ که حال غرقه در دریا نداند[3] خفتـــه بر ساحل

بخونم گر بیـــالاید دو دست نازنیـــن شاید

٦ که[4] قتلم خوش همي آید بدست[5] و پنجهٔ قاتل

اگر عاقل بود داند که مجنـــون صبر نتـــواند

٧ شتر جائی بخواباند که لیلـــی را بود منزل

ز عقل اندیشهـــا زاید که خاطر[6] را بفـــرساید

٨ گرت آسودگي باید برو عاشق[7] شو ای عاقل

مرا تا پای میپـــوید طریق وصل[8] میجـــوید

٩ بهل تا عقل میگوید زهی سودای بیحاصل[9]

عجایب نقشها بیني خلاف رومي و چیني

١٠ اگر با دوست بنشیني ز دنیا و آخرت غافل

درین معني سخـــن باید که جز سعدي نیاراید

١١ که هرچه[10] از جان برون[11] آید نشیند لاجرم در[12] دل

---

[3] C; چه داند for نداند.

[4] I(a), I; نه for که.

[5] I(a), I; که دست for بدست; I(b), B, S, R, P, C, L; ز دست for بدست.

[6] All texts and all MSS. except I(a); مردم for خاطر.

[7] E, Y(a), Y(b), L, D; مجنون for عاشق.

[8] B, I(a), I(b), R, and all texts; عشق for وصل

[9] In R this line is omitted.

[10] I; هر آنچه for که هرچه.

[11] L; فرود for برون.

[12] L; بر for در.

۲۳۸

Metre : منسرح مثمّن مطوی منحور [— ‿ ‿ — | — ‿ — ‿ | — ‿ ‿ — | — —]

چشم بدت دور[1] ای بدیع شمایل
۱ ماه[2] من و شمع جمع و شاه[3] قبایل

جلوه کنان میروی و باز نیائی[4]
۲ سرو ندیدم[5] بدین صفت متمایل

هر صفتی را دلیل معرفتی هست
۳ روی تو[6] بر قدرت[7] خداست دلایل[8]

قصّه لیلی مخوان و غصّهٔ مجنون
۴ عشق تو منسوخ کرد ذکر اوایل

پرده چه باشد میان عاشق و معشوق
۵ سدّ سکندر نه مانع است و نه حایل

نام تو[9] میرفت و عارفان[10] بشنیدند
۶ هر دو برقص آمدند سامع و قایل

---

[1] I ; خدا بروی تو for بدت دور.
[2] I, R, S, P, T, Z ; یار for ماه.
[3] S and all texts but C ; میر for شاه.
[4] I (a) ; میگذری باز for باز نیائی : I, I(b), S, P, R, B, C ; میائی for نیائی.
[5] R, I, Z ; نباشد for ندیدم.
[6] S ; ترا for تو بر.
[7] I ; خدای for خداست : I(a) ; صنع کردگار for قدرت خداست.
[8] In I(b), P, B, T, C, this hemistich runs as follows : روی ترا از خداست فرض دلایل.
[9] I(a) ; وصف for نام.
[10] T, C ; عاشقان for عارفان.

گو همه شهر نگه کنند و به بینند
۷ دست در آغوش یار کرده حمایل
دور بآخر رسید و عمر بپایان
۸ شوق تو ساکن نگشت و مهر تو زایل
گر تو برانی کسم شفیع نباشد
۹ ره بتو[11] دارم دگر بهیچ وسایل
با که بگویم[12] حکایت غم عشقت
۱۰ این همه گفتیم و حلّ نگشت[13] مسایل
سعدی از این پس نه عاقل[14] است و نه هشیار
۱۱ عشق بچربید[15] بر فنون فضایل

۲۳۹

Metre: مجتثّ مثمّن مخبون مقطوع مسبّغ [⏑ — ⏑ — | ⏑ ⏑ — — | ⏑ — ⏑ — | ⏑⏑ —]

من ایستاده ام اینک بخدمتت مشغول
۱ مرا از آن چه که خدمت[1] قبول یا نه قبول
نه دست با تو در[2] آویختن نه پای گریز
۲ نه احتمال فراق و نه اختیار وصول
کمند عشق نه بس بود و[3] زلف مفتولت
۳ که روی نیز بکردی ز دوستان مقتول

---

11 I(a), P, C, L ; د.نم for دارم : R ; نتوانم for بتو دارم.
12 I ; با هر که بگفتم for با که بگویم.
13 I ; نبود for نگشت.
14 C, L ; غافل for عاقل.
15 R, P, I ; بچسپید از for بچربید بر.
1 B, C ; طاعت for خدمت.
2 I ; بر for در.
3 In I(b), I, C, و is omitted after بود.

من آنم ار تو نه آنی که بودم[4] اندر عهد
۴ بدوستی که نکردم ز دوستیت عدول

ملامتم نکنی گرچه جای آنم هست[5]
۵ هزار جان عزیزت فدای طبع ملول

مرا گناه خود است ار جفای دوست[6] برم
۶ که عشق بار گرانست[7] و من ظلوم و جهول

گر آنچه بر سر من میرود ز دست فراق
۷ علی التمام فرو خوانم[8] الحدیث یطول

ز دست گریه کتابت نمیتوانم کرد
۸ که مینویسم و در[9] حال میشود مغسول

من از کجا و نصیحت کنان بیهده گوی
۹ حکیم را نرسد اعتراض بر[10] بهلول

طریق[11] عشق بگفتن نمیتوان آموخت
۱۰ مگر کسیکه بود در طبیعتش مجبول

اسیر بند غمت را بلطف خویش بخوان
۱۱ که گر بقهر[12] برانی کجا رود مغلول

---

[4] I(a) ; بودی for بودم.
[5] I ; بی وفا یاری for جای آنم هست.
[6] I(a), I(b), S, P, T, جفای دوست for ملامت تو : B, C, Y(b) ; جفای یار for do.
[7] I(a), I(b), B, S, P ; بود for است.
[8] B. S ; گویم for خوانم.
[9] I(a), P ; فی الحال for در حال.
[10] All texts and all MSS. except R ; کد خدای for اعتراض بر.
[11] All texts and all MSS. except I ; حدیث for طریق.
[12] All texts and all MSS. except I ; بعنف for بقهر.

نه زور بازوی سعدی که دست و پنجهٔ[13] شیر

۱۲ سپـــر بیفگنـــد از تیغ[14] غمـــزهٔ مسلـــول

۲۴۰

Metre: مجتثّ مثمّن مخبون مقطوع مسبّغ [– ⏑⏑ | – ⏑ – ⏑ | – – ⏑ ⏑ | – ⏑ – ⏑]

نشستـــه بودم و خاطر بخویشـــتن مشغـــول

۱ درسرای فرو بستـــه[1] از خروج و دخول

شب دراز دو چشمـــم بر آستـــان امیـــد

۲ که بامداد درحـــجـــره مـــیـــزند مامول

خمار در سر و دستـــش بخـــون مشتـــاقان[2]

۳ خضیـــب و نرگس مستش بجادوئی مکحول

بیار ساقی و همسایه گو دو چشـــم به بنـــد[3]

۴ که من[4] دو گوش بیاگندم[5] از حدیث[6] عدول

چنان تصوّر معشـــوق در خیـــال من است

۵ که دیگـــرم متصـــوّر نمـــی شود معقـــول

حدیث عقـــل در ایـــام پادشاهی عشـــق

۶ چنـــان شد است که فرمان عامل معـــزول

[13] R, I, Z ; دست قوت for دست و پنجهٔ.
[14] All texts and all MSS. except I(a) ; تیر for تیغ.
[1] I, I(a), I(b), P, R, T ; بهم کرده for فرو بسته.
[2] I(b), S, P, B, T, E, C, Y(a), Y(b), L, D ; هشیاران for مشتاقان.
[3] I(a) ; بدوز for ببند.
[4] S ; هر for من.
[5] S ; براگندم for بیاگندم.
[6] I(b), S, P, B, T, C ; کلام for حدیث.

شکایت از تو ندارم که شکر باید کرد[7]
۷ گرفته خانهٔ درویش پادشه بنزول

بران سماط[8] که منظور میزبان باشد
۸ شکم پرست کند التفات بر ماکول

بدوستی که ز دست تو ضربت شمشیر
۹ چنان موافق طبع آیدم که ضرب اصول

مرا بعاشقی و دوست را بمعشوقی
۱۰ چه نسبت است بگوئید[9] قاتل و مقتول

مرا بگوش تو باید حکایت از لب خویش
۱۱ دریغ[10] باشد پیغام ما بدست رسول

درون خاطر سعدی مجال غیر تو نیست
۱۲ چه خوش بود بتو از هرکه در جهان مشغول

۲۴۱

Metre; هزجِ مسدّسِ مقصور [ᴗ — — — | ᴗ — — — | ᴗ — —]

خداوندی چنین بخشنده[1] داریم
۱ که با چندین گنه امیدواریم

که بگشاید دری کایزد ببندد
۲ بیا تا هم درین[2] درگه بزاریم

---

7 B, Z, E, Y(a), Y(b), L, D; گفت for کرد.
8 All texts and all MSS. except I, I(a), بساط for سماط.
9 I(a), S, T, C, Y(b); بگویند for بگوئید.
10 I(a); که حیف for دریغ.
1 B; چه بخشاینده for چنین بخشنده. 2 I(b), B, R; برین for درین.

خدايا گر بخواني[3] ور براني[3]
۳ جز انعامت دري ديگر نداريم

سر افرازيم اگر بربنده بخشي
۴ وگرنه از گنه سر بر نداريم[4]

ز مشتي خاک ما را آفريدي
۵ چگونه شکر اين نعمت گذاريم

تو بخشيدي روان و عقل و ايمان
۶ وگرنه ما همان مشتي غباريم

توبا ما روز و شب در خلوت و ما
۷ شب و روزي بغفلت[5] ميگذاريم

نگويم خدمت آورديم و طاعت
۸ که از تقصير خدمت شرمساريم

مباد آن روز کز درگاه لطفت
۹ بدست نا اميدي سر بخاريم

خداوندا بلطفت با صلاح آر
۱۰ که مسکين و پريشان روزگاريم

ز درويشان گوي انکار ما را
۱۱ گر از خاصان حضرت بر کناريم

ندانم ديدنش را خود صفت چيست
۱۲ بجز اين[6] کز سماعش بيقراريم

---

[3] In P بخواني and براني are transposed.

[4] I(a), C ; نياريم for نداريم.

[5] I(b), P ; خلوت for غفلت.

[6] I(b), B, Z, E, Y(a), Y(b), L, D ; آن for اين.

شرابی در ازل در داد ما را
۱۳ هنوز از تاب آن می در خماریم

چو عقل اندر نمیگنجید[7] سعدی
۱۴ بیا تا سر بشیدائی بر آریم

۲۴۳

Metre: هزج مثمّن اخرب مکفوف مقصور [— — ᴗ | ᴗ — — ᴗ | ᴗ — — ᴗ | ᴗ — —]

المنة لله که نمردیم و بدیدیم
۱ دیدار عزیزان و بخدمت[1] برسیدیم

در رفتن و باز آمدن رایت منصور
۲ بس فاتحه خواندیم و باخلاص دمیدیم

تا بار دگر دبدبهٔ[2] کوس بشارت
۳ و آواز درای شتران باز شنیدیم[3]

چون ماه شب چارده از شرق برآمد
۴ روئی که مرآن را چو مه نو طلبیدیم[4]

شکر شکر عافیت از کام حلاوت[5]
۵ امروز بگفتیم که حنظل بچشیدیم

---

7 I(a); نمیگنجد چو for نمیگنجید.

1 E, Y(a), L, D; بمقصد for بخدمت: T; بمطلب for do.

2 B; زمزمهٔ for دبدبهٔ.

3 In I(a) this line is omitted.

4 In I(a), T, C, Y(b) this hemistich runs as follows:—
آن روی که چون ماه نوش میطلبیدیم

5 I(a); بشارت for حلاوت.

در سایهٔ ایوان سلامت ننشستیم

۶ تا کوه و بیابان مشقّت نبریدیم [6]

وقت است بدندان لب مقصود گزیدن [7]

۷ آن [8] شد که بحسرت سر انگشت گزیدیم [9]

دست فلک آنروز چنان آتش تفریق

۸ در خرمن ما زد که چو گندم بطپیدیم

الـمنّة لله که هوای خوش نو روز

۹ بازآمد و از جور زمستان برهیدیم

دشمن که نمیخواست چنین کوس [10] بشارت

۱۰ همچون دهلش پوست بچوگان بدریدیم

سعدي ادب آنست که در حضرت خورشید

۱۱ گوئیم که ما خود شب تاریک ندیدیم

۲۴۳

Metre : هزجِ مثمّنِ سالم [ᴗ — — — | ᴗ — — — | ᴗ — — — | ᴗ — — —]

اگر دستم رسد [1] روزی که انصاف از تو بستانم

۱ قضای عهد [2] ماضي را شبی دستی بر افشانم

چنانت دوست میدارم که گر وقتی [3] فراق افتد

۲ تو صبر از من تواني کرد و من صبر از تو نتوانم [4]

---

[6] I ; ملامت for مشقّت.

[7] P ; مزیدن for گزیدن.

[8] I(b), C, P, Y(b) ; کان for آن.

[9] In I(a) lines 7 and 8 are transposed.

[10] I ; روز for کوس.

[1] I(a), I(b), R, Z ; دهد for رسد.

[2] I(a), R ; عمر for عهد.

[3] All texts and all MSS. but I, R ; روزی for وقتی.

[4] In I(a) this hemistich runs as follows :—
تو از من صبر بتواني من از تو صبر نتوانم

دلم صد بار میگوید که چشم از فتنه برهم نه
۳ دگرره دیده مي افتد بر آن[5] بالای فتّانم

توا در[6] بوستان باید که پیش سرو ننشیني
۴ وگرنه باغبان گوید که دیگر سرو ننشانم

رفیقانم سفر کردند هر یاری باقصائی
۵ خلاف من که بگرفته است دامن در مغیلانم

بدریائی در افتادم که پایانش نمي بینم
۶ کسی[7] را پنجه افگندم که درمانش نمیدانم

فراقم[8] سخت مي آید و لیکن صبر میباید
۷ که گر بگریزم از سختي رفیق سست پیمانم

مپرسم دوش چون بودمی بتاریکي و تنهائي
۸ شب هجرم چه میپرسي که روز وصل حیرانم

شبان آهسته مینالم مگر دردم[9] نهان ماند
۹ بگوش هر که در عالم رسید[10] آواز پنهانم

دمی با دوست در خلوت به از صد سال در عشرت
۱۰ من آزادي نمیخواهم که با یوسف بزندانم

من آنمرغ سخندانم که در خاکم رود صورت
۱۱ هنوز آواز مي آید که سعدي در[11] گلستانم

---

[5] C, S ; دآن for بوآن.
[6] I(a), I(b), B, T, Y(b) ; تو اندر for توا در.
[7] I(a), I(b), S. T, یکی for کسی.
[8] All texts and all MSS. but I, R ; فراقت for فراقم.
[9] Z, Y(a), E, L, D ; رازم for دردم.
[10] P, B, Z, E, Y(a), Y(b) ; رسد for رسید.
[11] I, Z ; بمعني از for که سعدي در.

۲۴۴

Metre : رمل مثمّن مخبون مقطوع [⏓ ⏑ – – | ⏑ ⏑ – – | ⏑ ⏑ – – | ⏓ –]

از تو با مصلحت خویش نمي پردازم
۱ همچو پروانه همیسوزم[1] و در پروازم

گر تو خواهي[2] که بجوئي دلم امروز بجوی
۲ ورنه بسیار بجوئي و نیابی[3] بازم

نه چنان مفتقرم[4] کز[5] نظری سیر[6] شوم
۳ یا چنان تشنه که جیحون بنشاند آزم

همچو چنگم سر تسلیم و ارادت در پیش
۴ تو بهر ضرب[7] که خواهي بزن و بنوازم

گر بر آتش[8] بریم صد ره و بیرون آري[9]
۵ زرّ نابم که همان باشم اگر بگدازم

گر تو آن جور[10] پسندي که بسنگم بزني
۶ از من این جرم[11] نیاید[12] که خلاف آغازم[13]

---

1 I, I(a), I(b), S, P, R, Z, E, Y(a), L, D ; که مي for همي

2 I(a) ; تواني for تو خواهي.

3 I ; که نبیني for و نیابي.

4 I, I(a), I(b), R, P ; معتقدم for مفتقرم.

5 P ; کم for کز.

6 I, I(a), I(b), P, S, T ; کند for شوم.

7 I(b), B, Z, Y(a), Y(b), E, L, D ; پردهٔ for ضرب : S, P ; زخم for do.

8 L ; بآتش for بر آتش.

9 I(b), S ; وگر بگذاري for و بیرون آري.

10 B, S, P, R ; از خود به for آن جور.

11 I, R, C, E, Y(a), Y(b) ; جور for جرم.

12 B ; نباشد for نیاید.

13 In I(a) this line is omitted.

خدمتی لایقم از دست نیاید[14] چکنم
۷ سر نه چیزیست که در پای عزیزان[15] بازم
من خراباتیم و عاشق و دیوانه و مست[16]
۸ بیشتر زین چه حکایت بکند غمّازم
ماجرای دل دیوانه بگفتم بطبیب
۹ که همه شب در چشم است بفکرت بازم
گفت ازین نوع شکایت که تو داری سعدی
۱۰ درد عشق است و[17] ندانم که چه[18] درمان سازم

۳۴۵

Metre: هزج مسدّسِ اخربِ مقبوضِ محذوف [— — ∪ | — ∪ — ∪ | ∪ — —]

امروز مبارک است فالم ۱ کافتاد نظر بر آن جمالم
الحمد خدای آسمان را ۲ کاختر بدر آمد از و بالم
خواب است مگر که مینماید ۳ یا عشوه همی[1] دهد خیالم
کاین بخت نبود هیچ روزم ۴ وین گل نشگفت هیچ سالم
امروز بدیدم آنچه دل خواست ۵ دید آنچه نخواست بد سگالم
دیگر چه توقّع است از ایّام ۶ چون بدر تمام شد هلالم[2]

---

[14] I(b), B, S, P; نخیزد for نیاید.
[15] B; عزیزت for عزیزان.
[16] In I(a), R, Z, E, Y(a), Y(b), L, D, this hemistich runs as follows: من خراباتي و ديوانه ام و عاشق و مست.
[17] In I(a) and Z و is omitted after است.
[18] I(b); بچه for که چه.
[1] I(a); که مي for همي.
[2] In I(a), I(b), B, S, R, Z, this line is omitted.

اکنون که تو روی باز کردي ۷ رو باز بخیر کرد حالم
باز آی کز اشتیاق رویت ۸ بگرفت ز خویشتن ملالم
آزرده ام از فراق چندانکه ۹ دل باز نمیدهد وصالم
وز غایت تشنگي که بردم[3] ۱۰ در حلق نمیرود زلالم
بیچاره برویت آمدم باز ۱۱ چون چاره نماند و احتمالم
از جور تو هم در تو گیرم[4] ۱۲ وز دست تو هم بر تو نالم
چون دوست موافق است سعدي ۱۳ سهل است جفای هرکه[5] عالم

۲۴۶

Metre: رملِ مثمّنِ مخبونِ مقطوع [⏑ ⏑ — — | ⏑ ⏑ — — | ⏑ ⏑ — — | ⏒ —]

آمدی وه که چه مشتاق و پریشان بودم
۱ تا برفتی ز برم صورت بیجان بودم
نه فراموشیم از ذکر تو خاموش نشاند
۲ که در اندیشهٔ اوصاف تو حیران بودم
بیتو بر[1] دامن گلزار نخفتم[2] یکشب
۳ که نه در بادیهٔ خار مغیلان بودم
زنده میکرد مرا دمبدم امید وصال
۴ ورنه دور از نظرت صورت بیجان[3] بودم

---

[3] I(a) ; دارم for بردم.
[4] I(b), S, P ; بر تو نازم for در تو گیرم : B, T ; بر تو زارم for do : I(a), C, E, Y(a), Y(b) ; بر تو آیم for do.
[5] B, Z, Y(a), E, L, D ; خلق for هرکه : I(b), T, C, Y(b) ; هر دو for do.
[1] T, L ; در for بر.
[2] T ; هرگز for یکشب.
[3] R and all texts ; کشتهٔ هجران for صورت بیجان.

بتولّای تو در آتش محنت[4] چو خلیل

۵ گوئیا در چمن لاله و ریحان بودم

تا مگر یکنفسم بوی تو آرد دم صبح

۶ همه شب منتظر مرغ سحر خوان بودم

سعدي از جور[5] فراقت همه روز[6] این میگفت[7]

۷ عهد بشکستی و من بر سر پیمان بودم

۲۴۷

Metre: هزج مثمّنِ اخرب [— — ᴗ | ᴗ — — | — — — | ᴗ — — | ᴗ — — —]

آن دوست که من دارم و آن یار که من دانم

۱ شیرین دهنی دارد دور از لب و دندانم

بخت این نکند[1] با من کآنشاخ صنوبر[2] را

۲ بنشینم و بنشانم[3] گل بر سرش افشانم

ای روی دلارایت مجموعهٔ زیبائي

۳ مجموع چه غم دارد از من که پریشانم

دریاب که نقشی ماند از طرح[4] وجود[5] من

۴ چون یاد تو مي آرم خود هیچ نمیمانم

---

[4] Y(a), L; الفت for محنت.

[5] T; درد for جور.

[6] I(a), S, R, T, C; شب for روز.

[7] All texts and all MSS. but I(a); گوید for میگفت.

[1] L; آن بکند for این نکند.

[2] I(a); سنگلو for صنوبر.

[3] In I و is inserted before گل.

[4] I(a), S, B, T, C; لوح for طرح.

[5] I(a); ضمیر for وجود.

با[6] وصل نمي پیچم وز هجر نمیذالم
٥ حکم آنچه[7] تو فرمائي من بندهٔ فرمانم

ای خوبتر از لیلی بیمست که چون مجنون
٦ عشق تو بگرداند در کوه و بیابانم

یک پشت زمین دشمن گر روی بمن آرند[8]
٧ از روی تو بیزارم گر روی بگردانم

در دام تو محبوسم از[9] دست تو مغلوبم
٨ وز[10] ذوق تو مدهوشم در وصف[11] تو حیرانم

دستی ز غمت[12] بردل پائی ز پیت در گل
٩ با این همه صبرم هست وز[13] روی تو نتوانم

در خفیه همي نالم وین طرفه که در عالم
١٠ عشّاق نمي خسبند از نالهٔ پنهانم[14]

پنداري که چه گرم آتش در سوخته میگیرد
١١ تو گرمتری ز آتش[15] من سوخته ترزانم

گویند مکن سعدي جان در سر این سودا
١٢ گر جان برود شاید من زنده بجانانم[16]

---

6 I(a); در for با.
7 I(a), I(b), S, P, Z; آنکه for آنچه.
8 I(b), B, C; دارند for آرند.
9 I; در for از.
10 I(a), I(b), S, R, and all texts but Y(b); در for و از.
11 B, I(b) and all texts; حسن for وصف.
12 I; جفا for غمت.
13 I(b), R, S, P, Z, Y(a), E, L, D; از for و از.
14 I(a), I(b), S, P, B, T, C, Y(b); و افغانم for پنهانم.
15 All MSS. but I(a), and all texts except T; گرمتر از آتش for گرمتري ز آتش.
16 S, P, B, Z, E, Y(a), Y(b), L, D; زندهٔ جانانم for زنده بجانانم.

۴۴۸

Metre: هزج مسدّس اخرب مقبوض [— — — ∪ | — ∪ — ∪ | ∪ — —]

ای موهم ریش و مونس جانم ۱ چندین بمفارقت مرنجانم
ای راحت اندرون مجروحم ۲ جمعیت خاطر پریشانم
گویند بدار دستش از دامن ۳ تا دست بدارد از گریبانم
آن کس که مرا بباغ میخواند ۴ بی روی تو میبرد بزندانم [1]
این [2] طرفه که ره نمیبرم پیشت ۵ وز پیش تو ره بدر نمي دانم
یک روز ببندگي قبولم کن ۶ روز دگرم ببین که سلطانم [3]
ای گلبن بوستان روحانی ۷ مشغول بکردي از گلستانم
ز آن روز که سرو قامت دیدم ۸ از یاد برفت سرو بستانم
آن درّ دو رشته در حدیث آمد ۹ وز [4] دیده بیوفتاد مرجانم [5]
گویند صبور باش ازو سعدي ۱۰ بارش بکشم که صبر نتوانم

۴۴۹

Metre: مضارع مثمّن اخرب مکفوف محذوف [— ∪ — | ∪ — — ∪ | ∪ — ∪ — | ∪ — —]

از در درآمدي و من از خود بدر شدم
۱ گوئی کزین جهان بجهانی [1] دگر شدم

---

[1] *N.B.*—In E, Z, Y(a), Y(b), L, D, the following line is inserted after verse 4:— با للّه که دل از تو باز نستانم * ور در سر کار تو رود جانم.

[2] Z, E, Y(a), Y(b), L, D, add و before این.

[3] In I and B this line is omitted.

[4] I, C; از for وز.

[5] In I(a) this line is omitted.

[1] All texts and all MSS. but I; بجهان for بجهانی.

گوشم براه تا که خبر میدهد ز دوست

۲ صاحب خبر بیامد و من بیخبر شدم

چون شبنم اوفتاده بدم پیش آفتاب

۳ مهرم بجان رسید و بعیوق بر شدم

گفتم به بینمش مگرم درد اشتیاق

۴ ساکن شود بدیدم و مشتاق ترشدم

دستم نداد قوت رفتن به پیش یار[2]

۵ چندی بپای رفتم و چندی بسر شدم

تا رفتنش به بینم و گفتنش بشنوم

۶ از پای تا بسر همه سمع و بصر شدم

من چشم ازو چگونه توانم نگاهداشت

۷ کاول نظر بدیدن او دیده‌ور شدم

بیزارم از وفای[3] تو یکروز و یک نفس[4]

۸ مجموع اگر نشستم و خورسند اگر شدم

او را[5] خود التفات نبودش بصید من

۹ من[6] خویشتن اسیر کمند نظر شدم

گویند روی سرخ تو سعدی چه[7] زرد کرد

۱۰ اکسیر عشق برمسم افتاد[8] زر شدم

---

[2] I(a); بکوی for به پیش : P, R, Z, E, Y(a), Y(b), L, D; دوست for یار.

[3] I; جفای for وفای.

[4] I, I(a), R, Z, E, Y(a), Y(b), L, D; زمان for نفس.

[5] All texts and all MSS. but I; اول for او را.

[6] All texts and all MSS. but I: آخر چنین for من خویشتن.

[7] All texts and I(a), P, R, B; کی for چه.

[8] All texts and all MSS. except I, P: در مسم آمیخت for بر مسم افتاد.

۲۵۰

Metre : رجزِ مثمّنِ سالم [— — ᴗ — | — — ᴗ — | — — ᴗ — | — — ᴗ —]

ای سرو بالای سهي ما نیز هم بد نیستیم
۱ وز هرکه در عالم بهي ما نیز هم بد نیستیم

گفتي برنگ من گلی هرگز نه بیند بلبلی
۲ آری نکو گفتي ولی ما نیز هم بد نیستیم

تا چند گوئي ما و بس کوته کن ای رعنا و بس
۳ نه خود توئي زیبا و بس ما نیز هم بد نیستیم

ای شاهد هر مجلسی و آرام جان هر کسی
۴ گر دوستان داري بسی ما نیز هم بد نیستیم

گفتي که چون من در زمي دیگر[1] نباشد آدمي
۵ ای جان لطف آدمي[2] ما نیز هم بد نیستیم

---

[1] B, C, T ; هرگز for دیگر.

[2] S, B, Z, C, T, D, L, Y(b) ; مردمي for آدمي.

N.B.—After line 5 the following additional verses are found in certain texts and MSS :—

گوئي چه شد کان سروبن با ما نمي گوید سخن
۱ گو بیوفا یاری مکن ما نیز هم بد نیستیم

ای بر دل ما داغ تو تا کي فریب و لاغ تو
۲ گو به بود در باغ تو ما نیز هم بد نیستیم

باري غرور از سر بنه انصاف درد ما بده
۳ ای باغ شفتالو و به ما نیز هم بد نیستیم

گفتي به از من در چگل صورت نه بندد آب و گل
۴ ای سست مهر سخت دل ما نیز هم بد نیستیم

In B, T, Z, lines 1, 3, 4 are substituted for verses 6, 7, 8, of the text ; in S line 7 of the text is omitted and verses 2, 3, 4 inserted ; in C verses 1, 2, 3, 4 are added between lines 8 and 9 of the text

N.B.—In I(a), I(b), P, R, this ode is omitted.

گو تو بحسن افسانهٔ یا گوهر یکدانهٔ

۶ از ما چرا بیگانهٔ ما نیز هم بد نیستیم

گفتم تو ما را دیدهٔ وز حال ما پرسیدهٔ

۷ پس چون ز ما رنجیدهٔ ما نیز هم بد نیستیم

گر گلشن خوشبو توئي ور بلبل خوشگو توئي

۸ ور در جهان نیکو توئي ما نیز هم بد نیستیم

سعدي گر آن زیبا قرین بگزید بر ما هم نشین

۹ گوهر که خواهي برگزین ما نیز هم بد نیستیم

۲۵۱

Metre: مضارع مثمّن اخرب مکفوف مقصور [— ᴗ — | ᴗ — — ᴗ | ᴗ — ᴗ — | ᴗ — —]

بگذار تا مقابل روی تو بگذریم

۱ وز دیده در شمایل خوب تو بنگریم

شوق است در جدائي و جور است در نظر

۲ هم جور به که طاقت شوقت نیاوریم [1]

روی ار بروی ما نکني حکم از آن تست

۳ باز آ که روی در [2] قدمانت بگستریم

ما را سریست با تو که گر خلق [3] روزگار

۴ دشمن شوند و سر برود هم [4] بر آن سریم

---

1 In R this hemistich runs as follows: هم صبر به چو طاقت جورت نیاوریم.

2 I(a); بر for در.

3 R, Z, E, Y(a), Y(b), L, D; اهل for خلق.

4 R; ما for هم.

گفتي ز خاک بیشترند اهل عشق ما
٥ از خاک بیشتر نه که از خاک کمتریم

ما با توایم و با تو نه ایم این چه حالت است
٦ در حلقه ایم با تو و چون حلقه بر دریم

از دشمنان برند شکایت بدوستان
٧ چون دوست دشمن است شکایت کجا بریم

نه بوی مهر میشنوم از تو ای عجب
٨ نه روی[5] آنکه مهر دگر کس بپروریم[6]

ما خود نمیرویم دوان از قفای کس
٩ او میبرد که ما بکمند وی اندریم

سعدي تو کیستي که در این[7] حلقهٔ کمند
١٠ چندان فتاده‌اند که ما صید لاغریم

٢٥٣

Metre: خفيفِ مسدّسِ مخبونِ مقطوع [— ‿‿ | — ‿ — ‿ | — — ‿ ⏓]

بتو مشغول و با تو همراهم ١ وز تو بخشایش[1] تو میخواهم
همه بیگانگان چنین دانند ٢ که منت آشنای درگاهم
ترسم ای میوهٔ درخت بلند[3] ٣ که نیائي بدست کوتاهم

[5] R, T, E, Y(a), Y(b), L, D ; رای for روی.
[6] In I(a), I(b), B, S, P, Z, this line is omitted.
[7] E, Z, Y(a), L, D ; در آن for درین.
[1] I(b), S, P ; آسایش for بخشایش.
[3] I ; لطیف for بلند.

دیدم این پنجروز آخر عمر ۴ که بغفلت برفت: پنجاهم[3]
تا مرا از تو[4] آگهی دادند ۵ بوجودت گر از خود آگاهم
همه در خورد رائي و همت خویش ۶ از تو خواهند و من ترا خواهم[5]
بلبل بوستان حسن تو ام ۷ چون نیفتد سخن در افواهم
میکشندم که ترک عشق بگو ۸ میزنندم که بیدق شاهم
گر بصد پاره ام کنی زین رنگ ۹ بر نگردم[6] که صبغة اللهم
سعدیا در قفای دوست مرو ۱۰ چکنم می برد باکراهم
میل از اینجانب اختیاری نیست ۱۱ کهربا را بگو که من کاهم

۲۵۳

Metre : رمل مثمن مشکول [— — ᴗ — | ᴗ — ᴗ ᴗ | — — ᴗ — | ᴗ — ᴗ ᴗ]

بخدا اگر[1] بمیرم که دل از تو بر نگیرم
۱ برو ای طبیبم از سر که دوا نمی پذیرم

---

[3] In I this line is omitted.
[4] I, I(b), S, P, B, T, Z, C, E, Y(a), Y(b), L, D ; خود for تو.
[5] This line is only found in I.
[6] I(b), S, P, B, and all texts but C ; نه بگردم for بر نگردم.

N.B.—In I the following ode follows No. 252.
It appears incomplete and is found only in I.

من این سرنامه که اکنون می نویسم * بآب چشم پر خون می نویسم
ازین در بر نوشتم نامه لیکن * نه آن سوزست کاکنون می نویسم
بعذرا درد وامق می نمایم * بلیلی حال مجنون می نویسم
نگارا قصهٔ خود را بخدمت * نمی دانم که تا چون می نویسم
تو (خوش بین گر) چه من عذری ندارم * تو خوش خوان گرچه من دون می نویسم

In the original MS. the words between تو and چه are omitted, and the above emendation is suggested.

[1] All texts and all MSS. but R ; گر as for اگر.

همه عمر با ظریفان بنشستمی و خوبان
۲ تو بخاستي و نقشت بنشست در ضمیرم

مده ای حکیم پندم که بکار در نبندم
۳ که ز خویشتن گزیر است و ز دوست نا گزیرم

برو ای سپر ز پیشم که بجان رسید پیکان
۴ بگذار تا به بینم که همي[2] زند بتیرم

تو در آب اگر به بیني[3] حرکات خویشتن را
۵ بزبان خود بگوئي که بحسن بی نظیرم

نه نشاط بوستانم نه هوای دوستانم
۶ بروید ای رفیقان بسفر که من اسیرم[4]

تو بخواب خوش بیاسای بعیش و کامراني
۷ که نه من غنوده ام دوش و نه خلق[5] از نفیرم

نه توانگران ببخشند فقیر ناتوان را
۸ نظری کن ای توانگر که بدیدنت فقیرم

اگرم چو عود سوزي تن من فدای جانت
۹ که خوش است عیش مردم بروایح عبیرم

نه تو گفتۀ که سعدي نبرد ز دست من جان
۱۰ نه بخاکپایت[6] ای جان چو تو ام کشي نمیرم

---

[2] I(b), P. S, B, T, C, Y(b) ; که کہ مي for که همي,
[3] R ; در آئینه نگه کن for در آب اگر به بیني.
[4] In I(a), I(b), B, S, R, P, Z, this line is omitted.
[5] E, Z, Y(a), L, D ; نه مردم for نه خلق,
[6] All texts and all MSS. but I(a) ; بخاکپای مردان for بخاکپایت ای جان.

٢٥٤

Metre: رمل مثمّن مشکول [ــ ــ ᴗ ــ | ᴗ ــ ᴗ ᴗ | ᴗ ــ ــ ᴗ | ــ ᴗ ᴗ]

بتو[1] ارنظر حرامست که[2] بسی گناه دارم

۱ چکنم نمیتوانم که نظر نگاه دارم

ستم از کسی است برمن که ضرورتست بردن

۲ نه قرار زخم خوردن نه مجال آه دارم

نه فراغت نشستن نه شکیب رخت بستن[3]

۳ نه مقام ایستادن نه گریزگاه دارم

نه اگر همي نشینم نظری کند[4] برحمت

۴ نه اگر همي گریزم دگری پناه دارم

تن من فدای جانت سر بنده و آستانت

۵ چه مرا به از گدائي چو تو پادشاه دارم

چو توئي بدین نکوئي قدم صلاح دارد[5]

۶ نه مروتست اگر من نظر تباه دارم

بسم از قبول عامي و صلاح[6] نیکنامي

۷ چو بترک سربگفتم چه غم از کلاه دارم

چه شبست یا رب اینشب[7] که ستارهٔ برآمد

۸ که دگر نه عشق خورشید و نه مهر ماه دارم

---

1 I(a), S, P, T ; بمن for بتو.

2 All texts and all MSS. but I ; و for که.

3 S ; زخم خوردن for رخت بستن.

4 S ; کني for کند.

5 I(a), S, B, Y(b) ; داري for داره.

6 In P, S, Y(b) و is inserted after صلاح.

7 All texts and all MSS. but I ; امشب for اینشب.

مکنید دردمندان گلــه از سیــاهي شب [8]
۹ که من این صبــاح روشن ز شب سیاه دارم

که نه [9] روی خوب دیدن گنه است پیش سعدي
۱۰ تو گمان نیک بردي که [10] من [11] این گناه دارم

۲۵۵

Metre : مضارعِ مثمنِ اخربِ مکفوفِ مقصور [— — ᴗ | — ᴗ — ᴗ | — — ᴗ | — ᴗ —]

برخیــز تا طریق تکلّــف رها کنیــم
۱ دکّان معــرفت بدو جو پر بهــا کنیم

گر دیگــر آن نگار قبــاپوش [1] بگــذرد
۲ ما نیــز جامهای تصــوّف قبــا کنیم

هفتاد زلّت از نظــر خلق در حجاب
۳ بهتــر ز طاعتی که بروی و ریا کنیم

آن کو بجین [2] سابقه چندین نواخت کرد
۴ ممکن بود که عفو کند گر خطــا کنیم

سعــدي وفا نمیکنــد ایام سست مهر
۵ این پنجــروزه عمــر بیــا تا وفا کنیم

---

[8] I(a) ; شب درازي, for سیاهي شب : I ; شب جدائي for do.

[9] I(a), I(b), B, and all texts but T, Y(b) ; که نه for که نه.

[10] S ; و for که.

[11] I ; خود for من.

N.B.—In R, this ode is omitted.

[1] I ; کرده اند for بگذرد.

[2] All texts and all MSS. except I ; بغیر for بجین.

٢٥٦

Metre: رملِ مثمّنِ مخبونِ مقصور [— ⏑⏑ | — — ⏑ ⏑ | — — ⏑ ⏑ | — — ⏑ ⏓]

امشب آن نیست که در خواب رود چشم ندیم
١ خواب در روضهٔ رضوان نکنند[1] اهل نعیم
خاک را زنده کند تربیت[2] بوی[3] بهار
٢ سنگ باشد که دلش زنده[4] نگردد[5] [6]بنسیم
بوی پیراهن گم کردهٔ خود می شنوم
٣ گر بگویم همه گویند ضلالست قدیم
عاشق آن گوش ندارد که نصیحت شنود
٤ درد ما نیک نگردد[7] بمداوات حکیم
توبه گویندم از اندیشهٔ آن دوست[8] بکن
٥ هرگز این توبه نباشد که گناهیست عظیم
ای رفیقان سفر دست بدارید از ما
٦ که بخواهیم نشستن بدر دوست مقیم
ای برادر غم عشق آتش نمرود انگار
٧ بر من این شعله چنانست که بر ابراهیم[9]

---

1 I; نکند for نکنند.
2 R; تقویت for تربیت.
3 Z, L; باد for بوی: C, Y(b); نصل for do.
4 Z; نرم for زنده.
5 Z; ز for به.
6 In Z, C, L, Y(b), the following two lines are inserted after verse 2:—
جای آن نیست که خاموش نشیند مطرب * شب آن نیست که خواب رود یار ندیم
شاهدان ز اهل نظر روی فراهم نکشند * بار درویش تحمّل بکند مرد کریم
7 I, Z; نباشد for نگردد.
8 R, Z, C, L, Y(b); معشوق for آن دوست.
9 This line is omitted in Z.

مرده از خاک لحد رقص کنان بر خیزد

۸ گر تو بالای عظامش گذری و هِيَ رمیم

طمع وصل تو میدارم و اندیشهٔ هجر

۹ دگر از هرچه[10] جهانم نه امید ست و نه بیم

عجب از کشته نباشد بدر خیمهٔ دوست

۱۰ عجب از زنده که چون جان بدر آورد سلیم

سعدیا عشق نیامیزد و شهوت[11] باهم

۱۱ پیش تسبیح ملائک نرود دیو رجیم

۲۵۷

Metre: رملِ مثمّنِ مقصور [— ᴗ — — | — ᴗ — — | — ᴗ — — | — ᴗ —]

باد گل بوی سحر خوش میوزد خیز ای ندیم

۱ بس که خواهد رفت بر بالای خاک ما نسیم

ای که تا بودي نبودي[1] بر صراط مستقیم

۲ در قیامت بر صراطت جای تشویش است و بیم

قلب روی اندود نستانند در بازار حشر

۳ خالصی باید که بیرون آید از آتش[2] سلیم

عیبت از بیگانه پوشیده است و مي بیند بصیر

۴ جرمت[3] از همسایه پنهانست و میداند علیم

---

[10] C, L, Y(b); دو for چه. [11] Z; عفت for شهوت.

N.B.—This ode is included under *Tayyebāt* only in I.

[1] All texts and all MSS. but I; در دنیا نرفتی for تا بودي نبودي.

[2] I, I(b), B, T; از آتش برون آید for بیرون آید از آتش.

[3] I(b), B, R, Z, C, E, Y(a), L, D; فعلت for جرمت.

نفس پروردن خلاف رای دانایان[4] بود

۵ طفل خرما دوست دارد صبر فرماید حکیم

راه نومیدی گرفتم رحمتم دل میدهد

۶ کای گنهکاران هنوز امید عفو است از کریم

گر بسوزانی خداوندا جزای[5] فعل ماست

۷ ور ببخشی رحمتت عام است احسانت[6] قدیم

گرچه شیطان رجیم از راه انصافم ببرد

۸ همچنان امید میدارم برحمن الرحیم

آنکه جان بخشید و روزی داد و چندین فضل[7] کرد[8]

۹ هم ببخشاید چو مشتی استخوان باشم[9] رمیم

سعدیا بسیار گفتن عمر ضایع کردن است

۱۰ وقت عذر آوردن است استغفر الله العظیم

۳۵۸

Metre: مضارع مثمن اخرب مکفوف مقصور [— ᴗ — ا ᴗ — — ᴗ ا ᴗ — ᴗ — ا ᴗ — —]

برخیز تا بعهد امانت وفا کنیم

۱ تقصیرهای رفته بخدمت قضا[1] کنیم

---

[4] Z, E, Y(a), Y(b), L, D; هر عاقل for دانایان: I; دانشمند for do.
[5] I(a), I(b), B, S, P, T, C; سزای for جزای.
[6] All texts and all MSS. but I; انعامت عمیم for احسانت قدیم.
[7] P, Z, E, Y(a), Y(b), L, D; لطف for فضل.
[8] In R this line is omitted.
[9] All texts and all MSS. except I; بیند for باشم.
[1] I, R, C; ادا for قضا.

بی مغز بود سر که نهادیم پیش خلق
۲ زین پس[2] فروتنی بدر کبریا کنیم

دار الشّفای توبه نبسته است در هنوز
۳ تا[3] درد معصیت بتدارک دوا کنیم

روی از خدای در همه کردیم و هیچ نیست
۴ آن به بود کز همه رو در خدا کنیم[4]

یکسو نهیم شهوت و نفس و هوای دل[5]
۵ پشت عبادت از دل یکتا دوتا کنیم

افسوس می رود دل مردم بدست دیو[6]
۶ تا کی مقام دوست بدشمن رها کنیم

چون برترین مقام ملک دون قدر ماست[7]
۷ چندین بدست دیو زبونی چرا کنیم

سیم دغل خجالت[8] و بدنامی آورد
۸ خیز ای حکیم تا طلب کیمیا کنیم

---

[2] All texts and all MSS. except I(a); دیگر for زین پس.

[3] S; ما for تا.

[4] This reading is only found in I: in all other MSS. except I(a), and in all texts, the verse runs thus:
روی از خدا بهر چه کنی شرک خالص است * توحید محض کز همه رو در خدا کنیم
except that گو is substituted for کز in S, R, B, T, Y(b), L. In I(a) the second hemistich reads as follows: توفیق کو که از همه او با خدا کنیم.

[5] This is the I variant. In all other MSS. and in all texts this hemistich runs as follows: پیراهن خلاف بدست مراجعت.

[6] In all texts and all MSS. except I the following is the version of this hemistich: چند آید این خیال و رود در سرای دل.

[7] This is the I, P, variant: E, T, Y(a), Y(b), L, D, have چون برتر از مقام ملائک توان گزید, and in I(a), I(b), S, B, R, Z, C, the hemistich runs as follows: چون برترین مقام ملائک بر آسمان.

[8] C, Y(b); زبونی for خجالت.

سعـــدي توانگـــران بتجـــارت روند و ما
۹ درویش وار بـــر در منعـــم دعـا کنیـــم[9]
یـا رب تو دستگیـــر که آلاء و مغفـــرت
۱۰ در خورد تست در خورما آنچه[10] ما کنیـــم

۲۵۹

Metre: رملِ مثمّنِ مشکول [— — ᴗ — | ᴗ — ᴗ ᴗ | — — ᴗ — | ᴗ — ᴗ ᴗ]

چوتو آمدي مرا بس که حدیث خویش گفتم
۱ چو تو ایستـــاده باشي ادب آنکـــه من بیفتـــم
تو اگر چنیـــن لطیف از در بوستـــان در آئي
۲ گل سرخ شرم دارد که چـــرا همـــي شگفتـــم
چو بمنتـــهـــا رسد گل برود قرار بلـــبـــل
۳ همـــه خلق را خبـــر شد غم دل که مي نهفتـــم
بامید آنـــکـــه جائی قدمی نهـــاده باشي
۴ همـــه خاکهـــای شـــیـــراز بدیدگان برفتـــم
دو سه بامداد دیـــگـــر که نسیـــم گل برآید
۵ بتـــر از هزار دستـــان بکـــشـــد فراق جفتـــم
نشنیـــدهٔ که فرهاد چگونه سنـــگ سفتـــی
۶ نه چو سنـــگ آستـــانت که بآب دیده سفتـــم

---

[9] All texts and all MSS. except I have the following version of this line:—
سعدي گدا بخواهد و منعـــم بزر خرد * ما را وجود نیست بیـــا تا دعا کنیـــم
[10] I(a), I(b), B, S, R, P, C, Y(b); هرچه for آنچه.

نه عجــــب شب درازم که دو دیده باز باشد
۷ بخیالت ای ستمگر عجب است اگر بخفتــم
ز هزار خون سعــــدي بحلـــنـــد بنـــدگانت [1]
۸ نو بگــــوی تا بریزند و بگـــو که من نگفتـــم

۲۶۰

Metre: مجتثّ مثمّن مخبون مقصور [– ⏑⏑ | – ⏑ – ⏑ | – – ⏑ ⏑ | – ⏑ – ⏑]

چو بلبـــل سحــــري بـــر گرفت نوبت بام
۱ زتو به خـانهٔ تنـــهـــائي آمدم بر بـــام
نگاه میکنـــم از پیـــش رایت خورشیـــد
۲ که میــــرود بافــــق پرچم ســـیـــاه ظلام
بیـــاض روز در آید [1] چـــو ازدواج سیـــاه
۳ برهنـــه باز نشینـــد یکـــی سپیـــد اندام
دلم بعشـــق گرفتـــار و جان بمـــهـــو گرو
۴ در آمد از درم آن دلفـــریب [2] جان آرام
سرم هنوز چنان مست بوی آن نفس [3] است
۵ که بـــوی عنبـــر و گل ره نمـــي برد بمشام
دگر من از شب تاریک هیـــچ غم نخـــورم
۶ که هر شبی را روزی مقـــدّر است انجام

---

[1] In Z this hemistich runs as follows : که هزار خون سعدي بفدای بندگانت
[1] I(a), S, P ; بر آمد for در آید.
[2] I(b), S, B, T, C, Y(b) ; دلفروز for دلفریب.
[3] S ; روی آن نقش for بوی آن نفس.

تمــام فهـــم نکردم که ارغوان و گل است

٧ در آستینـــش یا دست و ساعد گلفــام

در آبگینــهاش آبی اگر قیـــاس کني

٨ بداني آب کدامســــت و آبگیــنــه کدام

بیـــار ساقي دریـــای مشـــرق و مغـــرب

٩ که دیر مســـت شود هرکه میخـــورد بدوام

من آن نیـــم که حـــلال از حرام نشنـــاسم

١٠ شراب با تو حلال است و آب بیتـــو حرام

بهیچ شهـــر نبـــاشد چنین شکـــر که توئي

١١ که طوطیـــان چو سعـــدي در آوري بکلام

رهـــا نمیکنـــد این نظـــم چـون زره درهم

١٢ که خصـــم تیـــغ تعنّـــت بر آورد ز نیـــام

٢٦١

Metre: رجزِ مثمّنِ سالم [—ᵕ——|—ᵕ——|—ᵕ——|—ᵕ——]

جانا هـــزاران آفـــرین بـــر جانت از ســـر تا قدم

١ صانع خـــدائی کاین وجود آورده بیـــرون از عدم

خورشیـــد بر سرو روان دیگر[1] ندیدم در جهـــان

٢ وصفت نگنجد[2] در بیان[3] نقشت[4] نیاید در قلم

---

1 I(a), P, B, and all texts; هرگز for دیگر.

2 In I(b), P, B, T, C, Y(b), نگنجد and نیاید are transposed.

3 I(a), I(b), P; دهان for بیان.

4 I, I(a), I(b), S, P, R, B, T, C, Y(b); نامت for نقشت.

گفتم چو طاوسي مگر عضوي ز عضوي خوبتر

۳ مي بينمت چون نيشكر شيريني از سر تا قدم

چندانكه[5] مي بينم جفا اميد ميدارم وفا

۴ چشمانت[6] ميگويند[7] لا ابروت ميگويد نعم

آخر نگاهي باز كن و انگه عتاب آغاز كن

۵ چندانكه خواهي ناز كن چون پادشاهي بر خدم[8]

چون دل ببردي دين مبر هوش[9] از من[10] مسكين مبر

۶ با مهربانان كين مبر لا تقتلوا صيد الحرم

خار است و گل در بوستان هرچه[11] او كند نيكوست آن

۷ سهل است پيش دوستان از دوستان بردن ستم

او رفت و جانم ميرود[12] تن[13] جامه بر خود ميدرد

۸ سلطان كه[14] خوابش ميبرد از پاسبانانش چه غم

ميزد بشمشير جفا ميرفت و ميگفت از قفا

۹ سعدي بنالیدي ز ما مردان ننالند از الم[15]

---

[5] I(b), R, B and all texts ; با آنكه for چندانكه.

[6] In S چشمانت and ابروت are transposed.

[7] All texts and all MSS. except I ; ميگويد كه for ميگويند.

[8] S ; در حشم, for بر خدم.

[9] I(b), S, T, E, Y(a), Y(b), L, D ; صبر for هوش.

[10] S, C ; دل, for من.

[11] P omits او before كند.

[12] I(a), I(b), S, P, R, E, T, Z, C, Y(a), Y(b), D ; ميبرد for ميرود.

[13] I ; اين for تن.

[14] I(b), R, and all texts but T ; چو for كه.

[15] In I(a), this line runs as follows :—

ميرفت و ميگفت از قفا سعدي بناليدي ز ما * ميزد بشمشير جفا مردان ننالند از الم

۲۶۲

Metre: هزجِ مسدّسِ محذوف [ᴗ — — — | ᴗ — — — | ᴗ — —]

چنان در قید مهرت پای بندم ۱ که گوئي آهوی سر در کمندم
گهی بر درد بیدرمان بگریم ۲ گهی بر حال بی سامان بخندم
مرا هوشی نماند از عشق و کوشي ۳ که پند[1] هوشمندان کار بندم
مجال صبر تنگ آمد بیکبار ۴ حدیث عشق بر صحرا فگندم
نه مجنونم که دل بردارم از دوست ۵ مده گر عاقلي اینخواجه پندم
چنین صورت نبندد هیچ نقّاش ۶ معاذ الله من این صورت نبندم
چه جانها در غمت فرسود و تنها ۷ نه تنها من اسیر و مستمندم[2]
تو هم باز آمدي ناچار و ناکار ۸ اگر باز آمدی بخت بلندم
گر آوازم دهي من خفته[3] درگور ۹ بر آساید روان دردمندم
سري دارم فدای خاکپایت ۱۰ گر آسایش رساني ور گزندم
و گر در رنج سعدي راحت تست ۱۱ من این بیداد بر خود مي پسندم

۲۶۳

Metre: رجزِ مثمّنِ مطویِ مخبون [ᴗ — ᴗ — | — ᴗ ᴗ — | ᴗ — ᴗ — | — ᴗ ᴗ —]

چشم که برا تو میکنم چشم حسود میکنم
شکر خدا که باز شد دیدهٔ بخت روشنم[2] ۱

---

[1] All texts and all MSS. except I; قول for پند.
[2] I(a), B, Z, E, Y(a), Y(b), L, D; دردمندم for مستمندم.
[3] I(a), T, C; مرده for خفته.

[1] I; در for بر.
[2] The following line succeeds this verse in all texts and all MSS. but I:—
هرگز این گمان نبرد با تو که دوستي کنم * باورم این نمیشود باتو نشسته کاین منم

دامن خیمه برفگن دشمن و دوست گو به بین
۲ کاین همه لطف میکند دوست برغم دشمنم[3]

عالم[4] شهــــر گو مرا وعظ[5] مگو که نشنــــوم
۳ پیـــر محلّـــه گو مرا توبه مده که بشکنم

گر بزني بخنجرم کز غم دوست[6] توبه[7] کن
۴ نعرهٔ عشق[8] میزنم تا رمقی[9] است در تنــــم[10]

این نه نصیحتی بود کز غم دوست توبه کن
۵ سخت سیه دلي بود آنکه ز دوست بر کنــــم

گر همه عمر بشکنم عهد تو بس درست شد
۶ کاین همـــــه ذکر دوستــــي لاف دروغ میـــزنم

پیشـــم ازین سلامتي بود دلی و دانشی
۷ عشق تو آتشی بزد پاک بسوخت خرمنم

شهری اگر بقصد[11] من جمع شوند و متفق
۸ با همـــــه تیـــغ برکشـــم وز تو سپر بیفگنم

چند فشاني آستیـــــن برمن و روزگار من
۹ دست رها نمي کنـــد مهر[12] گرفته دامنم

---

[3] In I(a), this line is omitted.
[4] I(a); واعظ for عالم.
[5] I(a); پند for وعظ.
[6] R, Z, Y(a), Y(b), E, L, D; عشق for دوست.
[7] All texts and all MSS. but I; پیش او دگر مرو for غم دوست توبه کن.
[8] I(b), B, S, T, L; شوق for عشق.
[9] B; نفسی for رمقی.
[10] This verse is only found in I.
[11] In all texts and all MSS. but I; خلقی اگر بخون for شهری اگر بقصد
[12] I(b), B, S, P; کبر for مهر: T, C; عشق for do.

گر بمـــراد من روي ور نـــروي تو حاكمي

۱۰ من بخـــلاف راى تو گر نفسى زنم زنم[13]

اين همه نيش ميخورد سعدي و پيش ميرود

۱۱ خون برود درين ميان گر تو توئي و من منم[14]

۲۶۴

Metre : مجتثّ مثمّن مخبون مقطوع مسبّغ [ᴗ – ᴗ – | ᴗ ᴗ – – | ᴗ – ᴗ – | ᴗ ᴗ –]

حكايت از لب شيرين دهان[1] سيم[2] اندام

۱ تفاوتی نكنـــد گر دعاست يا[3] دشنام

حريف عشق[4] كه از خويشتن خبر دارد

۲ شراب صرف محبّت نخورده است تمام

اگر ملـــول شوي يا ملامتـــم گوئي

۳ اسير عشق نينديشـــد از ملال[5] و ملام

من آن نيـــم كه بجور از مراد بگـــريزم[6]

۴ بآسمان[7] نرود مرغ پاى بستـــه بـــدام

---

[13] In all texts and all MSS. except I, I(a), the following line is substituted for verse 10 :—

مي شنوم كه سعديا راه مخوف ميروي * گر نروم نميشود صبـــر و قرار ميكنم

In all texts and all MSS. but I, I(a), the following verse succeeds this line :—

عاشق جان خويش را باديه سهمگين بود * من بهلاک راضيم لا جرم از خود ايمنم

[14] In I(b), B, S, R, P, T, this line is omitted.

[1] B ; كلام for دهان. [2] I ; شير for سيم. [3] I(b), Y(a) ; ور for يا.

[4] I(a), I(b), B, R, P, C ; دوست for عشق.

[5] In I(a), T, C, E, Y(a), Y(b) و is omitted after ملال.

[6] I(a) ; بر گردم for بگريزم. [7] I(a), I, S, P ; آستين for آسمان.

بسی نمـــاند که پنجـــاه ساله عاقل را

٥ به پنجـــروز بـــدیوانگـــی بر آیـــد نام[8]

مرا که با تو ام از هرکه هست باکی نیست

٦ حریف خاص نیندیشد از ملامت عام

شب دراز نخسبم[9] که دوستـــان گویند

٧ بســـر زنش عجبـــا للمحبّ کیف ینام

تو در کنار[10] من آئی من این طمع نکنم

٨ که می نیایدت از حسن وصف در اوهام

ضرورتست که روزی بســـوزد این اوراق

٩ که تاب آتش سعـــدی نیـــاورد[11] اقلام

٢٦٥

Metre: [ـــ ـــ ᴗ ا ᴗ ـــ ـــ ᴗ ا ᴗ ـــ ـــ ᴗ ا ᴗ ـــ ـــ] هزجِ مثمّنِ اخربِ مکفوفِ مقصور

خرما نتوان خورد ازین خار که کِشتیم

١ دیبا نتوان بافت[1] ازین پشم که رشتیم

بر لوح[2] معـــاصی خط عذری نکشیدیم

٢ پهلـــوی کبـــایر حسنـــاتی ننوشتیم

---

[8] In I(a), this line is omitted.

[9] I; نخفتم for نخسبم.

[10] I; کمند for کنار.

[11] S, B, E, Y(a), Y(b), D; نیارد این for نیاورد.

[1] I, B, R; کرد for بافت.

[2] I, S, B; خط for لوح.

ما کشتهٔ نفسیم[3] و چه فریاد که بر آید[4]

٣ از ما بقیامت[5] که چرا نفس نکشتیم[6]

افسوس برین عمر گرانمایه که بگذشت

۴ ما از سرِ تقصیر و خطا در نگذشتیم

دنیا که درو مرد خدا گل نسرشت است[7]

٥ نامرد که مائیم چرا دل بسرشتیم

ایشان چو ملخ بر سر[8] زانوی ریاضت

٦ ما مور میان بسته دوان بر در و دشتیم

پیری و جوانی چو شب و روز[9]سر آمد[10]

٧ ما شب شد و روز آمد و بیدار نگشتیم[11]

چون مرغ برین کنگره تا کی بتوان ماند[12]

٨ یکروز نگه کن که برین کنگره خشتیم

ما را عجب ار پشت و پناهی بود آنروز

٩ کامروز کسی را نه پناهیم و نه پشتیم

---

[3] In I(b), R, T, C, و is omitted.
[4] All texts and all MSS. but I; بس آوخ for چه فریاد.
[5] I; ناگاه فریاد برآید for برآید از ما بقیامت.
[6] In S this line is omitted.
[7] I, I(a), I(b), P; نسرشتند for نسرشت است.
[8] All texts and all MSS. but I; در پس for برسر.
[9] S, P, B, R, and all texts; بر آمد for سر آمد.
[10] I(a); پی هم چون شب و روزند for چو شب و روز سر آمد : I(b); بمثال شب و روز است for do.
[11] In all texts and all MSS except I, the following verse is found after line 7 :—
وا ماندگی اندر پس دیوار طبیعت * حیف است دریغا که در صلح بهشتیم
[12] I, I(a), I(b), S, R, P, L; بود for ماند.

گر خواجه شفاعت نکند روز قیامت
۱۰ شاید که ز مشاطه نرنجیم که زشتیم

باشد که عنایت برسد ورنه مپندار
۱۱ با این عمل دوزخیان کاهل بهشتیم

سعدی مگر از خرمن اقبال عزیزان[13]
۱۲ یکخوشه ببخشند که ما تخم نکشتیم

۲۶۶

Metre: رملِ مثمّنِ محذوف [— ⏑ — — | — ⏑ — — | — ⏑ — — | — ⏑ —]

دوش در صحرای خلوت لاف تنهائی زدم
۱ خیمه بر بالای منظوران بزیبائی[1] زدم

خرقه پوشان صوامع را ز دو تائی چاک شد
۲ چون من اندر کوی وحدت لاف یکتائی زدم

عقل کل را آبگینه ریزه در پای اوفتاد
۳ بسکه سنگ تجربت بر طاق مینائی زدم

پای مردم عقل بود آنکه که عشقم دست داد
۴ پشت دستی بر دهان عقل سودائی زدم

تاب خوردم رشته وار اندر کف خیّاط صنع
۵ بس گره بر خطّ خود بینی و خود رائی زدم

[13] All texts and all MSS. but I; بزرگان for عزیزان.
[1] I(b), S, Z, L, T; زیبائی for بزیبائی.
N.B.—In I(a), R, P, this ode is omitted.

تا نبـــاید کشتنم گرد در کس چون کلیـــد
۶ بر در دل ز آرزو قفـــل شکیبـــائی زدم

گر کسی را رغبت دانش بود گو دم مزن
۷ زانکه من دم در کشیـــدم تا بدانائی زدم

چون صدف پروردم اندر سینه درّ معرفت
۸ تا بجـــوهر طعنـــه بر درّهای دریائی زدم

بعد ازین چون مهر مستقبل نکـردم جز بامر
۹ پیش ازین گر چون فلک چرخی برعنائی زدم

گفتـــهٔ سعدی فرو شستـــم ز دیوان وجود
۱۰ پس قدم در حضـــرت بیچون مولائی زدم

۲۶۷

Metre : مجتثّ مثمّن مخبون [‿ — ‿ — | ‿ ‿ — — | ‿ — ‿ — | ‿ ‿ — —]

دو هفته میگذرد کان مه دو هفته ندیدم
۱ بجان رسیدم[1] ازان[2] تا بخدمتش نرسیدم[3]

حریف عهد مودّت شکست و من نشکستم
۲ خلیـــل[4] بیخ ارادت برید و من نبـــریدم

بکام دشمنم ای دوست عاقبت بنشاندی
۳ بجـــای آنکه[5] چرا پنـــد دوستان نشنیدم[6]

---

1 All MSS. and all texts but T ; رسید for رسیدم.
2 I(a) ; دلم for ازان.
3 All texts and all MSS. except S ; برسیدم for نرسیدم.
4 Y(b) ; حبیب for خلیل.
5 T ; سزای اینکه for بجای آنکه.
6 In S this line is omitted.

مــرا بهیـــچ بدادي خلاف شرط[7] مودّت
۴ هنوز با همه جورت بجان و دل[8] بخریدیم

بخاکپـــای تو جانا[9] که تا تو دوست گرفتم
۵ ز دوستان مجازي چو دشمنـــان ببریدم[10]

قسم بروی تو گفتم[11] کزان[12] زمان که برفتي
۶ که هیچ روی[13] ندیدم که روی در نکشیدم[14]

ترا به بینـــم و خواهم که خاکپای تو باشم
۷ مرا به بیني چون باد بگـــذري که ندیدم

میان خلق[15] ندیدي که چون دویدمت از پی
۸ زهی خجـــالت مردم چرا بســـر ندویدم

شکر خوش است و لیکن حلاوتش تو نداني
۹ من این معامله دانم که طعم صبر[16] چشیدم

مرا رواست که دعوي کنـــم بصدق و ارادت
۱۰ که هرچه[17] در همه عالم بدوست برنگـــزیدم

بنال مطـــرب مجلس بگوی گفتهٔ سعدي
۱۱ شراب انس بیـــاور که من نه مرد نبیـــدم

---

7 B and all texts ; عهد for شرط.

8 This is the T, Y(b) variant. I(a) has جرمت for جورت : I(b), Z, have غیبت for do. : I, S, R, have عیبت for do. : B, C have عهدت for do. : E, L, Y(a), D, read بدعهدیت بجان for بجوروت بجان و دل.

9 I(b), B, S, R, I, Z ; گفتم for جانا.

10 S ; برمیدم for ببریدم.

11 S ; گویم for گفتم.

12 I, I(b), S, R ; از for کز.

13 I, T, C, Y(b) ; روی کس for هیچ روی.

14 In I(a), this line is omitted.

15 All texts and all MSS. except I, S ; شهر for خلق.

16 C ; صبر تلخ for طعم صبر.

17 I(a) ; هیچ for هرچه.

N.B.—In P this ode is omitted.

۲۶۸

Metre: هزج مثمن اخرب مکفوف محذوف [— — ᴗ | ᴗ — — ᴗ | ᴗ — — ᴗ | ᴗ — —]

دل پیش تو و دیده بجای دگرستم
۱ تا خصم نداند که ترا مینگرستم

روزی بدر آیم من ازین پردهٔ[1] ناموس
۲ هرجا که بتی چون تو به بینم بپرستم

المنّة لله که دلم صید غمی[2] شد
۳ کز[3] خوردن غمهای پراگنده برستم

آن عهد که گفتی نکنم مهر[4] فراموش
۴ بشکستی و من بر سر پیمان درستم

تا ذوق درونم خبری میدهد از دوست
۵ از طعنهٔ دشمن بخدا گر خبرستم

میخواستمت پیشکشی لایق خدمت
۶ جان نیز[5] حقیر است ندانم چه فرستم

چون نیک بدیدم که نداری سر سعدی
۷ بر بخت بخندیدم و بر خود بگرستم

۲۶۹

Metre: هزج مثمن سالم [ᴗ — — — | ᴗ — — — | ᴗ — — — | ᴗ — — —]

زدستم بر نمیخیزد که یکدم بیتو[1] بنشینم
۱ بجز رویت نمیخواهم که روی هیچکس بینم

---

[1] R; خرقهٔ for پردهٔ; I; خانهٔ for do.
[2] I(a); یکی for غمی.
[3] I(a), R; وز for کز.
[4] I(a), I(b); عهد for مهر.
[5] S, R, P, T, C, Y(b); نیک for نیز.
[1] T, Y(b); بی یاد for یکدم بی.

من اول روز دانستم که با شیرین در افتادم
۲ که چون فرهاد باید شست دست از جان شیرینم

ترا من دوست میدارم خلاف هرکه در عالم
۳ اگر طعنه است بر عقلم وگر رخنه است در دینم

اگر شمشیر بر گیري سپر پیشت بیندازم
۴ که بی شمشیر خود کشتي بساعد هاي سیمینم

برآ ای صبح مشتاقان اگر نزدیک[2] روز آمد
۵ که بگرفت این شب یلدا ملال از ماه و پروینم

گر[3] اول هستي آوردم قفای تربیت[4] خوردم
۶ کنون امید بخشایش همي دارم که مسکینم

ولی چون شمع میباید که بر حالم[5] ببخشاید
۷ که جزوی کس نمي بینم که میسوزد ببالینم

تو همچون گل ز خندیدن لبت باهم نمي آید[6]
۸ روا داري که من بلبل چو بوتیمار بنشینم

رقیب انگشت میخاید که سعدي دیده[7] برهم نه
۹ مترس ای باغبان از گل[8] که مي بینم نمي چینم

---

[2] P, Z, Y(a), L, E, D; هنگام for نزدیک.
[3] All texts and all MSS. but I; از for گر.
[4] I(a) and all texts but Z; نیستي for تربیت.
[5] I(a), I(b), B, S, T, C; جانم for حالم.
[6] In R this hemistich runs as follows:—
ترا همچون گل ز خندیدن لبت باهم نمي آید.
[7] All texts and all MSS. but I; چشم for دیده.
[8] R, I; من for گل.

۲۷۰

Metre. رملِ مثمّنِ مقصور [— ⏑ — — | — ⏑ — — | — ⏑ — — | — ⏑ —]

ساقیا می ده که ما دردی کش میخانه ایم
۱ با خرابات آشنـــائیم[1] از خرد بیـــگانه ایم
خویشتن سوزیم و جان بر سر نهاده شمع وار[2]
۲ هر کجا در مجلسی شمعی است ما پروانه ایم
اهل دانش را درین[3] گفتار با ما کار[4] نیست
۳ عاقلان را کی زبان دارد که ما دیوانه ایم
گرچه قومی را صلاح و نیکنامی ظاهر است[5]
۴ ما بقلّاشي و رندي در جهـــان افسانه ایم
اندرین راه ار بداني[6] هر دو بر یک جاده ایم
۵ وندرین کوی ار به بیني[6] هر دو از یکخانه ایم
خلق میگویند جاه و فضل[7] از فرزانگي است
۶ گو مباش اینها که ما رندان نا فرزانه ایم
عیب تست ار چشم گوهر بین نداري ورنه ما
۷ هریک اندر بحر معني گوهر یکدانه ایم

---

1 P, L, Y(b); آشنا و for آشنائیم.
2 I(a); همچو شمع for شمع وار.
3 I(b), P, B, S, T, Y(b); بدین for درین.
4 I(b), P, S, B, C, T; نیکو راه for با ما کار.
5 This is the I version. In other MSS. and texts this hemistich runs as follows:— گرچه ایشان در صلاح و عافیت مستظهرند.
6 In I بیني and بداني are transposed.
7 I(a), I(b), S, B, T, Z, Y(b); منصب for فضل.

از بیـــابان عـــدم دی آمده [8] فـــردا شـــده
۸ کمتر از عیشی یک امشب کاندرین کاشانه ایم

سعـــدیا گـــر بادهٔ صافیـــت بایـــد باز گو
۹ ساقیا مي ده که ما دردی کش میخانه ایم

۲۷۱

Metre: رملِ مثمّنِ مقصور [— ⏑ — | — — ⏑ — | — — ⏑ — | — — ⏑ —]

ما برویِ دوستان از بوستـــان آسوده ایم
۱ گر بهـــار آید و گر باد خزان آسوده ایم

سروِ بالای که مقصود ست اگر حاصل شود[1]
۲ سرو اگر هرگز نباشد[2] در جهـــان آسوده ایم

گر بصحرا دیگران از بهرِ عشـــرت میروند
۳ ما بخلوت با تو ای آرام جان آسوده ایم

باغبان را گو اگر در بوستانت [3] لاله ایست
۴ دیگری را ده [4] که ما با دلستان آسوده ایم[5]

گر سیاست میکند سلطان و قاضي حاکمند[6]
۵ ور ملامت میکند پیر و جوان آسوده ایم[7]

---

[8] In all MSS. but I and all texts but T; آمد و for آمده.

[1] Z; کنیم for شود.

[2] R, Z, L; روید for باشد.

[3] Z, C, L, Y(b); گلستانت for بوستانت.

[4] C, Y(b); جو for ده.

[5] In R lines 4 and 7 are omitted, and the following verse substituted:—

برق نو روزي گر آتش میزند بر شاخسار * ور گلفشان مي کند در بوستان آسوده ایم

[6] C, L, Y(b); بنده ایم for حاکمند

[7] This line is omitted in I(b).

هرچه در دنیا و عقبی راحت و آسایش است

۶ گرتو با ما خوش در آئی ما ازان[8] آسوده ایم

موج اگرکشتي بر آرد تا به اوج آفتاب

۷ یا[9] به قعر اندر برد ما بر کران آسوده ایم

رنجها بردیم و آسایش نبود اندر وجود[10]

۸ ترک آسایش گرفتیم[11] این زمان آسوده ایم

سعدیا سرمایه[12] داران از خلل ترسند[13] و ما

۹ گر[14] بر آید بانگ دزد از کاروان آسوده ایم

۲۷۲

Metre : رملِ مثمّنِ مخبونِ مقطوعِ مسبّغ [– ⏑ – – | ⏑ ⏑ – – | ⏑ ⏑ – – | ⏑ ⏑ ⏓]

عمرها[1] در[2] پی مقصود بجان گردیدیم

۱ دوست در خانه و ما گرد جهان گردیدیم

خود سراپردهٔ قدرش ز مکان بیرون بود

۲ آنکه ما در طلبش جمله[3] مکان[4] گردیدیم

8 C, Y(b) ; بآن for از آن.

9 Z, L ; ور for یا.

10 C, L, Y(b) ; جهان for وجود.

11 I ; گرفتم for گرفتیم.

12 C, Y(b) ; پرهیزگاران for سرمایه داران.

13 C, Y(b) ; ترسیده اند for ترسند و ما.

14 R ; چون for گر.

N.B.—This Ode is found under *Tayyebāt* only in I, I(b).

1 All texts and all MSS. but I ; سالها for عمرها.

2 S, P, B, T, Z, E, Y(a), Y(b), L, D ; از for در.

3 I(a), I(b), B, S, and all texts ; کون و for جمله.

4 B ; جهان for مکان.

گفته بودیم[5] بخوبان که[6] نباید نگریست

۳ دل ببـــردند[7] ضرورت نگـــران گردیدیم

همچو بلبل همه شب نعره زنان تا خورشید

۴ روی بنمود و چو خفّاش نهان گردیدیم[8]

صورت یوسف نادیده صفت میکـــردند

۵ درمیـــان آمد و بیعقـــل و زبان گردیدیم[9]

گفته بودیم بخلوت که دگر می نخوریم

۶ ساقیـــا باده بـده کز سر آن گردیدیم[10]

گو[11] همه شهـــر بیائید[12] و به بینید که ما

۷ پیـــر بودیم و دگـــر باره جـوان گردیدیم

سعـــدیا لشکـــر خوبان[13] بشکار دل ما

۸ گو میـــائید که ما صید فلان گردیدیم

۲۷۳

Metre: مجتثِّ مثمّنِ مخبون [‒ ‒ ᴗ ᴗ | ‒ ᴗ ‒ ᴗ | ‒ ‒ ᴗ ᴗ | ‒ ᴗ ‒ ᴗ]

در آن نفس که بمیـــرم بر آرزوی تو باشم

۱ بدان امید دهم جان که خاک کوی تو باشم

---

[5] Z, C, E, Y(a), Y(b), L, D; بودند for بودیم: I(b), S, P, R, T; بودم که for do. [6] Z, C, E, Y(a), Y(b), L, D; نه بباید for که نباید.

[7] In R, P, T, و is inserted after ببردند.

[8] In I(b), B, S, R, P, this line is omitted.

[9] This is the I(a) version. In R and all texts this hemistich runs thus: تا میان آمد بیعقل و روان گردیدیم which is unmetrical.

N.B.—In I, I(b), B, S, P, this line is omitted.

[10] In S this line is omitted. [11] I, I(a), B, S, P, T; تا for گو.

[12] I; بیائند و ببینند for بیائید و ببینید. [13] I(b), S, P; قاآن for خوبان.

بوقت صبح قیامت که[1] سر ز خاک بر آرم
بگفتگوی تو خیزم بجستجوی تو باشم ۲

بمجمعی[2] که در آیند شاهدان دو عالم
نظر بسوی تو دارم غلام روی تو باشم ۳

بخوابگاه عدم گر هزار سال بخسپم
بخواب عافیت آنگه که رو بسوی تو باشم ۴

حدیث روضه نگویم گل بهشت نبویم
جمال حور نجویم دوان بکوی تو باشم ۵

می بهشت ننوشم ز دست[3] ساقي رضوان
مرا بباده چه حاجت چو[4] مست روی تو باشم ۶

هزار بادیه سهل است با وجود تو رفتن
و گر[5] خلاف کنم سعدیا بسوی تو باشم ۷

۲۷۴

Metre: مجتثّ مثمّن مخبون مقطوع [— ⏑⏑ | — ⏑ — ⏑ | — — ⏑ ⏑ | — ⏑ — ⏑]

شب دراز بامید صبح بیدارم
مگر که بوی تو آرد نسیم اسحارم ۱

---

1 S; چو for که.
2 B, C, E, Y(a), L, D; بمحفلی for بمجمعی.
3 I(b), S, P, B, T, C; جام for دست.
4 E, Y(a), Y(b), L, D; که for چو.
5 S and all texts; اگر for وگر.
N.B.—In I(a), R, Z, this ode is omitted.

عجب که بیخ محبّت نمیدهد بارم
٢ که بروی این همه باران شوق[1] میبارم

از[2] آستانهٔ خدمت نمي[3] توانم رفت
٣ اگر بمنزل قربت نمیدهي بارم

بتیغ هجر بکشتي مرا و برگشتي
۴ بیا و زندهٔ جاوید کن دگر بارم

چه روزها بشب آورده ام درین امید
۵ که با وجود عزیزت شبی بروز آرم

چه جرم رفت که با من[4] سخن نمیگوئي
٦ چه کرده ام که بهجران تو سزاوارم[5]

هنوز با همه بد عهدیت دعا گویم
٧ هنوز با همه بد[6] مهریت طلبگارم

حدیث دوست نگویم مگر بحضرت[7] دوست
٨ یکی تمام بود مطّلع بر اسرارم[8]

هنوز قصهٔ هجران و داستان فراق
٩ بسر نرفت و بپایان رسید طومارم

[1] B, R; عشق for شوق.
[2] I; وز for از.
[3] All texts and all MSS. but I; کجا for نمي.
[4] I, I(a), S, P, R, Z, E, Y(a), Y(b), L, D; ما for من.
[5] In I this line is omitted.
[6] T, Y(b); بی for بد.
[7] B; بخدمت for بحضرت
[8] In all texts, and all MSS. but I. this verse is placed at the end of the ode.
N.B.—In I(b) this ode is omitted.

من از حکایت عشق تو بس کنم هیهات[9]
۱۰ مگــر اجل که به بندد زبان[10] گفتــارم

اگر تو عمر درین ماجرا کني سعــدي
۱۱ حدیث عشــق بپایان رسد نپنــدارم

۲۷۵

Metre: منسرحِ مثمّنِ مطويِ موقوف [— ᴗ ᴗ — | — ᴗ — ᴗ | — ᴗ ᴗ — | — ᴗ —]

شمــع نخواهد نشست باز نشیــن ای غلام
۱ روی تو دیدن بشــب[1] روز نــمــاید تمام

مطرب یاران برفت ساقي مستان[2] بخفــت
۲ شاهد ما برقرار مجــلــس[3] ما بر دوام

بلبــل باغ سرای صبــح نشــان میدهد
۳ وز در ایوان بخــاست بانگ خروسان بام

ما بتــو پرداختیــم خانه و هرچه اندروست
۴ هرچه پسنــد شماست برهمــه عالم حرام

خواهیــم آزاد کن خواه قوي تر به بنــد
۵ مثــل تو صیّــاد را کس نگــریزد ز دام

هرکه در آتش نرفت بیخبر از سوز ماست
۶ سوخته داند که چیست پختن سودای خام

---

9 D; فریاد for هیهات.

10 In T the following verse is substituted for line 10:—
اگر تو عمر گرانمایه صرف عشق کني * بزندگي دو عالم دل تو شاد آرم

1 B, S, P, I, C; بصبح for بشب.

2 I(a); مجلس for مستان.

3 I(a); باده for مجلس.

اوّلم انديشه بود تا نشود نام زشت
۷ فارغم اکنون ز سنگ چون بشکستند جام
سعدي اگر نام و ننگ[4] در سر او شد چه غم[5]
۸ مرد رهٔ عشق نيست کش غم ننگست و نام

۲۷۶

Metre : رملِ مثمّنِ مخبونِ مقصور [ـ ⏑ ⏑ ا ـ ـ ⏑ ⏑ ا ـ ـ ⏑ ⏑ ا ـ ـ ⏑ ⏑ ـ]

عهد کرديم که بيدوست بصحرا نرويم
۱ بی تماشاگه رويش بتماشا نرويم
بوستان خانهٔ عشق[1] است و چمن جای[2] نشاط
۲ تا مهيّا نشود[3] عيش مهنّا[4] نرويم
ديگران با همه کس دست در آغوش کنند[5]
۳ ما که بر سفرهٔ خاصيم بيغما نرويم
نتوان رفت مگر در قدم[6] يار عزيز
۴ ور تحمّل نکند زحمت ما ما نرويم

---

[4] R; نام نيک for نام و ننگ.
[5] I(a), I, B, T, C; شد for غم.
N.B.—In I(b) this ode is omitted.
[1] All texts and all MSS. but I; عيش for عشق.
[2] I(a), I(b), B, S, R, P, D, C; کوی for جای.
[3] I(a), I(b), S, R, P, Z; نبود for نشود.
[4] T, Y(b); بدانجا for مهنّا.
[5] In I(b), S, R, B, and all texts, this hemistich runs as follows:— ديگران دست در آغوش کنند با همه کس.
[6] I; نظر for قدم; R; طلب for do.

گر بخواري ز در خويش براني ما را
٥ بأميدت بنشينيم و بدرها[7] نرويم
گر بشمشير احبّا تن ما پاره كنند
٦ بشكايت[8] بدر خانه اعدا نرويم
پاي گو برسر و بر ديدهٔ ما نه چو[9] بساط
٧ كه اگر نقش بساطش برود ما نرويم
بدرشتي[10] و جفا روي مگردان از ما
٨ كه بكشتن برويم از نظرت يا نرويم
سعديا شرط وفاداري ليلي آنست
٩ كه اگر[11] مجنون گويند[12] بسودا نرويم

٣٧٧

Metre: مجتثّ مثمّن مخبون محذوف [⏑ – ⏑ – | ⏑ ⏑ – – | ⏑ – ⏑ – | ⏑⏑ –]

غم زمانه خورم يا فراق[1] يار كشم ١ بطاقتي كه ندارم كدام بار كشم
نه قوّتيكه توانم كناره جستن ازو ٢ نه قدرتيكه بشوخيش در كنار كشم
نه دست صبر[2] كه در آستين عقل برم ٣ نه پاي عقل[3] كه در دامن قرار كشم

7 I(b), P, B, T, C, Y(b); بهرجا for بدرها.
8 All texts and all MSS. but I; بتظلّم for بشكايت.
9 B and all texts but Z; به for چو.
10 All texts and all MSS. but I; گو بتندي for بدرشتي.
11 I(a), R, Z; چو for اگر.
12 Z, L, (a); بگويند for گويند.
1 B; جفاى for فراق.
2 I(a); عقل for صبر.
3 I(a); صبر for عقل.

زدوستان بجفا سیرگشت[4] مردی نیست ۴ جفای دوست زنم گر نه مرد وار کشم
چو میتوان بصبوری کشید جور[5] عدو ۵ چرا صبور نباشم که[6] جور یار کشم
شراب خورده پیاپی زجام صافی وصل[7] ۶ ضرورتست که درد سر خمار کشم
گلی چو روی تو گو در چمن پدید آید ۷ کمینه دیدهٔ سعدیش پیش خار کشم

۲۷۸

Metro: [ــ ں ــ ا ں ــــ ں ا ں ــ ں ــ ا ں ــ ــ] مضارع مثمّن اخرب مکفوف محذوف

گر تیـغ برکشند که محبّـان همـی زنم
۱ اوّل کسیکـه لاف محبّـت زند مـنم
گوینـد پای‌دار گرت سر دریغ نیست[1]
۲ گو سر قبـول کن که بپـایت[2] در افگـنم
امکان دیده بستنم از روی دوست[3] نیست
۳ اولی‌تر آنکـه گوش نـصیحـت[4] بیاکنم
آورده اند صحبت خوبان چو[5] آتش است
۴ بر من به نیمچـو که[6] بسـوزند خرمنم

---

[4] All texts and all MSS. but I; گشتة for گشت.
[5] All texts and all MSS. except I; بار for جور.
[6] I(a); چو for كه.
[7] This is the I version. In I(a) and I(b) this hemistich runs thus:— شراب چون نبود پایدار لذت عیش: S, B, R, Z have the same version, but with شرب for عیش: In E, T, C, Y(a), Y(b), L, D, the reading is as follows:—شراب خورده ام از دست یار تا بسحر.
[1] In I this hemistich runs thus:—آن بی وفای سرکش نا پایدار عهد.
[2] I(a), I(b), S, P, B, R, Z, E, Y(a), Y(b); بپایش for بپایت.
[3] T, C; خوب for دوست: R; چون تو for do.
[4] I(a); طبیعت for نصیحت.
[5] All texts and all MSS. but I; كه for چو. [6] T, Y(b); چو for كه.

من[7] مرغ زیرکم که چنانم خوش اوفتاد

۵ در قید او که یاد نیاید نشیمنم

دردیست در دلم که گر از[8] پیش آب چشم

۶ بردارم[9] آستین برود تا بدامنم

گر پیرهن بدر کنم از شخص ناتوان

۷ بینی که زیر جامه خیالیست یا تنم

شرط است احتمال جفاهای دشمنان

۸ چون دل نمیدهد که دل از دوست برکنم

دردی نبرده را چه تفاوت کند که من

۹ بیچاره درد میکشم و نعره می زنم[10]

بر تخت جم پدید نباشد شب دراز

۱۰ من دانم این حدیث که در چاه بیژنم

گویند سعدیا مکن از عشق توبه کن

۱۱ مشکل توانم و نتوانم[11] که بشکنم[12]

7 B, T, Y(b) ; آن for من.

8 I(b), گر, for گر از

9 I(b), P ; بر گیرم for بردارم.

10 This line is found in various MSS. and texts with slight variations I, I(b) S, R, B, T, Z, C read نبوده for نبرده, and I, I(b), S, P, R, B, Z ; میخورم for میکشم. In I(a), E, Y(a), Y(b), L, D, it is omitted.

11 I(a), I(b), C, Y(a), E, L, D ; بتوانم for نتوانم.

12 All MSS. but P, and all texts but T ; نشکنم for بشکنم.

۲۷۹

Metre: رملِ مثمّنِ مخبونِ محذوف [‿ ‿ – – | ‿ ‿ – – | ‿ ‿ – – | ‿ ‿ –]

گرد رخسار چو ماهت صنما مینگرم ۱ بحقیقت اثر صنع[1] خدا مینگرم
تا مگر دیده ز روی تو بیابد اثری ۲ هر زمان صد رهت اندر سروپا مینگرم
تو بحال من مسکین[2] بجفا مینگری ۳ من بخاک کف پایت بوفا مینگرم
آفتابی تو و من ذرّهٔ[3] مسکین و حقیر[4] ۴ تو کجا و من سرگشته[5] کجا مینگرم
سر زلفت ظلماتست ولبت آبحیات ۵ در سواد سر زلفت ببقا[6] مینگرم
هندوی چشم مبیناد رخ ترک تو باز ۶ گر بچین سر زلفت بخطا[7] مینگرم
راه عشق[8] تو درازاست ولی سعدیوار ۷ میروم وز سر حسرت بقفا مینگرم

۲۸۰

Metre: هزجِ مسدّسِ اخربِ مقبوضِ محذوف [– – ‿ | – ‿ – ‿ | ‿ – –]

گر من ز محبّتت بمیرم ۱ دامن بقیامتت نگیرم[1]
از دنیی و آخرت گزیر است ۲ وز صحبت دوست نا گزیرم
ای مرهم ریش دردمندان ۳ درمان دگر نمیپذیرم

---

[1] I(a), B, P, R; لطف for صنع.
[2] B, T, Y(b); بیدل for مسکین.
[3] I(b), S, R, P, T; بندهٔ for ذرّهٔ.
[4] I(a), B, S; ضعیف for حقیر: I(b), P, R, T, C, E, Y(a), Y(b), D; فقیر for حقیر.
[5] R; بیچاره for سرگشته.
[6] I(a), B, S, R, P; بخطا for ببقا.
[7] In I(a), I(b), B, T, S, P, this line is omitted.
[8] I(a); هجر for عشق.

[1] B, R, P; بگیرم for نگیرم.

آن کس که بجز تو کس ندارد ۴ در هر دو جهان من آن[2] فقیرم
ای محتسب از جوان چه خواهي ۵ من توبه نمیکنم که پیرم
یکروز کمان ابروانش[3] ۶ مي بوسم و گو بزن بتیرم
ای باد بهار عنبرین بوی ۷ در پای لطافت تو میرم
چون میگذري[4] بخاک شیراز ۸ گو من بفلان زمین اسیرم
در خواب نمیروم که بی دوست[5] ۹ پهلو نه خوش است بر حریرم
ای مونس روزگار سعدي ۱۰ رفتي و نرفتي از ضمیرم

٢٨١

Metre: مجتثّ مثمّن مخبون مقطوع مسبّغ [— ⏑⏑ | — ⏑ — ⏑ | — ⏑ ⏑ | — ⏑ — ⏑]

مرا دو دیده براه و دو گوش بر پیغام
۱ تو فارغي[1] و بافسوس میرود ایّام
شبی نپرسي و روزی که دوستدارانم[2]
۲ چگونه شب بسحر میبرند و صبح[3] بشام
ببردي از دل من مهر هر کجا صنمی است
۳ مرا که قبله گرفتم چه کار با اصنام
بکام دل نفسی با تو التماس من است
۴ بسا نفس که فرورفت و بر نیامد کام

2 In S, T, E, Y(a), Y(b), L, D, آن is omitted before فقیرم.
3 S, P, B, Y(b) ; ابروانت for ابروانش.
4 I(a) ; بر for مي.
5 I(a), I(b), S, P, B, Z, C, E, Y(a), Y(b), L, D ; یار for دوست.
1 I(b), R, P ; مستریح for فارغي : S ; میروی for do.
2 B, T ; دوستدارانت for دوستدارانم.
3 R, I ; روز for صبح.

مرا نه دولت وصل و نه احتمال فراق
۵ نه پای رفتن ازین ناحیت نه جای مقام

چه دشمني تو که از عشق دست و شمشیرت
۶ مطاوعت بگریزم نمیکنند اقدام

ملامتم نکند هر که معرفت دارد[4]
۷ که عشق مي بستاند ز دست عقل زمام

مرا که با تو سخن گویم[5] و سخن شنوم[6]
۸ نه گوش فهم بماند نه هوش استفهام

اگر زبان مرا روزگار در بندد
۹ بعشق در سخن آیند ریزهای عظام

بر آتش غم سعدي کدام دل که نسوخت
۱۰ گر این سخن برود در جهان نماند خام

۳۸۳

Metre : منسرحِ مثّنِ مطويِ موقوف [ـ ـ]

ماه چنین کس ندید خوش سخن و خوشخرام
۱ ماه مبارک طلوع سرو قیامت[1] قیام

سرو در آید زپای گر تو بجنبي زجای
۲ ماه بیفتد بزیر گر تو برآئي ببام

---

[4] All texts and all MSS. but I; هیچ کس درین سودا for هرکه معرفت دارد.
[5] I(a); گوید for گویم.
[6] I(a); شنود for شنوم.
[1] I(a); صنوبر for قیامت.

تا دل ازآن تو شد دیده فرو دوختم

۳ هرچه پسند[2] شماست[3] بر همه عالم حرام

گوش دلم بر در است تا چه بیاید[4] خبر

۴ چشم امیدم براه تا که[5] بیارد پیام

دعوت[6] بی شمع را هیچ نباشد فروغ

۵ مجلس بیدوست را هیچ نباشد نظام

در همه عمرم شبی بیخبر از در در آی

۶ تا شب درویش را صبح بر آید ز شام[7]

بار غمت میکشم وز همه عالم خوشم

۷ گر نکني[8] التفات یا[9] نکني[10] احترام[11]

رای خداوند راست حاکم و[12] فرمان رواست

۸ گر بکشد بنده ایم ور بنوازد غلام

ای که ملامت کني عارف شوریده[13] را

۹ شاهد ما حاضر است ار[14] تو نداني کدام

[2] I(b), B, S, P, R, Z; از آن for پسند.
[3] T, Y(b); تو شد for شماست.
[4] E, Y(a), Y(b), L, D; که رساند for چه بیاید.
[5] E, Y(a), L, D; چه for که.
[6] T, C, E, Y(a), Y(b), L, D; محفل for دعوت.
[7] I(a), S, R, P, I, C; بشام for ز شام.
[8] I(b), S, I, P, R, Z; نکند for نکني.
[9] B, I, T, C, Y(b); ور for یا.
[10] I(a), I; نکند for نکني.
[11] In I(a) this line is omitted, but 7(b) is substituted for 8(b).
[12] In I(a), P, R, و is omitted after حاکم.
[13] All texts and all MSS. except I; دیوانه for شوریده.
[14] B, R, P, I, T, Y(b); گر for ار.

گو بسلام من آی با همه تندي و جور
۱۰ وز من بيدل ستان جان بجواب سلام

سعدي اگر طالبي راه رو و رنج بر
۱۱ يا برسد جان بحلق[15] يا برسد[16] دل بکام

۳۸۳

Metre: رملِ مثمّنِ مخبونِ مقطوع [‒ ⏑ ⏑ ‒ | ⏑ ⏑ ‒ ‒ | ⏑ ⏑ ‒ ‒ | ⏑ ⏑ ‒]

من همانروز که آن خال[1] بديدم گفتم
۱ بيم آنست بدين دانه که در دام افتم

هرگز آشفتهٔ روئي نشدم يا موئي
۲ مگر اکنون که بروی تو چو موی آشفتم

هيچ شک نيست که اينواقعه با[2] طاق افتد
۳ گر بدانند که من با غم رويت جفتم

رنگ رويم غم دل با همگان[3] ميگويد
۴ فاش کرد آنکه ز بيگانه همي بنهفتم

پيش از آنم که بديوانگي انجامد کار
۵ معرفت پند همي داد و نمي پذرفتم

هرکه اين روی به بيند بدهد پشت گريز
۶ گر بداند که من از وی بچه پهلو خفتم

---

[15] I(a), I(b), C, Z, E, Y(a), L, D; بلب for بحلق.

[16] R; بشود for برسد.

[1] I(b), S, P; روی تو for آن خال : Z; خال تو for do.

[2] S; به for با.

[3] All texts and all MSS. but I; همه کس for همگان.

آتشی بر سرم از داغ[4] جدائی میرفت[5]
۷ و آبی از دیده بیامد[6] که زمین میسفتم

عجب آنست که با زحمت چندینی خار
۸ بوی صبحی نشنیدم که چو گل نشکفتم

پیش ازین خاطر من خانهٔ پر مشغله بود
۹ با تو پرداختمش وز همه عالم رفتم

سعدي آن نیست که در خورد تو گوید سخنی
۱۰ آنچه در وسع خودم بر[7] دهن آمد گفتم

۲۸۴

Metre: هزج مسدّس اخرب مقبوض محذوف [— — ∪ | — ∪ — ∪ | ∪ — —]

من چون تو بدلبری ندیدم ۱ گلبرگ چنین[1] طري ندیدم

مانند تو آدمي در آفاق ۲ ممکن نبود پري ندیدم

وین بوالعجبي و چشم بندي ۳ در صنعت سامري ندیدم

با روی تو ماه آسمان را ۴ امکان برابري ندیدم

لعلی چو لب شکرفشانت ۵ در کلبهٔ[2] جوهري ندیدم

چون دُرّ دو رستهٔ دهانت ۶ نظم سخن دري ندیدم

مه را که خود که من بکرّات ۷ مه دیدم و مشتري ندیدم

---

[4] R, Z, D, L; درد for داغ.

[5] T; میسوخت for میرفت

[6] I(a); همي شد for بیامد.

[7] T, E, Y(a), L, D; خود اندر for خودم در: I(a), R, and all texts but Z; در for بر.

[1] C, T, L; بدین for چنین.

[2] I(a), C, Y(b); طبلهٔ for کلبهٔ: P; حقّهٔ for do: I(b), S, T, Z, Y(a) E, L, D; دکّهٔ for do.

وین پردهٔ راز[3] پارسایان ۸ چندانکه تو میدری ندیدم

دیدم همه دلبران آفاق ۹ چون تو بدلاوری ندیدم

جوری که تو میکنی در اسلام ۱۰ در ملّت[4] کافری ندیدم

سعدی تو نه مرد خانقاهی ۱۱ من چون تو[5] قلندری ندیدم

۲۸۵

Metre: هزجِ مسدّسِ اخربِ مقبوضِ محذوف [— — ᴗ | — ᴗ — ᴗ | ᴗ — —]

من با تو مرد پنجه بودم ۱ افگندم و مردی آزمودم

دیدم دل خاص و عام بردی ۲ من نیز دلاوری نمودم

در حلقهٔ کارزارم انداخت ۳ آن نیزه که حلقه می ربودم

انگشت نمای خلق گشتم[1] ۴ و انگشت بهیچ بر نسودم

عیب دگران نگویم این بار ۵ کاندر حق خویشتنم[2] شنودم

گفتم که بر آرم از تو فریاد ۶ فریاد که نشنوی چه سودم

از چشم عنایتم مینداز ۷ کاوّل بتو چشم بر کشودم

گو سر برود فدای پایت ۸ مرگ آمدنیست دیر و زودم

امروز چنانم از محبّت ۹ کآتش بفلک رسد ز[3] دودم[4]

و آنروز[5] که سر برآرم از خاک ۱۰ مشتاق[6] تو همچنان که بودم

---

[3] I(a); کار for راز.

[4] I(a); مذهب for ملّت.

[5] I(a); به ز for چونتو: I, I(b), P, B, T, C, Y(b); پیر for do.

[1] I(a), I(b), S, R, P, T, Y(b); بودم for گشتم.

[2] B; خود بسی for خویشتنم.

[3] T, C, Y(b); رساند for رسد ز.

[4] In I this line is omitted.

[5] R, and all texts; آنروز for و آنروز.

[6] R, Z, E, Y(a), L, D; جویان for مشتاق.

N.B.—This ode has no *maktaʿ*.

۲۸۶

Metre : هزج مسدّس محذوف [ـ ـ ـ ب | ـ ـ ـ ب | ـ ـ ب]

مرا تا نقره باشد میفشانم ۱ ترا تا بوسه باشد می ستانم
وگر[1] فردا بزندان میبرندم ۲ بنقد این ساعت اندر بوستانم
جهان بگذار تا بر من سر آید ۳ که کام دل تو بودی از[2] جهانم
چه دامنهای گل باشد درین باغ ۴ اگر چیزی نگوید باغبانم
نمیدانستم از بخت همایون ۵ که سیمرغی فتد در آشیانم
تو عشق آموختی در شهر ما را ۶ بیا تا شرح آنهم[3] بر تو خوانم
سخنها دارم از دست[4] تو در[5] دل ۷ و لیکن در حضورت بیزبانم
بگویم تا بداند دشمن و دوست ۸ که من مستی و مستوری ندانم
اگر تو سرو سیمین تن برائی ۹ که از پیشم برانی[6] من برآنم
مگو[7] سعدی مراد خویش [8]برداشت ۱۰ که گر[9] تو سنگدل من مهربانم
که تا باشم خیالت میپرستم ۱۱ وگر رفتم سلامت میرسانم[10]

۲۸۷

Metre : رملِ مثمّنِ مخبونِ مقطوع [ـ ـ ب ب | ب ب ـ ـ | ب ب ـ ـ | ب ب ـ ـ]

من خود ای ساقی ازین شوق که دارم مستم ۱ تو بیکجرعهٔ دیگر ببری از دستم

[1] I ; اگر for وگر.
[2] I(b) ; در for از.
[3] R ; آن بر تو بخوانم for آنهم بر تو خوانم : T ; آن من for آنهم.
[4] I(a) ; مهر for دست.
[5] I(a), I(b), S, B, R, and all texts ; بر for در.
[6] I(b), S, and all texts but C ; خون من بریزی for از پیشم برانی.
[7] L ; بگو for مگو.
[8] B ; برداز for برداشت.
[9] All texts and all MSS. except I ; اگر for که گر.
[10] In P this line is omitted.

هرچه کوته نظرانند بر ایشان پیمانی
۲ که حریفان ز مل و من ز تأمّل مستم
بحق مهر و وفائی که میان من و تست
۳ که نه مهر از تو بریدم نه بکس پیوستم[1]
پیش از آب و گل من در دل من مهر تو بود
۴ با خود آوردم از آنجا[2] نه بخود بر بستم[3]
من غلام تو ام از روی حقیقت لیکن
۵ با وجودت نتوان گفت که من خود هستم
تو ملولی و مرا طاقت تنهائی نیست
۶ تو جفا کردی و من عهد و وفا نشکستم
دائماً عادت من[4] گوشه نشینی بودی
۷ تا تو برخاستهٔ از طلبت ننشستم
سعدیا با تو نگفتم که مرو از[5] پی دل
۸ نروم باز گر این بار که رفتم جستم[6]

---

[1] In I(b), S, Z, this line is omitted.
N.B.—In I(a) lines 3 and 4 are transposed.

[2] R; آورده ام این و for آوردم از آنجا.

[3] In B, I(b), S, P, R, T, Z, E, Y(a), Y(b), L, D, the following verse is insertcd after line 4:

سخن مهر و وفائی که میان من و تست * هیچ دانی که بیکجرعه بگیری دستم

[4] In all texts and all MSS. but I; همه وقتی صفتم for دائماً عادت من
N.B.—In other MSS. and all texts this line follows verse 5.

[5] I(a), I(b), R, P; در for از.

[6] R; رستم for جستم.

۲۸۸

Metre: هزج مثمّن اخرب مکفوف محذوف [— — ں ں — ں — ں — ں ں — —]

گر[1] خلق بدانند[2] که من عاشق و مستم
۱ آوازهٔ درستست که من توبه شکستم

گر دشمنم ایذا[3] کند و دوست ملامت
۲ من فارغم از هرچه بگویند که هستم

ای نفس که مطلوب[4] تو ناموس[4] و ریا بود
۳ از بند تو برخاستم و خوش بنشستم

از روی نگارین تو بیزارم اگر من
۴ تا روی تو دیدم بدگر کس نگرستم

زین پیش بر آمیختمی با همه مردم
۵ تا یار بدیدم[5] در اغیار ببستم[6]

ای ساقي از آن پیش که مستم کني از می
۶ من خود ز نظر بر[7] قد و بالای تو مستم

شبها گذرد[8] بر من از اندیشهٔ رویت[9]
۷ تا روز نه من خفته نه همسایه ز دستم

---

[1] R, Z, L, Y(b); گو for گر.
[2] R, Z; بدانید, for بدانند.
[3] I; آید که for ایذا.
[4] In I مطلوب and ناموس are transposed: C, Y(b): تو مطلوب ریا و ناموس for که مطلوب تو ناموس و ریا.
[5] Z; روی تو دیدم for یاربدیدم: C; تو بودم for بدیدم.
[6] L omits line 5.
[7] C, Y(b); بنظر از for ز نظر بر: I; در for بر.
[8] C, Y(b); که رود for گذرد.
[9] I; دوست for رویت.

حیف است سخن با همه[10] کس گفتن ازآن لب
۸ دشنام بمن ده که درودت بفرستم
دیرست که سعدي بدل از عشق تو مي گفت
۹ آن[11] بت نه عجب باشد اگر من نپرستم[12]
بند همه غمهای جهان بر دل من بود[13]
۱۰ در بند تو افتادم و از جمله برستم

۲۸۹

Metre: [ـ ا ـ ـ ا ـ ـ ـ ا ـ ـ ا ـ ـ ـ] منسرح مثمّن مطوي مجدوع

ما در خلوت بروي خلق[1] به بستیم ۱ از همه باز آمدیم و با تو نشستیم
آنچه نه پیوند یار بود بریدیم ۲ و آنچه نه پیمان[2] دوست بود شکستیم
مردم هوشیار ازین معامله دورند ۳ شاید اگر عیب ما کنند که مستیم
مالک خود را همیشه غصّه گذارد ۴ ملک پري پیکري شدیم و برستیم
شاکر نعمت بهرطریق[3] که بودیم ۵ داعي دولت بهرمقام[3] که هستیم
درهمه چشمی[4] عزیزونزد[5] توخواریم ۶ درهمه عالم بلند و پیش تو پستیم
ای بت صاحبدلان مشاهده بنمای ۷ تا تو به بینیم و خویشتن نپرستیم

[10] R, Z, C, L, Y(b); هر for همه.
[11] Z, L; کین for آن; R, C, Y(b); این for do.
[12] L, C, Y(b); بپرستم for نپرستم.
[13] Z; نه for بود.
N.B.—This ode is found under *Tayyebāt* only in I.
[1] S, R, E, Y(a), Y(b), L, D; غیر for خلق.
[2] I(b), R; پیوند for پیمان.
[3] In I مقام and طریق are transposed.
[4] T; شهری for چشمی.
[5] B, S, E, Y(a), Y(b), L, D; پیش for نزد.

دیده نگه داشتیم تا نرود دل ۸ با همه عیّاری از کمند نجستیم
تا تو اجازت دهی که در قدمم ریز ۹ جان گرامی نهاده بر کف دستیم *
دوستی آنست سعدیا که بماند ۱۰ عهد و وفا هم برین قرار که بستیم

۲۹۰

Metre: مجتثِّ مثمّنِ مخبونِ مقطوع [– – | – ⏑ – ⏑ | – – ⏑ ⏑ | – ⏑ – ⏑]

من از تو صبر ندارم که بیتو نشینم
۱ کسی دگر نتوانم که بر تو بگزینم
بپرس حال من آخر چو بگذری روزی
۲ که چون همیگذرد روزگار مسکینم
من اهل دوزخم ار بیتو زنده خواهم [1] ماند
۳ که در بهشت نیارد خدای غمگینم
ندانمت که چگویم تو هردو [2] چشم منی
۴ که بیوجود شریفت جهان نمی بینم
چو روی دوست نه بینی جهان ندیدن به
۵ شب فراق منه شمع پیش بالینم
ضرورتست که عهد وفا بسر برمت
۶ وگر جفا بسر آید هزار چندینم
نه هاونم که بنالم بکوفتن از یار
۷ چو دیگ برسر آتش نشان که بنشینم

* In I and T this line is omitted.
[1] I; شد for ماند.
[2] I(a); نور for هردو.

بگرد بر سر سوم ای آسیای دور زمان

۸ بهر جفا[3] که توانی که سنگ زیرینم

چو بلبل آمدمت تا چو گل ثنا گویم

۹ چو لاله لال بکردی زبان تحسینم

مرا پلنگ بسر پنجه ای نگار نکشت[4]

۱۰ تو میکشی بسر پنجهٔ نگارینم

چو ناف آهو خونم بسوخت در دل تنگ

۱۱ برفت در همه آفاق بوی مشکینم

هنر بیار و زبان آوری مکن سعدی

۱۲ چه حاجتست که گوید شکر که شیرینم

۲۹۱

Metre: رملِ مثمّنِ مقصور [— ᴗ — — | — ᴗ — — | — ᴗ — — | — ᴗ —]

ما امید از طاعت و چشم از ثواب افگنده ایم

۱ سایهٔ سیمرغ همت بر خراب افگنده ایم

گر بطوفان می سپارد یا بساحل میبرد[1]

۲ دل بدریا و سپر بر روی آب افگنده ایم

محتسب گر فاسقان را نهی منکر میکند

۳ گو بیا کز روی نا محرم نقاب افگنده ایم

عارف اندر چرخ و صوفی در سماع آورده ایم

۴ شاهد اندر رقص و افیون در شراب افگنده ایم

---

[3] R; ستم for جفا.

[4] I(b); بکشت for نکشت.

[1] I; رود for برد.

هیچکس بیدامن تر نیست لیکن پیش خلق[2]
۵ باز میپوشند و ما بر آفتاب افگنده ایم
سعدیا پرهیزگاران خود پرستی میکنند
۶ ما دهل در گردن و خر در خلاب افگنده ایم
رستمی باید که پیشانی[3] کند با دیو نفس
۷ گر بر او غالب شویم افراسیاب افگنده ایم

۲۹۲

Metre : سریع مسدّس مطویّ مکسوف [— ∪ — | — ∪ ∪ — | — ∪ ∪ —]

ما همه چشمیم و تو نور ای صنم ۱ چشم بد از روی تو دور ای صنم
روی مپوشان[1] که بهشتی بود ۲ هرکه به بیند چو تو حور ای صنم
حور خطا گفتم[2] اگر خواندمت ۳ ترک ادب رفت و قصور ای صنم[3]
تا بکرم[4] خورده نگیری که من ۴ غایبم از ذوق حضور ای صنم
روی تو بر پشت زمین خلق را ۵ موجب فتنه است و فتور ای صنم
سرو بغی خاسته چون قامتت ۶ تا[5] ننشینیم[6] صبور ای صنم
این همه طوفان بسرم میرود ۷ از جگری همچو تنور ای صنم[7]

---

2 I(a) ; دیگران for پیش خلق.
3 All texts but T ; او خصمی for پیشانی.
1 All texts and all MSS. except I ; بپوشان for مپوشان.
2 I(a) ; باشد for گفتم.
3 In T and Y(b) this hemistich runs thus : عفو کن از بنده قصور ای صنم.
4 I(a) ; دگرم for بکرم.
5 I(a) ; چون for تا ; I, P ; ما for do.
6 P, I ; بنشینیم for ننشینیم.
7 In I this line is omitted.

این همه دلبندی و خوبی ترا ۸ موضع ناز است و غرور ای صنم[8]
سعدی ازین چشمهٔ حیوان که خورد ۹ سیر نگردد بمرور ای صنم

۲۹۳

Metre: رملِ مسدّسِ مخبونِ محذوف [⏑ ⏑ — — | ⏑ ⏑ — — | ⏑ ⏑ —]

من از اینجا بملامت نروم ۱ که من اینجا بامیدی گروم
گر بعقلم سخنی میگویند ۲ بیم آن است که دیوانه شوم
گوش دل رفته بآواز سماع ۳ نتوانم که نصیحت شنوم
همه گو باد ببر خرمن عمر ۴ دو جهان بیتو نیرزد دو جوم
دوستان عیب و ملامت مکنید[1] ۵ کآنچه خود کاشته باشم دروم
من بیچارهٔ گردن بکمند ۶ چکنم گر برکابش نروم
سعدیا گفت بخوابم بینی ۷ بیوفا یارم اگر می غنوم

۲۹۴

Metre: رملِ مثمّنِ مخبون [⏑ ⏑ — — | ⏑ ⏑ — — | ⏑ ⏑ — — | ⏑ ⏑ — —]

من بیمایه که باشم که خریدار تو باشم
۱ حیف باشد که تو یار من و من یار تو باشم
تو مگر سایهٔ لطفی بسر وقت من آی[1]
۲ که من آن مایه ندارم که بمقدار[2] تو باشم

---

[8] In I(a), I(b), R, P, B, T, C, this line is omitted.
[1] B, Z, E, Y(a), Y(b), L, D; نکنید for مکنید.
[1] I, B, L; آری for آی.
[2] R; خریدار for بمقدار.

خویشتن بر تو نبندم که من از خود[3] نپسندم
۳ که تو هرگز گل من باشی و من خار تو باشم[4]

هرگز اندیشه نکردم که کمندت بمن افتد
۴ که من آن وقع ندارم که گرفتار تو باشم[5]

گذر از دست رقیبان نتوان کرد بکویت
۵ مگر آن وقت که در سایهٔ زنهار[6] تو باشم

هرگز اندر همه عالم نشناسم غم و شادی
۶ مگر آن وقت که شادی خور و غمخوار تو باشم[7]

گر خداوند تعالی بگناهیت بگیرد
۷ گو بیامرز که من حامل اوزار تو باشم

مردمان عاشق گفتار من ای قبلهٔ خوبان
۸ چون نباشند چو[8] من عاشق دیدار تو باشم

من چه شایستهٔ آنم که ترا خوانم و دانم
۹ مگرم هم تو ببخشی که سزاوار تو باشم

گرچه دانم که بوصلت نرسم باز نگردم
۱۰ تا درین راه بمیرم که طلبگار تو باشم

نه درین عالم دنیا که درآن عالم عقبا
۱۱ همچنان بر سر آنم که وفادار تو باشم

---

[3] R; ز خود این for من از خود.
[4] In S, Z, E, Y(a), Y(b), و is omitted after باشی.
[5] In I lines 4 and 8 are transposed.
[6] T, C, Y(b); دیوار for زنهار.
[7] This line is only found in I.
[8] All texts and all MSS. but I; که for چو.

سعدي آن به که نبـــاشد اگر او را[9] نپسندي[10]

۱۲ که نشاید که تو فخر من و من عار تو باشم[11]

۲۹۵

Metre: رملِ مثمّنِ مخبونِ مقطوع [⏓ ⏑ — — | ⏑ ⏑ — — | ⏑ ⏑ — — | ⏑⏑ —]

نظــــر از مدّعیـــان بر تو نمــــي اندازم

۱ تا نگوینـــد که من با تو نـــظـر میبازم

آرزو میکـنــــدم در همه عالم صیـــدی[1]

۲ که نباشـــنـــد حریفان[2] حســـود انبازم

درد پنهان فراقت ز تحمّـــل بگـــذشت

۳ ورنـــه از دل نرسیـــدی بزبـــان[3] آوازم

چون کبـــوتر بگرفتـــیـــم بدام سر زلف

۴ دیده بر دوختی از خلق جهان چون بـــازم

بسر انگشت بخواهي دل مسکینان برد

۵ دست وا پوش که من پنجه نمي اندازم

همچو چنگم سر تسلیم و ارادت در پیش

۶ تو بهـــر ضرب[4] که خواهي بزن و بنوازم

---

[9] S, T, Y(b); چو تو او را for که تواش مي.

[10] In all texts and all MSS. but I this hemistich runs as follows:—

خاک بادا تن سعدي چو تو او را نپسندي

[11] In I(b) lines 11 and 12 are omitted.

N.B.—In P odes 294-337 (both inclusive) are omitted.

[1] T; با تو دمی در بستان for در همه عالم صیدی.

[2] I(a); رقیبان for حریفان.

[3] R; بدهان for بزبان.

[4] R, C, T, Z, Y(a), E, L, D; پرده for ضرب.

مطرب آهنگ بگردان که دگر هیچ نماند
۷ که ازین پرده که گفتی بدر افتد رازم
کس ننالید درین عهد چو من در[5] غم دوست
۸ که بآفاق نفس[6] میرود از شیرازم
چند گفتند که سعدی نفسی با خود آی
۹ گفتم از دوست نشاید که بخود پردازم

۲۹۶

Metre: هزج مسدّس مقصور | ‒ ‒ ‒ ⏑ | ‒ ‒ ‒ ⏑ | ‒ ‒ ⏑ |

نه از چینم[1] حکایت کن نه از روم ۱ که من دل با یکی دارم درین بوم
در[2] آنساعت که با یاد من آید ۲ فراموشم شود موجود و معدوم
ز دنیا قسم[3] ما غم خوردن آمد ۳ نشاید خوردن الّا رزق مقسوم
رطب شیرین و دست از نخل کوتاه ۴ زلال اندر میان و تشنه محروم
از آن شاهد که در اندیشهٔ ماست ۵ ندانم زاهدی در شهر معصوم
بروی او نماند هیچ منظور ۶ ببوی او نماند هیچ مشموم[4]
نه بی او عیش میخواهم نه با او ۷ که او در سلک من حیفست منظوم
رفیقان چشم ظاهربین بدوزید ۸ که ما را درمیان سریست مکتوم

[5] E, Y(a), Y(b), L, D ; از for در.
[6] All texts but Z, C ; فغان for نفس : I(a) ; خبر for do.
N.B.—In I(b) this ode is omitted.
[1] I(a) ; مصرم for چینم.
[2] B, R, Z, C, E, Y(a), L, D ; هر for در.
[3] S, B, T, Z, E, Y(a), Y(b), L, D ; بخش for قسم.
[4] In I(a) this line is omitted.

همه عالم گر این صورت به بینند ٩ کس این معنی نخواهد کرد مفهوم
چنان سوزم که خامانم نه بینند ١٠ نداند تندرست احوال محموم
مرا گو دل دهی در جان ستانی ١١ عبادت لازم است و بنده ملزوم
نشاید برد سعدی جان ازین کار ١٢ مسافر تشنه و جلّاب مسموم
چو آهن تاب آتش می نیارد ١٣ همی[6] باید که پیشانی کند موم

٢٩٧

Metre: هزجِ مسدّسِ اخربِ مقبوضِ محذوف [— — ᴗ | — ᴗ — ᴗ | ᴗ — —]

نه دست رسی بیار دارم ١ نه طاقت انتظار دارم
هر جور که بر من از تو[1] آید ٢ از گردش روزگار دارم
در دل غم[2] تو کنم خزینه ٣ گر یک دل وگر هزار دارم
این خسته تن چو[3] موی باریک ٤ از زلف[4] تو یادگار دارم
من کانده تو کشیده باشم ٥ اندوه زمانه خوار دارم
در آب دو دیده از تو غرقم ٦ و امید لب و کنار دارم
دل بردی و تن زدی همان بود ٧ من با تو بسی شمار دارم
دشنام همی دهی بسعدی ٨ من با دو لب تو کار دارم

---

[6] I(a), R, T, C; چرا for همی.
N.B.—In I(b) this ode is omitted.

[1] All texts and all MSS. but I(a); از تو بر من for بر من از تو.

[2] I(a); دل از غم for در دل غم.

[3] Z, Y(a), Y(b), E, L, D; جثهٔ همچو for خسته تن چو: S, B, T, C; خسته دلم چو for do.

[4] I(a); موئی for زلف.
N.B.—In I(b) and R this ode is omitted.
In S odes 297-330 (both inclusive) are omitted.

۲۹۸

Metre: رملِ مسدّسِ مخبونِ مقطوع [⏓ ⏑ ⏑ — — | ⏑ ⏑ — — | ⏓ —]

وه دور از[1] تو چنان میسوزم ۱ که بیک شعله جهان میسوزم

شمع وش[2] پیش رخ شاهد یار ۲ دمبدم شعله زنان میسوزم

سوختم گرچه نمییارم گفت ۳ که من از عشق فلان میسوزم

رحمتی کن که بسر میکردم ۴ شفقتی بر[3] که بجان میسوزم

با تو یاران همه در ناز و[4] نعیم ۵ من گنه کارم از آن میسوزم

سعدیا ناله مکن[5] گر[6] نکنم ۶ کس نداند که نهان[7] میسوزم

۲۹۹

Metre: مجتثِ مثمّنِ مخبون [⏑ — ⏑ — | ⏑ ⏑ — — | ⏑ — ⏑ — | ⏑ ⏑ —]

هزار عهد[1] بکردم که گرد عشق نگردم ۱ همی برابرم آید خیال روی تو هر دم

نخواستم که بگویم حدیث عشق چه[2] درمان ۲ که آب دیدهٔ سرخم بگفت و گونهٔ[3] زردم

---

1 All texts and all MSS. but I; دور از تو for در عشق.

2 I(a); سان for وش.

3 I(a), T. C; کن for بر.

4 L; نعم for نعیم.

5 I(a); ور for گر.

6 I; بکنم for نکنم.

7 I(a); چه سان for نهان.

N.B.—In I(b) this ode is omitted.

1 All texts and all MSS. but I; جهد for عهد.

2 All texts and all MSS. but I, I(a); و چه حاجت for چه درمان; I(a); چارهٔ for درمان.

3 I(a); چهرهٔ for گونهٔ.

بگلبنی برسیدم مجال صبر ندیدم
۳ گلی تمام[4] نچیدم هزار خار بخوردم

بساط عمر مرا گو فرو نورد زمانه
۴ که من حکایت دیدار دوست در نخوردم

هر آنکسم که نصیحت همیکند بصبوری
۵ بهرزه باد همی[5] میدمد بر آهن سردم

بچشمهای تو جانا[6] که تا ز چشم برفتی
۶ نظر بچشم ارادت بهیچ دوست نکردم[7]

نه روز می بشمردم در انتظار وصالت[8]
۷ که روز هجر ترا خود ز عمر[9] می نشمردم

چه دشمنی که نکردی چنانکه خوی تو باشد
۸ بدوستی که شکایت بهیچ دوست نبردم

من از کمند تو اول چو وحش می برمیدم
۹ کنونکه انس گرفتم بتیغ باز نگردم[10]

ترا که گفت که سعدی نه مرد عشق تو باشد
۱۰ گر از وفات[11] بگردم درست شد که نه مردم

---

[4] B, T, C, Y(b); هنوز for تمام.

[5] I(a), T, D, L; هوا for همی.

[6] I, I(b), R, B, Z, E, Y(a), Y(b), C, L, D; دانم for جانا.

[7] In all texts and all MSS. except I this hemistich runs as follows:—
به چشم عشق و ارادت نظر بهیچ نکردم

[8] I(b), R, Z, E, Y(a), Y(b), L, D; جمالت for وصالت.

[9] I; بروز for ز عمر.

[10] In I(a), I(b), R, B, Z, this line is omitted.

[11] T, Y(b); جفات for وفات.

٣٠٠

Metre: مجتثّ مثمّن مخبون [∪ — ∪ — | ∪ ∪ — — | ∪ — ∪ — | ∪ ∪ —]

هزار جهد بکردم که سرّ عشق بپوشم
١ نبود بر سر آتش میسّرم که نجوشم

بهوش بودم از اوّل که دل بکس نسپارم
٢ شمایل تو بدیدم نه صبر[1] ماند و نه هوشم

حکایتی ز دهانت بگوش جان[2] من آمد
٣ دگر نصیحت مردم حکایتی است بگوشم

مگر تو روی بپوشی و فتنه باز نشانی
۴ که من قرار ندارم که دیده از تو بپوشم

من رمیده دل آن به که در سماع نیایم
۵ که گر ز پای در آیم بدر برند بدوشم

بیا بصلح من امروز و در کنار من امشب
۶ که دیده خواب نکرد است از انتظار تو دوشم

مرا بهیچ بدادی و من هنوز بر آنم
٧ که از وجود تو موئی بعالمی نفروشم

بزخم خورده حکایت[3] کنم ز درد[4] جراحت[5]
٨ که تندرست ملامت کند چو من بخروشم

---

1 I(b), B, and all texts but 2; عقل for صبر.
2 B and all texts; هوش for جان.
3 B; شکایت for حکایت.
4 I(a), I(b), B, R, Z, C, Y(a), E, L, D; دست for درد.
5 I(a); فراقت for جراحت.

مکن نصیحت سعدی که گوش فهم ندارد

٩ چه سود مجلس واعظ چو پند می نشنیوشم[6]

براه بادیه مردن[7] به از نشستن باطل

١٠ که گر مراد نیابم بقدر وسع بکوشم

٣٠١

Metre: [⏑ — ⏑ — | ⏑ ⏑ — — | ⏑ — ⏑ — | ⏑⏑ —] مجتثّ مثمّن مخبون محذوف

توی برابر من یا خیال در نظرم

١ که من بطالع خود هرگز این گمان نبرم[1]

تو همچنانکه شکر در کنار من چون عود

٢ گرم بر آتش سوزان نهند غم نخورم

چو التماس بر آمد هلاک باکی نیست

٣ کجاست تیر بلا گو بیا که من سپرم

ببند یک نفس ای آسمان دریچهٔ صبح

٤ بر آفتاب که امشب خوشست با قمرم[2]

---

[6] In all texts and all MSS. but I the following line is substituted for verse 9 :—

مرا مگوی که سعدی طریق عشق رها کن
سخن چه فایده گفتن چو پند می نشنیوشم

[7] T, Y(b) ; رفتن for مردن.

[1] This line is only found thus expressed in I : in all other MSS. and texts this verse runs as follows :—

یک امشبی که در آغوش شاهد و شکرم * گرم چو عود بر آتش نهند غم نخورم

the second hemistich of which is repeated in line 2(b).

[2] In all MSS. but I, and all texts, the following verse succeeds line 4 :—

ندانم این شب قدر است یا ستارهٔ روز * توئی برابر من یا خیال در نظرم.

خوشا هوای [3] گلستان و خواب در بستان

٥ اگر نبودی تشویش بلبل سحرم [4]

بدین دو دیده که امشب توا همي [5] بینم

٦ دریغ باشد فردا که دیگران [6] نگرم

روان تشنه بر آساید از وجود [7] فرات

٧ مرا فرات ز سر بر گذشت و تشنه ترم

چو مي بدیدمست [8] از شوق بی خبر بودم

٨ کنون که با تو نشستم ز ذوق بی خبرم

سخن بگوی که بیگانه پیش ما کس نیست

٩ بغیر شمع و [9] همین ساعتش زبان ببرم

میان ما بجز این پیراهن نخواهد ماند

١٠ دگر حجاب شود [10] تا بدامنش بدرم [11]

مگو که سعدي ازین درد جان نخواهد برد

١١ بگو کجا برم آن جان که از غمت ببرم [12]

---

3 I; دریغ بوی for خوشا هوای.

4 In all texts and all MSS. except I line 2 immediately precedes verse 5.

5 I(a), I(b), B, T, Z, Y(a), E, L, D; همي توا for توا همي.

6 I(a), R, L, دیگوی for دیگران: I(b), B, C, T, Z, Y(a), Y(b), E, D; بدیگری for که دیگران.

7 I(a), I(b), B, and all texts; کنار for وجود.

8 All MSS. but I, and all texts except C, Y(b); بدیدمست for ندیدمست.

9 In I(a), B, Z, C, E, Y(a), Y(b), و is omitted after شمع.

10 R; فتد for شود.

11 In I(a) this line is omitted.

12 I, L; نبرم for ببرم.

۳۰۲

Metre: هزجِ مسدّسِ اخربِ مقبوضِ محذوف [— — ∪ | — ∪ — ∪ | ∪ — —]

آخر نگهی بسوی ما کن ۱ دردی بتفقّدی[1] دوا کن
بسیار خلاف وعده[2] کردی ۲ آخر بغلط یکی وفا کن
ما را تو بخاطری همه روز ۳ یکروز تو نیز یاد ما کن
این قاعدهٔ خلاف بگذار ۴ وین خوی معاندت[3] رها کن
برخیز و در سرای بر[4] بند ۵ بنشین و قبای بسته وا کن
آنرا که هلاک می پسندی ۶ روزی دو بخدمت آشنا کن
چون انس گرفت و مهر پیوست ۷ بازش بفراق مبتلا کن
سعدی چو حریف ناگزیر است ۸ تن در ده و چشم بر قضا کن
شمشیر که[5] میزند سپر باش ۹ دشنام چو[6] میدهد دعا کن
زیبا نبود شکایت از دوست ۱۰ زیبا[7] همه روز گو جفا کن

۳۰۳

Metre: هزجِ مسدّسِ اخربِ مقبوضِ محذوف [— — ∪ | — ∪ — ∪ | ∪ — —]

ای روی تو راحت دل من ۱ چشم تو چراغ منزل من
آبی است محبّت تو گوئی ۲ کآمیخته اند با گل من

---

[1] I; بارادتی for بتفقدی.
[2] I(a); عهد for وعده.
[3] B; معاتبت for معاندت.
[4] I, I(b), R; در for بر.
[5] E, Y(a), Y(b), L, D; چو for که.
[6] R, B, C, Y(b); که for چو.
[7] T; با ما for زیبا.

شادم بتو مرحبا و اهلاً ۳ ای بخت سعید مقبل من
با تو همه کارها مهیّاست ۴ بی تو همه هیچ حاصل من
گوئی که نشستهٔ شب و روز ۵ هر جا که توئی[1] مقابل من
گفتم که مگر نهان بماند ۶ آنچه از غم تست بر دل من
بعد از تو هزار نوبت افسوس ۷ بر دور حیات[2] باطل من
هرجا که حکایتی وجمعی است ۸ هنگامهٔ تست و محفل من
گر تیغ زند بدست سیمین[3] ۹ تا خون رود از مفاصل من
کس را بقصاص من مگیرید ۱۰ کز من بحل است قاتل من

۳۰۴

Metre: هزجِ مسدّسِ اخربِ مقبوضِ مقصور [— — ⏑ | — ⏑ — ⏑ | ⏑ — —]

ای کودک خوبروی حیران ۱ در وصف شمایلت سخندان
هرگز نشنیده ام که کرده است ۲ سرو آنچه تو میکنی بجولان
باور که کند[1] که آدمی را ۳ خورشید برآید از گریبان
صبر از همه چیز و هرکه[2] عالم ۴ کردیم و صبوری از تو نتوان
دیدی که وفا بسر نبردی ۵ ای سخت کمان سست پیمان
پایان فراق ناپدیدار ۶ و امید نمیرسد[3] بپایان

[1] I(a), I; روی for توئي.
[2] This is the I variant; I(b), R, T, Y(b) have خیال for حیات: E, Z, C, Y(a), D, read فکر و خیال for دور حیات: I(a) has the same but with روز for فکر, and L the same but with درد for فکر.
[3] I(a); رنگین for سیمین.

[1] I(a); نکنم for که کند.
[2] I(b); ترک for هرکه: T, Y(b); هرچه for do.
[3] I(a), I(b), B, R, T, C, Y(b); رود for رسد.

ترسم که بعاقبت بماند[4] ۷ در چشم سکندر آب حیوان

بیمار فراق به نگردد[5] ۸ تا بو نکند[6] به زنخدان

و این[7] گوی سعادتست و دولت ۹ تا با که در افکنی بمیدان

دل بود و بدست دلبر افتاد ۱۰ جان است و فدای روی جانان

عاقل نکند شکایت از درد ۱۱ ما دام که هست امید درمان

بی مار نمی رود[8] بسر گنج ۱۲ بی خار نمیدمد گلستان

گر در نظرت بسوخت سعدی ۱۳ مه را چه غم از هلاک[9] کتّان

پروانه بکشت[10] خویشتن را ۱۴ بر شمع چه لازمست تاوان

۳۰۵

Metre: هزجِ مسدّسِ مقصور [⏑ – – – | ⏑ – – – | ⏑ – –]

به است آن یا زنخ یا سیب سیمین

۱ لب است آن یا شکر یا جان شیرین

بتی دارم که چین ابروانش

۲ حکایت می کند بتخانهٔ چین

از آن ساعت[1] که دیدم گوشوارش

۳ ز چشمانم بیفتاد است پروین

---

[4] B, T, C, Y(b); نیاید for بماند.

[5] R, I, Z; نباشد for نگردد.

[6] I(b), R, Z; نشکند for بو نکند.

[7] In B و is omitted before این.

[8] All MSS. but I, and all texts except T, C, Y(b); برد for رود.

[9] I(a), I(b), B, C, T, Y(b); بریخت for هلاک.

[10] R, Z, Y(a), Y(b), E, L, D; سوخت for بکشت.

[1] All texts and all MSS. but I, R; روزی for ساعت.

هر آن روزی[2] که دیدارش نه بینم

۴ جهانم تیره باشد بر جهان بین

بخوابي آرزومندم و لیکن

۵ سر بیدوست چون باشد ببالین

از آب و گل چنین صورت که دید است

۶ تعالی خالق الانسان من طین

غرور نیکوان باشد نه چندان

۷ جفا بر عاشقان باشد[3] نه چندین

من از مهری که دارم بر نگردم

۸ ترا گر خاطر[4] مهر است وگر کین

نگارینا بشمشیرت[5] چه حاجت

۹ مرا خود میکشد دست نگارین

بدست دوستان به کشته گشتن[6]

۱۰ ز دنیا رفتني باشد بتمکین

بکش[7] تا عیب گیرانم[8] نگویند

۱۱ نمي آید ملخ در چشم شاهین

نظر کردن بخوبان دین سعدي است

۱۲ مباد آنروز کو بر گردد از دین

---

2 I ; وقتی for روزی.
3 I(b), B ; آید for باشد.
4 All MSS. and all texts but L ; خاطرت for خاطر.
5 Z, C, E, Y(a), L, D ; بشمشیرم for بشمشیرت.
6 I(a), I ; بر گشته بودن for به کشته گشتن.
7 I ; مکن for بکش.
8 All texts and all MSS. but I, I(a) ; گیرانم for جویانم.

۳۰۶

Metre: هزجِ مسدّسِ اخربِ مقبوضِ مقصور [— — ∪ | — ∪ — ∪ | ∪ — —]

برخیز که میرود زمستان ۱ بگشای در سرای بستان
نارنج و بنفشه[1] بر طبق نه ۲ منقل بگذار در شبستان
وین پرده بگوی تا بیکبار[2] ۳ زحمت ببرد ز پیش ایوان
برخیز که باد صبح نوروز ۴ در باغچه میکند گلفشان
خاموشی بلبلان مشتاق ۵ در موسم گل ندارد امکان
آواز دهل نهان نماند ۶ در زیر گلیم و عشق پنهان
بوی گل و بامداد نوروز ۷ و آواز خوش هزار دستان
بس جامه فروخته است و دستار ۸ بس خانه که سوخته است و دکّان
ما را سر دوست بر[3] کنار است ۹ اینک سر دشمنان و سندان
چشمی که بدوست بر کند دوست ۱۰ برهم نزند ز تیر باران[4]
سعدی چو بمیوه میرسد دست ۱۱ سهل است جفای بوستان بان

۳۰۷

Metre: مضارعِ مثمّنِ اخرب [— — ∪ — ∪ | — — | — — ∪ — | ∪ — —]

بگذار تا بگرئیم چون ابر در بهاران
۱ کز سنگ ناله[1] خیزد روز وداع یاران

---

[1] I(a), E, Y(a), Y(b), D; دو هفته for و بنفشه.
[2] T, C, Y(b); دگر بار for بیکبار.
[3] All texts but I, and all texts except T; در for بر.
[4] This verse is omitted in B, E, Y(a), Y(b), L, D.
[1] R, Z; گریه for ناله.

با ساربان بگویید احوال آب چشمم
۲ تا بر شتر نبندد محمل بروز باران

هرکو[2] شراب فرقت روزی چشیده باشد
۳ داند که سخت[3] باشد قطع امیدواران[4]

بگذاشتند ما را در دیده آب حسرت
۴ گریان چو در قیامت چشم گناهکاران

چندانکه بر شمردم از ماجرای عشقت
۵ اندوه دل نگفتم الّا یک از هزاران

ای صبح شب نشینان جانم بطاقت آمد
۶ از بسکه دیر ماندی چون شام روزه داران[5]

سعدی بروزگاران مهری نشسته در[6] دل
۷ بیرون نمیتوان کرد الّا بروزگاران

چندت کنم حکایت شرح این قدر کفایت
۸ باقی نمی توان گفت الّا[7] بدوستداران

۳۰۸

Metre: رمل مثمّن مخبون مقطوع [— ⏑ — — | ⏑ ⏑ — — | ⏑ ⏑ — — | ⏑ —]

تاکی ای جان اثر وصل تو نتوان دیدن
۱ که ندارد دل من طاقت هجران دیدن

---

[2] I; کین for کو.
[3] I(b), R; تلخ for سخت
[4] In I(a), I(b), B, Z, lines 2 and 3 are transposed.
[5] In I(a) lines 5 and 6 are transposed.
[6] I(a), R, and all texts; بر for در.
[7] This line is only found in I, I(b), B: I(b), B, have غمگساران for دوستداران.

بر سر کوی تو گر خوی تو[1] این خواهد بود
۲ دل نهادم بجفاهای فراوان دیدن
عقل بیخویشتن از عشق تو دیدن تا چند
۳ خویشتن بیدل و دل بیسر و سامان دیدن
تن من در قدمت خاک توان دید ولی[2]
۴ گرد بر گوشهٔ نعلین تو نتوان دیدن
دوش دیدم که سر زلف تو در دست منست[3]
۵ تا چه آید بمن از خواب پریشان دیدن
باوجود رخ و بالای تو کوته نظریست
۶ در گلستان شدن و سرو خرامان دیدن
گر بدین چاه زنخدان تو ره بردی خضر
۷ بی نیاز آمدی از چشمهٔ حیوان دیدن
هر دل سوخته کاندر خم زلف تو فتاد
۸ گوی از آن به نتوان در خم چوگان دیدن[4]
آنچه از نرگس مخمور تو در چشم[5] من است
۹ بر نخیزد[6] بگل و لاله و ریحان دیدن
سعدیا اندہ[7] بیهوده مبر[8] دانی چیست
۱۰ چارهٔ کار تو جان دادن و جانان دیدن

---

[1] Z, C, Y (a), E, L, D ; حال من for خوی تو.

[2] In all texts and all MSS. except I this hemistich runs thus: جان بزیر قدمت خاک توان کرد ولی ; I(a) substitutes سر for جان, and دید for کرد.

[3] This is the I variant ; in all other MSS. and all texts this hemistich reads as follows : هر شبم زلف سیاه تو نمایند بخواب.

[4] In I(a) this line is omitted.

[5] I(b) ; جان for چشم.

[6] B, T, C, Y(a), Y(b), E, L, D ; نیاید for نخیزد.

[7] Z ; قصه for اندہ.

[8] I(a), R, Z ; مخور for مبر

۳۰۹

Metre: [‒ ‿ ‒ ‒ | ‿ ‒ ‿ ‒ | ‿ ‿ ‒ ‒ | ‿ ‒ ‿ ‒] مجتثّ مثمّن مخبون مقطوع

چه خوش بود دو دلارام دست در گردن
۱ بهم نشستن و حلوای آشتی خوردن
بروزگار عزیزان که روزگار عزیز
۲ دریغ باشد بیدوستان بسر بردن
اگر هزار جفا سرو قامتی بکند
۳ چو خود بیاید عذرش بباید آوردن
چه شکر گویمت ای باد مشکبوی [1] وصال
۴ که بوستان امیدم بخواست پژمردن
فراق روی تو آنروز [2] نفس کشتن بود
۵ نظر شخص [3] تو امروز روح [4] پروردن
کسیکه قیمت ایّام وصل نشناسد
۶ ببایدش دو سه روزی مفارقت کردن
اگر سری برود بیگناه در پائی
۷ بخوردهٔ ز بزرگان نشاید آزردن [5]
بتازیانه گرفتم که بیدلی بزنی
۸ کجا تواند رفتن کمند در گردن

---

[1] C, Y(b); بامداد for مشکبوی.
[2] R, I, Z; هرروز for آنروز.
[3] All texts and all MSS. but I; بروی for شخص.
[4] I(b), Z; نفس for روح.
[5] In I(a) this line is omitted.

کمال شوق[6] ندارند عاشقان صبور
۹ که احتمال ندارد بر[7] آتش افسردن
گر آدمي صفتي سعديا بعشق بمير
۱۰ که مذهب حيوان است همچنين[8] مردن

۳۱۰

Metre: مکسوف مطوی مثمّنِ منسرح [ـ ـ ‿ ‿ ـ ‿ ـ ‿ ‿ ـ ‿ ـ ‿ ‿ ـ ‿ ـ]

چند توانيم [1] بصبر ديده فرو دوختن
۱ خرمن ما را نماند حيله[2] بجز سوختن
گر نظر صدق را نام گنه مي نهند[3]
۲ حاصل ما هيچ نيست جز گنه اندوختن
چند شب اندر[4] سماع جامه دريدن[5] ز شوق
۳ روز دگر بامداد پاره[6] بر آن دوختن
زهد نخواهد خريد چارهٔ رنجور عشق
۴ شمع و شرابست و شيد[7] پيش تو بفروختن

---

[6] B; عشق for شوق. [7] R; در for بر.
[8] I(a); اين چنين for همچنين.
[1] All texts and all MSS. but I; بشايد for توانيم.
[2] All texts and all MSS. but I; چاره for حيله.
[3] All texts and all MSS. but I; نهي for نهند.
[4] All texts and all MSS. but I; بشب در for شب اندر.
[5] I; دريدم for دريدن.
[6] All texts and all MSS. but I, I(a); خرقه for پاره: B, T, C, Y(b) رقعه for do.
[7] I; گل for شيد.

ما[8] بکدام آبروی ذکر وصالت کنیم[9]
٥ شکر خیالت[10] هنوز می[11] نتوان توختن
لهجهٔ شیرین من[12] پیش دهان تو چیست
٦ در نظر آفتاب مشعله افروختن
منطق سعدي شنید حاسد و حیران بماند
٧ چارهٔ او[13] خامشي است یا سخن آموختن

٣١١

Metre: رملِ مثمّن مشکول [ᴗ ᴗ — ᴗ | — ᴗ — — | ᴗ ᴗ — ᴗ | — ᴗ — —]

چه خوش است بوی عشق از نفس نیازمندان
١ دل از انتظار خونین دهن از امید خندان
مگر آنکه هر دو[1] چشمش همه روز[2] بسته باشد
٢ بورع خلاص یابد ز فریب چشم بندان
نظری مباح کردند و هزار خون[3] معطّل
٣ دل عارفان ببردند و قرار هوشمندان
سر کوی ماه رویان همه روز فتنه باشد
٤ ز معربدان و مستان و معاشران و رندان

---

8 All texts and all MSS. except I, I(a), I(b); تا for ما.
9 I; کنند for کنیم.
10 All texts and all MSS. except I; وصالت for خیالت.
11 I(a), E, Y(a), Y(b), L, D; چون for مي.
12 R; ما for من.
13 I; آن for او.
1 B; آنکسی که for آنکه هر دو.
2 I(a); عمر for روز: I(b), R, B; وقت for do.
5 I; جان for خون.

اگر از کمنـــد عشقـت بروم کجـــا گريزم
۵ که خلاص بيتو بند است و حيوة بيتو زنـــدان

اگرم نمي پسنـدي مدهم بدست دشمـن
۶ که من از تو بر نگردم بجفاى ناپسندان[4]

نفســي بيا و بنشين سخني بگـو و بشنو
۷ که قيامتست چندين سخن از دهان خنـدان

اگر اين شکـر به بيننـد محدّثان شيـرين
۸ همـه دستها بخاينـــد چو نيشکـر بدنـدان

همـه شاهدان[5] عالم بتو عاشقنـد [6]سعـدي
۹ که ميان گرگ صلح است و ميان گوسفندان

۳۱۲

Metre : رملِ مثمّنِ محذوف [— ᴗ — — | — ᴗ — — | — ᴗ — — | — ᴗ —]

چشم اگر با دوست داري گوش بر[1] دشمن مکن
۱ تيـــر باران قضـــا را جز رضا جوشن مکن

هرکه ننهاد است چون پروانه دل بر سوختن
۲ گو حريف آتشين را طوف[2] پيرامن[3] مکن

---

[4] T, C, Y(b); چو در آتشم سپندان for بجفاى ناپسندان.

[5] R; عاشقان for شاهدان.

[6] In I(b), B, R, Z, C, E, Y(a), Y(b), L, D, و is inserted before سعدي.

[1] I, I(a), R, Z, C, Y(b); با for بر.

[2] I(a); طوق for طوف.

[3] All texts and all MSS. except I; پيراهن for پيرامن.

جای پرهیز است در[4] کوی شکرریزان گذشت
۳ یا بترک دل بگو یا چشم بر روزن مکن

کیست کو برما به بیراهي گواهي میدهد[5]
۴ گو ببین آنروی شهرآرا[6] و عیب من مکن

دوستان هرگز نگردانند روی از مهر[7] دوست
۵ نی معاذالله قیاس دوست با[8] دشمن مکن

مردن اندر کوی عشق از ندگاني خوشتر است
۶ تا نمیري دست مهرش کوته از دامن مکن

شاهد آئینه است و هرکس را که روی[9] خوب نیست
۷ گو نگه[10] زنهار در آئینهٔ روشن مکن

سعدیا با ساعد سیمین نشاید پنجه[11] کرد
۸ گرچه بازو سخت داري زور با آهن مکن

۳۱۳

Metre: هزجِ مثمّن سالم [— — — ⏑ | — — — ⏑ | — — — ⏑ | — — — ⏑]

خلاف دوستي کردي[1] بترک دوستان گفتن
۱ نبایستی نمودن[2] روی و دیگر بار بنهفتن

---

[4] I; بر for در.
[5] R; داده است for مي دهد.
[6] L; آشوب for آرا.
[7] B, R, T, Z, E, Y(a), Y(b), L, D; جور for مهر.
[8] I(a); از for با.
[9] I(b), B, T, C; شکلی for روی.
[10] I(a); نظر for نگه.
[11] I(a), T, C, Y(b); زور for پنجه.

[1] I(a), T, Y(b); باشد for کردي.
[2] T; کشادن for نمودن.

گدائی پادشاهی را بشوخی دوست میدارد
۲ نه بی او میتوان بودن نه با او میتوان گفتن
هزارم درد میباشد که میگویم نهان دارم
۳ لبم باهم نمی آید چو غنچه روز[3] بشگفتن
ز دستم بر نمیخیزد[4] که انصاف از تو بستانم
۴ روا داری گناه خویش و آنگه بر من آشفتن
که میگوید ببالای تو ماند سرو در بستان
۵ بیاور در چمن سروی که بتواند چنین رفتن
چنانت دوست میدارم که وصلت[5] دل نمیخواهد
۶ کمال دوستی باشد مراد از دوست نگرفتن
مراد خسرو از شیرین کناری بود و آغوشی
۷ محبّت کار فرهاد است و کوه بیستون سفتن
نصیحت کردن آسان است سرگردان عاشق را
۸ و لیکن با که میگوئی چو[6] نتواند پذیرفتن
شکایت پیش از این روزی بنزدیکان و غمخواران
۹ ز دست خواب میکردم[7] کنون از دست ناخفتن[8]
گر از شمشیر بر گردی نه عالی همّتی سعدی
۱۰ تو گر نیشی بیازردی نخواهی انگبین رفتن

---

[3] T, C, Y(b) ; وقت for روز.
[4] T, Y(b) ; آید for خیزد.
[5] I(a) ; وصلم for وصلت.
[6] B, T, Z, E, Y(a), L, D ; که for چو.
[7] I(b), B ; میگفتم for میکردم.
[8] In I(b) this line reads thus :—

بغم خواران و نزدیکان کنون از دست ناخفتن
شکایت پیش ازین روزی ز دست خواب میگفتم

N.B.—In T and C this line is omitted.

۳۱۴

Metre: هزج مسدّس مقصور [ـ ـ ـ ‿ | ـ ـ ـ ‿ | ـ ـ ‿]

خوشا و خرّما وقت حبیبان
۱ ز بوی[1] صبح و بانگ عندلیبان

خوش آنساعت نشیند دوست با دوست
۲ که سامان گردد آشوب رقیبان

سزای دشمنان این بس[2] که بینند
۳ حبیبان روی در[3] روی حبیبان[4]

دو تن در جامهٔ چون پسته در پوست
۴ بر آورده دو سر از یک گریبان

نصیب از عمر[5] دنیا نقد وقتست
۵ مباش ای هوشمند از بی نصیبان

چو دانی کز تو چوپانی نیاید
۶ رها کن گوسفندان را بذئبان[6]

من این رندان و مستان دوستدارم
۷ خلاف پارسایان و خطیبان[7]

بهل تا در حق من هرچه خواهند
۸ بگویند آشنایان و غریبان

---

[1] I, I(a), I(b), B, C, Y(b); ببوی for ز بوی.
[2] B, T, C, E, Y(a), Y(b), L, D; آن به for این بس.
[3] All texts and all MSS. but I, B; بر for در.
[4] In I(a), I(b), Z, R, this line is omitted.
[5] I(a); باقي for عمر.
[6] I; بدینان for بذئبان.
[7] I; طبیبان for خطیبان.

لب شیرین لبان[8] را خصلتی هست
۹ که غارت میکند لبّ[9] لبیبان

نشستم با جوانمردان اوباش
۱۰ بشستم هرچه خواندم از ادیبان

که میداند دوای درد سعدی
۱۱ که رنجورند ازین علّت طبیبان

۳۱۵

Metre: مضارع مثمّن اخرب [— — ⏑ — | ⏑ — — | — ⏑ — — | ⏑ — —]

خفته خبر ندارد سر بر[1] کنار جانان
۱ کاین شب دراز باشد در[2] چشم پاسبانان

بر عقل من بخندی گر در غمش[3] بگریم
۲ کاین[4] کارهای مشکل افتد بکاردانان

دلداده را ملامت کردن[5] چه سود دارد
۳ میباید این نصیحت کردن بدلستانان

دامن ز پای بر گیر[6] ایخوبروی خوشخوی
۴ تا دامنت نگیرد[7] دست خدای خوانان

---

[8] B; دهان for لبان.
[9] I(b), B; هوش for لبّ.
[1] I(b) and all texts but D; در for بر.
[2] I, I(a), I(b), B, T, Z, L; بر for در.
[3] I(a), R; غمت for غمش.
[4] I(a); وین for کین.
[5] I(b), B, R; گفتن for کردن.
[6] I and all texts but L; در گیر for بر گیر.
[7] B; بگیرد for نگیرد.

من ترک مهر ایفان[8] در خود نمی شناسم

٥ بگذار تا بیاید بر من جفای آنان

باور مکن که من دست از دامنت بدارم

٦ شمشیر نکسلانند پیوند مهربانان[9]

چشم از تو بر نگیرم ور میکشد رقیبم

٧ مشتاق گل بسازد با خوی باغبانان

من اختیار خود را تسلیم عشق کردم

٨ همچون زمام اشتر در دست ساربانان[10]

روشن روان عاشق در[11] تیره شب ننالد

٩ داند که روز گردد روزی شب شبانان

شکّر فروش مصری حال مگس چه داند

١٠ این[12] دست شوق بر سر و آن آستین فشانان

شاید که آستینت بر سر زنند سعدی

١١ تا چون مگس نگردی گرد شکر دهانان

٣١٦

Metre: هزجِ مثمّنِ اخربِ مکفوفِ مقصور [— — ᴗ | ᴗ — — ᴗ | ᴗ — — ᴗ | ᴗ — —]

دیگر بکجا میرود آن سرو خرامان

١ چندین دل صاحب نظران دست بدامان[1]

---

8 I(a), L; مهربانان for مهر ایفان.

9 All texts and all MSS. but I; مهرجانان for مهربانان.

10 In R and I this line is omitted.

11 I(b), B, Z; از for در.

12 I(a); کین for این.

1 In I(a), I(b), R, B, Z, C; the following line is inserted between verses 1 and 2:—

هردست که چون شمع سراپای وجودش * میسوزد و آتش نرسیدست بدامان

خون میرود از چشم اسیران کمندش
۲ یکروز نپرسد که کیانند و کدامان

کو خلق بدانند که من عاشق و مستم
۳ در کوی خرابات نباشد سر و سامان

در پای رقیبش چکنم گر ننهم سر
۴ محتاج ملک بوسه دهد دست غلامان

دل میطپد اندر بر سعدي چو کبوتر
۵ زین رفتن و باز آمدن سرو[2] خرامان

یا صاح متي یرجع نومي[3] و قراري
۶ اني و علی العاشق هذان حرامان[4]

۳۱۷

Metre: هزج مثمّن اخرب مکفوف مقصور [— — ᴗ ǀ ᴗ — — ᴗ ǀ ᴗ — — ᴗ ǀ ᴗ — —]

در وصف نیاید که چه شیرین دهن است آن
۱ این است که دور از لب و دندان من است آن

عارض نتوان گفت که دور[1] قمر است این
۲ بالا نتوان گفت که سرو چمن است آن

---

[2] I(b), B, R, T, C; کبک for سرو.
[3] T, Y(b); صبري for نومي.
[4] In R this line is omitted.
[1] I(b), B, R, Z, E, L, D; روی for دور: T, Y(b); قرص for do.

در سرو رسیده است و لیکن بحقیقت
۳ از سرو گذشته است که سیمین بدن است آن
هرگز نبود جسم بدین حسن و لطافت
۴ گوئی همه روح است که در پیرهن است آن
خالیست بران[2] صفحهٔ سیمین بناگوش
۵ یا نقطهٔ از غالیه بریاسمن است آن
فی الجمله قیامت توئی امروز در آفاق
۶ در چشم تو پیداست که باب فتن است آن
گفتم که دل از چنبر زلفت برهانم
۷ ترسم نتوانم که شکن بر شکن است آن
هر کس که بجان آرزوی وصل تو خواهد
۸ دشوار بر آید که محقر ثمن است آن
مردی که ز شمشیر جفا روی بتابد
۹ در کوی وفا مرد مخوانش که زنست آن
گر خسته دلی نعره زند بر سر[3] کویش
۱۰ عیبش نتوان کرد[4] که بیخویشتن است آن
نزدیک من آن است که هر جرم و خطائی
۱۱ کز صاحب وجه حسن آید حسن است آن

---

[2] I, I(a), I(b), R, Z, C, E, Y(a), Y(b), L, D ; بدان for بر آن.
[3] All texts and all MSS. but I(a) ; کوئی for کویش.
[4] All texts and all MSS. except I, I(a) ; گفت for کرد.

سعـــدي سر سودای تو دارد نه سر خویش
۱۲ هر جامه که عیـــار بپـوشد کفن است آن

۳۱۸

Metre: [– ⏖ | – ⏑ – ⏑ | – – ⏑ ⏓] خفیفِ مسدّسِ مخبونِ مقطوع

سهل باشد بتـرک جان گفتـن ۱ ترک جانان نمیـتـــوان گفتن
هرچه زان تلختر بخواهد بود[1] ۲ شکرین است ز آن دهان گفتن
توبـه کردیـم پیـــش بالایـت ۳ سخـــن سرو بوسـتـــان گفتن
آنچنان وهم در تو حیران است ۴ که نمیـــدانمت نشـــان گفتن
بکمندی درم که ممکـن نیست ۵ رســتـــگاري بـالامـــان گفتن
دفتـری در[2] تو وصف میکـــردم ۶ مـتـــردد شـدم در آن گفتن
که تو شیرینتري از آن شیرین ۷ که بـشـــاید[3] بداستـــان گفتن
بلبلان نیـــک زهره میـــدارند ۸ با گل از دست باغبـان گفتن
آنکه[4] با یار هودجش نظر است ۹ نـتـــواند بـســـاربان گفتن
من نمي آرم از جفای رقیب ۱۰ گــلــه[5] با یار مهـربان گفتن
سخن سر بمهر دوست بدوست ۱۱ حیـــف باشد بترجمـــان گفتن
این حکایت که میکند سعـدي ۱۲ بس که خواهند[6] در جهان گفتن

---

[1] This is the I variant: I(b), B, R, T, C. E, Y(a), Y(b), D; بخواهی گفت for بخواهد بود: I(a); گفت for بود.

[2] All texts and all MSS. except I, I(a); از for در.

[3] I, R, T, C; نشاید for بشاید.

[4] In I(b) and all texts but T و is omitted before آنکه.

[5] All texts and all MSS. but I; درد for گله.

[6] All texts and all MSS. but I; بخواهند for که خواهند.

۳۱۹

Metre : هزج مثمّن سالم [‿ — — — ‿ | — — — ‿ | — — — ‿ | — — —]

دو چشم مست میگونش ببرد آرام هشیاران
۱ دو خواب آلوده بربودند عقل از دست بیداران

نصیحتگوی را از من بگوی ای خواجه دم درکش
۲ که سیل از سرگذشت آنرا که میترسانی از باران

گر آنساقی که مستانراست هشیاران بدیدندی
۳ ز توبه توبه کردندی چو من بر دست خماران

گرم با صالحان بیدوست فردا در بهشت آرند
۴ همان بهتر که در دوزخ برندم با گنهگاران

چه بوی است آنکه عقل از من ببرد و صبر و هشیاری [1]
۵ ندانم باغ فردوس است یا بازار عطّاران

تو با این مردم کوته نظر در چاه کنعانی
۶ بمصر آ تا پدید آیند یوسف را خریداران

الا ای باد شبگیری بگوی آنماه مجلس را
۷ تو آزادی و خلقی از [2] غم رویت گرفتاران

گر آن عیّار شهر آشوب روزی حال ما پرسد
۸ بگو خوابش نمیگیرد بشب از دست عیاران

---

[1] In C, T and Y(b) this hemistich reads thus :—
چه بوی است آنکه عقل از سر ببرد آرام و صبر از دل

[2] Z ; در for از.

گرت باری گذر باشد نظر بر[3] جانب ما کن
۹ نپندارم که بد باشد جزای نیک[4] کرداران
کسان گویند سعدی چون جفا دیدی تحمّل کن
۱۰ رها کن تا بمیرم بر سر کوی وفاداران

۳۲۰

Metre: رجز مثمّن مطوی مخبون [– ‿ – ‿ | – ‿ ‿ – | – ‿ – ‿ | – ‿ ‿ –]

سخت بذوق میدهد باد ز بوستان نشان
۱ صبح دمید و روز شد خیز و چراغ وانشان
گر همه خلق را چو من بیدل و مست میکنی
۲ روی بصالحان نما خمر بزاهدان چشان
طایفهٔ سماع را عیب کنند و عشق را[1]
۳ زمزمهٔ بیار خوش تا بروند ناخوشان
خرقه بگیر و می بده باده بیار و غم ببر
۴ بیخبر است و غافل از لذّت عیش بیهشان
سوختگان عشق را دود بسقف میرود
۵ وقع[2] ندارد این سخن پیش فسرده آتشان

---

3 B; نگه با for نظر بر.
4 B, T, Z, C, D, L; خوب for نیک.
N.B.—In I(a) I(b) and R this ode is omitted.

1 All texts and all MSS. but I; مدّعی اند و متّقی for عیب کنند و عشق را.
2 I, R, C, E, Y(a), Y(b), D; دفع for وقع.

رقص حلال بایدت سنت اهل معرفت [3]

۶ دنیا بزیر[4] پای نه دست بآخرت فشان

تیغ نهفته میخورم آه نهفته میکشم[5]

۷ گوش کجا که بشنود نالهٔ زار خامشان[6]

من نه بوقت خویشتن پیر و شکسته بوده[7] ام

۸ موی سپید میکند چشم سیاه اکدشان[8]

بوی بهشت میدمد ما بعذاب در گرو

۹ آب حیات میرود ما تن خویشتن کشان

می شنوم که سعدیا پیٔ او دگر[9] مرو

۱۰ چون نروم که بیخودم شوق همی برد کشان[10]

---

[3] In all texts and all MSS. but I this hemistich runs as follows:—

گر بطریق عارفان رقص کنی بضرب کن

[4] All texts and all MSS. but I(b); ژیر for بزیر.

[5] In all MSS. except I, and all texts, this hemistich is given thus: ساعد و دست جاودان تیغ نهفته میزند: but I(a), I(b), R, B, Z, substitute کف for دست.

[6] In all texts and all MSS. but I this line is followed by the following verse:—

چند نصیحتم کنی کز پیٔ نیکوان مرو
چون نروم که بیخودم شوق همی برد کشان

which closely resembles the last line.

[7] I(a), T, C; گشته for بوده.

[8] T, C; مهوشان for اکدشان.

[9] All texts and all MSS. but I, I(a); نیکوان for او دگر.

[10] In all texts and all MSS. except I, the following line is substituted for verse 10:—

باد بهار و بوی گل متفق اند سعدیا
چون تو فصیح بلبلی حیف بود ز خامشان

۳۲۱

Metre: مضارع مثمّن اخرب مکفوف محذوف [— ∪ — | ∪ — — ∪ | ∪ — ∪ — | ∪ — —]

طوطی نگوید از تو دلاویزتر سخن
۱ با شهد میرود ز دهانت بدر سخن

واجب بود که بر سخنت آفرین کنند
۲ لیکن مجال گفت نباشد[1] تو در سخن

در هیچ بوستان چو تو سروی نیامد است
۳ بادام چشم[2] و پسته دهان و شکر سخن

انصاف نیست پیش تو گفتن حدیث عشق[3]
۴ من عهد میکنم که نگویم دگر سخن

چشمان دلبرت بنظر سحر می کنند
۵ من خود نگویمت که بود[4] در نظر سخن

ای باد اگر مجال سخن گفتنت[5] بود
۶ در گوش آن ملول بگو اینقدر سخن

وصفی چنان که لایق حسنت[6] نمیرود
۷ آشفته حال را نبود معتبر سخن

شرم آیدم همی که قمر خوانمت بحسن
۸ هرگز شنیدهٔ ز دهان قمر سخن[7]

---

[1] I(a); نماند for نباشد.
[2] T; شمشاد قد for بادام چشم
[3] I(a), R; خویش for عشق.
[4] I(a); چگونه گویمت اندر for نگویمت که بود در: I(b), B, T, R; چه گویمت for نگویمت.
[5] I; گلشن روحانیان for مجال سخن گفتنت.
[6] All texts and all MSS. but I; در خور حسنش for لایق حسنت.
[7] In I this line is omitted.

گیـــرم که حال خرقه ندانند دوستان

۹ آخر درین سفینـــه به[8] بینند نو سخن

گر میچکد ز گفتهٔ[9] سعدی بجای شعـــر

۱۰ گر سیـــم داشتی بنوشتـــی بزر سخن

۳۴۲

Metre: منسرحِ مثمّنِ مطویِ مکسوف [— ᴗ ᴗ — | — ᴗ — | — ᴗ ᴗ — | — ᴗ — |

گر متصـــور شدي با تو در آمیختـــن

۱ حیف نبودی وجود در قدمت ریختن

داعیـــهٔ شوق[1] نیست رفتن و باز آمدن

۲ قاعدهٔ مهر[1] نیست بستـــن و بگسیختن

قدرت من در تو نیست در قلم صنع اوست[2]

۳ کو بتـــواند چنیـــن صورتی انگیختن

کیست که مرهم نهد بر دل مجروح[3] عشق

۴ کش نه مجـــال وقوف نه ره بگریختن

هرکه[4] بشب شمع وار در نظر شاهد است

۵ باک ندارد بروز کشـــتـــن و آویختن

---

[8] I, R; نه for به.

[9] I(a), I(b), B, T; گفتهٔ for منطق.

[1] In all texts and all MSS. except I شوق and مهر are transposed.

[2] In I only is this reading found for قدرتست.

[3] The reading in all other MSS. but I and all texts is رنجور.

[4] I; آنکه for هرکه.

آب روان سرشک و آتش سوزان آه
۶ پیش تو باد است و خاک برسر خود[6] بیختن

خوی تو با دوستان تلخ سخن گفتن است
۷ چارهٔ سعدی حدیث با شکر آمیختن

۳۴۳

Metre : منسرحِ مثمّنِ مطویِ مکسوف [— ᴗ — | — ᴗ ᴗ — | — ᴗ — ᴗ | — ᴗ ᴗ —]

من نتوانم بعشق پنجه در انداختن
۱ قوّت او میکند بر سر من[1] تاختن

گر دهیم ره بخویش ور نگذری ز پیش[2]
۲ هر دو بدستت درست کشتن و بنواختن

گر تو بشمشیر تیز حمله بیاری بمن[3]
۳ چارهٔ من[4] هیچ نیست جز سپر انداختن

کشتی در آب را از دو برون نیست حال
۴ یا همه سودای حکیم یا همه در باختن

مذهب اگر عاشقی است سنت عشاق چیست
۵ دل که نظرگاه اوست از همه پرداختن

پایهٔ خورشید نیست پیش تو افروختن
۶ یا[5] قد و بالای سرو پیش تو افراختن

[6] I; ما for خود.
[1] B, R, T, Z, E, Y(a), Y(b), D, L; ما for من.
[2] All texts and all MSS. but I; یا نگذاری به for ور نگذری ز
[3] All texts and all MSS. except I; رواست for بمن.
[4] All texts and all MSS. but I; ما for من.
[5] This is the I reading for پا.

هرکه چنین روی دید جامه چو[6] سعدي درید

۷ موجب دیوانگي است عالم[7] بشناختن

یا بگدازم چو شمع یا بکشندم بصبح

۸ چاره همین بیش نیست سوختن و ساختن

۳۲۴

Metre: هزج مسدّس محذوف [— — ᴗ | — — — ᴗ | — — — ᴗ]

نبایستي ز اول عهد بستن ۱ چو در دل داشتي پیمان شکستن

بناز وصل پروردن کسی[1] را ۲ خطا باشد[2] بتیغ هجر خستن[3]

دگر بار از پریرویان جماش ۳ نمیباید وفا و مهر[4] جستن

اگر گنجی بدست آرم دگر بار ۴ من و این[5] نوبت و تنها نشستن

ولیکن صبر پنهاني[6] محال است ۵ که نتوان در بروی دوست[7] بستن

گهی گویم بگریم در غمت زار ۶ دگر گویم بخندي[8] بر گرستن

گرم دشمن شوي یا دوست گیري[9] ۷ نخواهم دست[10] از دامن گسستن

6 In B, R, Z, E, Y(a), Y(b), L, D, چو is omitted before سعدي.
7 All texts and all MSS. but I; عالم for آنت.

1 I; یکی for کسی.
2 I, I(a), I(b), R, Y(b); گردي for باشد.
3 I(a), I(b), B, R, Z, E, C, Y(a), Y(b); کشتن for خستن.
4 All texts and all MSS. but I, I(a); عهد for مهر.
5 I(b), I; منم زین for من و این: Z, R; زین for این.
6 All texts and all MSS. except I; و تنهائي for پنهاني.
7 I; خلق for دوست.
8 I(a), I(b), R, Z, C, E, Y(a), Y(b), D; بخندم for بخندي.
9 I(a) I(b) B, T, C, Y(a), Y(b), E; گردي for گیري.
10 All MSS. but I and all texts except T; دست for دستت.

قیاس آنست سعدی کز کمندش ۸ بجان دادن توانی باز رستن
گر آزادم کنی ور بنده خوانی ۹ مرا زین قید ممکن نیست جستن[11]

۳۲۵

Metre: منسرحِ مثمّنِ مطویِ موقوف [– ᴗ ᴗ – | – ᴗ – | – ᴗ ᴗ – | – ᴗ – | ᴗ –]

صید بیابان عشق گر[1] بخورد تیر او
۱ سر نتواند کشید پای بزنجیر او[2]
گو بستانم بزن یا بخدنگم بدوز
۲ گر بشکار آمده است دولت نخچیر او
گفتم از آسیب عشق روی بعالم نهم
۳ عرصهٔ عالم گرفت حسن جهانگیر او[3]
چارهٔ مغلوب نیست جز سپر انداختن
۴ چون بتواند[4] که سر[5] در کشد از تیر او
کشته معشوق را درد نباشد که خلق
۵ زنده بجانند و ما زنده بتأثیر او
او بفغان آمد است زین همه تعجیل من
۶ ای عجب و ما بجان زین همه تأخیر او

[11] I(b), B, Z, E, Y(a), L, D; رستن for جستن. [1] I(a); چون for گر.
[2] B, Z, E, Y(a), L, D; ز زنجیر for بزنجیر.
[3] In all texts and all MSS. but I the following verse succeeds this line:—

با همه تدبیر خویش ما سپر انداختیم
روی بدیوار صبر چشم بتقدیر او

[4] All texts and all MSS. but I; نتواند for بتواند.
[5] All texts and all MSS. except I; روی for سر.

در همـــه گیتـــی نگاه کردم و باز آمدم

۷ صورت کس خوب نیست پیش تصاویر او [6]

سعدی شیرین سخن این همه شور از کجاست

۸ شاهد ما آیتی است وین همه تفسیر او

نغمـــهٔ از سرّ [7] عشـــق در دل داؤد بود

۹ تا بفلک میـــرود بانگ [8] مزامیـــر او

۳۲۶

Metre: رجز مثمّن مطوی مخبون [— ᴗ — ᴗ | — ᴗ ᴗ — | ᴗ — ᴗ — | — ᴗ ᴗ —]

هرکه بخویشتن رود ره نبـــرد سوی او

۱ بینش ما نیاورد طاقت حسن روی او

باغ [1] بنفشه و سمن بوی ندارد ای صبا

۲ غالیهٔ بســـاز از آن طرهٔ مشکبـــوی او

هر کس ازو بقدر خویش آرزوئی همی کند

۳ همّت ما نمیکند زو بجـــز آرزوی او

من بکمند او درم او بمراد خویشتـــن

۴ گر نرود بطبع من من بروم بخـــوی او

[6] Lines 6 and 7 are omitted in I.

[7] All texts and all MSS. except I; آتشی از سوز for نغمهٔ از سرّ.

[8] I(a), I(b), B, R, T, Z, E, Y(a), Y(b), L, D; رسیده for رود: C; رسد for do.

[1] In I(a) and I و is inserted after باغ.

دفع گمان[2] خصم را تا نشـــوند مطّلع
۵ دیده بسوی دیگری[3] دارم و دل بسوی او

دامن او بدست[4] من روز قیامت اوفتد
۶ عمـــر بنقد میـــرود در سر گفتگوی او

سعدی اگر بر آیدت پای بسنگ دم مزن
۷ روز نخست گفتمت سر نبری ز کوی او

۳۲۷

Metre: مضارعِ مثمّنِ اخربِ مکفوفِ مقصور [. . ∪ — | ∪ — — ∪ | — ∪ — ∪ | ∪ — —]

آن سرو نازنین که چه خوش میرود براه
۱ و آن چشم آهوانه که چون میکند نگاه

کی سرو دیدهٔ که کمـــر بست بر میان
۲ یا ماه چـــارده که بســـر بر نهد کلاه

گل باوجود او چو گیاهی است پیش[1] گل
۳ مه پیش روی او چو ستاره است پیش ماه

سلطان صفت همی رود و صد هزار دل
۴ با او چنان که از[2] پی سلطـــان رود سپاه

گوینـــد ازو حذر کن و راه گریز گیـــر
۵ گویم کجـــا روم که نـــدارم گـــریز گاه

[2] I ; زبان for گمان.
[3] B, R, Z, E, Y(a), Y(b), L, D ; دیگران for دیگری.
[4] I(a) ; چنگ for دست.
[1] I(b), R, T, Z, E, Y(a), Y(b), L, D ; زیر for پیش.
[2] I(a), I(b), B , Z ; در for از.

اوّل نظـــر که چاه زنخـــدان بديدمش

٦ گوئي در اوفتاد دل از دست من بچاه

دل خود دريغ نيست که از دست من برفت

٧ جان عزيز بر کف دستســـت گو بخواه

اي نور[3] ديده پاي که بر خاک مي نهي

٨ آخر نه بر دو ديدهٔ من به که خاک راه

حيفست از آن دهن که تو دادي جواب تلخ

٩ و آن سينهٔ سفيـــد که داري[4] دل سيـــاه

بيچارگان بر آتش مهـــرت[5] بسوختنـــد

١٠ آه از تو سنگدل که چه نا مهرباني آه

شهري بگفتگوي تو در تنگناي عشق[6]

١١ شب روز ميکنند و تو در خواب صبحگاه

گفتم بنالم از تو بيـــاران و دوستـــان

١٢ باشد که دست ظلـــم[7] بداري ز بيگناه

بازم حفاظ دامن همّت گرفت و گفت

١٣ کز[8] دوست جز بدوست مبر سعديا پناه

---

[3] All texts and all MSS. except I(a), R ; هردو for نور.

[4] B, R, Z, L ; دارد for داري.

[5] All texts and all MSS. but I ; در آتش عشقت for بر آتش مهرت.

[6] All texts and all MSS. but I ; شوق for عشق.

[7] I(a), I(b), B, T, Y(b) ; جور for ظلم.

[8] I, I(a), R ; از for کز.

۳۲۸

Metre: رملِ مثمّنِ محذوف [— ◡ — — | — ◡ — — | — ◡ — — | — ◡ —]

آستین بر روی و نقشی درمیان افگندهٔ
۱ خویشتن پنهان و شوری در جهان افگندهٔ

همچنان در غنچهٔ و آشوب[1] استیلای عشق
۲ در نهـــاد بلبل فریاد خـــوان [5]افگندهٔ

هر یکی نادیده از رویت نشانی[2] میدهد
۳ پرده بردار ای که خلقی در گمان افگندهٔ

آنچنان[3] رویت نمیباید که با بیچـــارگان
۴ با میان آری[4] حدیثی درمیـــان افگندهٔ[6]

چون صدف امید میدارم که لولوئی شود
۵ قطـــرهٔ کز ابر[6] لطفـــم در دهان افگندهٔ

هیچ نقّاشت نمی بیند که نقشی بر کشد
۶ و آنکه دید از حیرتش کلک از بنان افگندهٔ

این دریغم میکشد کافگندهٔ اوصاف خویش
۷ در زبان[7] عام و خاصـــان را زبان افگندهٔ

حاکمی بر زیر دستان هرچه فرمائی رواست
۸ پنجـــهٔ زور آزمـــا بـــا ناتـــوان افگندهٔ

---

[1] I(a); فریاد for آشوب: In I, B, و is inserted after آشوب.
[2] I(a), B, R, Z; گواهی for نشانی.
[3] I; از for آن.
[4] T, Y(b); تا for با: T; آی for آری.
[5] In I(a) this line is omitted.
[6] B; آب for ابر: I; بحر for do.
[7] I(a), B; دهان for زبان.

سر بخدمت می‌نهادم چون بدیدم[8] نیک باز[9]

۹ چون سر سعدی بسی بر آستان افگنده

۳۲۹

Metre: هزج مثمّن اخرب مکفوف محذوف [— — ∪ | ∪ — — ∪ | ∪ — — ∪ | ∪ — —]

ای یار جفا کردهٔ پیوند بریده

۱ این بود وفاداری و عهد تو ندیده[1]

در کوی تو معروفم و از روی تو محروم

۲ گرگ دهن آلودهٔ[2] یوسف ندریده

ما هیچ ندیدیم و همه شهر بگفتند

۳ افسانهٔ مجنون[3] بلیلی نرسیده

در خواب گزیده لب شیرین گل اندام

۴ از[4] خواب نباشد مگر انگشت گزیده

بس در طلبت کوشش بیفایده کردیم

۵ چون طفل دوان از[5] پی گنجشک پریده

مرغ دل صاحب نظران صید نکردی

۶ الّا بکمان مهرهٔ ابروی خمیده

[8] I(b), B, Z, E, Y(a), Y(b), D; نهادم for بدیدم.

[9] All texts and all MSS. except I; در کنار for نیک باز.

[1] R, Z, C, L; بدیده for ندیده.

[2] In all texts and all MSS. but I, I(a), و is inserted after آلوده.

[3] In B, T, Z, E, Y(a), Y(b), D, و is inserted after مجنون: I(a); مجنون بلیلی for لیلی بمجنون.

[4] I(a); در for از.

[5] I(b), B, C; در for از

میلت[6] بچه ماند بخرامیدن طاؤس

۷ غمزت[7] بنگـــه کردن آهوی رمیـده

گر پای بدر می‌نهم از نقطهٔ[8] شیـــراز

۸ ره نیست که[9] پیرامن من حلقه کشیده

با دست بلورین تو پنجه نتوان کرد

۹ رفتیـــم دعا گفته[10] و دشنام شنیده

روی تو مبینـــاد دگر دیدهٔ سعـــدی

۱۰ گردیده بکس باز کنـــد روی تو دیده

۳۳۰

Metre : رجز مثمن مطوی مخبون [— ⏑ — ⏑ | — ⏑ ⏑ — | — ⏑ — ⏑ | — ⏑ ⏑ —]

ای که ز دیده غایبی در دل ما نشستهٔ

۱ حسن تو جلوه میکند وین همه پرده بستهٔ

خاطـــر عام بـــردهٔ خون خواص خـــوردهٔ

۲ ما همه صیـــد کردهٔ خود ز کمند جستهٔ

از دگری چه حاصلم تا ز تو مهر بگسلم

۳ هم تو که خستهٔ دلم مرهم جان خستهٔ

گر بجـــراحت و الم دل بشکستهٔ[1] چه غم

۴ مي شنوم که دمبدم پیش دل شکستهٔ

---

[6] I(b), B, Z ; مشیت for میلت : R, T, E, Y(a), Y(b), L, D : رفتن for do. [7] E, Y(a), L, D ; دیدن for غمزت.

[8] All texts and all MSS. but I ; مرکز for نقطه.

[9] B, I, D, L ; تو for که.

[10] All texts and all MSS. except I ; کرده for گفته.

[1] I(a), I(b), B, R, T, C, Y(b) ; بشکستیم for بشکستهٔ.

۳۳۱

Metre : [‒ ⏖ ‒ | ‒ ‒ ⏑ ⏑ | ‒ ‒ ⏑ ⏑ | ‒ ‒ ⏑ ⏓] رملِ مثمّنِ مخبونِ مقطوع

پنجه با ساعد سيمين چو نينــــدازي به
۱ بــا توانائى معــــربد نكنـــــي بازي به

چون دلش دادي و مهرش ستدي چاره[1] نماند
۲ اگــر او با تــو نســـازد تو باو[2] سازي به

جز غم يار مخـــور تا غم كارت بخـــورد
۳ تو كه با مصلحت خويش نپردازي به

سپـــر صبر تحمّـــل نكنـــد تيـــر فراق
۴ با كمـــان ابرو اگر جنـــگ نياغازي به

با چنين يار كه ما عقـــد محبّت بستم
۵ گر همـــه مايه زيان ميكنـــد انبازي به

بنـــده را بر خط فرمان خـــداوند امور
۶ سر تسليـــم نهـــادن ز ســـر افرازي به

گر چو چنگـــم بزني پيش تو سر بر نكنم
۷ اين چنيـــن يار وفـــادار كه[3] بنوازي به

هيچ شك نيست بتير اجل اى يار عزيز
۸ كه من از پاى در افتم[4] چو تو اندازي به

---

[1] B, T, C ; هيچ for چارة.
[2] I(a), C, D, L ; بدو for باو : I, I(b) ; درو for do.
[3] I(a), B, T, C ; چو for كه.
[4] B, R, T, C, Y(b) ; بيفتم for در افتم.

مجلس ما دگر امروز به بستـــان ماند

۹ مطرب از بلبل عاشق بخوش آوازي به

گوش بر نالۀ مطـــرب کن و بلبل بگذار

۱۰ که نگوید سخن از سعـــدي شیرازي به

۳۳۲

Metre: اخرب مضارعِ مثمّنِ [— — ᴗ | — ᴗ — ᴗ | — — ᴗ | — ᴗ —]

بر میـــزند ز مشرق شمع فلک زبانه

۱ ای ساقي صبوحي[1] در ده می شبانه[2]

عقلم بدزد لختی چند اختیار دانش

۲ هوشم ببـــر زمانی تا کی غم زمانه

گر سنگ فتنه بارد فرق[3] منش سپر کن

۳ ور تیـــر طعنه آید جان منش نشانه

آن کوزه بر گرفتم[4] کآب حیـــات دارد

۴ هم طعم نار دارد هم رنگ نار دانه

صوفي چگونه گردد گرد شراب صافي

۵ کنجشک را نگنجد عنقـا در آشیانه

گرمي بجان دهندت بستان که پیش دانا

۶ ز آب حیات خوشتر[5] خاک شرابخانه

---

[1] I(a) ; شبانه for صبوحي

[2] I(a), I(b) ; مغانه for شبانه

[3] I ; جان for فرق.

[4] All texts and all MSS. but I ; بر نگیرم نه for بر گرفتم.

[5] I ; بهتر for خوشتر.

دیوانگان نترسند از صولت قیامت

۷ نشکیبد[6] اسپ چوبین از شیب[7] تازیانه[8]

صوفي وکنج خلوت سعدي و طرف صحرا

۸ صاحب هنر نگیرد بر بی‌هنر بهانه

۳۳۳

Metre : هزج مسدّس اخرب مقبوض محذوف [— — ⏑ | — ⏑ — ⏑ | ⏑ | ⏑ — —]

سرمست بتی لطیف[1] ساده ۱ در دست گرفته جام باده

در مجلس بزم باده نوشان ۲ بسته کمر و قبا کشاده

لعلش چو عقیق گوهراگین ۳ زلفش چو کمند تاب داده

در گلشن بوستان رویش ۴ زنگي بچگان ز ماه زاده

بنشسته زمین بحضرت وی ۵ گردونش بخدمت ایستاده

خورشید که شاه آسمان است ۶ در عرصهٔ حسن او پیاده

سعدي نرسد به یاد[2] هرگز ۷ گو شوخ‌کنست و یار ساده

۳۳۴

Metre : مضارع مثمّن اخرب [— — ⏑ — | ⏑ — — | — — ⏑ — | ⏑ — —]

اي باد بامدادی خوش میروي بشادي

۱ پیوند روح کردی پیغام دوست داري

---

[6] L ; بشکیبد for نشکیبد.

[7] I(b), Z, E, Y(a), Y(b), L, D ; و سیف for شیب : B, T, C ; شفّ for do.

[8] In I this line is omitted.

[1] L inserts و after لطیف.

[2] R, C, Z, L ; بیار for به یاد.

N.B.—This Ode is found under *Tayyebāt* only in I.

بر بوستان گذشتی یا در[1] بهشت بودی

٢ شاد آمدی و خرم فرخنده بخت بادی

تا من درین سرایم این در ندیده بودم

٣ کامروز پیش چشمم در بوستان کشادی

چون گل روند و آیند این دلبران و شوخان[2]

٤ تو در برابر من چون سرو ایستادی

اوّل چراغ بودی[3] و آهسته شمع کشتی

٥ آسان فرا[4] گرفتم در خرمن اوفتادی

ایدون[5] که مینماید در روزگار حسنت

٦ بس فتنها بزاید[6] تو فتنه از که زادی

خواهم که بامدادی بیرون روی بصحرا

٧ تا بوستان بریزد گلهای بامدادی

یاری که با قرینی الفت گرفته باشد

٨ هر وقت یادش آید تو هر نفس[7] بیادی

گر در غمت بمیرم[8] شادی بروزگارم[9]

٩ پیوسته نیکوان را غم خورده[10] ام بشادی[11]

---

[1] T, Y(b); باد بهار for یا در بهشت: C, S; باد for یا در.
[2] I(b), B, S, C, T; خوبان for شوخان.
[3] In I(b) and Z و is omitted after بودی.
[4] I(b), B, T, Y(b); قرا for فرا.
[5] I(a); زین سان for ایدون.
[6] S; بر آید for بزاید.
[7] I(a), I(b), S, T, Y(b); دمبدم for هر نفس.
[8] S, R, and all texts but T; بگریم for بمیرم.
[9] I, B, R, T, Y(b); بروزگارت for بروزگارم.
[10] I, S, I(b); خورده اند for خورده ام.
[11] I(b), S; و شادی for بشادی.

جائی که داغ گیرد دردش دوا پذیرد
۱۴ الّا که[12] داغ محنت کاوّل نظر نهادي

۳۳۵

Metre: مضارع مثمّن اخرب مکفوف مقصور [— — ∪ | — ∪ — ∪ | ∪ — — ∪ | — ∪ —]

ای برق اگر بگوشهٔ آن بام بگذری
۱ آنجا[1] که باد زهره ندارد خبر بري

ای مرغ اگر پری بسر کوي آن صنم
۲ پیغام دوستان برساني بآن پري

آن مشتري خصال گر از ما حکایتی
۳ پرسد جواب ده که بجان اندرش مشتري

گو تشنگان بادیه را جان بلب رسید
۴ تو خفته در کجاوه[2] بخواب خوش اندري

ای ماه روی حاضر و[3] غایب که پیش دل
۵ یک روز[4] نگذرد که تو صد بار نگذري

داني چه میرود بسر ما ز دست تو
۶ تا که خود بپای خویش بیائي و بنگري

باز آی کز صبوري و دوري بسوختم
۷ ای غایب از نظر که بمعني برابري

---

12 I, I(a), R, Z ; آن است for الا که.

1 B, R, Z, C, E, Y(a), L, D ; جای for آنجا.

2 In I(a) خفته follows کجاوه.

3 In I, I(a), I(b), B, R, Z و, is omitted after حاضر.

4 I(a), S ; لحظه for روز.

یا دل بما دهي چو دل ما بدست تست

۸ یا مهـــر خویشتن ز دل ما بدر بري

تا[5] خود برون[6] پرده حکایت کجـــا رسد

۹ چون از درون پرده چنین پرده میدري

سعدي تو کیستي که دم[7] دوستي زني

۱۰ دعوي[8] بنـــدگي کن و اقـــرار[8] چاکري

۳۳۶

Metre: هزج مسدّس اخربِ مقبوض [— — ᴗ | ᴗ — ᴗ — | ᴗ — —]

ای ذات شریف و شخص روحاني ۱ آرام دلي و مـــرهم جـــاني

خـــرّم تن[1] آنکه باتو پیـــوندد ۲ و آن حلقه که درمیـــان ایشاني

من نیـــز بخدمتت کمر بندم ۳ باشد که غلام خویشتن خواني

بر خوان تو این شکر که مي بینم ۴ بیفایده است[2] مگس که میراني

هرجا که تو بگذري بدین خوبي ۵ کس شک نکند که سرو بستاني

هر که این سر[3] دست و ساعدت بینند ۶ گر دل ندهد به پنجه بستاني[4]

بر دیدهٔ من برو[5] که مخدومی ۷ پروانه بخـــون بده که سلطاني

---

[5] B, T, C, E, Y(a), D ; گر for G.

[6] I, I(a), B, S, R, Z, C, Y(a), E, L, D ; درون for برون.

[7] In B and T از is inserted after دم.

[8] In Z, E, Y(a), L, D, اقرار and دعوی are transposed.

[1] I(a) ; دل for تن.

[2] I(a) ; این for است.

[3] B, R, T, Z, C, E, Y(a), L, D ; هر کس for هرکه این : all texts and all MSS. except I, S, insert و after سر.

[4] In all texts and all MSS. but I the following line succeeds this verse :—

من جسم چنیـــن ندیده ام هرگز — چندانکـــه قیاس میکنم جاني

[5] S and all texts ; نشین for برو.

من سر ز خط تو بر نمیگیرم ۸ ور چون قلمم بسر بگردانی

این گرد[6] که بررخ است می بینی ۹ وآن درد که در[7] دل است میدانی

دودی که برآید[8] از دل سعدی ۱۰ پیداست که آتشی است پنهانی

۳۳۷

[— ⏑ — | ⏑ — — ⏑ | ⏑ — ⏑ — | ⏑ — —] مضارع مثمن اخرب مکفوف محذوف :Metre

ای از بهشت جزوی و از رحمت ایتی
۱ حق را بروزگار تو بر[1] ما عنایتی

گفتم نهایتی بود این درد[2] عشق را
۲ هر بامداد میکند از نو بدایتی

معروف شد حکایتم اندر جهان و نیست
۳ امکان آنکه با تو[3] بگویم حکایتی

چندانکه بیتو غایت امکان صبر بود
۴ کردیم و عشق را نه پدیداست غایتی

آنجا که عشق خیمه زند[4] جای عقل نیست
۵ غوغا بود دو پادشه اندر ولایتی

ز ابنای روزگار بخوبی ممیّزی
۶ چون درمیان لشکر منصور رایتی

---

6 I(a); گریه for گرد.

7 S, I; بر for در.

8 S, R, B, C, T; بیاید for برآید.

1 S, B, T, Z; با for بر.

2 I(a); سوز for درد.

3 All texts and all MSS. except I(a); با تو مجال آنکه for امکان آنکه با تو.

4 Z; بزد for زند.

عیبت نمیکنم که خداوند امر و نهي
۷ شاید که بنده[5] بکشد بی جنایتی

زانکه که عشق دست تطاول دراز کرد
۸ معلوم شد که عقل ندارد کفایتی

من در پناه لطف تو خواهم گریختن
۹ فردا که هر کسی رود اندر حمایتی[6]

در ماندهام که[7] از تو شکایت کجا برم
۱۰ هم با تو گر زدست تو دارم شکایتی

سعدي نهفته چند بماند حدیث عشق
۱۱ این ریش اندرون بکند هم سرایتی

۳۳۸

Metre: خفیفِ مسدّسِ مخبونِ محذوف [‿ ‿ ‿ — | — ‿ — ‿ | — ‿‿ —]

ای که بر دوستان همي گذري ۱ تا بهر غمزهٔ دلی ببري
دردمندان[1] تمام خواهي کشت ۲ تا[2] برحمت بکشتهٔ نگري[3]
ما خود از کوی عشقبازانیم ۳ نه تماشا کنان رهگذري
هیچم اندر نظر نمي آید ۴ تا تو خورشید روی در نظری
گفته بودم که دل بکس ندهم ۵ حذر از عاشقي و بیخبري
حلقهٔ گرد خویشتن بکشم ۶ تا نیاید درون حلقه پري

---

[5] In I(a) را is inserted after بنده

[6] In R this line is omitted.

[7] I(b), Z, C, E, Y(a), Y (b), L, D ; من for که.

[1] I (a), I (b), B, S ; دردمندي for دردمندان.

[2] I, R ; یا for تا.

[3] I ; گذري for نگري.

زين دري بيكران حلقه بگوش ۷ شاهدي ميكند و جلوه گري
صبر بلبل شنيدهٔ هرگز ۸ چون بخندد شگوفهٔ سحري
پردهداري بر آستانهٔ عشق ۹ ميكند عقل[4] و گربه پردة دري
چه خوري داني اى پسر غم عشق ۱۰ تا غم هيچ در جهان نخوري
رايگان است يكنفس با دوست ۱۱ گر بدنيا و آخرت بخري
قلم است اين بدست سعدي در ۱۲ يا هزار آستين دُرِّ دري
اين نبات از كدام شهر آرند[5] ۱۳ تو قلم نيستى كه نى شكري[6]

۳۳۹

Metre: رملِ مثمّنِ مشكول [‿ ‿ — | ‿ — ‿ — | ‿ ‿ — | ‿ — ‿ —]

اگرم حيات بخشي وگرم هلاک[1] خواهي
۱ سر بندگي بحكمت بنهم كه پادشاهي
من اگر هزار خدمت بكنم گناهكارم
۲ تو اگر هزار چون من بكشي كه بى گناهي[2]
بكسي نميتوانم كه شكايتت بگويم[3]
۳ همه جانب تو خواهند و تو آن كني كه خواهي

---

[4] I (a); چشم for عقل.
[5] T, Y (b); آمده for آرند.
[6] In R 12 (b) and 13 (a) are omitted, while 12(a) and 13(b) are joined together to form line 12.
[1] E, Y(a), Y(b) L, D; ممات for هلاک.
[2] In I(a), R, Z; this hemistich runs as follows:—
تو هزار بهتر از من بكشي و بيگناهى.
[3] I(a), P; شكايت تو خوانم for شكايتت بگويم: I (b), S, R, Z; بخوانم for بگويم

تو بآفتـاب مانـي ز كمال[4] حسـن[5] طلعـت
۴ كه نظـر نميتـواند كه به بيندت كمـا هي

من اگر چنانكـه نهي است نظر بدوست كردن
۵ همـه عمر توبه كردم كه نگـردم از منـاهي

بخـداى اگر بدردم بكشـي كه بر نگـردم
۶ كسـى از تو چون گريزد كه تو اش گريزگاهي

منـم اى نگار وحشي كه در انتظـار رويت
۷ همه شب نخفت مسكين و بخفت مرغ و ماهي

اگر[6] اين شب درازم بكـشـد در آرزويت
۸ نه عجب كه زنده گـردم بنسيـم صبحگاهي

غم عشق[7] اگر بكـوشم كه ز دوستان بپـوشم
۹ سـخـنـان سوزناكـم بدهد برو گـواهي

خضرى چو كلك سعدي همه روز در سياحت[8]
۱۰ نه عجب گر[9] آبحيـوان بدر آيد[10] از سياهي

۳۴۰

Metre: [— ∪ — | ∪ — — ∪ | ∪ — ∪ — | ∪ — —] مضارع مثمّن اخرب مكفوف محذوف

آسوده خاطرم كه تو در خاطـر مني
۱ گر تاج ميفرستي وگر تيـغ ميـزني

---

[4] All texts and all MSS. but I, I(b); بكمال for كمال;.
[5] In all texts and all MSS. but R, و is inserted after حسن.
[6] I(b), S, P, and all texts; وگر for اگر.
[7] S; دل for عشق.
[8] T, C; سياهيست for سياحت.
[9] All texts and all MSS. but I; كه for گر.
[10] L; آمد for آيد.

ای چشم عقل خیره[1] در اوصاف روی تو
۲ چون مرغ شب که هیچ نبیند بروشنی

خلقی بتیغ غمزهٔ خونخوار و لعل لب
۳ مجروح میکنی و نمک می پراگنی

ما خوشه چین خرمن اصحاب[2] دولتیم
۴ باری نگه کن[3] ای که خداوند خرمنی

گیرم که برکنی دل سنگین ز مهر من
۵ مهر خود از دلم نتوانی که بر کنی[4]

حکم آن تست گر بکشی بیگنه ولیک
۶ عهد وفای دوست[5] نشاید[6] که بشکنی

این عشق را زوال نباشد بحکم آنک
۷ ما پاک دیده‌ایم و تو پاکیزه دامنی

از من گمان مبر که بیاید خلاف دوست
۸ ور متّفق شوند جهانم[7] بدشمنی

خواهی که دل بکس ندهی دیدها بدوز
۹ پیکان عشق[8] را سپری باید آهنی

---

1 I(a), I(b), Y(b) ; خیره ماند for عقل خیره : I(b), S ; این for ای.
2 T, E, Y(a), Y(b), L, D ; ارباب for اصحاب.
3 I(b) ; درما for باری : E, Y(a), L, D ; نگاهی for نگه کن.
4 In all texts and all MSS. but I(a) this hemistich runs as follows :—

مهر از دلم چگونه توانی که بر کنی

5 I(a), I(b), B, S, R, T, Z, C, Y(b) ; یار for دوست.
6 T, C, Y(b) ; نباید for نشاید.
7 All texts and all MSS. but I, S, P ; جهانی for جهانم.
8 I(a), I(b), I, S, R, P, Z ; چرخ for عشق.

با مدعي بگوی که ما خود شکسته ایم
۱۰ محتاج پنجه نیست که با ما در افگني

سعدي چو سروري [9] نتوان کرد لازمست
۱۱ با سخت بازوان [10] بضرورت فروتني

۳۴۱

Metre: مجتثِ مثمّنِ مخبونِ مقطوع [‒ ⏑ ‒ ⏑ | ‒ ‒ ⏑ ⏑ | ‒ ⏑ ‒ ⏑ | ⏑ ⏑ ‒ ‒]

اگر تو پردهٔ برین [1] زلف و رخ نمیپوشي
۱ بهتک پردهٔ صاحبدلان همیکوشي

غلام حلقهٔ سیمین گوشوار تو ام
۲ که پادشاه غلامان حلقه در گوشی

بکنج خلوت پاکان و پارسایان آی
۳ نظاره کن که چه [2] مستی کنند و مدهوشی

بروزگار عزیزان که یاد مي کنمت
۴ علی الدوام نه یادی پس از فراموشی

چنان موافق طبع منّی و در دل من
۵ نشستهٔ که گمان میبرم در آغوشی

چه نیکبخت کسانی که با تو هم سخنند
۶ مرا نه زهرهٔ گفت و [3] نه صبر خاموشی

[9] All texts and all MSS. but I, R; زو رهی for سروري.
[10] B, T, C; بخت باوران for سخت بازوان: S; بخت for سخت: I(b), Y(b); باوران for بازوان.
[1] I(a), P, R, Z, E, Y(a), L, D; بر آن for برین.
[2] I(a), I(b), S, R, B, T, E, Y(a), Y(b), D; چو for چه.
[3] I(a); گفتن for گفت و.

رقیب نامتناسب چه اهل[4] صحبت تست
۷ که طبع از همه نیش و تو سر بسر نوشی
بتربیت بچمن[5] گفتم ای نسیم صبا
۸ بگوی تا ندهد گل بخار چاوشی
تو سوز سینه مستان چه دانی[6] ای هشیار
۹ چو آتشیت نباشد چگونه بر جوشی
ترا که دل نبود عاشقی ندانی[7] چیست
۱۰ ترا که سمع نباشد سماع ننیوشی
وفای یار بدنیا و دین مده سعدی
دریغ باشد یوسف بهر چه بفروشی

۳۴۳

Metro : مجتثِّ مثمّنِ مخبونِ مقطوع [‿ — ‿ — | ‿ ‿ — — | ‿ — ‿ — | ‿‿ —]

اگر کلالهٔ مشکین ز رخ بر اندازی
۱ کنند در قدمت عاشقان سر اندازی
اگر برقص در آئی تو سرو سیم اندام
۲ نظاره کن که چه مستی کنند و جان بازی
تو با چنین قد و بالا و صورت زیبا
۳ بسرو و لاله و شمشاد و گل نپردازی

4 I(a); مرد for اهل.
5 I; بتربیت چمنت for بتربیت بچمن.
6 D, L; ندیدی for چه دانی: I(a), I(b), S, P, R, B, T, Z, C, E, Y(a), Y(b); ندانی for do.
7 I(b), S, P, R, and all texts; چه دانی for ندانی.

کدام باغ چو رخسار تو گلی آرد[1]
۴ کدام سرو کند با قدت سر افرازی
بحسن خال و بناگوش اگر نگاه کنی
۵ نظر ز خویش دگر بر کسی[2] نیندازی
غلام باد شمالم[3] غلام باد شمال[3]
۶ که با کلالهٔ جعدت همی کند بازی
بگوی مطرب مجلس بساز[4] زمزمهٔ
۷ بنال بلبل مستان که بس خوش آوازی
که گفته است که صد دل بغمزهٔ ببری
۸ هزار صید بیک تاختن بیندازی[5]
ز لطف لفظ شکربار گفتهٔ سعدی
۹ شدم غلام همه شاعران شیرازی

۳۴۳

Metre: هزجِ مسدّسِ اخربِ مقبوضِ محذوف [— — ᴗ | — ᴗ — ᴗ | ᴗ — —]

ای سرو حدیقهٔ معانی ۱ جانی و لطیفهٔ جهانی
پیش تو باتفاق مردن ۲ خوشتر که پس از تو زندگانی

[1] B, T, C; دارد for آرد

[2] In all texts and all other MSS. except I(a) this hemistich runs as follows :—

نظر تو با قد و بالای خود نیندازی.

[3] All texts and all MSS. but I(a), I(b), have صبا for شمال in both places.

[4] All texts and all MSS. but I(a) : یاران بیار for مجلس بساز.

[5] In I(a) this line is omitted.

N.B.—In I and R this ode is omitted.

چشمان تو سحر اوّلین اند ۳ تو فتنهٔ آخر الزمانی

چون اسم تو درمیانه آید ۴ گوئی که بجسم درمیانی

آنرا[1] که تو از سفر بیائی ۵ حاجت نبود بارمغانی

گر ز آمدنت خبر بیارند ۶ من جان بدهم بمژدگانی

دفع غم دل نمیتوان کرد ۷ الا بامید شادمانی[3]

گر صورت خویشتن به بینی ۸ حیران جمال[2] خود بمانی

گر صلح کنی لطیف باشد ۹ در وقت بهار مهربانی

سعدی خط سبز دوست دارد ۱۰ پیرامن خد[4] ارغوانی

این پیر نگر که همچنانش ۱۱ از یاد نمیرود جوانی

۳۴۴

Metre : هزجِ مثمّنِ اخربِ مکفوفِ محذوف [— — ᴗ | ᴗ — — ᴗ | ᴗ — — ᴗ | ᴗ — —]

ای حسن خط از دفتر اخلاق تو بابی ۱ شیرینی از اوصاف تو حرفی ز کتابی

از بوی تو در تاب شود آهوی[1] مشکین ۲ گر باز کنند از شکن زلف تو تابی

بر دیدهٔ صاحب نظران خواب ببستی ۳ ترسی که به بینند خیال تو بخوابی

---

1 T, C, Y(b) : روزی for آنرا.

3 In S this line is omitted.

2 I(a), I(b), B, S, R, T, Z, C : وجود for جمال.

4 I(a); روی for خد.

1 I ; نافهٔ for آهوی.

از خنده‌ٔ شیرین نمکدان دهانت
۴ خون میرود از دل چو نمک خورده[2] کبابی

تا عذر زلیخا بنهد[3] منکر عشّاق
۵ یوسف صفت از چهره بر انداز نقابی

بی روی توام جنّت فردوس نباید
۶ کاین تشنگي از من نبرد هیچ شرابی

مشغول[4] ترا گر بگذارند بدوزخ
۷ با یاد تو دردش نکند هیچ عذابی[5]

باری بطریق کرمم بندهٔ خود خوان
۸ تا بشنوي از هر بن[6] موئیم جوابی

در من منگر تا دگران چشم ندارند
۹ کز دست گدایان نتوان کرد ثوابی

آب سخنم میرود از طبع چو آتش
۱۰ چون آتش رویت[7] که از و[8] میچکد آبی

یاران همه با یار و من خسته طلبگار
۱۱ هرکس بسر آبی و[9] سعدي بسرابی

---

[2] I(b), B, S, P, C; کرده for خورده.
[3] I(b); نکند for بنهد.
[4] P; مقبول for مشغول.
[5] In I this line is omitted.
[6] All texts but T; سر for بن.
[7] R; عشق for رویت: I(a); لعل for do.
[8] I(a), P, R, Z, E, Y(a), L, D; روی تو کزو for رویت که ازو.
[9] I, P, S, B, T, insert شد before و: Y(b) substitutes شد for و.

۳۴۵

Metre: رمل مثمّن محذوف [— ⏑ — — | — ⏑ — — | — ⏑ — — | — ⏑ —]

۱ این چه رفتار است کآرام دل[1] از من میبری
صبرم[2] از سر[3] میربائی هوشم[4] از تن میبری

۲ باغ[5] لالستان چه باشد آستینی برفشان
باغبان را گو ببین در گل بدامن میبری

۳ روز و شب میباشد افسانست که همچون آفتاب
مینمائی روی و دیگر بار روزن میبری

۴ مویت از سر[6] تا کمرگه خوشهٔ بر خرمن است
زینهار این[7] خوشه پنهان کن که خرمن میبری

۵ دل بعیاری ببردی ناگهان از دست من
دزد در شب ره زند تو روز روشن میبری[8]

۶ گر تو بر گردیدی از من بیگناه و بی سبب
تا مگر من نیز بر گردم غلط ظن میبری

۷ چون نیاید دود از آن خرمن که آتش میزنی
کی[9] ببندد خون از آنموضع که سوزن میبری

[1] I(b), B, R, S, P, I, Z ; کارامیدن for کارام دل.
[2] All texts and all MSS. but I ; هوشم for صبرم.
[3] I(a), S, R ; دل for سر : C ; جان for do.
[4] All texts and all MSS. but I ; عقلم for هوشم.
[5] In B, R, و is inserted after باغ .
[6] I(a), I(b), B, S ; پس for سر.
[7] I(a), I(b), S, P, R, B, T, Z, Y(b) ; آن for این -
[8] In I this hemistich runs as follows :
دزد شب تو فارغ روز روشن مي بري.
[9] All texts and all MSS. except I, R ; یا for کی.

این طریق دشمني باشد نه شرط[10] دوستي
۸ کآبروی دوستانت[11] پیش دشمن میبري

عیب مسکیني مکن کافتان و خیزان در پیت
۹ گر نمي آید تو زنجیرش بگردن میبري[12]

سعدیا گفتار شیرین پیش آن کام و دهان
۱۰ دُر بدریا میفرستي زر بمعدن میبري

۳۴۶

Metre: متقارب مثمّن سالم [ب ــ ــ | ب ــ ــ | ب ــ ــ | ب ــ ــ]

اگر لذت ترک لذت[1] بداني ۱ دگر شهوت نفس لذت نخواني
هزاران در خلق بر خود ببندي ۲ گرت باز باشد دری آسماني[2]
سفرهای علوي کند مرغ جانت ۳ گر از چنبر آز بازش رهاني
و لیکن ترا صبر عنقا نباشد ۴ که در دام شهوت بکنجشک ماني
ز صورت پرستیدنت مي هراسم[3] ۵ که تا زندهٔ ره بمعني نداني[4]
گر از باغ انست گیاهی بروید[5] ۶ گیاهت نماید گل بوستاني
دریغ آیدت هر دو عالم خریدن ۷ که از دور عمرت بشد رایگاني
همین حاصلت باشد[6] از عمر باقي ۸ اگر همچنینش بآخر رساني

---

[10] I(b), P, B; رسم for شرط.
[11] All texts and all MSS. except I; دوستان در for دوستانت.
[12] In I(a) this line is omitted.
[1] R; شهوت for لذت.
[2] This line is only found in I.
[3] In all texts and all MSS. except I this hemistich runs as follows: تو این صورت خود چنان میپرستي
[4] In I this verse occurs after line 10.
[5] I(a), C; بر آید for بروید.
[6] I(a); ماند for باشد.

بگو[7] تا به از زندگانی بدستت ۹ چه افتاد تا صرف شد زندگانی
بملکی دمی زین نشاید خریدن ۱۰ اگر قدر نقدی که داری بدانی
چنان میروی ساکن و خواب در سر ۱۱ که میترسم از کاروان باز مانی
وصیت همین است جان برادر ۱۲ که اوقات ضایع مکن تا توانی
صدف وار باید زبان[8] در کشیدن ۱۳ که وقتیکه حاجت بود دُر چکانی
همه عمر تلخی کشیده است سعدی ۱۴ که نامش بر آید[9] بشیرین زبانی

۳۴۷

[ــ ب ــ ا ا ب ــ ــ ب ا ب ــ ب ــ ا ب ــ ــ] مضارع مثمّن اخرب مکفوف محذوف: Metre

پاکیزه روی را که بود پاک دامنی
۱ تاریکی از وجود بشوید بروشنی
گو شهوت از خیال دماغت بدر رود
۲ شاهد بود هر آنچه[1] نظر بروی افگنی
ذوق سماع مجلس آنست[2] بگوش دل
۳ وقتی رسد که گوش طبیعت بیاگنی[3]
بسیار بر نیاید شهوت پرست را
۴ کش[4] دوستی شود متبدّل بدشمنی
خواهی که پای بسته نگردی[5] بدام دل
۵ با مرغ شوخ دیده مکن هم نشیمنی

---

[7] I; بیا for بگو. [8] S; دهان for زبان. [9] P, L; بر آمد for بر آید.

[1] I(b); آنکه for آنچه. [2] S, P; بشنو for آنست.

[3] In P this hemistich runs as follows: وقتی که گوش جان بطبیعت بیاگنی.

[4] I(b), B, S, P, T, C, Y(b); کین for کش.

[5] All texts and all MSS. except I; نباشی for نگردی.

شاخـــی که سر بخـــانهٔ همسایـــه میبرد
۶ تلخی بر آورد مگرش[6] بیـــخ برکنی

زنهار گفتـــمـــت قدم معـــصـــیت مرو
۷ ورنه[7] نزیبدت که دم[8] معـــرفت زنی

سعدی هنر نه پنجهٔ مردم شکستن است
۸ مردی درست[9] باشی اگر نفس بشکنی

۳۴۸

Metre: رملِ مثمّنِ مشکول [ـ ـ ᴗ ـ ᴗ ـ ـ ᴗ ᴗ | ᴗ ـ ـ ᴗ ـ ᴗ ـ ᴗ ᴗ]

بسم از هوا گرفتن که پری نماند وبالی
۱ بکجا روم ز دستت که نمیدهی مجالی

نه ره گـــریز دارم نه طریق آشنـــائی
۲ چه غم اوفتادهٔ را که تواند احتمـــالی

بتـــو حاصلـــی ندارد[1] غم روزگار گفتن
۳ که شبی ندیده[2] باشی بدرازنای سالی

همه عمر در فراقت بگذشت و سهل باشد
۴ اگر احتمـــال دارد بقیامت[3] اتّصالی[4]

---

[6] All texts and all MSS. but I; مگر از for مگرش.

[7] All texts and all MSS. except I; کانگه for ورنه.

[8] In I(a), T, C, E, Y(a), Y(b), L, D, از is inserted after دم.

[9] I(b); تمام for درست.

[1] I; ندارم for ندارد.

[2] I; گفته for ندیده.

[3] I(b), B, S, R, P, T, C; بقیامتم وصالی for بقیامت اتّصالی.

[4] In I this line is omitted.

چه خوش است در فراقت همه عمر صبر[5] کردن
۵ بامید آنکه روزی بکف اوفتد وصالی[6]

غم حال دردمندان نه عجب گرت نباشد
۶ که چنین نرفته باشد همه عمر بر تو حالی

چه نشینی ای قیامت بنمای سرو قامت
۷ بخلاف سرو بستان که ندارد اعتدالی

سخنی بگوی با من که چنان اسیر[7] عشقم
۸ که بخویشتن ندارم ز وجودت اشتغالی[8]

که نه امشب آن سماع است که دف خلاص یابد
۹ بطپانچهٔ و بربط برهد بگوشمالی[9]

دگر آفتاب رویت منمای آسمان را
۱۰ که قمر ز شرمساري بشکست[10] چون هلالی

خط مشکبوی و خالت بمناسبت[11] تو گوئي[12]
۱۱ قلم غبار میرفت و فرو چکید خالی

تو هم این[13] مگوی سعدي که نظر گناه[14] باشد
۱۲ گنه است بر گرفتن نظر از چنین جمالی

---

5 R; صرف for صبر.

6 In all texts and all MSS. except I this hemistich runs thus;

که مگر گشاده گردد در دولت وصالی

N.B.—In I(b) this line is omitted.

7 I(b); اسیر بند for چنان اسیر.

8 In I(a) lines 7 and 8 are transposed.

9 I; ز for ب.

10 I(b); بروشنائي بشگفت for ز شرمساري بشکست.

11 I(a), I, R; ز for ب.

12 Z, R; چه گویم for تو گوی.

13 S, R, P, I, Z; همان for هم این.

14 I(a); حرام for گناه.

۳۴۹

Metre : هزج مثمن سالم [‿ — — — | ‿ — — — | ‿ — — — | ‿ — — —]

تو از هر در که بازآئي بدين خوبي و رعنائي [1]
۱ دری باشد که از رحمت [2] بروی خلق بگشائي

ملامتگوی بيحاصل ترنج از دست نشناسد
۲ در آنمعرض که چون يوسف جمال از پرده [3] بنمائي

بزيورها بيارايند وقتی خوبرويانرا [4]
۳ تو سيمين [5] تن چنان خوبي که زيورها بيارائي

چو بلبل روی گل بيند زبانش در حديث آيد
۴ مرا در رويت از حيرت فرو بستست گويائي

تو با اين حسن نتواني که روی از خلق در پوشي
۵ که همچون آفتاب از جام و حور از حلّه [6] پيدائي

تو صاحب منصبي از حال مسکينان [7] نينديشي
۶ تو خواب آلوده بر چشم بيداران [8] نبخشائي

گرفتم سرو آزادي و [9] از ماه معين [10] زادي
۷ مکن بيگانگي با ما چو ميداني [11] که از مائي

---

[1] I(a), I(b), P ; زيبائي for رعنائي. [2] I(a) ; جنت for رحمت.
[3] B, Z, E, Y(a), Y(b), L, D ; خويش for از پرده : I(b), S, P ; از کعبه for do.
[4] C ; خوبانرا بهر ايام for وقتی خوبرويانرا : B ; روئی for وقتی.
[5] I, I(a), I(b), B, T, C, E, Y(b), D ; سيمقن for سيمين.
[6] I, R ; در جامه for از حله.
[7] S, B, Z, E, Y(a), L, D ; درويشان for مسکينان.
[8] P ; هشياران for بيداران.
[9] I, I(b), B, S, Z ; نه for و. [10] I(b), S ; معين for معين.
[11] I(a), I(b), S, R, P, Z ; دانستی for ميداني.

دعائی گر نمیگوئي بدشنامی عزیزم کن

۸ که گر تلخ است شیرین است از آن لب هرچه فرمائي

کمان از تشنگــــي بردم که آبم [12] تا کمر باشد

۹ چو پایانم [13] برفت، اکنون بدانستم [14] که دریائي

تو خواهي آستین افشان و خواهي روی درهم کش [15]

۱۰ مگس جائی نخواهد رفت از دکان حلوائي

قیامت میکني [16] سعدي بدین شیرین سخن گفتن

۱۱ مسلّم نیست طوطي را در ایّامت شکرخائي

۳۵۰

Metre : مجتثِّ مثمّنِ مخبون [⏑ — ⏑ — | ⏑ ⏑ — — | ⏑ — ⏑ — | ⏑ ⏑ — —]

تو هیچ عهد نبستي [1] که عاقبت نشکستي

۱ مرا بر [2] آتش سوزان [3] نشاندي و ننشستي [4]

بنای مهـــر نمـــودي که پایدار نماند [6]

۲ مرا به بند به بستي خود از کمند بجستي

---

[12] All texts and all MSS. except I(a) ; دریا for آبم.
[13] L ; پایابم for پایانم.
[14] T, C, E, Y(a), Y(b), L, D ; از دست دانستم for اکنون بدانستم.
[15] R, Z ; چشم برهم نه for روی درهم کش.
[16] I ; میکند for میکني.
[1] R ; نکردي for نبستي.
[2] I(b) ; در for بر.
[3] B ; هجران for سوزان.
[4] In I(a) the hemistiches I(b) and 2(b) are transposed.
[6] All texts and all MSS. but I, I(a) ; نباشد for نماند : I(a) ; بماند for do.

دلم شكستي و رفتي خلاف عهد[6] مودّت[7]
۳ باحتياط رو اكنون كه آبگينه شكستي

چراغ چون تو نباشد بهيچ خانه و ليكن
۴ كس اين سراى نبندد[8] در اينچنين كه تو بستي

گرم عذاب نمائي بداغ و درد جدائي
۵ شكنج صبر[9] ندارم بريز خونم و رستي

بيا كه ما سر هستي و كبريا[10] و رعونت
۶ بزير پاى نهاديم و پاى بر سر هستي

گرت بگوشهٔ چشمى نظر بود باسيران
۷ دواى درد من اول كه بيگناه بخستي

هر آنكست كه به بيند روا بود كه بگويد
۸ كه من بهشت بديدم براستي و درستي

گرت كسى بپرستد ملامتش نكند كس[11]
۹ تو خود[12] در آينه بنگر[13] كه خويشتن بپرستي

عجب مدار كه سعدي بياد دوست بنالد
۱۰ كه عشق موجب شوقست[14] و خمر علّت مستي

---

[6] All texts and all MSS. but I; شرط for عهد.

[7] I(b), B, R, S, P, Z, E, Y(a), Y(b), L, D; محبّت for مودّت.

[8] I; بيند for بندد.

[9] T, Y(b); شكنجهٔ تاب for شكنج صبر.

[10] I(a); كبر و ناز for كبريا.

[11] All texts and all MSS. but I; نكنم من for نكند كس.

[12] I(a); هم for خود.

[13] I(b); مكن for بنگر.

[14] T, Y(b); گريه for شوق.

۳۵۱

Metre : رمل مثمن مشکول [ب ب — ب — | ب — — | ب ب — ب — | ب — —]

تو اگـــر بحسن دعوی بکنی گواه داری
۱ که جمال[1] سرو بستان و کمـال[1] ماه داری

در کس نمیکشـــایم که بخـــاطـرم در آید
۲ تو در اندرون جان آی[2] که جایگاه داری[3]

ملکی مهی ندانم بچه کنیتت بخـــوانم
۳ بکـدام جنس گویم که تو اشتبـــاه داری

بر کس نمیتـــوانم بشکایت از تو رفتـــن[4]
۴ که قبول و قوّتت هست و جمال و جاه داری

گل بوستان رویت چو شقایقست[5] لیکن
۵ چکنم بســـرخ روئی که دل سیـــاه داری

چه خطا ز بنده دیدی که خلاف عهد کردی[6]
۶ مگـــر آنکه ما ضعیفیم[7] و تو دستـگاه داری

نه کمال حسن باشد ترشی و روی[8] شیرین[9]
۷ همه بد مکن که مردم همه نیکخواه داری[9]

---

1 In all texts and all MSS. but I, P, جمال and کمال are trayspoed.
2 R ; جانی for جان آی.
3 In I(b) this line is omitted.
4 I(a) ; که شکایت تو خوانم for بشکایت از تو رفتن.
5 In I(a) و is inserted before لیکن.
6 I(b) ; ز صحبتش بریدی for خلاف عهد کردی.
7 I(a) ; فقیریم for ضعیفیم.
8 I(b) ; ز روئی for و روئی ; T, Y(b) ; بروئی for do.
9 In I(a) the following line is substituted for verse 7 :

تو جفا کنی و صولت دگران دعائی دولت
نه عجب ازین لطافت که تو پادشاه داری

In I(b) B, T, C, it is added after line 7.

بیکی لطیفه گفتن ببری[10] هزار دل را
۸ نه چنان لطیف باشد که دلی نگاه داري

بخدا اگر چو سعدي برود دلت براهی
۹ همه شب چو او نخسپي و نظر براه داري

۳۵۲

Metre : رملِ مثمّنِ مخبون [⏑ ⏑ — — | ⏑ ⏑ — — | ⏑ ⏑ — — | ⏑ ⏑ — —]

تو کدامي و چه نامي که چنین خوب خرامي
۱ خون عشاق حلال است زهی[1] شوخ حرامي

بیم آنست دمادم که چو پروانه بسوزم
۲ از تغابن که تو چون شمع چرا شاهد عامي

فتنه انگیزي و خون ریزي و خلقی نگرانت[2]
۳ که چه موزون[3] حرکاتی وچه مطبوع کلامي

مگر از هیأت[4] شیرین تو میرفت حدیثی
۴ نی شکر گفت کمر بسته‌ام اینک بغلامي

کافر از قامت همچون بت سیمین تو بیند
۵ بار دیگر نکند سجدهٔ[5] بتهای رخامي[6]

---

[10] I, B, R ; گفتي for گفتن : I, B, T ; ببوم for ببري.
[1] S ; بتوای for زهی.
[2] All texts and all MSS. except I ; نگرانند for نگرانت.
[3] All texts and all MSS. but I, I(b) ; شیرین for موزون.
[4] R پستهٔ for هیأت.
[5] In R. به is inserted after سجدهٔ.
[6] In all texts and all MSS. except I, I(b), R, the following verses follow line 5 :—

بنشین یک نفس ای فتنه که برخاست قیامت
فتنهٔ نادر بنشیند چو تو در حال قیامي
بو العجب باشد ازین خلق که رویت چو مه نو
مي نمایند بانگشت و تو خود بدر تمامی

آفت مجلس و میدان هلاک زن و مردی
۶ فتنهٔ خانه و بازار و بلای[7] در و بامی[8]
در سرکار تو کردم دل و دین با همه دانش
۷ مرغ زیرک بحقیقت منم امروز و تو دامی
طاقتم نیست ز هر بیخبری سنگ ملامت
۸ که تو در سینهٔ[9] سعدی چو چراغ از پس جامی
کس نیارد که کند جور در اقبال اتابک
۹ تو چنین سرکش و بیچاره کش از خیل کدامی[10]

۳۵۳

Metre: رملِ مثمّنِ مخبونِ محذوف [— ᴗ — — | ᴗ ᴗ — — | ᴗ ᴗ — — | ᴗ ᴗ —]

چه دعا گویمت ای سایهٔ میمون همای
۱ یارب این سایه بسی بر سر اسلام بپای
جود پیدا و وجود از نظر خلق نهان
۲ نام در عالم و خود در کنف سرّ خدای
در سرا پردهٔ عصمت بعبادت مشغول
۳ پادشاهان متوقّف بدر پرده سرای
آفتاب این همه شمع از پس و مشعل در پیش[1]
۴ دست بر سینه زنندش[2] که بپروانه درآی

---

7 I; هلاک for بلائی.

8 In I(b), R, this line is omitted.

9 I(b), S, T, C, E, Y(a), Y(b), L, D; دیده for سینه.

10 This verse is only found in I.

1 All texts and all MSS, but I(a); عقب و مشعلهٔ پیش for پس و مشعل در پیش.

2 I(a); نهندش for زنندش.

مطلع برج سعادت فلک اختر سعد
۵ بحر دُر دانهٔ شاهی صدف گوهر زای
حرم عفّت و عصمت بتو آراسته باد
۶ علم دین محمد بمحمد بر پای
ای حسود ار نشوی خاک تو[3] در خدمت او
۷ دیگرت باد بدستست برو می پیمای
هر که خواهد که درین مملکت[4] انگشت خلاف
۸ بر خطائی بنهد گو برو انگشت بخای
جهد و مردی ندهد آنچه دهد دولت و بخت
۹ گنج و لشکر نکند آنچه کند همّت و رای
قدم بنده بخدمت نتوانست رسید
۱۰ قلم از شوق و ارادت[5] بسر آمد بر پای
جاودان قصر معالیت چنان باد که مرغ
۱۱ نتواند که بر آن[6] سایه کند غیر همای
نیکخواهان ترا تاج کرامت بر سر
۱۲ بدسگالان ترا بند عقوبت بر پای
خلف دیدهٔ سلغر ملک دولت و دین[7]
۱۳ مَلَکَ آیت رحمت[8] ملک ملک کشای[9]

---

[3] In I(b), B, S, P, T, تو is omitted after خاک.

[4] Z, C, E, Y(a), L, D; طائفه for مملکت. [5] I(a); محبّت for ارادت.

[6] I(a), I(b), B, P, S, R, C, T, Y(b); برو for بر آن.

[7] R; شرف دولت ملک for ملک دولت و دین.

[8] I(a); نصرت for رحمت. [9] B, S, R, T; آرای for کشای. In I(b), P, C, this line is omitted.

N.B.—This ode is in the form of an introduction (*tashbīb*) to a *qasīdah* and has no *makta'*. It is not found in I.

۳۵۴

Metre: مضارع مثمّن اخرب مكفوف محذوف [ــ ــ ا ب ــ ا ب ــ ب ا ــ ــ ب ــ ب ــ]

سرو ایستاده به چو تو رفتار می کني
۱ طوطي خموش به چو گفتار می کني

کس دل باختیار بمهرت[1] نمي دهد
۲ دامی نهادهٔ که گرفتار می کني

تو خود چه فتنهٔ که بچشمان ترک[2] مست
۳ تاراج عقل[3] مردم هشیار می کني

از دوستي که دارم و غیرت که مي برم
۴ خشم آیدم که چشم باغیار[4] می کني

گفتي نظر خطاست تو دل مي بري رواست[5]
۵ خود کردهٔ جرم و خلق گنهگار[6] می کني

هرگز فرامشت نشود دفتر خلاف
۶ با دوستان چنین که تو تکرار می کني

دستان بخون تازهٔ بیچارگان خضاب
۷ هرگز کس این کند که تو عیار می کني

با دشمنان موافق و با دوستان بخشم[7]
۸ یاري نباشد این که تو با یار می کني

---

[1] R ; وصلت for مهرت.

[2] C, Y(b) ; بمژگان چشم for بچشمان ترک : L: بترکان چشم for do.

[3] C, L, Y(b) ; قصد هلاک for تاراج عقل.

[4] Z, L ; بر اغیار for باغیار.

[5] in R, the hemistich runs thus ;—گفتي نظر بپوش تو دل میبري ز دست.

[6] R, C, Y(b) ; گرفتار for گنهگار.

[7] C, Z, L, Y(b) ; بجنگ for بخشم.

گر تیغ می زنی ببر[8] اینک وجود من
۹ ملحست ازین طرف که تو پیکار می کنی

تا من سماع می شنوم پند نشنوم
۱۰ ای مدعی نصیحت بیکار می کنی

از روی دوست تا نکنی رو در آفتاب[9]
۱۱ گو[10] آفتاب روی بدیوار می کنی

زنهار سعدی از دل سنگین کافرش
۱۲ کافر چه غم خورد که[11] تو زنهار[12] می کنی

۳۵۵

Metre: رجز مثمّن مطوی مخبون [— ᴗ ᴗ — | ᴗ — ᴗ — | — ᴗ ᴗ — | ᴗ — ᴗ —]

چشم رضا و مرحمت بر همه باز میکنی
۱ چونکه ببخت ما رسد این همه ناز میکنی

ای که نیازموده صورت حال بیدلان
۲ عشق حقیقی است اگر حمل مجاز میکنی

ای که نصیحتم کنی کز پی او دگر مرو
۳ در نظر سبکتگین عیب ایاز میکنی

[8] C, Z, L, Y(b) ; سپر for ببر.
[9] R, Z, C, L, Y(b) ; بافتاب for در آفتاب.
[10] R, C, Z, L, Y(b) ; کز for گو.
[11] C, Y(b) ; چو for که.
[12] C, Y(b) ; تیمار for زنهار.

N.B.—This ode is found under *Tayyebāt* only in I. In R lines 4, 6, 9 are omitted.

پیش نماز بنگرد سرو سهي[1] و گویدم
٤ قبلهٔ اهل دل منم سهو نماز میکني
دی بامید گفتمش داعي دولت تو ام
٥ گفت دعا بخود بکن کز بنیاز میکني
گفتم اگر لبت گزم مي خورم و شکر مزم
٦ گفت اگر خوري بزم قصه دراز میکني
سعدي خویش خوانیم پس بجفا برانیم
٧ سفره اگر نمینهي در بچه باز میکني

٣٥٦

Metre : رملِ مسدّسِ محذوف [— ᴗ — — | — ᴗ — — | — ᴗ —]

جور بر من مي پسندد دلبری ١ زور با من میکند زور آوری
بار خصمی میکشم کز جور او ٢ مي نشاید رفت پیش داوری[1]
عقل بیچاره است در زندان عشق ٣ چون مسلمانی بدست کافری
بارها گویم بگویم پیش خلق ٤ تا مگر بر من ببخشد خاطری
باز گویم پادشاهی را چه غم ٥ گر بخیلش در بمیرد چاکری
ای که صبر از من طمع داري و هوش ٦ بار سنگین مي نهي بر لاغری
گنج در پای عزیزان افگنند ٧ ما سری داریم اگر داري سری
چشم عادت کرده با دیدار دوست ٨ حیف باشد بعد ازو بر دیگری
در سراپای تو حیران مانده ام ٩ در نمي باید بحسنت زیوری[2]
این سخن سعدي نواند گفت و بس ١٠ هر گدائی را نباشد جوهری

[1] I(a), R, S, P, B, T, Z, Y(a), E, L, D ; روان for سهی.
[1] S, R, Z, E, Y(a), Y(b), D ; دلبری for داوری.
[2] This line only occurs in I.

۳۵۷

Metre : رجز مثمّن سالم [ـــ ـــ ᴗ ـــ | ـــ ـــ ᴗ ـــ | ـــ ـــ ᴗ ـــ | ـــ ـــ ᴗ ـــ]

آخر نگاهی باز کن وقتی که بر ما بگذری
۱ یا کبر منعت میکند کز دوستان یاد آوري
هرگز نبود[1] اندر ختن بر صورتی چندین فتن
۲ هرگز نباشد در چمن سروی بدین خوش منظري
صورتگر دیبای[2] چین گو صورت روشن[3] ببین
۳ یا صورتی بر کش چنین یا ترک کن صورتگري
زابروی زنگاري کمان گر[4] پرده برداري[5] عیان
۴ تا قوس باشد در جهان دیگر نبیند[6] مشتري
بالای سرو بوستان قدی ندارد دلستان
۵ خورشید با روی چنان زلفی[7] ندارد عنبري
تا نقش مي بندد فلک کس را نبود ست[8] این نمک
۶ حوري[9] ندانم یا ملک فرزند آدم یا پري
تا دل بمهرت داده ام در بحر فکر افتاده ام
۷ چون در نماز استاده ام گوئي بمحراب اندري[10]

---

[1] R, Z, C, L, Y(b) ; نشنیده ام for هرگز نبود.
[2] R, Z, C, L, Y(b); زیبای for دیبای. [3] Z, C ; رویش for روشن.
[4] B ; چون for گر : C ; تا for do. [5] C, Y(b) ; بر دارد for برداري.
[6] B ; تابد for بیند. [7] Y(b) ; موی for زلفی.
[8] R ; ندادست for نبودست. [9] I, Z ; ماهی for حوری.
[10] In R, Z, C, L, Y(b), the following verse is inserted after line 7;—

فصل بهار ست ای نگار اینک کنار جویبار
با عاشقان سوگوار بخرام چون کبک دري

دیگـــر نمي دانم طریق از دست رفتـــم چون غریق

۸ اینک لبانت [11] چون عقیق از بسکه خونم مي خوري

چون [12] رفته باشم زین جهـــان باز آیدم رفتـــه روان

۹ گر همچنین دامن کشان بالای خـــاکم بگذري

از لعلـــش [13] آتش مي جهد نعلم در آتش مي نهد

۱۰ گر دیگری جان مي دهد سعدي تو جان مي پروري

هر کس که دعوی میکند گویا تواسي مـــیـــکنـــد

۱۱ در عـــهـــد موسی میکنـــد آواز گاو سامـــري [14]

۳۵۸

Metre : مجتثّ مثمّن مخبونِ مقطوع [— ⏑⏑ | — ⏑ — ⏑ | — — ⏑ ⏑ | — ⏑ — ⏑]

چه باز در دلـــت آمد که مهـــر بر کنـــدي

۱ چه شد که یار قدیم [1] از نـــظـــر بیفگندي

ز حد گذشت جدائي میـــان ما ای دوست

۲ هـــنـــوز وقت نـــیامد که باز پیوندي

بود که پیـــش تو میـــرم اگـــر مجـــال بود

۳ وگرنه بـــر ســـر کـــویت بآرزومندي

---

[11] I ; ایکه دهانت for اینک لبانت.

[12] I ; گر for چون.

[13] R, Z, C, L, Y(b) ; لعلت for لعلش.

[14] In R, C, Y(b), line 11 is omitted, and the following verse substituted ;

ز آن چشم و ابرو در جهان کس را نبودست آنچنان
ای فتنـــهٔ آخرزمان درچشـــم شوخت ساحري

In Z, L, this verse is omitted.

N.B.—This ode is found under *Tayyebāt* only in I.

[1] I(a), P, R, B, Z, E, Y(a), L, D ; عزیز for قدیم.

دری بروی من ای یار[2] مهربان بگشای
۴ که هیچ کس نگشاید اگر تو در بندی
مرا اگر همه آفاق خوبرویانند
۵ بهیچ روی نمیباشد از تو خورسندي
هزار بار بگفتم که چشم نگشایم[3]
۶ بروی خوب و لیکن تو چشم مي بندي[4]
مگر در آینه بیني وگرنه در آفاق
۷ بهیچ خلق[5] نه پندارمت که مانندي
حدیث سعدي اگر کاینات بپسندند[6]
۸ بهیچ کار نیاید گرش[7] تو نپسندي
مرا چه بندگي از دست و پای[8] بر خیزد
۹ مگر امید ببخشایش خداوندي[9]

۳۵۹

Metre : مضارعِ مثمّنِ اخرب [— — ⏑ — | ⏑ — — — | — ⏑ — ⏑ | — —]

چونست حال بستان ای باد نوبهاري
۱ کز بلبلان برآمد فریاد[1] بیقراري

---

[2] I(b), B, S, R, P ; ماه for یار.
[3] I(b), R, P, T, C, E, D ; دیده بر for چشم : B, Z, L : دیده for چشم : S ; بر دوزم for نگشایم.
[4] In I(a) this line is omitted.
[5] All texts and all MSS. but I, I(a) ; روی for خلق.
[6] All texts and all MSS. but I ; بپسندد for بپسندند.
[7] I(b) and all texts but Y(b) ; اگر for گرش.
[8] T, L ; سعی for و پای.
[9] In C, E, Y(a), Y(b), D, this line is omitted.

[1] S ; افغان for فریاد.

ای گفتـــی نوشداروِ بر خستگـــان نگـــه[2] کن

۲ مرهم بدست و ما را مجـــروح میگذاری

یا خلـــوتی بـــر آور یا برقعـــی فـــرو هـــل

۳ ورنه بشکل شیـــرین شور از جهان بـــر آری

هر ساعت از لطیـــفـــی رویت عـــرق برآرد

۴ چون بر شـــکـــوفه آید[3] باران نو بهاری

عود است زیر دامن یا گل در آستیـــنـــت[4]

۵ یا مشک در گریبان[4] بنمـــای تا چه داری

گل نسبتـــی ندارد با روی دلفـــریبـــت[5]

۶ تو در میان گلهـــا[6] چون گل میان خاری

وقتـــی کمنـــد زلفت دیگـــر[7] کمـــان ابرو

۷ این میکشـــد بزورم و آن میکشـــد بزاری

ور[8] قید میکشـــائی[9] وحشـــی[10] نمیگـــریزد

۸ در بنـــد خوبرویان خوشتـــر که[11] رستگاری

ز[12] اول وفا نمـــودی چنـــدانکه دل ربودی

۹ چون مهر سخت کردم[13] سست آمدی بیـــاری

2 S, B, E, Y(a), Y(b), D; گذر for نگه ; I(a), I(b), P, T, C ; نظر for do.

3 All texts and all MSS. but I; بارد for آید.

4 In I(a) مشک در گریبان and گل در آستینت are transposed.

5 P; دلستانت for دلفریبت.

6 I(b); خوبان for گلها.

7 S, and all texts but Z; گاهی for دیگر.

8 I(b), R, Z, C, E, Y(a), Y(b), L, D; گر for ور : S, P, B; از for do.

9 I(b); میکنی تو for میکشائی.

10 I(a), S, B, Z, E, Y(a), Y(b), L, D; بندی for وحشی

11 S, R, P; ز for که.

12 In R, T, Y(b) ز is omitted before اول.

13 All texts and all MSS. except I; کردی for کردم .

عمــــري دگــــر ببــــايد بعـــــد از فـــــراق ما را
۱۰ کاين عمــــر صرف کرديـــم اندر اميدواري

ترسم نمــــاز صوفي با صحبـــت[14] خيــــالت
۱۱ باطل بود که صورت بر[15] قبله مي‌نگاري[16]

هر درد را که بينـــــي درمان و چـــارهٔ هســـت
۱۲ درمان درد سعــــدي با دوست سازگاري

۳۶۰

Metre : رملِ مثمّنِ مشکول [⏑ ⏑ — ⏑ | — ⏑ — — | ⏑ ⏑ — ⏑ | — ⏑ — —]

چو کسي در آيد از پــــاي و تو دستـــگاه داري
۱ گرت آدميتـــــي هست دلش نگاه داري

برهٔ بهشـــــت فردا نتـــوان شدن ز[1] محشـــــر
۲ مگــــر از ديار دنـــيـــا که سر دو راه داري

همه عيب خلــــق ديدن نه مروّتست و مردي
۳ نگهي بخويشتن کن که تو هم[2] گناه داري

ره طالبان و مردان[3] کرمست و فضل[4] و احســـــان
۴ تو چه[5] از نشان مردي مگر[6] اين کلاه داري

---

[14] R ; از رحمت for با صحبت

[15] I(a) ; در for بر.

[16] In I(b) and I this line is omitted.

[1] I(b), S, P, B, R, Z, C, Y(a), Y(b), E, L, D ; ب for ز.

[2] All texts and all MSS. except I ; همه for توهم.

[3] All texts and all MSS. but I, I(b), R, P : عقبي for و مردان : I(b), R, P ; دنيا for do.

[4] R, C, Z, E, Y(a), L, D ; لطف for فضل : P ; خلق for do.

[5] I, I(b), B, S, P, R, Z ; خود for چه.

[6] All texts and all MSS. but I ; بجز for مگر.

بجه خرمي و نازان گرو از تو برد نهالش

۵ اگرت شرف همین است که مال و جاه داري

چه درختها طوبیست نشانده [7] آدمي را

۶ تو بهیمه‌وار الفت بهمین [8] گیاه داري

که زبان حال داند که بگوش مرده گوید

چه خوشست عیش وارث که بجایگاه داري [9]

بکدام رو سپیدي طمع بهشت بندي [10]

۸ تو که در جریده [11] چندین ورق سیاه داري

بدر خدای قربی طلب ای ضعیف همّت

۹ که نماند این تقرّب که بپادشاه داري

تو مسافري و دنیا چو [12] سراب و کارواني

۱۰ نه معوّل است و [13] پشتي که باین [14] پناه داري

تو حساب خویشتن کن نه عتاب [15] خلق سعدي

۱۱ که بضاعت قیامت عمل تباه داري [16]

---

7 All texts, and all MSS. but I ; طوبی نشانده for طوبیست نشانده.

8 I(b) ; همه با for بهمین.

9 This line is found only in I.

10 I(b), and all texts but L ; داري for بندي.

11 I, I(b), S, P, R, Z, E, Y(a), Y(b), L, D ; گریطه for جریده.

12 In all texts and all MSS. but I چو is omitted after دنیا.

13 In all texts and all MSS. except I و is omitted after است.

14 I, I(b), S, P, Z ; برین for باین ; R, C ; بدین for do.

15 All texts and all MSS. except I ; حساب for عقاب.

16 In I(b), P, B, this line is omitted.

N.B.—This ode is omitted in I(a).

۳۶۱

Metre : رملِ مسدّسِ محذوف [— ᴗ — — | — ᴗ — — | — ᴗ —]

چون خراباتی نباشد زاهدی ۱ کش بشب[1] از در در آید شاهدی
محتسب گو تا به بیند روی دوست ۲ همچو محرابی و من چون عابدی
چون من[2] آب زندگاني یافتم ۳ غم نباشد گر بمیرد حاسدی
آنچه ما را در دل[3] است از سوز عشق ۴ مي نشاید گفت با هر باردی
دوستان باشند[4] و دلداران ولیک ۵ مهربان نشناسد الا واحدی
از تو روحاني ترم در پیش دل ۶ نگذرد شبهای خلوت واردی[5]
خانهٔ در کوی درویشان بگیر ۷ تا نماند در محلّت زاهدی
گر دلی داري و دلبنديت نیست ۸ پس چه فرق از ناطقی تا جامدی[6]
گر بخدمت قایمی خواهي منم ۹ ور نمي خواهي بحسرت قاعدی
سعدیا گر روزگارت مي کشد ۱۰ گو بکش بر دست سیمین ساعدی

۳۶۲

Metre : هزجِ مسدّسِ سالم [ᴗ — — — | ᴗ — — — | ᴗ — — —]

چه رویست آنکه دیدارش ببرد از من شکیبائي
۱ گواهي میدهد صورت بر اخلاقش بزیبائي
نگارینا بهر تندي[1] که میخواهي جوابم ده
۲ که گر تلخ اتفاق افتد بشیریني بیندائي

---

[1] P, I, Y(b) ; بشمع for بشب.
[2] All texts and all MSS. but I ; من چو for چون من.
[3] I(a) ; سر for دل. [4] I ; گیرند for باشند.
[5] In I(b) this line is omitted.
[6] This line is found only in I(a), R, B, Z, L.
[1] I(a) ; تلخي for تندي.

دگر چون ناشکیبائي بنالد عاشقش دانم[2]

۳ که من در نفس خویش از تو نمیبینم[3] شکیبائي
دگر را عیب شیدایان و مسکینان نخواهم کرد[4]

۴ که دانشمند ازین صورت برآرد سر بشیدائي[5]
چنانم در دلی حاضر که جان در جسم و خون در رگ

۵ فراموشم نهٔ وقتی که دیگر وقت یاد آئي
شبی خوش هر که میخواهد که با جانان بروز آرد

۶ بسی شب روز گرداند بتاریکي و تنهائي
بیار ای لعبت ساقي[6] بگو ای کودک مطرب

۷ که صوفي در سماع آمد دوتائي کرد یکتائي
سخن پیدا بود سعدي که حدش تا کجا باشد

۸ زبان در کش که منظورت[7] ندارد حد زیبائي[8]

۳۴۳

Metre : هزج مثمّن اخرب مکفوف محذوف [— — ∪ | ∪ — ∪ | ∪ — — ∪ | ∪ — —]

چو تنگ نباشد دل مسکین حمامی

۱ کش یار[1] هم آواز بگیرند بدامی

---

[2] R ; خوانم for دانم.
[3] I(a) I(b), P, B, R, and all texts ; نمي يابم for نمي بينم.
[4] I(b), R, Z, E, Y(a) L, D ; ومسکینان نخواهم کود for ومسکینان نخواهم کرد.
[5] In I this line is omitted.
[6] P, C, E, Y(a), L, D ; شیران for ساقي.
[7] All texts and all MSS. but I : موصوفت for منظورت.
[8] In I(b) and R this line is omitted.
[1] All MSS. and all texts but L ; بار for یار.

دیشب همه شب دست در آغوش سلامت[2]
۲ و امروز همه روز تمنّای سلامی
آن بوی گل و سنبل و نالیدن بلبل
۳ خوش بود دریغا که نکردند دوامی
از من مطلب صبر جدائي که ندارم
۴ سنگست فراق و دل محنت زده جامی
در هیچ مقامش دل مسکین[3] ننشیند[4]
۵ خو کردهٔ صحبت که بر افتد ز مقامی
بیدوست حرامست جهان دیدن مشتاق
۶ قندیل بکش تا بنشینم بظلامی
چندان بنشینم که بر آید نفس[5] صبح
۷ کانوقت[6] بدل میرسد از دوست پیامی[7]
آنجا که توئي رفتن ما سود ندارد
۸ الا بکرم پیش نهد لطف تو گامی
زان عین که دیدي اثری بیش نماند است
۹ جانی بدهان آمده در[8] حسرت کامی
سعدي سخن یار[9] چگوئي بر اغیار
۱۰ هرگز نبرد[10] سوختهٔ قصّه بخامی

---

[2] I; صلامت for سلامت.
[3] I(a), S, P, R, and all texts; سنگین for مسکین.
[4] All texts and all MSS. but I; نشکیبد for ننشیند
[5] I(a), B, T, C, Y(b); انور for نفس.
[6] I(a), C; لحظه for وقت. [7] In I this line is omitted.
[8] I(b), S, P, and all texts; از for در.
[9] I(b), B, S, P, T, Y(b); دوست for یار.
[10] I; بیهوده بود for هرگز نبرد.

۳۶۴

Metre : سریع مسدّس مطوی مکسوف [— ᴗ ᴗ — | — ᴗ ᴗ — | — ᴗ —]

خانهٔ صاحب نظران میبری ۱ پردهٔ پرهیز کنان[1] میدری
گر تو پری چهره نپوشی نقاب ۲ توبهٔ صوفی بزیان آوری[2]
آن[3] چه وجود است نمیدانمت ۳ آدمیی یا ملکی یا پری
گر همه سرمایه زیان میکند ۴ سود بود دیدن آن مشتری
نسخهٔ این روی بنقّاش بر ۵ تا بکند توبه ز صورتگری
با نگهت حاجت شمشیر نیست ۶ حمله همی آری و دل میبری
گر[4] تو در آئینه تامّل کنی ۷ صورت خود باز بما ننگری
خسرو اگر عهد تو دریافتی ۸ دل بتو دادی که تو شیرین تری
گر دری از خلق ببندم بروی ۹ بر تو نبندم که بخاطر دری
سعدی اگر کشته شود[5] در غمت[6] ۱۰ زنده شود چون[7] بسرش بگذری

۳۶۵

Metre : رملِ مسدّسِ محذوف [— ᴗ — — | — ᴗ — — | — ᴗ —]

خواهم اندر پایش افتادن چو گوی ۱ ور بچوگانم زند[1] هیچش مگوی

---

1 I(a) ; گران for کنان.
2 I, I(b) P, R, and all texts ; میبری for آوری.
3 P, C, E, Y(a), Y(b), L, D ; این for آن.
4 S ; تا for گر.
5 I(a), I(b), P ; بود for شود.
6 All texts and all MSS. but I ; فراق for غمت.
7 B, Z, E, Y(a), Y(b), L, D ; گر for چون.
1 All texts and all MSS. but I ; بچوگان مي زند for بچوگانم زند.

بر سر عشاق طوفان گو ببار
۲ در ره مشتاق پیکان گو بروی

گر بداغت میکشد [2] فرمان ببر
۳ ور بدردت میکشد درمان مجوی

ناودان چشم رنجوران عشق
۴ گر فرو ریزند [3] خون آید بجوی

شاد باش ای مجلس روحانیان
۵ تا که خورد این می که من مستم ببوی

هرکه سودا نامهٔ سعدی نوشت
۶ دفتر پرهیزکاری گو بشوی

هرکه [4] نشنیدست وقتی [5] بوی عشق
۷ گو بشیراز آی و خاک ما ببوی

۳۶۶

Metre : رملِ مثمّنِ مخبونِ مقطوع [⏓ ⏑ — — | ⏑ ⏑ — — | ⏑ ⏑ — — | — —]

خبر از عشق ندارد که ندارد یاری
۱ دل نخوانند که صیدش نکند دلداری

جان بدیدار تو یکروز فدا خواهم کرد
۲ تا دگر بر نکنم دیده بهر دیداری

[2] I, I(b), B, S ; میکند for میکشد.
[3] I(a) ; بارند for ریزند.
[4] B, I(a) and all texts ; آنکه for هرکه.
[5] I(a), I(b), B, R, and all texts روزی for وقتی.

يعلم [1] الله كه من از دست غمت جان نبرم

۳ توبه از من بتر از من بكشي بسياري

غم عشق آمد و غمهاى دگر پاک ببرد [2]

۴ سوزنى بايد كز پاى بر آرد خارى

مى حرامست و ليكن تو بدين نرگس مست

۵ نگذاري كه ز پيشت برود هشيارى

ميروي خرم و خندان و نگه مى نكني

۶ كه نگه ميكند از هر طرفت غمخوارى [3]

خبرت نيست كه قومى ز غمت بيخبرند

۷ حال افتاده نداند كه نيفتد بارى

سرو آزاد ببالاى تو ميماند راست

۸ ليكنش با تو ميسّر نشود رفتارى

مي نمايد كه سر عربده دارد چشمت

۹ مست خوابش ببرد تا نكند آزارى

سعديا دوست نه بيني و بوصلش نرسي

۱۰ مگر آنوقت [4] كه خود را ننهي مقدارى

۳۶۷

Metre : رملِ مثمّن مشكول [∪ ∪ — ∪ — | ∪ — — | ∪ ∪ — ∪ — | ∪ — ∪ — —]

خبرت خراب تر كرد جراحت جدائي

۱ چو [1] خيال آبروشن [2] كه به تشنگان نمائي

[1] I(a), I, T ; علم for يعلم.
[3] In I(a) this line is omitted.
[1] Y(a) ; چه for چو.
[2] B, S, P, T, Y(b) ; برفت for ببرد.
[4] I; لحظه for وقت.
[2] Y(b) ; حيوان for روشن.

توچه ارمغاني آري که بدوستان فرستي
۲ چه ازآن به ارمغاني که تو خویشتن بیائي

بشدي و دل ببردي وبدست غم سپردي
۳ شب و روز در خیالی[3] و ندانمت کجائي

دل خویش را بگفتم چو[4] تو دوست میگرفتم
۴ نه عجب که خوبرویان بکنند بیوفائي[5]

چه کنند اگر تحمّل نکنند زیردستان
۵ توهرآن ستم که خواهي بکني که پادشاهي

سخنی که با تو دارم بنسیم صبح گفتم[6]
۶ دگری نمي شناسم تو ببر[7] که آشنائي

من از آن گذشتم ای یار که بشنوم نصیحت
۷ برو ای فقیه و ما را[8] مفروش[9] پارسائي

تو که گفتهٔ تحمّل نکنم[10] جفای خوبان
۸ بکني اگر چو سعدي نظری بیازمائي

[3] I; خیالم for خیالی.   [4] S; که for چو.

[5] In P, B, & Z, the following line is inserted between verses 4 & 5:—

تو جفای خود بکردي و من نمي توانم
که جفا کنم ولیکن تو نه لایق جفائي

In I(b) the same line is substituted for verses 6 and 7, which are omitted.

[6] P; گویم for گفتم.   [7] S, R, P; برو for ببر.

[8] All texts and all MSS. but I and R; باما for ما را.

[9] I, Z, E, Y(b), L, D; نفروش for مفروش.

[10] I, R, S, P, T, E, C, Y(a), Y(b), D; بکنم for نکنم.

در چشم بر کشادن[11] ببهشت بامدادی[12]
۹ نه چنان لطیف باشد که بدوست برکشائی[13]

۳۶۸

Metre: مضارع مثمّن اخرب مکفوف محذوف [— ᴗ — | ᴗ — — ᴗ | — ᴗ — ᴗ | — —]

فرّخ[1] صباح آنکه تو بروی[2] گذر[3] کنی
۱ فیروز روز آنکه تو در[4] وی نظر[5] کنی
آزاد بندهٔ که بود[6] در رکاب تو
۲ خرم ولایتی که تو آنجا سفر کنی
دیگر نبات را نخورد مشتری بهیچ
۳ یکبار اگر تبسّم همچون شکر کنی
ای آفتاب روشن و ای سایهٔ همای
۴ ما را نگاهی از تو تمنّاست گر کنی
من با تو دوستی و وفا کم[7] نمیکنم
۵ چندانکه دشمنی و جفا بیشتر کنی

11 In I, S, P, B, C, T, Y(b); بر کشادن and بامدادی are transposed.
12 R, B, T; بامدادن for بامدادی.
13 In I(b) this line is omitted.
N.B.—In I(a) this ode is omitted.
1 All texts and all MSS. but I; خرم for فرخ.
2 I(a), I(b), S, P, R, Z, C, E, Y(a), L, D; در for بر.
3 B, R, T, C, E, Y(a), Y(b), L, D; نظر for گذر.
4 Z, R, B, T, C, E, Y(a), Y(b), L, D; بر for در.
5 I(a) I(b), P, B, T, C, E, Y(a), Y(b), L, D; نظر for گذر.
6 I(a), I(b); رود for بود.
7 S; بس for کم.

مقدور من سریست که در پایت افکنم
۶ گر زانکه التفات برین[8] مختصر کنی
دانی که رویم از همه عالم بروی[9] تست
۷ زنهار اگر تو روی بروی دگر کنی[10]
عمریست تا بیاد تو شب روز میکنم
۸ تو خفته که گوش بآه سحر کنی
گفتی که دیر و[11] زود بحالت نظر کنم
۹ وقتی[12] کنی چو بر سر خاکم گذر کنی
شرط است سعدیا که بمیدان عشق[13] دوست[14]
۱۰ خود را به پیش تیر ملامت سپر کنی
وز[15] عقل بهترت سپری باید ای[16] حکیم
۱۱ تا از خدنگ غمزهٔ خوبان حذر کنی

۳۱۹

Metre: رجز مثمّن مطوی مخبون | — ⏑ — ⏑ | — ⏑ ⏑ — | — ⏑ — ⏑ | — ⏑ ⏑ — |

دانمت آستین چرا پیش جمال میبری
۱ رسم بود کز آدمی روی نهان کند پری

---

8 All texts and all MSS. but I; بدین for برین.
9 B, T, C, Y(b); بسوی for بروی.
10 In R this line is omitted.
11 In I و is omitted after دیر.
12 All texts and all MSS. but I; آری for وقتی.
13 R; بدیدار حسن for بمیدان عشق.
14 I(b); یار for دوست.
15 S, P, B, T, C; از for وز.
16 S; بایدت for باید ای.

معتقدان و دوستان از چپ و راست منتظر

۲ کبر رها نمیکند کز پس و پیش[1] بنگری

آمدمت که بنگرم باز نظر بخود کنم

۳ سیر نمیشود نظر بس که لطیف منظری[2]

غایت کام[3] دولتست آنکه بخدمتت رسد

۴ بنده میان بندگان بسته میان[4] بچاکری

روی بخاک می نهم گر تو هلاک میدهی

۵ دست به بند میدهم[5] گر تو اسیر میبری

هرچه کني تو بر حقي حاکم دست مطلقي

۶ پیش که داوري برند[6] از تو که خصم و داوري[7]

بنده اگر بسر رود در طلبت کجا رود

۷ تا برسد عنایتی در حق بنده زانسری

گفتم اگر نه بینمت مهر فرامشم شود

۸ میروی و برابری[8] غایب و در تصوّری

جان بدهند و[9] در زمان[10] زنده شوند عاشقان[10]

۹ گر بکشي و بعد ازان بر سر کشته بگذري

---

1 S; چپ و راست for پس و پیش.

2 This line is found only in I, I(a), I(b), P, R, B, C.

3 In I(b) و is inserted after کام.

4 R, Z, E, Y(a), L, D; فخر کند for بسته میان:
T, C, Y(b); کمر for میان.

5 Y(b); مي نهم for میدهم.

6 All texts and all MSS. but I; برم for برند.

7 In I(a) lines 6 (b) and 7 (a) are omitted and 7 (b) is joined to 6(a)

8 All texts and all MSS. but I; مقابلی for برابري.

9 All MSS. and all texts but L omit و after دهند.

10 In S در زمان and عاشقان are transposed.

سعدي اگر هلاک شد عمر تو باد و دوستان ۱۰ ملک یمین خویش را گر بکشي چه غم خوري [11]

۳۷۰

Metre: هزج مسدّسِ اخربِ مقبوض [— — ∪ | ∪ — ∪ — | ∪ — —]

دیدي که وفا بجا نیاوردي ۱ رفتي و خلاف دوستي [1] کردي

بیچارگیم بچیز [2] نگرفتي [3] ۲ درماندگیم بهیچ [4] نشمردي

من با همه جوري [5] از تو خوشنودم ۳ تو بیگنهي ز من [6] بیازردي

خود کردن و جرم دوستان دیدن ۴ رسمیست که در جهان تو آوردي

نازت [7] ببرم که نازک اندامي ۵ بارت [7] بکشم که ناز پروردي

ما را که [8] جراحتست و [9] خون آید ۶ درد تو چغم که فارغ از دردي

گفتم که بریزم [10] آب رخ زین بیش ۷ بر خاک درت که خون من خوردي

این عشق تو در من آفریدستند ۸ هرگز نرود ز زعفران زردي

ای ذرّه تو در مقابل خورشید ۹ بیچاره چه میکني بدین خردي

---

[11] In R this line is omitted.

[1] I, I(b), S, R, P, B, C ; دوستان for دوستي.

[2] I(a) ; بهیچ for بچیز.

[3] In I(a), I(b), S, P, B, T, Z, C, E, Y(a), L, D, در is inserted after بچیز.

[4] In I(a) S, R, Z, E, Y(a), Y(b), L, D, در is added after بهیچ.

[5] All texts and all MSS. but I ; عیبی for جوري.

[6] I(a) S, B, and all texts : ما for من.

[7] In E, Y(a), Y(b), L, D, نازت and بارت are transposed.

[8] P ; چه for که.

[9] In all MSS. and all texts but L, و is omitted before خون.

[10] All texts and all MSS. except I, I(b) ; نریزم for بریزم.

سعدي سپر از جفا نینداخت[11] ١٠ گل با خار است و صاف با دردي
در حلقهٔ کارزار جان دادن ١١ بهتر[12] که گریختن بنامردي

٣٧١

Metre: بسیط مثمّن مخبون [— ᴗ ᴗ | — ᴗ — | — ᴗ ᴗ | — ᴗ ᴗ | — ᴗ — —]

داني چه گفت مرا آن[1] بلبل سحري
١ تو خود چه آدمي کز عشق بیخبري
اشتر بشعر عرب در حالتست و طرب
٢ گر ذوق نیست ترا کژ طبع جانوري
من هرگز[2] از تو نظر با خویشتن نکنم
٣ بیننده تن ندهد هرگز به بی بصري
از بسکه در نظرم خوب آمدي صنما
۴ هرجا که مینگرم گوئي[3] که در نظري
دیگر نگه[4] نکنم بالای سرو چمن
۵ دیگر صفت نکنم رفتار کبک دري
کبک اینچنین نرود[5] سرو اینچنین نچمد[5]
۶ طاوس را نرسد پیش تو جلوه‌گري
هرگه که میگذري من در تو مینگرم
٧ کز حسن قامت خود با کس نمي نگري

[11] T, C, Y(b); نینداخت for نینداختی.
[12] I(a); به زان for بهتر.
[1] I(a), E, Y(a), L, D; دی for آن.
[2] All texts and all MSS. but I; هرگز من for من هرگز.
[3] S; گویا for گوئي. [4] All texts and all MSS. but I; نظر for نگه.
[5] In I(b) S نرود and نچمد are transposed.

از بس که فتنهٔ شرم بر رفتنت نه عجب
۸ بر خویشتن تو ز من صد بار فتنه تری[6]

باری بچشم[7] کرم در حال ما بنگر[8]
۹ افتد[9] که بار دگر بر خاک ما گذری

سعدی بجور و جفا مهر از تو بر نکند
۱۰ من خاک پای تو ام ور خون من بخوری

۳۷۴

Metre : مجتثّ مثمّن مخبون مقطوع [— ‿‿ | — ‿ — ‿ | — — ‿ ‿ | — ‿ — ‿]

دو چشم مست تو برداشت رسم هشیاری
۱ وگرنه فتنه ندیدی[1] بخواب و بیداری

زمانه با تو چه دعوی کند ببدمهری
۲ سپهر با تو چه پهلو زند بغداری

معلّمت همه شوخی و دلبری آموخت
۳ عجب عجب که نیاموختت وفاداری[2]

چو گل لطیف و لیکن حریف اوباشی
۴ چو زر عزیز و لیکن بدست اغیاری

---

[6] This line is found only in I.

[7] All texts and all MSS. except R ; بحکم for بچشم.

[8] I(a), I(b), S, P ; بر خاک ما بگذر for در حال ما بنگر : I ; بگذر for بنگر.

[9] All texts and all MSS. but I ; کافتد for افتد.

[1] B, and all texts but L ; دگر تو فتنه نبینی for وگرنه فتنه ندیدی : S ; دگر تو for وگرنه . In I, S, T, L, و is omitted after خواب.

[2] In I(b) S, B, and all texts this hemistich runs thus ; بدوستیت وصیت نکرد و دلداری.

بصید کردن دلهـــا چه شوخ [3] و شیرینـــی
۵ بخیره [4] کشتن تنها چه چســت [3] و عیاری
دلم ربودی و جـــان میدهـم بطیبــت نفس
۶ که هست راحت درویش در سبکبـــاری [5]
گر افتـدت گـذری بر وجود کشتـــهٔ عشق
۷ سخن بگوی که در جسم مردهٔ جـان آری
گـرت [6] ارادت باشـد بشــــورش دل خلــــق
۸ بشور زلف که در هر خمـی دلی داری
چـو بت ز کعبه نگــونســـار بر زمین افتــد
۹ به پیش قبلـهٔ [7] رویت بتـــان فرخـــاری
دهان پر شکـرت را مثـل بنقطـــه زنفـــد
۱۰ که روی چون قمـرت شمسـه ایست پرگاری [8]
هـزار نامــــه پیاپی نوشتمت [9] که جواب
۱۱ اگرچه تلخ دهي در سخن شکــــرباری
ز خلق گوی لطــــافت [10] تو بردهٔ امـروز
۱۲ بخــوبروئي و سعـــدي بخـوب گفتــاري

[3] In I شوخ and چست are transposed.
[4] I(b), S, B, T, Z, C, E, Y(a), Y(b), L, D ; بچیره for بخیره.
[5] In I(b) this line is omitted.
[6] B, T, Y(b) ; ورت for گرت.
[7] I, I(b), T, Z, E, Y(a), L, D ; کعبه for قبله.
[8] In all MSS. but I, and all texts but T, C, the following verse. succeeds line 10 ;—
بگرد نقطهٔ سرخت عذار سبز چنان * که نیم دایرهٔ بر کشند زنگاری
[9] I ; نویسمت for نوشتمت
[10] Z ; سعادت for لطافت.
N.B.—In I(a), R, P, this ode is omitted.

۳۷۳

Metre: مضارع مثمّن اخرب [— — ᵕ — | ᵕ — — | — — ᵕ — | ᵕ — — —]

ذوقی چنان ندارد بی دوست زندگانی
۱ دودم بسر برآمد زین آتش نهانی

شیراز در نبسته است از کاروان ولیکن
۲ ما را نمی کشایند[1] از قید مهربانی

اشتر که اختیارش در دست خود نباشد
۳ می بایدش کشیدن باری بناتوانی[2]

خون هزار وامق خوردی بدلفریبی
۴ دست از هزار عذرا بردی بدلستانی

صورت نگار چینی[3] بیخویشتن بماند
۵ گر صورتت به بیند سر تا بسر معانی

ای بر در سرایت غوغای عشقبازان
۶ همچون بر آب شیرین غوغای کاروانی

تو فارغی و عشقت بازیچه می نماید
۷ تا خرمنت نسوزد تشویش[4] ما ندانی

می گفتمت که جانی دیگر دریغم آید
۸ گر جوهری به از جان ممکن بود توانی

[1] I(b), S, P, B, T, C; ما خود نمی کشائیم for ما را نمیکشایند.
[2] B, T, Y(b); بدین گرانی for بناتوانی.
[3] T; بُلبیَس for چینی.
[4] T, C, E, Y(a), Y(b), L, D; احوال for تشویش.

سروي چو در سماعي بدري چو در حديثي[5]

9 صبحي چو در[6] كناري شمعي چو درمياني

اول چنين نبودي باري حقيقتي شد

۱۰ دي حظ نفس بودي امروز قوت جاني

شهر آن تست و شاهي فرماي هرچه[7] خواهي

۱۱ گر بي عمل ببخشي ور بي گنه[8] براني

روي اميد سعدي بر خاک آستانست

۱۲ بعد از تو كس ندارد[9] يا غاية الاماني

۳۷۴

Metre : هزج مثمّن اخرب [— — ⏑ | — ⏑ — — | — — ⏑ | — ⏑ — —]

روزي بزنخدانش گفتم به سيميني

1 گفت ار نظري داري ما را به ازين بيني

خورشيد و گلت خوانم هم ترک ادب باشد

۲ چرخ مه و خورشيدي باغ گل و نسريني

حاجت بنگاريدن نبود رخ زيبا را

۳ تو ماه پري پيكر زيبا و نگاريني

5 I(b) ; طوافي for حديثي.

6 All texts and all MSS. but I ; بر for در.

7 I ; فرما بهرچه for فرماي هرچه.

8 I(a) R, Z, E, Y(a), Y(b), L, D ; خطا for گنه.

9 I(a) ; ندارم for ندارد.

بر بستـر هجرانت شـاید که [1] نپرسـدم
۴ کس [2] سوختهٔ خرمن [3] را گوید [4] بچه غمگینی

بنشین که در ایامت [5] برخاست فغـان از مـا [5]
۵ بس فتنه که بر خیزد هرجـا که تو [6] بنشینی

گـر بندهٔ خود خـوانـی رفتیـم [7] بسلطـانی
۶ ور روی بگـردانـی رفتـیـم بمسکینی

کس عیب ندانـد [8] گفت آنرا که تو بپسنـدی
۷ کس رد نتوانـد کـرد آنـرا که تو بگزینـی

عشـق لـب شیرینی [9] باری [10] بکشد سعـدی
۸ فرهـاد چنین کشته است آن شوخ بشیرینی

۳۷۵

Metre: رجز مثمّن مطوی مخبون [— ᴗ — ᴗ | — ᴗ ᴗ — | — ᴗ — ᴗ | — ᴗ ᴗ —]

روی کشاده ای صنم طـاقت خلق میبری
۱ چون پس پرده میروی پردهٔ صبر [1] میـدری

[1] All texts and all MSS. but I ; بیفند و for شاید که.
[2] All texts and MSS. but I ; کای for کس.
[3] P, T, Z, C, Y(a), E, L, D ; مسکین for خرمن.
[4] All texts and all MSS. but I ; آخر for را گوید.
[5] In all texts and all MSS. but I ; در ایامت and فغان از ما are transposed.
[6] I(a), I(b), B, R, T, Z, E, Y(a), Y(b), L, D ; هرجای که for هرجا که تو.
[7] T, E, Y(a), Y(b), L, D ; آئیم for رفتیم.
[8] All texts and all MSS. but I ; نیارد for نداند.
[9] I(a) ; شور لب شیرینت for عشق لب شیرینی.
[10] All texts and all MSS. but I, I(a) ; روزی for باری.
[1] I(a), R, B, and all texts but T, C ; خلق for صبر.

حور بهشت خوانمت[2] ماه تمام گویمت[3]

۲ کادمیی ندیده‌ام چون تو پسری بدلبری

آئینه را تو داده پرتو روی خویشتن[4]

۳ ورنه چه زهره داشتی در نظرت برابری

نسخهٔ چشم و آبرویت پیش نگار گر برم

۴ گویمش اینچنین بکش[5] صورت قوس و مشتری

چون تو درخت دل نشان تازه بهار[6] گلفشان

۵ حیف بود که سایهٔ بر سر ما نگستری

دیده همی بروی کس بر نکنم ز روی[7] تو

۶ در به[8] عوام بسته به چون تو بخانه اندری

من نه مخیّرم که چشم از تو بخویشتن کنم

۷ گر تو نظر بمن[9] کنی ور نکنی مخیّری

پند حکیم بیش ازین در من اثر نمی کند

۸ کیست که بر زند یکی[10] زمزمهٔ قلندری

عشق و دوام عافیت مختلفند سعدیا

۹ هر که سفر نمیکند دل ندهد بلشکری

---

2 I(a) ; گویمت for خوانمت.

3 I(a), and all texts but Z ; دانمت for گویمت.

4 All texts and all MSS. except I ; صورت خود بعاریت for پرتو روی خویشتن.

5 S, I ; بکن for بکش.

6 In R, L, و is inserted after بهار.

7 I, R, Z ; مهر for روی.

8 I, B, Z, L ; ز for به.

9 I(a), S, P, B, and all texts ; همی for بمن : I, I(b) ; بما for بمن.

10 R, B, T, Z, E, Y(a), L, D ; دمی for یکی.

۳۷۶

Metre: سریع مسدّس مطوی مکسوف [— ᴗ ᴗ — | — ᴗ ᴗ — | — ᴗ —]

روی بپوش ای قمر خانگی ۱ تا نکشد عقل بدیوانگی

بُل عجبیهای خیالت ببست[1] ۲ چشم خردمندی و فرزانگی

با تو بباشم[2] بکدام آبروی ۳ یا بگریزم[3] بچه مردانگی

با تو بر آمیختنم آرزوست ۴ وز همه کس وحشت و بیگانگی[4]

یا بکند[5] خانهٔ سعدی خیال ۵ یا ببرد[6] دوست بهمخانگی

۳۷۷

Metre: رملِ مسدّسِ محذوف [— ᴗ — | — — ᴗ — | — — ᴗ —]

سرو سیمینا بصحرا میروی ۱ نیک[1] بد عهدی که بی ما میروی

کس بدین شوخی و رعنائی[2] نرفت ۲ خود چنینی یا بعمدا میروی

روی پنهان دارد از مردم پری ۳ تو پری روی آشکارا میروی

گر تماشا می کنی در خود نگر ۴ کی[3] بخوشترزین تماشا میروی

---

[1] I(b), B, R, and all texts but C; بدوخت for ببست.

[2] I(a); پیش تو آئیم for با تو بباشم.

[3] I(a); وز تو گریزم for یا بگریزم.

[4] In B, and all texts but Z, the following verse is inserted after line 4;

پرده بر انداز شبی شمع وار * تا همه سوزیم بپروانگی

[5] I(a), I(b), R, P, Z; ببرد for بکند: I; نبرد for do.

[6] I; تا نبرد for یا ببرد.

N.B.—In I 3(b) is joined with 4(a), 4(b) with 5(a), and 5(b) with 3(a).

[1] R; سخت for نیک.

[2] I(a); عیاری for رعنائی.

[3] I(b), S, P, B, T, Z, C, Y(b); یا for کي.

مي نوازي بنده را يا مي كشي ۵ مي نشيني يكنفس يا ميروي[4]

اندرونـم با تو مي آيـد و ليک ۶ خايفم كز دست غوغـا ميروي

ما خود اندر قيد[5] فرمان تو ايم ۷ تو كجـا ديگر بيغما ميروي

جان نخواهد بردن از تو هيچ دل ۸ شهر بگرفتي بصحرا ميروي

گر قدم بر چشم من خواهي نهاد ۹ ديده بر ره مي نهم تا ميروي

كوچه آرام از دل مـا ميرود ۱۰ همچنين ميرو كه زيبا ميروي

ديدهٔ[6] سعدي و دل همراه تست ۱۱ تا نه پنداري كه تنهـا ميروي

۳۷۸

Metre: رمل مسدّس محذوف [ـ ‿ ـ ـ | ـ ‿ ـ ـ | ـ ‿ ـ]

سرو بستاني تو يا مـه يا پري ۱ يا ملـک يا دفتـر صورتگري

رفتنـي داري[1] و سحري ميكني[2] ۲ كاندران عاجـز بماند سامـري

هركه يک بارش گذشتي در نظر ۳ در دلـش صد بار ديگر بگـذري

ميروي و اندر پيت دل[3] ميرود ۴ باز مي آئـي و جان ميپروري

گر تو شاهد درميان آئي چو شمع ۵ مبلغـي پروانهـا گرد آوري

چند خواهي روی پنهان داشتن ۶ پرده ميپوشـي و بر ما ميـدري

روزی آخر درميـان مردم آی ۷ تا به بيند هـركه ميبيند[4] پـري

---

[4] In B line 5 is omitted and instead is found the following verse :—

ما بدشنام از تو راضي گشته ايم * وز دعائي ما بسودا ميـروي

In I(a), S, P, R, T, this verse is added between lines 9 and 10.

[5] I ; قید و for قیدِ.

[6] I(a) ; خاطر for دیدهٔ.

[1] I(a) ; گوشهٔ چشمانت for قامتی داری که.

[2] In I texts and all MSS. but I this hemistich runs as follows :—

قامتی داری و سحري میکني.

[3] All texts and all MSS. but I ; جان for دل.

[4] I(a), R, and all texts but T, C ; خواهد for بیند.

آفتـــاب از منظر افتد در رواق ۸ چون[5] ترا بیند بدین خوش منظري

جان و خاطر با تو دارم روز و شب ۹ نقش بر دل نام بر انگشتري

سعدي از گرمي بخواهد[6] سوختن ۱۰ بسکه شیرینی تو از حد میبري

۳۷۹

Metre: رملِ مثمّنِ محذوف [_ ᴗ _ _ | _ ᴗ _ _ | _ ᴗ _ _ | _ ᴗ _]

سست پیمـــانا بیکره دل ز ما برداشتي
۱ آخر ای بد عهد سنگین دل چرا برداشتي

نوع تقصیری تواند بود ای سلطـان عشق
۲ تا بیکره سـایهٔ لطف از گدا برداشتي

گفته بودي با تو در خواهم کشیدن جام وصل
۳ جرعهٔ نا خورده شمشیر جفا برداشتي

خـاطر از مهر کسـان برداشتم از مهر[1] تو
۴ چون ترا گشتم تو خود[2] خاطر ز من برداشتي

دوست بردارد بجرمی یا خطائی دل ز دوست
۵ تو خطا کردي که بیجرم و خطا برداشتي

عمرها در زیر دامن داشت[3] سعدي پای صبر[4]
۶ سر ندیـدم کز گریبـان وفا برداشتي

[5] All texts and all MSS. but I; گر for چون.
[6] B, S, T; بخواهي for بخواهد.
[1] R, P; بهر for مهر.
[2] I(a), S, P, R, Z, E, Y(a), Y(b), L, D; گشتیم تو for گشتم تو خود.
[3] I(a), I(b), P; برد for داشت.
[4] S, P, R, C; وصل for صبر.

۳۸۰

Metre: مجتثّ مثمّن مخبون مقطوع [‿ – ‿ – | ‿ ‿ – – | ‿ – ‿ – | – –]

شب ست و شاهد و شمع و شراب و شیرینی
۱ غنیمت است چنین شب که[1] دوستان بینی
بشرط آنکه منت بنده‌وار در خدمت
۲ کمر ببندم[2] و تو شاهوار[3] بنشینی
چو صبر از تو[4] میسّر نمی‌شود چکنم
۳ بخشم رفتم و باز آمدم بمسکینی
بحکم آنکه مرا هیچ دوست چون تو نیست
۴ نیاید[5] و نوبه از من هزار بگزینی
برنگ و بوی بهار ای فقیر قانع[6] شو
۵ چو باغبان نگذارد که سیب و گل[7] چینی
تفاوتی نکند گر ترش کنی ابرو[8]
۶ هزار تلخ بگوئی هنوز شیرینی
میان ما و شما عشق در ازل بوده است
۷ هزار سال برآید همان نخستینی[9]

---

1 Z, Y(a), E, L, D ; دمی روی for چنین شب که : I(b), P ; دردین دم for do. : S ; دربن for چنین.
2 I ; بپا بائستم for کمر ببندم.
3 P ; خواجه وار for شاهوار.
4 I(a), I(b), S, P ; بصبر هیچ for چو صبر از تو.
5 I(a), R, T, Z, E, Y(a), L, D ; نیفتد for نیاید.
6 T ; حکیم رضی for فقیر قانع : C, Y(b) ; حکیم for فقیر.
7 I(a) ; به for گل.
8 I(a) ; ابروت for ابرو.
9 In R and I this line is omitted.

لگام در [10] سر شیران کند صلابت عشق
٨ چنان کشد که شتر را مهار در بینی

ز نیک بختي [11] سعدیست پای بند غمت
٩ زهی کبوتر مقبل که صید شاهیني

مرا شکیب نمي باشد ای مسلمانان
١٠ ز روی خوب لکم دینکم ولی دیني

۳۸۱

Metre : هزج مسدّس سالم [‿ — — — | ‿ — — — | ‿ — — —]

گل است آن یا صنم [1] یا ماه یا روی [2] ١ شبست آن یا شبه یا مشک یا موی
نپندارم که در بستان فردوس ٢ بروید چون تو سروی بر لب جوی
چه شیرین لب سخن گوئی که عاجز ٣ فرو مي ماند از وصفت [3] سخنگوی
ببویش [4] الغیاث از ما بر آمد ۴ که ای باد از کجا آوردي این بوی
الا ای ترک آتش روی ساقي ۵ بآب بادهٔ عقل از ما [5] فرو شوی [6]
چه شهر آشوبي ای دلبند خودرای [7] ٦ چه بزم آرائي ای گلبرگ خود روی
چو در میدان عشق افتادي ای دل ٧ بباید بودنت سرگشته چون گوی

---

[10] I(a), I(b), S, P, R, Z, C, E, Y(a), Y(b), L, D ; بر for دو.
[11] I(b), B, S, P, T ; نامي for بختي.
[1] Y(b) ; سمن for صنم.
[2] In all texts and all MSS. but I, the two hemistiches of this line are transposed.
[3] I(a) ; فرومانْد زوصف او for فرو مي ماند از وصفت : I(b), S ; وصفش for وصفت.
[4] I, I(b), S, R, B, and all texts ; ببوئي for ببویش : P; ببویت for do.
[5] I, S, P, B, and all texts ; من for ما.
[6] In I(b) this line is omitted.
[7] I, I(a), S, R, T, C, Y(b) مفتون for خود رای : B, I(b), Z, E, L, D, Y(a) ; مقبول for do.

دلا گر عاشقي میسوز و مي ساز ۸ تنا گر طالبي میپرس و میپوی
درین ره جان بده یا ترک ما گیر ۹ برین[8] در سر بنه یا غیر ما جوی
بد اندیشان ملامت[9] مي کنندم ۱۰ که تا چند احتمال یار بد خوی
محال است اینکه ترک دوست هرگز ۱۱ بگوید سعدي ای دشمن تو میگوی

۳۸۲

Metre: اخرب مثمّن مضارع [— — ∪ | — ∪ — — | — — ∪ | — ∪ — —]

صاحب نظر نباشد دربند نیکنامي
۱ خاصان چه باک دارند[1] از گفتگوی عامي
ای نقطهٔ سیاهی بالای خط سبزش
۲ خوش دانهٔ و لیکن بس بر کنار دامي
حور از بهشت بیرون ناید تو از کجائي
۳ مه بر زمین نباشد تو ماه رخ کدامي
دیگر کسش نه بیند در بوستان خرامان
۴ گر سرو بوستانت بیند که مي خرامي
بدر تمام روزی در آفتاب رویت
۵ گر بنگرد بیارد اقرار ناتمامي
طوطي شکر شکستن دیگر روا ندارد
۶ گر پسته ات به بیند وقتی که در کلامي
در حسن بی نظیري در لطف بی نهایت
۷ در مهر بی ثباتي در عهد بی دوامي

[8] All texts and all MSS. but I, S ; بدین for برین.
[9] I(a), T ; نصیحت for ملامت.
[1] I(a), I(b), S, B, R, C ; خبرندارند for چه باک دارند.

لايقتر از اميري در خدمتت اسيري
۸ خوشتر ز پادشاهي در حضرتت غلامي

ترک عمل بگفتم و ايمن شدم ز عزلت
۹ بی چيز را نباشد انديشه از حرامي

فردا بداغ دوزخ نا پخته بسوزد
۱۰ کامروز آتش عشق از وی نبرد خامي

هر لحظه سر بجائی برمي کند خيالم
۱۱ تا خود چه بر من آيد زين منقطع لگامي

سعدي چو ترک هستي گفتي ز خلق رستي
۱۲ از سنگ غم نباشد بعد از شکسته جامي

۳۸۳

Metre: مضارع مثمّن اخرب [— — ⏑ | — ⏑ — — | — — ⏑ | — ⏑ — —]

عمری ببوی یاری بردیم[1] انتظاری
۱ زآن انتظار ما را نکشود هیچ کاری

از دولت وصالش حاصل نشد مرادی
۲ وز محنت فراقش بر[2] دل بماند باری

هر دم غم فراقش بر دل نهاد داغی[3]
۳ هرلحظه دست هجرش در دل[4] شکست خاری

[1] I(a), I(b), R, P, T; کردیم for بردیم.
[2] I(b), B, S, P, T; در for بر.
[3] All texts and all MSS. but I; دردی for داغی.
[4] T, E, Y(a), Y(b), L, D; پا for دل.

ای زلف تو کمندی و [5] آبروی تو کمانی
۴ وی قامت تو سروی وی روی تو بهاری

دانم که فارغي تو از حال درد سعدي
۵ او را [6] در انتظارت خون شد ز دیده جاری [7]

دریاب عاشقان را کافزون کند صفا را
۶ بشنو تو این سخن را کاین است یادگاری

۳۸۴

Metre: رملِ مثمّنِ مخبونِ مقطوع [— ⏓ | — — ⏑ ⏑ | — — ⏑ ⏑ | — — ⏑ ⏓]

قیمت گل بـرود چون تو بگلزار آئي
۱ و آب حیوان [1] بچکد چون تو بگفتار [2] آئي

آن همه جلوهٔ طاؤس و خرامیدن کبک [3]
۲ بار دیگر نکند [4] گر [5] تو برفتار آئي

چند بار آخرت ای دل [6] بنصیحت گفتم
۳ دیده بردوز مبادا [7] که گرفتار آئي

---

[5] In I(b), S, R, P, T, C, Y(b), و is omitted before آبروی.
[6] B, S, P, I(a), I(b), and all texts but Z; کاورا for اورا.
[7] I, I(a), I(b); دو دیدهٔ باری for دیدهٔ جاری: P, S, R, C; دو for ز.
[1] I, I(b), S, P, R, Z; شیرین for حیوان: T, C, Y(b); شکر for do.
[2] I, I(b), S, P, R, T, Z, C, Y(b): چو تو در خنده و گفتار for بچکد چون تو بگفتار.
[3] I(b), S; سرو for کبک
[4] I(a); آب لطفش برود for بار دیگر نکند.
[5] I(a), and all texts; چون for گر.
[6] All texts and all MSS. but I, ای دلت آخر for آخرت ای دل.
[7] S, I; نباید for مبادا.

مه چنين خوب نباشد تو مگــر خورشيدي
۴ دل چنين سخت نباشد تو مگر خارائي

گر تو صد بار بيائي بسر كشتۀ عشـق [8]
۵ چشم دارد متـرصّد كه دگر بار آئــي

سپر از تيغ تو در [9] روى كشيدن نهي است
۶ من خصومت نكنم گر [10] تو به پيكار آئــي [11]

كس نمــاند [12] كه بديدار تو والــه نشـود
۷ چون تو لعبت ز پس پردۀ پديدار آئــي

ديگر اى باد حديث گل و سنبـل نكنــي
۸ گر بدان سنبل [13] زلف وگل رخسار [14] آئــي

دوست دارم كه كست [15] دوست ندارد جز من
۹ حيف باشد كه تو در خاطر [16] اغيـار آئــي

سعديا دختـــر انفــاس تو بس دل ببـــرد
۱۰ بچنين صورت و [17] معني كه تو مي آرائــي

---

[8] T, C ; خويش for عشق.
[9] C, Y(b) ; بر for در.
[10] T, C, Y(b); چون for گر.
[11] In I(a) lines 5 and 6 are transposed.
[12] I(b), B, R, and all texts ; نباشد for نماند.
[13] I(b), B, Z, C, E, Y(a), L, D ; كاكل for سنبل.
[14] In I(b), S, R, B, Z, C, E, Y(a), Y(b), L, D, و is inserted before زلف : in the same MSS. and in Z, E, Y(a), Y(b), D, و is also added before رخسار.
[15] I(b), S, P ; دارند ترا for دارم كه كست.
[16] B ; ديده for خاطر.
[17] All texts and all MSS. but I, I(a) ; زيور for صورت و.

۳۸۵

Metre: خفیفِ مسدّسِ مخبونِ محذوف [– ⏑⏑ | – ⏑ – | – ⏑ – | ⏑ ⏓]

۱ گر کنم در سر وفات سری / سهل باشد زیان مختصری
۲ ای که قصد هلاک من داري / صبر کن تا به بینمت نظری
۳ متحیّر نه در جمال تو ام / عقل دارم بقدر[1] خود قدری
۴ حیرتم در صفات[2] بیچون است / کاین کمال[3] آفریده در بشری
۵ راست خواهي نظر حرام بود / برچنین روی و باز بر دگری
۶ ببري هوش و طاقت زن و مرد / گر تردد کني ببام و دری[4]
۷ دوست دارم که خاک پات شوم / تا مگر بر سرم کني گذری
۸ حق بدست رقیب نادان[5] است / پیش خصم ایستاده چون سپری
۹ زآنکه آئینهٔ بدین خوبي / حیف باشد بدست بی بصری
۱۰ آه سعدي کاثر[6] کند در کوه / نکند در تو سنگدل اثری
۱۱ سنگ را سخت گفتمی همه عمر / چون بدیدم ز سنگ سخت تری

۳۸۶

Metre: مضارعِ مثمّنِ اخربِ مکفوفِ محذوف [– – ⏑ | – ⏑ – ⏑ | ⏑ – – ⏑ | – ⏑ –]

۱ کس در نیامد است بدین خوبي از دری / دیگر نیاورد چو تو فرزند مادری

---

[1] All texts; بفهم for بقدر.
[2] All texts and all MSS. except I, R: کمال for صفات.
[3] I(a), S, and all texts; جمال for کمال.
[4] This verse is only found in I.
[5] All texts and all MSS. except I: سنگدل for نادان.
[6] All texts and all MSS. but I, I(a); اثر for کاثر.

خورشید اگر تو روی نپوشی فرو رود
۲ گوید دو آفتاب نگنجد[1] بکشوری

اول منم که در همه عالم نیامدست
۳ زیباتر از تو در نظرم هیچ منظری

هرگز نبرده‌ام بخرابات عشق راه
۴ امروزم[2] آرزوی تو در داد ساغری

یا خود بحسن روی تو کس نیست در جهان
۵ یا هست و نیستم ز تو پروای دیگری

بر سرو قامتت گل و بادام روی و چشم[3]
۶ نشنیده ام که سرو چنین آورد بری

روی که روز روشن اگر بر کشد نقاب
۷ پرتو چنان دهد که[4] شب تیره اختری

همراه من مباش که حسرت[5] برند[6] خلق
۸ در دست مفلسی چو به بینند گوهری

من کم نمي کنم سر موئی ز مهر دوست[7]
۹ ور میزنند بهر سر موئیم نشتری

روزی مگر[8] بدیدن[9] سعدي قدم نهي
۱۰ تا در رهت بهر قدمی مي نهد[10] سری

---

1 I(a), I(b), S, P, R, B, C ; نباشد for نگنجد.
2 All texts and all MSS. but I(b) ; امروز for امروزم.
3 B, R, and all texts but Z ; چشم و روی for روی و چشم.
4 I(a), I(b), S, P, T ; دهد چنانکه for چنان دهد که.
5 I(a), B, S, R, P, C : غیرت for حسرت. 6 I(a); کنند for برند.
7 I(b), S, P ; ز سر این مهر دوستیت for سر موئی ز مهر دوست.
8 P, B, C, E, Y(a), L, D ; اگر for مگر.
9 S, P, B, T, C, E, Y(a), L, D ; دیده for دیدن.
10 B, E, Y(a), Y(b), L, D : هست بهر قدمت for در رهت بهر قدمی :
R ; درنثار هر قدمت for do ; T, C ; بفگند for مینهد ; S ; دمت for رهت.

۳۸۷

Metre: خفیفِ مسدّسِ مخبونِ مقطوع [⏓ ⏑ – – | ⏑ – ⏑ – | ⏑ ⏑ – ⏓]

گفتم آهن دلی کنم چندی ۱ ندهم دل بهیچ دلبندی
و آنکه را دیده در جمال[1] تو رفت ۲ هرگزش گوش نشنود پندی
خاصه ما را که در[2] ازل بود است ۳ با تو آمیزشی و پیوندی
بسرت[3] کز دلت بدر نکنم ۴ سخت تر زین مخواه سوگندی
یکدم آخر حجاب یکسو نه ۵ تا بر آساید آرزومندی
همچنان پیر نیست مادر دهر ۶ که بیاورد چون تو فرزندی
ریش فرهاد بهتر می بود[4] ۷ گر نه شیرین نمک پراگندی
کاشکی خاک بودمی در راه ۸ تا مگر سایه بر من افگندی
چه کند بندهٔ که از دل و جان ۹ نکند خدمت خداوندی
سعدیا دور نیکنامی رفت ۱۰ نوبت عاشقی است یکچندی

۳۸۸

Metre: مجتثِّ مثمّنِ مخبون [⏑ – ⏑ – | ⏑ ⏑ – – | ⏑ – ⏑ – | ⏑ ⏑ –]

کدام کس بتو ماند که گویمت که چنونی
۱ ز هرچه در نظر آید[1] گذشتهٔ بنکوئی

[1] All texts and all MSS. but I ; بر دهان for در جمال.
[2] B, S, T, C, Y(b), از for در.
[3] All texts and all MSS. except I ; بدولت for بسرت.
[4] S, B, R, and all texts ; بودی for می بود.
[1] I ; آمد for آید.

لطیف جوهر و جـــاني غریب [2] قامت و شکلي

۲ نظیف جامه و جسمي بدیع صورت و خوـــي

هزار دیده چو پروانه بر جمـــال تو عـــاشق [3]

۳ غلام دولت آنم که شمـع مجلس اوئـــي

تـرا که درد نبـــاشد ز درد ما چه تفـــاوت

۴ تو حال تشنه چه داني [4] که بر [5] کناره جوئـــي

ندیدم آبي و خاکي [6] بدین لطـافت و پاکي

۵ تو آب چشمهٔ حیوان و خـاک غالیه بوئـــي

صبـــای روضـهٔ رضوان ندانمت که چه بادي

۶ نسیم گلشن [7] جانان ندانمت [8] که چه بوئـــي

گر من از دل یک تو بر آورم دم [9] عشقـــي

۷ عجب مدار که آتش در افتدم بدوتوئـــي

بکس مگوی که پایم بسنگ عشق بر آمـــد

۸ که عیب گیرد و گوید چـرا بفرق نپوئـــي

دلـي دو دوست نگیرد دو مهـر دل نپذیرد

۹ اگـر موافق اوئي بتـرک خویش بگوئـــي

کنونـم آب حیـــاتي بحلـــق تشنـــه فرو کن

۱۰ نه آن گهـــی که بمیـرم باب دیده بشوئـي

---

[2] B ; ظریف for غریب.   [3] I(b) ; مایل for عاشق. Keep down.

[4] I(b), B, R, S, P, T, Y(b) ; ندانی for چه دانی.

[5] I, I(b), B, R, E, Y(a), Y(b), L, D ; در for بر.

[6] I(a) ; آب حیوانی for آبي و خاکي.

[7] I, I(a), B, S, R, P ; وعده for گلشن.

[8] I(a) ; نگویمت for ندانمت.

[9] I (a) I (b), B, S, P, and all texts but Z ; غم for دم.

باخذــار تو سعدی چه التمــاس بر آیــد [10]
۱۱ تر او مواد نبخشد تو کیستــی که بجوئــی

۳۸۹

Metre: رملِ مثمّنِ مخبونِ محذوف [‒ ⏑ ‒ ‒ | ⏑ ⏑ ‒ ‒ | ⏑ ⏑ ‒ ‒ | ⏑ ⏑ ‒]

من چرا دل بتــو دادم که دلــم مي شکني
۱ یا چه کــردم که نگــه [1] باز بمن مي نکني

دل و جانم بتو مشغول و نظر در [2] چپ و راست
۲ تا ندانند [3] حریفان [4] که تو منظور مني

دیگــران چون [5] بروند از نظــــر از دل بروند
۳ تو چنــان در دل من رفته که جان در بدني

تو همـــائي و مــن خستهٔ بیچـــاره گـــدا
۴ پادشـــاهي کنم ار سـایه بمن بر [6] فگني

بنــدهوارت بســـلام آیم و خـــدمت بکنـــم
۵ ور جوابم ندهـي [7] میرسدت کبر و منـي

مرد راضـي است که در پای تو افتد چون گوی
۶ تا [8] بدان ســاعد سیمینش بچـــوگان بزنـي

---

[10] Y(b) ; القماس او آید کارها کشاید for آید : I(b) ; آمد for آید.
[1] I(a), R ; نظر for نگه.
[2] I(a), B, C, E, Y(a) ; نگه از for نظر در : Z, L, ونگه بر for do D ; ونگه از for do : S, R ; بر for در : I omits و before نظر.
[3] I(a), I(b), P, C, Y(b) ; نگویند for ندانند.
[4] All texts and all MSS but I ; رقیبان for حریفان.
[5] I (a), I(b) ; گر for چون.
[6] E, Y(a), Y(b), D ; در for بر.
[7] All texts and all M, S, S, but I, R ; قبولم نکني for جوابم ندهي.
[8] S, P ; تو for تا.

مست بیخویشتن از خمر ظلومست و جهول

۷ مستی از عشق[1] نکو باشد و بیخویشتنی
تو بدین نعت و صفت گر[9] بخرامی در باغ

۸ باغبان بیند و گوید که تو سرو چمنی
من بر از شاخ امیدت نتوانم خوردن

۹ غالب الظن و یقینم که تو بیخم بکنی
خوان درویش بشیرینی و چربی بخورند

۱۰ سعدیا چرب زبانی کن و شیرین سخنی

۳۹۰

Metre: هزج مسدّس محذوف [ـ ـ ـ ـ ‌ᴗ | ـ ـ ـ ـ ᴗ | ـ ـ ـ ᴗ]

مپرس از من که هیچم یاد کردی ۱ که خود هیچم[1] فراموش می[2] نکردی
چه نیکو روی و بد عهدی که شهری ۲ غمت خوردند و کس را غم نخوردی
چرا ما با تو ای معشوق طنّاز ۳ بصلحیم و تو با ما در نبردی
نصیحت می کنندم سرد گویان[3] ۴ که بر گرد از غمش بیروی زردی
نمیدانند کز بیمار عشقش[4] ۵ حرارت باز ننشیند بسردی
و لیکن با رقیبان چارهٔ نیست ۶ که ایشان مثل[5] خارند و تو وردی
اگر با خوبرویان می نشینی ۷ بساط نیکنامی در نوردی

---

[9] B; چون for گر.
[1] I (a) I (b), R, B, and all texts but Z; هرگز for هیچم.
[2] I (a); فراموشم ز for فراموش می.
[3] I(a), B, T, C, Y(b); نیک خواهان for سرد گویان: I(b), S, P; خوبرویان for do.
[4] All texts and all MSS. but I; عشقت for عشقش.
[5] I(a); همچو for مثل.

دگر با من مگوی ای باد گلبوی ۸ که همچون بلبلم دیوانه کردی[°]
چرا دردت نچیند جان سعدی ۹ که هم دردی و هم درمان دردی

۳۹۱

Metre: منسرح مثمّن مطوی مکسوف [— ᴗ — | — ᴗ ᴗ — | — ᴗ — | — ᴗ ᴗ —]

ما سپر انداختیم گر تو کمان می کشی
۱ گو دل ما خوش مباش گر تو بدین دلخوشی
گر بکشی بنده‌ایم ور بنوازی رواست
۲ ما بتو مستأنسیم تو ز چه[1] مستوحشی
گفتی اگر درد عشق[2] پای[3] نداری گریز
۳ چون[4] بتوانم گریخت تا[5] تو کمندم کشی
دیده فرو دوختم تا نه بدوزخ برد[6]
۴ باز نگه[7] می کنم سخت بهشتی وشی
غایت خوبی که هست قبضهٔ شمشیر دوست[8]
۵ خلق حسد می برند بر من اگر میکشی[9]

° In I(a), lines 7 and 8 are transposed: In R. T. C, line 8 is omitted.

1 I, R, C; بچه for زچه.

2 S, R, B, Z, C, E, Y(a), Y(b), L, D: درغمش for درد عشق.

3 I(a); تاب for پای.

4 T, Y(b); کی for چون.

5 All texts and all MSS. but I; چون for تا.

6 I(a), B, and all texts but Z; نشوم دوزخی for نه بدوزخ برد.

7 All texts and all MSS. but I; نظر for نگه.

8 R, and all texts but C; را for دوست.

9 In all texts and all MSS. but I, P, this hemistich runs as follows;— دوست حسد میبرد دشمن اگر میکشی: P has the same but with خلق for دوست.

موجب فــــریاد مـــا خصم نداند که چیست

۶ چارهٔ مجروح[10] عشق نیست[11] بجز خامشـــي

چنــد توان ای سلیـــم آب بـر آتـش زدن

۷ کاب جمـالت[12] ببرد رنگ رخ آتـشـــي

آدمـــي هــوشمنـــد عیـــش ندارد ز فـکـر[13]

۸ ســـاقي مجلس بیار آن قدح بیهشـــی

مست می[14] عشق را عیب مکن[15] سعـــدیا

۹ مست بیفتي تو نیز گر هم ازین می چشي

۳۹۲

Metre : مجتثّ مثمّن مخبون مقطوع [‿ — ‿ — | ‿ ‿ — — | ‿ — ‿ — | — —]

من از تـو روی نه پیچـــم گـــرم بیـــازاري

۱ که خوش بود ز عزیزان تحمّل خــواري

بهر ســـلاح که خون مرا بخواهي ریخت

۲ حـــلال کـردمت الا بتیـــغ بیـــزاري

تو در دل من ازآن خوشتـري و شیـــرین تر

۳ که من ترش بنشینـــم ز تلخ گفتـــاري

---

[10] S ; مهجور for مجروح.

[11] I(a) ; چیست for نیست.

[12] I(a), I(b), S, P ; ديانت for جمالت.

[13] This is the I variant : T, C, E, Y(a), Y(b), L, D : عشق نه نه خمرش for عیش ندارد ز فکر :
P, Z ; نداند for ندارد : I(b), S, P ; مگر for ز فکر : R ; عشق for عیش :
I(a) ; و فکر for ز فکر

[14] I ; این for می.

[15] I(a) ; مگو for مکن.

اگر دعـات ارادت بود و گـر دشنـام

۴ بگو از آن لب شیـرین که شهد میبـاري

تو گر [1] بصید روي وحشـي از تو نگریزد

۵ که در کمنـد تو راحـت بود گرفتـاري

بانتظـار عیـادت که دوست مـي آید

۶ خوش است بر دل رنجور عشق بیمـاري

گرم تو زهر دهي چون عسل بیـاشـامم

۷ بشـرط آنکـه بدست رقیب نسپـاري

تو مي روي و مرا جان و دل [2] بجانب [3] تست

۸ ولی چه سود که جـانب نگه نمیداري [4]

گرت چو من غم عشقی زمـانه پیش آرد

۹ دگـر غم همـه عـالـم بهیچ نشمـاري

درازنای شب از چشـم دردمنـدان پرس

۱۰ که هرچه پیش تو سهل است سهل پنـداري

حـکایت من و مجنون بیکدگـر مـاند

۱۱ نیـافتیـم و بمـردیـم در طلبگاري

بنـال سعدي اگر چـارهٔ وصـالت نیست

۱۲ که نیست چـارهٔ بیچـارگان بجز [5] زاري

---

1. All texts and all MSS. but I; اگر for تو گر.
2. S; جان و دل for چشم و جان; I; چشم for جان.
3. I(b), P, R; بخدمت for بجانب.
4. In I(a) this line is omitted.
5. I(a); مگر for بجز.

۳۹۳

Metre: رمل مثمّن مخبون [‒ ‒ ᴗ ᴗ | ‒ ‒ ᴗ ᴗ | ‒ ‒ ᴗ ᴗ | ‒ ᴗ ⏑]

من ندانستم از اول که تو بی مهر و وفائی
۱ عهد نابستن از آن به که ببندی و نپائی

دوستان عیب کنندم که چرا دل بتو دادم
۲ باید اول بتو گفتن که چنین خوب چرائی

ای که گفتی مرو اندر پی خوبان زمانه
۳ ما کجائیم درین بحر تفکّر[1] تو کجائی

آن نه خالست و زنخدان و سر زلف پریشان
۴ که دل اهل نظر برد که سرّیست خدائی

پرده بردار که بیگانه خود این[2] روی نه بیند
۵ تو بزرگی و در آئینهٔ کوچک ننمائی

حلقه بر در نتوانم زدن از بیم[3] رقیبان
۶ این توانم که بیایم بمحلّت بگدائی

عشق و درویشی و انگشت نمائی و ملامت
۷ همه سهل است و[4] تحمّل نکنم بار جدائی

روز صحرا و سماع است و لب جوی و[5] تماشا
۸ در همهٔ شهر دلی نیست[6] که دیگر بربائی

---

1 I(a); تامّل for تفکّر.
2 I(a), S, R, B, T, C, E, Y(a), L, D; آن for این.
3 I, I(b), B, S, R, P, T, C; دست for بیم.
4 In all texts and all MSS. except I, I(b), و is omitted before تحمّل.
5 In S, R, B, T, E, Y(a), Y(b), D, و is omitted after جوی.
6 I; ماند for نیست.

گفته بودم چو بیائي غم دل با تو بگویم
9 چه بگویم که غم از دل برود چون تو بیائي

شمع را باید ازین خانه بدر[7] بردن و کشتن
10 تا که همسایه نداند[8] که تو در خانهٔ مائي[9]

سعدي آن نیست که هرگز ز کمندت بگریزد[10]
11 چون[11] بدانست که در بند تو خوشتر ز[12] رهائي

خلق گویند برو دل بهوای دگری ده[13]
12 نکنم خاصه در ایام اتابک دو هوائي

۳۹۴

Metre: مجتثّ مثمّن مخبون محذوف [⏑ ‒ ⏑ ‒ | ⏑ ⏑ ‒ ‒ | ⏑ ‒ ⏑ ‒ | ⏑ ⏑ ‒]

مرا تو جان عزیزي و یار محترمي
1 بهرچه حکم کني بر وجود من حکمي

غمت مباد و گزندت مباد و درد مباد
2 که مونس[1] دل و آرام جان و دفع غمي

---

7 I(a), S, R, B, and all texts; برون for بدر.

8 R; نگوید for نداند.

9 In all texts and all MSS. but I, the following line is inserted after verse 10 —

کشتن شمع چه حاجت بود از بیم رقیبان
پرتو روی تو گوید که تو در خانهٔ مائي

10 B, R, T, C, E, Y(a), Y(b), L, D; ز کمند تو گریزد for ز کمندت بگریزد.

11 I, I(b), S, P, T, L, Y(b); که for چون.

12 I(a), P, C; که for ز.

13 I(a), S, Z, C, Y(a), Y(b), E, L, D; نه for ده.

1 I(a), R, Z, C, E, Y(a), L, D; راحت for مونس.

هزار تندي و سختي [2] بکن که سهـــل بود
۳ جفای مثل تو بردن که صاحب [3] کرمـي·

ندانـــم از سرو پاهت کـدام خوبتـر است
۴ چه جـــای فرق که زیبا ز فرق تا قدمي [4]

اگر هـــزار الـــم دارم از تو بر دل ریش
۵ هنـوز مرهـم ریشي و داروی المـي

چنیـن که مـی گـذري کافر و مسلمـــان را
۶ نگه به تست که هم قبلـهٔ و هـم صنمي

چنین جمـــال نشـــاید که هـر نظـر بیند
۷ مگر که نام خـدا گـرد خویشتـن بدمي

نگویمـــت که گلـــی بـــر فـــراز سرو روان
۸ که آفتـــاب جهـــانتـاب بر سر علمـي

تو مشکبـوی سیـه [5] چشـم را که در یابد
۹ که همچو آهوی مشکین [6] ز آدمي برمـي

کمنـد سعدي اگر شیر شرزه [7] صید کنـــد
۱۰ تو در کمنـــد نیائي [8] که آهـوی حرمي

---

[2] I(a); تلخي for سختي.

[3] All texts and all MSS. but I(a); سابق for صاحب.

[4] In all texts and all MSS. except I the following verse is inserted after line 4;—

هر آنگهت که زمین بوسم آسمان گوید
که پای قدر تو دارد که خاک این قدمي

[5] In B و is inserted before سیه.

I(a); وحشي for مشکین.

[7] All texts and all MSS. except I, I(a); بیشه for شرزه.

[8] I(a); نیارد for نیائی.

۳۹۵

Metre: خفیف مسدّس مخبون محذوف [— ◡◡ | — ◡ — ◡ | — — ◡ —]

مرحبــــا ای نسیم عنبر بوی ۱ خبری[1] زان بخشم رفته بگوی

دلبر سست مهر[2] سخت جفا[3] ۲ صاحب دوست روی دشمن خوی

گو دگر چون[4] هلاک من خواهی ۳ بی گناهم بکش بهانه مجوی

تشنــــه ترسم که منقطع گردد ۴ گر[5] نه باز آید آب رفته بجوی

عشق[6] دیدم که در مقابل[6] صبر ۵ آتش و پنبه بود و سنگ و سبوی

هــرکه با دوستی ســـری دارد ۶ گو دو دست از مراد[7] خویش بشوی

تا گــرفتــــار زخـــم چوگانی ۷ احتمالت ضرورتست چو گوی

پادشاهان و گنج و خیل و حشم ۸ عارفان و سماع و ها یا هوی

سعــدیا شور[8] عشـــق میگــوید ۹ سخنانت بطبــع شیرین گوی

هر کسی را نبــاشد این گفتار ۱۰ عــود ناسوختــه ندارد بــوی

۳۹۶

Metre: هزج مثمّن سالم [— — — ◡ | — — — ◡ | — — — ◡ | — — — ◡]

مبارک ساعتـــی باشد که با منظور بنشینی

۱ ز نزدیکت بسوزاند مگـــر از[1] دور بنشینی

---

[1] I(b), R, P; سخای for خبری.

[2] I(a); عهد for مهر.

[3] I(a); گمان for جفا.

[4] I, I(b); گر for چون.

[5] B; ور for گر.

[6] صبر and عشق are transposed in I.

[7] All texts and all MSS. but I; وجود for مراد.

[8] All texts and all MSS. but I; سرّ for شور.

[1] I(a), I(b), P, C; کز for از.

عقابان میدرد چنگال باز[2] آهنین پنجه

٢ ترا بازي همین[3] بهتر که با[4] عصفور بنشیني[5]

نباید گر بسوزندت که فریاد از تو برخیزد

٣ اگر خواهي که چون پروانه پیش نور بنشیني

گرت باما خوش افتاد است چون ما لاابالی شو

۴ نه یاران مست برخیزند و تو مستور بنشیني

میٔ خور کز سر دنیا توانی خاستن دردم[6]

٥ نه آن ساعت که هشیارت[7] کند مخمور بنشیني[8]

تمنّای شکم روزی کند یغمای مورانت

٦ اگر هرجا که شیریني است چون زنبور بنشیني

بصورت زان گرفتاري که در معني نمي بیني

٧ فراموشت شود این دیو اگر با حور بنشیني

نپندارم که با یارت وصال از دست برخیزد

٨ مگر کز هرچه هست اندر جهان مهجور بنشینی[9]

میان خواب و بیداري توانی کرد فرق آنگه

٩ که چون سعدی بتنهائي شب دیجور بنشیني

---

[2] T; تیزچنگالند و بازان for میدرد چنگال باز.

[3] All texts and all MSS. but I; باری چنین. for بازی همین.

[4] R, P; باشد که چون for بهتر که با: I(b), B, S; باشد for بهتر: Z, C. چون for با.

[5] In I(a) this line is omitted.

[6] All texts and all MSS. but I, P; یکدل for در دم: P; یکدم for do.

[7] I; هشیاري for هشیارت.

[8] In I(a) this line is omitted.

[9] In I this line is omitted.

۳۹۷

Metre: هزجِ مثمّنِ سالم [⏑ – – – | ⏑ – – – | ⏑ – – – | ⏑ – – –]

مکن سرگشته آن دل را که دست آموز غم کردی
۱ بزیر پای[1] هجرانش لگدکوب ستم کردی
قلم بر بیدلان گفتی نخواهم راند و[2] هم راندی
۲ جفا بر عاشقان گفتی نخواهم کرد و[3] هم کردی
بدم گفتی و خورسندم عفاک الله نکو گفتی
۳ سگم خواندی و خوشنودم جزاک الله کرم کردی
تعالی الله چه رویست آن که تا دیدار میمونش
۴ ز مادر در وجود آمد وجودم با عدم کردی[4]
چه لطف است اینکه فرمودی مگر سبق[5] اللسان بودت
۵ چه حرفست آنکه[6] آوردی مگر سهوالقلم کردی
عنایت بر من اولی تر که تادیب جفا دیدم
۶ گلفشان بر سر من کن که خارم در قدم کردی
غنیمت دان اگر روزی بشادی در رسی ای دل
۷ پس از چندین تحمّلها که زیر بار غم کردی

---

1 I; بار for پای.
2 All texts and all MSS. except I omit و after راند.
3 All texts and all MSS. but I omit و after کرد.
4 This line is only found in I.
5 S; سهو for سبق.
6 I, I(b), B, Z, E, Y(a), Y(b), L, D; اینکه for آنکه.

شب غمهای سعدي را مگــر هنگام روز آید [7]
۸ که باریک و ضعیفش چون چراغ صبحدم کردي

۳۹۸

Metre: هزج مثمّن سالم [‿ — — — | ‿ — — — | ‿ — — — | ‿ — — —]

نگارا وقت آن آمد که دل با مهــر پیوندي
۱ که ما را بیش ازین طاقت نماند است آرزومندي
غریب [1] از خوی مطبوعت که روی از بندگان پوشي
۲ بدیع از طبع موزونت که در بر دوستان [2] بندي
تو خورسند و شکیبائي چنانت در خیال آید
۳ که ما را همچنین باشد شکیبـائي و خورسندي
نگفتي بیــوفا یارا که از ما نگسلــي هرگز
۴ مگر در دل چنین بودت که خود با ما نه پیوندي
زهی آسایش و رحمت نظر [3] را کش تو منظوري
۵ زهی [4] بخشایش و دولت پدر را کش [5] تو فرزندي
شکار آنگه توان کشتن که محکم در کمند افتد [6]
۶ چو بیخ مهر بنشاندم درخت وصل [7] برکندي

---

[7] I(b), to; آمد for آید.

N.B.—In I(a), P, R, T, C, this ode is omitted.

[1] I(a), S, P, Y(b); دریغ for غریب.

[2] I(a); مخلصان for دوستان.

[3] R; کسی for نظر.

[4] T, Y(b); خوشا for زهی.

[5] B; کش چون for را کش.

[6] All texts and all MSS. but I; آید for افتد.

[7] S; صبر for وصل.

سوا زین پیش در خلوت فراغت بود و جمعیت
۷ تو در جمع آمدي ناگاه [8] و مجموعان پراگندي

نمودي چند بار از خود که حافظ عقد و پیمانم
۸ کنونت باز دانستم که ناقض عهد و سوگندي [9]

گرت جان در قدم ریزم هنوزت عذر میخواهم
۹ که از من خدمتی ناید چنان لایق که بپسندي

ترش بنشین و تیزي کن که مارا تلخ ننماید
۱۰ چه میگوئي چنین شیرین که شوري در من افگندي

شکایت گفتن سعدي مگر باد است نزدیکت [10]
۱۱ که او چون [11] رعد مینالد [12] تو همچون برق میخندي

۳۹۹

Metre : رملِ مثمّنِ مخبون [ـ ـ ᴗ ᴗ | ـ ـ ᴗ ᴗ | ـ ـ ᴗ ᴗ | ـ ـ ᴗ ᴗ]

نه تو گفتي که بجای آرم و گفتم که نیاري
۱ عهد و پیمان و وفاداري و دلبندي و یاري

زخم شمشیر اجل به ز [1] سر نیش فراقت [2]
۲ کشتن اولی‌تر ازان کم بجراحت بگذاري

---

[8] I(b), S ; بیگاه for ناگاه.

[9] This line is substituted for verse 7 in I. In B, S, R, it follows verse 7. It is omitted in all other MSS. and texts.

[10] S ; در پیشت for نزدیکت.

[11] I(b), B, S, R, P, Z ; همچون for او چون.

[12] P, Z ; مي نالم for مي نالد.

[1] I, I(b), S, R, P, C ; که for ز.

[2] I(b), Z ; فراق for فراقت.

تن آسوده نداند که دل خسته چه باشد
۳ من گرفتار کمندم تو چه داني که سواري
کس چنین روی ندارد تو مگر حور بهشتي
۴ وز کس این بوی نیاید مگر آهوی تتاري[3]
عرقت بر ورق روی نگارین بچه ماند
۵ همچو بر صفحهٔ[4] گل قطرهٔ باران بهاري
طوطیان دیدم و خوشتر ز حدیثت نشنیدم
۶ شکر است آن نه دهان و لب و دندان که تو داري
ای خردمند که گفتي نکنم چشم بجانان[5]
۷ بچه کار آیدت آن دل[6] که بخوبان[7] نسپاري
آرزو میکندم با تو شبی بودن و روزی
۸ یا[8] شبی روز کني چون[9] من و روزی بشب آري
هم اگر عمر بود دامن کامی بکف آید[10]
۹ که گل از خار همي زاید[11] و صبح از شب تاري
سعدي آن طبع ندارد که ز خوی تو برنجد
۱۰ خوش بود[12] هرچه تو گوئي و شکر[13] هرچه تو باري

---

3 In I(a) this line is omitted.
4 I(a); چهرهٔ for صفحهٔ.
5 All texts and all MSS. but I; خوبان for جانان.
6 S; جان for دل.
7 I(b), R, P, D, L, Z; جانان for خوبان.
8 R, Y(b); تا for یا.
9 I(a), to; با for چون.
10 S, C, Y(b); آرم for آید.
11 R, P, I; آید for زاید.
12 I(a); شکراست for خوش بود.
13 I(a); گهرست for و شکر.

۴۰۰

Metre : مجتّث مثمّن مخبون [— — ‿ ‿ | — ‿ — ‿ | — — ‿ ‿ | — ‿ — ‿]

ندیدمست که بکردي وفا بدانچه بگفتي

۱ طریق وصل کشادي من آمدم تو برفتي

وفا و عهد نمودي دل سلیم ربودي[1]

۲ چو خویشتن بتو دادم تو میل باز گرفتي

تو[2] دست عهد گرفتي که پای مهر[3] بدارم

۳ بچشم خویش بدیدم خلاف هرچه بگفتي

هزار چاره بکردم که همعنان تو گردم

۴ تو پهلوان‌تر ازانی که در کمند من افتي

نه عدل بود نمودن خیال وصل و ربودن[4]

۵ چرا از عاشق مسکین هم اوّلش نهفتي

تو قدر صحبت یاران و دوستان نشناسي

۶ مگر شبی که چو سعدي بداغ هجر[5] بخفتي

۴۰۱

Metre : رمل مثمّن مشکول [— — ‿ — | ‿ — ‿ ‿ | — — ‿ — | ‿ — ‿ ‿]

نه طریق دوستانست و نه شرط مهربانی

۱ که بدوستان یکدل سر دست بر فشاني

[1] S ; ببردي for ربودي.

[2] T, Y(b) ; نه for تو.

[3] I ; وصل for مهر.

[4] T, C, E, Y(a), Y(b), L, D ; جمال و باز نهفتن for خیال وصل و ربودن.

[5] All MSS. and all texts but I, I(a) ; عشق for هجر.

دلم از تو چون نرنجد که برهم در نگنجد
۲ که جواب تلخ گوئي تو بدين شکر دهاني[1]

نفسي بيا و بنشين سخني بگو وبشنو
۳ که بتشنگي بمرديم[2] بر آب زندگاني

غم دل بکس نگويم[3] که بگفت رنگ رويم
۴ تو بصورتم نگه کن که سرايرم بداني

عجبست نيايد از من سخنان سوزناکم
۵ عجبست اگر نسوزم[4] چو بر آتشم نشاني

دل عارفان ببردند و قرار پارسايان[5]
۶ همه شاهدان بصورت تو بصورت و معاني

نه[6] خلاف عهد کردم که حديث جز تو گفتم
۷ همه بر سر زبانند و تو درميان جاني

اگرت بهرچه دنيا بدهند حيف باشد
۸ و گرت بهرچه عقبی[7] بخرند رايگاني

نه عجب کمال حسنت که بصد زبان بگويم
۹ که هنوز پيش ذکرت خجلم ز بيزباني

مده اي رفيق پندم که نظر برو[8] فگندم
۱۰ تو ميان ما نداني[9] که چه ميرود نهاني

---

[1] I(a), I(b), S, R, P, C ; زباني for دهاني.
[2] I(a), B, S, R, C ; بمردم for بمرديم.
[3] I(a) ; نگفتم for نگويم.
[4] I(a), I(b), B, Z, E, Y(a), Y(b), L, D ; بسوزم for نسوزم.
[5] I(a) ; هوشمندان for پارسايان.
[6] S ; به for نه.
[7] I(a), R ; عالم for عقبی.
[8] I(b), S, P, R, C, Z, E, Y(a), Y(b), L, D ; بدو for برو.
[9] I(a), P ; چه داني for نداني.

ز حدیث حسن لیلی بگذشت و شوق مجنون

۱۱ اگر این صفت به بینی دگر آن سمر نخوانی

دل دردمنـــد سعدی ز محبّت تو خون شد

۱۲ نه کشی بتیـــغ هجرش نه بوصل میـــرسانی

۴۰۲

Metre: مجتثِّ مثّمنِ مخبونِ مقطوع [‿ — ‿ — | ‿ ‿ — — | ‿ — ‿ — | ‿‿ —]

نگویم آب و گل است آن[1] وجود روحانی

۱ بدین کمـــال نبـــاشد جمـــال[2] انسانی

اگر تو آب و گلی همچنانکه سایر خلـــق

۲ گل بهشـــت و مخمّـــر بآب حیوانی

بهرچه خوبتـــر اندر جهان نظـــر کردم

۳ که گویمش بتو ماند تو خوبتـــر زآنی

وجود هـــرکه نگه[3] میکنم ز جـــان و جسد

۴ مرکّب است و تو از فرق تا قدم جانی

گرت در آینه سیمای خویش دل ببرد

۵ چو من شوی که[4] بدرمان خویش درمانی

دلی که بـــا ســـر زلفـــت تعلّقی دارد

۶ چگونه جمع شود[5] با چنین پریشانی

---

[1] I, I(a), B, R, Z; این for آن.
[2] B, S, P, T; وجود for جمال.
[3] S, C, R, Y(a), L, D; نظر for نگه.
[4] B, S, P, and all texts; و for که.
[5] I, I(a), I(b), R, P, S; بود for شود.

۶ مرا که پیش تو اقرار بندگی کردم
رواست گر بنوازی وگر برنجانی

۷ ولی خلاف بزرگان که گفته‌اند مکن
بکن هرآنچه بشاید نه هرچه بتوانی

۸ طمع مدار که از دامنت بدارم دست
بآستین ملالی که بر من افشانی

۹ فدای جان تو گر من تلف[6] شوم چه شود
برای عید بود گوسفند قربانی

۱۰ روان روشن سعدی که شمع مجلس تست
بهیچ کار نیاید گرش نسوزانی

۴۰۳

Metre: مجتثّ مثمّن مخبون [ᴗ — ᴗ — | ᴗ ᴗ — — | ᴗ — ᴗ — | ᴗ ᴗ — —]

۱ ندانمت بحقیقت که در جهان بکه مانی
جهان و هرچه در او هست صورتند و تو جانی

۲ بپای خویشتن آیند عاشقان بکمندت
که هرکه را تو بگیری ز خویشتن برهانی

۳ مرا مپرس که چونی بهر صفت که تو خواهی[1]
مرا مگوی چه نامی بهر لقب که تو خوانی

[6] All MSS. but I, I(b), and all texts except Z: فدا for تلف.

[1] I(a); گوئی for خواهی.

چنان بنظرهٔ[2] اول ز شخص[3] مي ببری دل
۴ که باز مي نتواند گرفت نظرهٔ[2] ثاني

تو پردهٔ پيش گرفتي وز اشتياق جمالت
۵ ز پردها بدر افتاد رازهای نهاني

بر آتش تو نشستم و[4] دود[5] عشق[6] بر آمد
۶ تو ساعتی نه نشستي که آتشی بنشاني

چو پيش خاطرم آيد[7] مثال صورت خوبت[8]
۷ ندانمت که چه گويم ز اختلاف معاني

مرا گناه نباشد نظر بروی جوانان
۸ که پير داند مقدار روزگار جواني

ترا که ديده ز خواب خمار باز نباشد
۹ رياضت من شب تا سحر نشسته چه داني

من ای صبا ره رفتن بکوی دوست ندارم[9]
۱۰ تو ميروي بسلامت سلام من برساني

سر از کمند تو سعدي بهيچ روی نه تابد[10]
۱۱ اسير خويش گرفتي بکش چنانکه تو داني

---

[2] R ; بنظرت for بنظرهٔ in both places.
[3] I(a), I ; خلق for شخص.
[4] I(b), S, P, R, B, T, C, E, Y(a) Y(b), L, D, چو for و.
[5] I ; ذوق for دود.
[6] R , I ; شوق for عشق.
[7] B, R, C, T ; آمد for آيد.
[8] I(a), I(b), S, P, B, C ; روی تو گفتم for صورت خوبت.
[9] I(b) ; ندانم for ندارم.
[10] I(a) ; I(b), R, T, Z, E, Y(a), Y(b), L, D ; پيچد for تابد.

۴۰۴

Metre : رمل مثمّن محذوف [ــ ب ــ ــ | ــ ب ــ ــ | ــ ب ــ ــ | ــ ب ــ]

وقت آن آمد که خوش باشد[1] کنار سبزه[2] جوی
۱ گر سر صحرات[3] باشد سرو بالائی بجوی
گر[4] بخلوت با دلارامت میسّر میشود
۲ در سرایت خود گلستانست سبزی گو مروی
ای نسیم کوی معشوق این چه باد خرمست
۳ تا کجا بودی که جانم تازه میگردد[5] ببوی
مطربان خوش خوش[6] در آوازند و مستان[7] در سماع
۴ شاهدان در حالت و شوریدگان در های و هوی[8]
ای که پای رفتنت کند است و راه وصل تنگ[9]
۵ باز گشتن هم نشاید تا قدم داري بپوی
گر به بینـي گریهٔ زارم ندانـي فرق کرد
۶ کاب چشم است اینکه پیشم[10] میرود یا آبجوی
گوی را گفتند[11] که ای بیچاره سرگردان مباش
۷ گوی مسکین را چه تاوانست چوگانرا بگوی

---

[1] B, Z, C, E, Y(a), L ,D ; گردد for باشد.
[2] P : آب و for سبزه.
[3] P ; بصحرا میل for سر صحرات.
[4] I(a), I(b), S, P, L ; ور for گر.
[5] R ; میکردی for میگردد.
[6] I, I(a), I(b), S, P, T, C, Y(b) ; گوئی for خوش خوش.
[7] B and all texts but Z ; صوفی for مستان.
[8] I(a) ; گفت و گوی for های هوی.
[9] I(a) ; دور for تنگ .
[10] I(a), I(b), S, B, C ; پیشت for پیشم.
[11] I(b), Z, E, T, Y(a), Y(b), D, گوی for گفتند : I(a) ; گویند for do.

ای که گفتـــي دل بشوی از مهر یار سنگـــدل [12]
۸ من دل از مهرش نمیشویم تو دست از من بشوی [13]
سعدیا مستي و مستـــوري بهـــم نایـــد راست
۹ شاهدان بازي مزاج و صوفیان بس تنگخوی [14]

۴۰۵

Metre: مضارع مثمّن اخرب مکفوف محذوف [— ‿ — | ‿ — — ‿ | — ‿ — ‿ | ‿ — —]

هـــر روز باد مي برد از بوستـــان گلی
۱ مجروح میکنـد دل مسکین بلبلـــی
مـــالوف را بصحبـت ابنـــای روزگار
۲ بر جـور روزگار ببـــایـــد تحمّلـــی
کاین باز مرگ [1] هرکه سر از بیضه بر کند
۳ همچون کبـوترش برباید [2] بچنگلـــی
ای دوست [3] دل منه [4] تو برین [5] تنگنای خاک
۴ ناممکن [6] است عافیتی بی تزلـزلـــی

---

[12] I; مهربان for سنگدل.

[13] In all texts and all MSS, except I, I(a), the following verse is inserted after line 8:—

یا بترک من بگوئي ای سرکش نامهربان
بر اسیران رحمت آور یا بترک من بگوئی

[14] In I the following verse is substituted for line 9:—

سعدیا عاشق نشاید بود اندر خانگاه * شاهد بازي مزاج و صوفیان تندخوئي

[1] I; صوت for مرگ.

[2] I, S, P; بدر آید for برباید.

[3] T; زنهار for ای دوست.

[4] B; مبند for منه.

[5] I, S, R, P, C; درین for برین.

[6] I(a), I(b), S, P, R, B, T, Z, E, Y(a), Y(b), L, D; با for تا.

رونیست ماه پیکر و موئی است مشکبوی
۵ هر لالهٔ که میدمد[7] از خاک و سنبلی

بالای خاک هیچ عمارت نکردهاند
۶ کزوی بدیر و زود نباشد تحوّلی[8]

مکروه طلعتی است جهان فریب ناک
۷ هر بامداد کرده بشوخی تجمّلی

دی بوستان خرم و صحرا و لاله‌زار
۸ وز بانگ مرغ در چمن افتاده غلغلی

و[9] امروز خارهای مغیلان کشیده تیغ
۹ گوئی که خود نبود درین بوستان گلی

دنیا پلی است رهگذر دار آخرت
۱۰ اهل تمیز خانه نگیرند[10] بر پلی

سعدی گر آسمان بشکر پرورد ترا
۱۱ چون میکشد بزهر ندارد تفضّلی

۴۰۶

Metre: رملِ مسدّسِ محذوف [— ᴗ — — | — ᴗ — — | — ᴗ —]

هرگز این صورت کشد[1] صورتگری
۱ یا چنین شاهد بود در کشوری

---

[7] S; بردمد for میدمد.

[8] In I(a) this line is omitted.

[9] In I(a), B, S, P, T, و is omitted before امروز.

[10] T, C; نسازند for نگیرند.

[1] I(b), B, S, R, P, T, Z, C; کند for کشد.

سرو رفتاری صنوبر قامتی

۲ ماه رخساری ملایک منظری

میرود وز خویشتن بینی که هست

۳ در نمی آید بچشمش دیگری

صد هزارش دست خاطر در رکاب

۴ پادشاهی میرود با لشکری

عارضش باغی دهانش غنچهٔ

۵ [2]بل بهشتی درمیانش کوثری

ماه رویا مهربانی پیشه کن

[3] ۶ خوبروئی را بباید زیوری

بیتو در هر گوشه پائی در گل است

۷ وز تو در هر خانه دستی بر سری

چون همایم سایهٔ بر سر فگن

۸ تا در[4] اقبالت شوم نیک اختری

در خداوندی چه نقصان آیدش[5]

۹ گر خداوندی بپرسد چاکری

مصلحت بودی شکایت گفتنم[6]

۱۰ گر بغیر از خصم بودی داوری

سعدیا داروی تلخ از دست دوست

۱۱ به که شیرینی ز دست دیگری

---

[2] I(a), S, P, Y(a) ; چون for بل.

[3] In I lines 1 to 5 are omitted.

[4] I(a) ; باقبالت for در اقبالت.

[5] I(a), I(b), B, S, P : آیدت for آیدش.

[6] R : کردنم for گفتنم

خـــاکی از مردم بمـــاند [7] در جـــهـــان
۱۲ وز وجود عاشـــقـــان خـــاکستـــری

۴۰۷

Metre: رملِ مثمّنِ مخبون [— — ᴗ ᴗ | — — ᴗ ᴗ | — — ᴗ ᴗ | — — ᴗ ⏓]

همه‌کس [1] را تن و اندام و جمـال است و جواني
۱ وین همه لطف [2] ندارد [3] تو مگـر سرورواني

نظـــر آوردم و بردم [4] که وجودی بتو مـــاند
۲ همهٔ اسمند و تو جسمي همه جسمند و تو جاني

تو مگر پرده [5] بپوشي و کست روی نه بیند
۳ ور همین [6] پـرده زنـي پردهٔ خلقـی بدراني

تو نداني که کسی در تو چرا [7] خیره بماند
۴ تا کسی همچـو تو باشد که دور خیـره بماني

نوک تیـر مژه از جوشن جـــان میگـــذرانـي
۵ من تنک پوست نگفتم تو چنین [8] سخت کماني

[7] I(a), I(b), B, S, P; نماند for بماند.
[1] I(a); هر کسی for همه کس.
[2] R; حسن for لطف.
[3] All texts and all MSS. except I; ندارند for ندارد; S; ندیدم for ندارد.
[4] I(a), R, B, Z, E, Y(a), Y(b), D; دیدم for بردم.
[5] P; روی for پرده.
[6] I(b), S, B, R, Z, C, E, Y(a), Y(b), L, D; همه for همین.
[7] I(b), B, S, P, C, E, Y(a), Y(b), L, D; چرا در تو کسی for کسی در تو چرا.
[8] R; چنینم تو چنان for نگفتم تو چنین.

هرچه در وصف [9] تو گویند چنانی بحقیقت

۶ عیبت [10] آنست که با ما بارادت نه چنانی

رمقی بیش نماند است گرفتار غمت را

۷ چند مجروح تواند داشت بکش تا برهانی

بیش ازین صبر ندارم که تو هردم بر قومی

۸ بنشینی و مرا بر سر آتش بنشانی

گر بمیرد عجب از شخص و دگر زنده نباشد

۹ که برانی ز بر خویش و دگر بار بخوانی [11]

سعدیا گر قدمت راه بپایان نرساند

۱۰ باری اندر طلبش عمر بپایان برسانی

۴۰۸

Metre: مضارع مثمن اخرب مکفوف محذوف [— ∪ — | ∪ — — ∪ | ∪ — ∪ — | ∪ — —]

هر نوبتم که در نظر ای ماه بگذری

۱ بار دوم ز بار نخستین نکوتری

---

[9] All texts and all MSS. but I, I(a); حسن for وصف.

[10] All MSS. but I, and all texts but Y(b); عیب for عیبت.

[11] This is the I variant. I(a) omits the line. In S. P. the first hemistich runs as follows:—

گر بمیرد دگر آن شخص و دگر زنده بباشد

I(b) has the same reading but with نباشد for بباشد: R, & T, are similar with بماند for بباشد, T in addition having زهم for دگر: in E, Y(a), Y(b), L, D, the verse runs thus:—

گر بمیرد ز غمت زار شود زنده دگر بار

هر گه رانی ز در خویش و دگر بار بخوانی

انصـــاف میدهم که لطیفـــان و دلبران
۲ بسیـار دیده‌ام نه بدین لطف و دلبری
زنّار بود آنچـه [1] همـــه عمـــر داشتـــم
۳ الا کمر که پیش تو بستـــم بچـــاکری
از شرم چون تو آدمیي درمیـــان خلق
۴ انصاف میدهم که نهان میشود پری [2]
شمشیـــر اختیـــار ترا ســـر نهـــاده‌ام
۵ دانم که گر تنـــم بکشي جان بپروری
جز [3] صورتت در آئینـــه کس را نمي رسد
۶ با طلعـــت بدیـع تو کـــردن برابری
ای مـــدعي گر آنچه مـــرا شد ترا شود
۷ بر حال من ببخشي و رحمت [4] بیاوری
صیـد اوفتاد و [5] پای مســـافر بگل بمـــاند
۸ هیچ افتدت که بر سر افتـــاده [6] بگذری
صبری که بود مـــایهٔ سعدي دگر نمـــاد
۹ سختي مکن که کیسه بپرداخت مشتری

---

[1] I(b), S, P, T.; هرچه for آنچه.

[2] N. B. In I(b) verses 4 to 9 omitted, and instead are found lines 6 to 10 of ode 408.

[3] B; چون for جز.

[4] P, I; حالت for رحمت.

[5] All MSS. and all texts but L; افتاده for افتاد و.

[6] I(a); بیمار for افتاده.

۴۰۹

Metre: هزج مثمّن اخرب [— — ∪ | ∪ — — | — — ∪ | ∪ — — |]

هر کس بتماشائی رفتند بصحرائی

۱ ما را که تو منظوری خاطر نرود جائی

یا چشم نمي بیند یا راه نمیداند

۲ هرکو[1] بوجود خود دارد ز تو پروائی

دیوانهٔ عشقت را جائی نظر افتاد است

۳ کانجا نتواند رفت اندیشهٔ دانائی[2]

زیبا ننماید سرو اندر نظر طبعش[3]

۴ آنکش نظری باشد باقامت زیبائی[4]

امید تو بیرون برد از دل همه امیدی

۵ سودای تو خالی[5] کرد از سر همه سودائی

گویند رفیقانم در عشق چه سر داری

۶ گویم که سری دارم انداخته[6] در پائی

زنهار نمیخواهم کز کشتن[7] امانم ده

۷ تا سیرترت بینم یک لحظه مدارائی

[1] I(a), S, B, and all texts; کس for کو.
[2] In I(a) lines 3 and 4 are transposed.
[3] All texts and all MSS. but I; عقلش for طبعش.
[4] In B & P this line is omitted.
[5] In I(b), R and all texts but T; بیرون for خالی.
[6] In all texts and all MSS. but I; درباخته for انداخته.
[7] T; قتل for کشتن.

در پارس که تا بود است از ولوله آسود است

۸ بیمست که برخیزد از حسن تو غوغائی

من دست نخواهم زد الا بسر زلفت[8]

۹ گر دست رسی باشد یکروز بیغمائی

گویند تمنّائی از دوست بکن سعدي[9]

۱۰ جز دوست نخواهم کرد از دوست تمنّائی[10]

۴۱۰

Metre: خفیفِ مسدّسِ مخبونِ مقطوع [— ⏓ | — ⏑ — ⏑ | — — ⏑ | ⏑ ⏓]

همه چشمیم تا برون آئي ۱ همه گوشیم تا چه فرمائي

تو نه آن صورتی که بیرویت ۲ متصوّر شود شکیبائي

من ز دست تو خویشتن بکشم ۳ تا تو دستان[1] بخون نیالائي

گفته بودي قیامتم بینند ۴ این گروه محبّ سودائي

وین چنین روی دلستان که تراست ۵ خود قیامت بود که بنمائي

ما تماشا کنان کوته دست ۶ تو درخت بلند بالائي

سر ما و استان خدمت تو ۷ گر برانـي و گر ببخشائي

جان بشکرانه دادن از من خواه ۸ گر بانصاف درمیان آئي

عقل باید که با صلابت[2] عشق ۹ نکند پنجهٔ توانائي

---

8 In I(b), S, P, R, B, Z, this hemistich runs as follows :—

نه زهد صفا ماند نه معرفت صوفي

9 In B this hemistich reads thus :— گویند بکن سعدي از دوست تمنّائی.

10 In R, T, C, this hemistich runs thus :—

از دوست نمي‌خواهم جز دوست تمنّائی

N.B.—In I(b) this ode is omitted.

1 S, P ; دستی for دستان. 2 E, Y(a), Y(b) ; سلامت for صلابت.

تو چه داني كه[3] برتو نگذشت است ۱۰ شب هجران و روز تنهائي
روشنت گردد این حدیث چو روز ۱۱ گر چو[4] سعدي شبی به پیمائي

۴۱۱

Metre: مضارع مثمّن اخرب (— — ᴗ | — ᴗ — — | — — ᴗ | — ᴗ — —)

هر سلطنت که خواهي ميكن كه دلپذيري
۱ در دست خوبرویان دولت بود اسيري
جان باختن بكويت در آرزوی رویت
۲ دانستهام ولیکن خونخوار و[1] نا گزيري
ملك آن تست و فرمان مملوك را چه درمان[2]
۳ گر بیگنه بسوزي وز بی خطا بگيري
گر من سخن نگویم در وصف روی و مویت[3]
۴ آئينهات بگوید پنهان[4] که بی نظيري
آنكو نديده باشد گل درمیان بستان
۵ شاید که خیره ماند در ارغوان و خیری[5]

---

[3] P ; چو for كه.
[4] I, I(a), S, R, B, T, Z, E, Y(a), Y(b), D ; چه for چو.
N.B.—In I(b) this ode omitted.
[1] In I, I(a), I(b), R, P, و is omitted after خونخوار.
[2] I(b), S, P, T ; لشكر سر بر زمين خدمت for فرمان مملوك را چه درمان : I(a) ; R, B, Z, C, E, Y(a), Y(b), L, D : شاهي فرمائي هرچه خواهي for do.
[3] I(a) ; اعتدال قدّت for وصف روی و مویت.
[4] C, Y(b) ; پيدا for پنهان.
[5] In I verses 4 and 5 are omitted.

گفتم مگر برفتـي [6] غایب شوي ز چشـــم

۶ آن نیستي که رفتي آني که در ضمیري

ای باد صبح بستـان پیغـام وصل [7] جـانان

۷ میبر [8] که خوش نسیمي میدم [9] که خوش عبیري

اورا نمیتـوان دید از منتـهـای خوبـي

۸ ما خود نمي نمائیم [10] از غایت حقیري

گر یار با جـوانان خواهـد نشست و رنـدان

۹ ما نیز توبه کـردیـم از زاهدي و پیـري

سعدي نظر بپوشـان یا خـرقه درمیـان نه

۱۰ رندي روا نبـاشد در جامهٔ [11] فقیـري

۴۱۲

Metre: هزج مثمّن اخرب مکفوف محذوف [— — ᴗ ا ᴗ — — ᴗ ا ᴗ — — ᴗ ا ᴗ — —]

هـرگـــز نبـود ســـرو ببـــالا که تو داري

۱ یا گل [1] بصـفای [2] رخ زیبـــا که تـو داري

گـــر شمـع نبـــاشـد شب [3] دلسوختـــگانرا [4]

۲ روشن کنـد [5] این غـــرهٔ غـرا کــه تو داري

---

[6] B, R, S, T, Y(b) ; برفتن for برفتي.

[7] I(a), S, P ; لطف for بوصل.

[8] I ; میرو for میبر.

[9] I(b), P, B, Z, E, Y(a), Y(b), D ; میده for میدم,

[10] I(b), B, S ; توانیم for نمائیم.

[11] I ; خرقه for جامه.

[1] I(a), S, P, B, T, Z, C ; مه for گل.

[2] P, E, Y(a), D ; صفا و for صفائي : I(a), T, C, Y(b) ; جمال for do.

[3] I(b) P, S, B ; رخ for شب.

[4] P ; رفتگان را for سوختگان را.

[5] I(b), P ; شود آن for کند این

حوران بهشتي که دل خلق ربایند[6]

۳ هرگز نه ستانند دل ما که تو داري

بسیار بود سرو روان و گل[7] خندان

۴ لیکن نه بدین صورت و بالا[8] که تو داري

پیدا ست که سر پنجهٔ[9] ما را چه بود زور[10]

۵ با ساعد و بازوی[11] توانا که تو داري

صیت[12] سخنم در همه آفاق برفته است[13]

۶ لیکن چه کند[14] با ید بیضا که تو داري

امثال تو از صحبت ما ننگ[15] ندارند[16]

۷ جاي مگس است این همه حلوا که تو داري

این روی بصحرا کند آن روی[17] به بستان

۸ من روی ندارم مگر آنجا که تو داري

سعدي تو نیارامي و کوته نکني دست

۹ تا سر نکني در سر سودا که تو داري

تا میل نباشد بوصال از طرف دوست

۱۰ سودی نکند حرص و تمنّا که تو داري[18]

---

6 All texts and all MSS. but I ; ستانند for ربایند.

7 I(b) ; دل for گل.

8 I(a), I(b), P, R, B ; سیما for بالا.

9 I ; سرمایه for سر پنجه.

10 T, Y(b) ; نبود for چه بود.

11 I(a), I(b), P, S, C; سیمین for و بازوی.

12 All texts and all MSS. but I ; صدر for صیت.

13 I(a), I(b), S, P; ببردند for برفته است.

14 I, I(a), R ; زند for کند.

15 II(a), S, Z, C, E, Y(a), Y(b), D ; باک for ننگ.

16 T reads this hemistich thus ; امثال ترا صحبت ما ننگ نباید.

17 I(a), T, Y(b); میل for روی.

18 In R 9 (b) & 10 (a) are omitted and 10(b) is joined with 9 (a).

۴۱۳

Metre: رملِ مثمّنِ مخبونِ مقطوع [⏓ ⏑ – – | ⏑ ⏑ – – | ⏑ ⏑ – – | – –]

هرگز آن دل به نمیرد که تو جانش باشی
۱ نیک بخت آنکه تو در هر دو جهانش باشی

غم و اندیشه در آن دایره هرگز نرود [1]
۲ بحقیقت که تو چون نقطه میانش باشی

هرگزش باد خزان [2] برگ پریشان نکند
۳ بوستانی که چو تو [3] سرو روانش باشی

همه عالم نگران تا نظر بخت بلند
۴ بر که افتد که تو یکدم نگرانش باشی

سنگدل چشمهٔ آبی که یکی چون هاروت
۵ تشنه می میرد و نزدیک دهانش باشی

گر توان بود که دور فلک از سر گیرند
۶ تو دگر نادرهٔ دور زمانش باشی

وصفت آن نیست که در [4] وهم سخندان گنجد [5]
۷ ور کسی گفت مگر هم تو زبانش باشی

چون تحمل نکند بار فراق تو کسی
۸ با همه درد دل آسایش جانش باشی

---

1 P, T, C; نبود for نرود.
2 I; صبا for خزان.
3 P, Z, T, Y(a), E, D; درو for چو تو.
4 R; فهم for وهم.
5 All texts and all MSS. but I; آید for گنجد.

ای که بیدوست بسر مي نتواني [6] که بري
۹ شاید از محتمل بار گرانش باشي

سعدي آنروز که غوغاي قيامت باشد
۱۰ چشم دارد [7] که تو منظور نهانش باشي

۴۱۴

Metre: هزج مثمّن اخرب مکفوف محذوف [— — ᴗ | ᴗ — — ᴗ | ᴗ — — ᴗ | ᴗ — —]

یا را قدحی پر کن از آن داروی مستي
۱ تا از سر صوفي [1] ببرد علت هستي

عاقل متفکر بود و مصلحت اندیش
۲ در مذهب عشق آی و زین [2] جمله [3] برستي

ای فتنهٔ نو خاسته از عالم قدرت [4]
۳ غایب مشو از دیده که در دل بنشستي

آرام دلم بستدي و دست شکیبم
۴ برتافتي و پنجهٔ صبرم بشکستي

احوال دو چشم من برهم ننهاده
۵ با تو نتوان گفت بخواب شب [5] مستي

---

[6] C; بردن for که بري.

[7] I(b), B, S; دارم for دارد.

[1] R; عارف for صوفي.

[2] I(a) B, R, T, C, E, Y(a), Y(b), L, D, کزین for وزین.

[3] S; هردو for جمله.

[4] In all texts and all MSS. but I; this hemistich runs as follows, :—
شد آمدی ای فتنهٔ نو خاسته از تعجیب.

[5] I(a), خوش for شب.

سـودا زدهٔ کـز همـه عــالم بتـو پیـوست
۶ دل نیـک بـدادت که دل ازوی بگسستي

در روی تو گفتــم سخنـی چنــد بگویم
۷ رو باز کشــادي و در نطـــق بـه بستــي

گـر بادهٔ ازین خـم بود و مطـــرب ازین کـوی
۸ مــا توبه بخـواهیـم [6] شکستـن بدرستــي

سعـدي غــرض از حقهٔ تن آیهٔ حـق است [7]
۹ صد تعبیـه در تست و یکـی باز نجستــي

نقّــاش وجـود این همه صـورت که بپرداخت [8]
۱۰ تا نقـش به بیـنـي و مـصـور بپرستي

۴۱۵

Metre : رملِ مثمّنِ محذوف [— ᵕ — — | — ᵕ — — | — ᵕ — — | — ᵕ —]

یاد میـــداري که با مـــا جنگ در سـر داشتـــــي
۱ رای رای تست خواهي جنگ و [1] خواهي آشتي

نیـک بد کـردي شکستـــن عهـــد یار مهــربان [2]
۲ آن بتــر کــردي که بــد کــردي و نیـک انـگاشتي

[6] All MSS. and all texts but L; نخواهیم for بخواهیم.
[7] I (b), B; S, R; پیرایهٔ نه for تن آیهٔ : I; و پیرایهٔ نه do.
[8] All texts and all MSS. but I; بیاراست for بپرداخت.
[1] In I, I(b), B, S, D, و is omitted after جنگ : C; کن for و.
[2] I(a), S, P, B, T, C, Y(b); نیک نام for مهربان.

دوستـــان دشمـن گرفتن [3] هـرگـزت عـادت نبود

۳ جز در این نوبت [4] که دشمن دوست مي پنداشتي

خـاطرم نگذاشـت یکسـاعت که بد مهـري [5] کنم

۴ گـر چـه دانستم که پاک از خـاطـرم بگذاشتـي

همچنـانت ناخن [6] رنگیـن گـواهـي مي دهد

۵ بر سـر انگشتان که [7] در خـون عـزیزان داشتـي

تا تـو بـر کشتـي نیـامد هیچ خلقـم در نظـر

۶ کـز خیـالـت شحنۀ بر خاطرم بگماشتي

هرچـه خـواهـي کن مـا را با تو روی جنگ نیست

۷ سـر نهـادن به در آن مـوضـع که تیغ افراشتـي [8]

هـردم از شـاخ زبـانـم میـوۀ تـر میـرسد

۸ بوستـانها رسته [9] زان تخـم [10] که در دل [11] کاشتـي

سعـدي از دنیـا و عقبـی روی در دیـوار کرد

۹ تا تو بـر [12] دیوار فکـرش نقش خـود بنگاشتي

---

[3] I(a), I(b), P, Z, C, E, Y(b), L, D ; گرفتی for گرفتن.

[4] All texts and all MSS. but I ; مدت for نوبت.

[5] T, C, Y(a), Y(b), E, T, D : بی for بد ; I(b), S, P, بد عهدی for do.

[6] I(a) ; اینگه ناخنت for همچنانت ناخن. I(b), R, S, P, E, Y(a), Y(b), L, D ; آنگهت خاطر بد عهدی for همچنانت ناخن رنگین.

[7] I(b), S, P, T, C ; دست چندین روز for بر سر انگشتان که.

[8] In I, C, T, line 7 is omitted.

[9] P, T; رست for رسته.

[10] I(a), I(b), B, R, S, P, T, C; تخمی for تخمم.

[11] S, P, C, T; جان for دل.

[12] I(a), I(b), B, S, C, E, Y(a), Y(b), L, D ; در for بر.

۴۱۶

Metre: رجز مثمّن مطوی مخبون [– ᴗ ᴗ – | – ᴗ – ᴗ | – ᴗ ᴗ – | – ᴗ – ᴗ –]

یار گرفته‌ام بسی چون تو ندیده‌ام کسی
۱ شمع چنین نیامد است از در هیچ مجلسی
عادت بخت من نبود اینکه تو یادم آوری
۲ نقد چنین کم اوفتد خاصه بدست مفلسی
صحبت ازین شریف‌تر صورت ازین لطیف‌تر
۳ دامن ازین نظیف‌تر وصف تو چون کند کسی [1]
خادمهٔ سرای را گو در حجره بند کن
۴ تا بسر حضور ما ره نبرد موسوسی
روز وصال دوستان دل نرود ببوستان
۵ تا بگلی نگه کند یا بجمال نرگسی
قصّه بهر که میبرم فایدهٔ نمیدهد [2]
۶ مشکل درد عشق را حل نکند مهندسی
این همه خار می خورد سعدي و بار میبرد [3]
۷ جای دگر نمي رود هر که گرفت مؤنسی [4]

---

[1] In R this line is omitted.
[2] I, I(b), S, P ; کند for دهد.
[3] I(a), I(b); چنین میرود for بار میبرد.
[4] This is the I variant. In all other MSS. and texts this hemistich runs as follows :—

سنگ جفای دوستان درد نمیکند بسی

۴۱۷

Metre : رملِ مثمّنِ مخبونِ محذوف [– ⏑⏑ | – – ⏑ ⏑ | – – ⏑ ⏑ | – – ⏑ ⏓]

یاري آنست که زهر از قبلش نوش کني

۱ نه چو رنجی رسدت یار فراموش کني

علم از دوش بنه ور عسلی [1] فرماید

۲ شرط آزادگي آنست که بر دوش کني

هاون از یار جفا بیند و تسلیم شود

۳ تو چه یاري که چو دیگ از غم [2] دل جوش کني

راه دانا دگر و مذهب عاشق دگر است

۴ ای خردمند که عیب من مدهوش [3] کني

شاهد آن وقت بیاید [4] که تو حاضر گردی [5]

۵ مطرب [6] آنگاه [7] بگوید [8] که تو خاموش کني

سر تشنیع [9] نداري طلب یار مکن

۶ مگست نیش زند چون [10] طلب نوش کني

پای در سلسله باید که همان لذت عشق

۷ با تو باشد که گرش [11] دست در آغوش کني

---

1 P, B, T, C, E, Y(a), Y(b), L, D ; عملي for عسلي.
2 I(b), S, P, Z, Y(a) ; تف for غم.
3 I(b), B, P ; بیهوش for مدهوش.
4 I(b), R ; نیاید for بیاید : P ; نیامد for do.
5 All texts and all MSS. but I ; باشي for گردي.
6 I(a), I(b), S, B, P, Z, C ; سخن for مطرب.
7 All texts and all MSS. but I ; آنوقت for آنگاه.
8 T, E, Y(a) ; بخواند for بگوید.
9 S ; تسلیم for تشنیع.
10 I(b), B, S, P, C, Y(b) ; گر for چون.
11 T, Y(b) ; اگرش for گرش as.

مـــرد باید که نظـــر بــر [12] ملـــیح و مـــور کنـــد
۸ بآن تامّـــل که تو در زلـــف و بنـــا گوش کنی

تا تو در بنـــد هوائـــی در حـــق نگشـــاید [13]
۹ سخـــن آنگاه توان گفـــت که آن گوش کنی

تا چه شکلـــی تو در آئینه همان خـــواهـــی دید [14]
۱۰ شـــاهد آئینـــهٔ تست از نظـــر هوش کنی

سخـــن معـــرفت از حلقـــهٔ درویشـــان پرس
۱۱ سعدیا شـــاید ازین حلقه- که در گوش کنی

[12] I, P, B, T, Z, L, D ; در for بر.
[13] I(b) ; نگشایند for نگشاید.
[14] In I(b), S, P, T, C, Y(b), this hemistich runs as follows :—
تا چه شکلی بود آئینه که در پیش رخت

تمام شده

Calcutta—Printed at the Bapt. Miss. Press.

(L) Lucknow. — There are three editions of this text, dated respectively 1870, 1876, 1885, but they are practically identical.

The most reliable texts are those of Teherān, Tabrīz, Calcutta, and Elphinstone College, but all are out of print and almost impossible to procure.

An annotated translation of the Odes has not, as far as I know, been published yet in any language, and I hope soon to supply this want.

L. White King,
1-10-18.

Roebuck Hall,
Co. Dublin,
Ireland.

(R) My own private copy (from the Royal Library at Kābul), dated 860 A.H./1455 A.D. This is a beautifully written and illuminated MS. and generally reliable.

Since Sa'di died in 1291 A.D. and the (I) MS. was transcribed in 1327, or 36 years after his death, it is of the utmost importance for the purpose of collation, and I have made it therefore the basis of my text. In this connection it is worthy of note that the *Tayyibāt* group of Odes in this MS. ends with the following remark in Arabic :—

نقلت من خط المصنّف و هو مشرف الدين بن مصلح الدين عبد الله

"I have copied it from the writing of the author Musharraf uddīn, son of Muṣliḥ uddīn 'Abdullah" (Sa'di's full name).

This MS. unfortunately is not quite complete. Under the heading "*Tayyibāt*" about two-thirds only of the Odes are included, but I have been able to trace most of the remaining Odes under *Badāyi'* and *Khawātīm*. This MS. opens abruptly with an Ode rhyming in ي and the ordinary alphabetical order is not observed, Ode 44 following Ode 346, and so on, an arrangement which may represent the sequence of their composition. Another drawback of this MS. is the omission of diacritical marks, which sometimes leads to confusion. For these reasons the collation of this MS. was attended with considerable difficulty. The Petrograd MS. is fortunately complete, but from the Paris MS. some 80 Odes are missing. Most of these are doubtless to be found in the other groups of Odes, but I was unable to examine the MS. myself, a photographic copy of the *Tayyibāt* having been prepared for my use through the kindness of the Director of the Oriental Section of the Bibliothéque Nationale.

The following are the texts which I have collated, and I think the list includes all that are of any importance :—

(T) Teherān, 1851.
(Z) Tabrīz, 1841.
(C) Calcutta, 1791.
(Ya) Bombay, 1880
(Yb) Do. 1891 } Three editions of this text were collated, but the first (1863) is almost identical with (Ya).
(D) Delhi, 1852.
(E) Elphinstone College, 1895 (*Tayyibāt* only).

INTRODUCTION.

The Odes of Sa'di are arranged in four groups, viz. *Tayyibāt*, *Badāyi'*, *Khawātīm*, and *Ghazaliyāti qadīmah*. The first group includes the largest number of Odes (418), while the other three contain only 296. The present Volume, which contains the text of the *Tayyibāt*, will be followed in due course, I hope, by a second comprising the three remaining groups. At the top of each Ode I have given the metre, while the principal variants are noted at the bottom of the page.

I was led to undertake the work by the fact that as yet no properly collated text of the Odes had been published, and I think it high time that a reliable edition of Sa'di's lyrical poetry, so popular in the East, was made available for Oriental scholars. In this connection I may quote Professor E. G. Browne's remark that "in his Odes Sa'di is considered as inferior to no Persian poet, not even Ḥāfiẓ" (*Literary History of Persia*, Vol. II, pp. 533). At present the only collections of Odes that are readily procurable are contained in the Lucknow and Bombay editions of the *Kulliyāt*, which are corrupt and badly printed, the other editions of the text having long since passed out of print.

The following are the manuscripts which I have collated :—

(I) India Office (Ethè 1117), dated $\frac{\text{728 A.H.}}{\text{1327 A.D.}}$, the oldest known manuscript and very reliable.

(I*a*) India Office (Ethè 1118). This MS. is not dated, but is very old and reliable.

(I*b*) India office (Ethè 1122). An old (undated) MS., but not very reliable.

(B) British Museum (Rieu 24944), dated $\frac{\text{974 A.H.}}{\text{1566 A.D.}}$. This MS. is of little value.

(P) Paris (Bibliothéque Nationale), dated $\frac{\text{767 A.H.}}{\text{1365 A.D.}}$. An accurate and reliable MS.

(S) Petrograd (Imperial Library), dated $\frac{\text{787 A.H.}}{\text{1385 A.D.}}$. Another reliable MS., but of less value than the last.